



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

غالبان

کاوشی در
جریانها و برآیندها

نعمت الله صفری روشناسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غالیان: کاوشی در جریانها و برآیندها تا پایان سده سوم

نویسنده:

نعمت الله صفری فروشانی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۲	غالیان: کاوشی در جریانها و برآیندها تا پایان سده سوم
۲۲	مشخصات کتاب
۲۲	اشاره
۲۶	اهداء و تشکر
۲۸	فهرست
۴۷	مقدمه
۴۷	ضرورت تحقیق درباره غالیان
۴۸	موضوع کتاب
۴۹	پیشینه تحقیق درباره غالیان
۵۲	محدودیت‌های تحقیق
۵۲	الف-محدودیت‌های در اختیار محقق
۵۲	ب-محدودیت‌های خارج از نظارت محقق
۵۵	فصل اول: کلیات
۵۵	تعریف غلّو
۵۶	غلّو در قرآن
۵۷	غلّو در روایات
۶۱	غلّو در ادیان پیشین
۶۱	۱- غلّو در ادیان پیشین از نظر تاریخ ادیان
۶۳	۲- غلّو در ادیان پیشین در قرآن کریم
۶۸	غلّو در علم فرقه شناسی اسلامی
۶۸	غلّو در علم کلام و علم رجال شیعه(غلّو در ذات و غلّو در صفات)
۷۰	غلّو در اهل سنت
۷۰	اشاره

- ۷۱- غلو در ذات نزد اهل سنت
- ۷۲- غلو در صفات نزد اهل سنت
- ۷۲- ۱- غلو درباره ابو بکر
- ۷۳- ۲- غلو درباره عمر
- ۷۵- ۳- غلو درباره عثمان
- ۷۵- ۴- غلو درباره معاویه
- ۷۹- ۵- غلو درباره رؤسای مذاهب چهارگانه فقه اهل سنت
- ۷۹- ۶- غلو درباره ابو حنیفه
- ۷۹- علل پدید آمدن غلات منتسب به شیعه
- ۹۰- فصل دوم: بررسی غلات در تاریخ
- ۹۰- ۱- فرقه های غلات در کتب ملل و نحل
- ۹۰- اشاره
- ۹۱- ۱- حدیثی که مبنای علم فرقه شناسی قرار گرفته است
- ۹۵- ۲- تحلیل این حدیث
- ۹۸- ۳- تعداد فرقه های شیعه و غلات در کتب ملل و نحل
- ۱۰۰- ۴- میزان اعتبار کتب ملل و نحل
- ۱۰۳- ۵- علل فراوانی فرقه های غلات در کتب ملل و نحل
- ۱۰۷- ۲- بررسی تاریخی فرقه های غلات
- ۱۰۷- اشاره
- ۱۰۸- الف- فرقه هایی که به نام رهبران خود معروف شده اند.
- ۱۰۸- فرقه های غلات از زمان حضرت علی علیه السلام تا زمان امام باقر علیه السلام
- ۱۰۸- ۱- سبائیه (سبئیه) منسوب به عبد الله بن سبا
- ۱۰۸- اشاره
- ۱۰۸- عبد الله بن سبا و عقاید او در کتب تاریخ
- ۱۱۲- عبد الله بن سبا و عقاید او در کتب ملل و نحل
- ۱۱۴- انکارکنندگان وجود ابن سبا از اهل سنت و مستشرقان

- ۱۱۶-..... علل اختراع و پرورش افسانه ابن سبأ
- ۱۱۷-..... ابن سبأ در کتب روایی شیعه
- ۱۲۰-..... ۲-کیسانیه
- ۱۲۰-..... اشاره
- ۱۲۱-..... قیام مختار
- ۱۲۲-..... دشمنان مختار و تبلیغات بر ضد او
- ۱۲۳-..... عقاید منتسب به مختار و کیسانیه
- ۱۲۴-..... تحلیل تاریخی جریان مختار و کیسانیه
- ۱۲۷-..... ۳-مختاریه
- ۱۲۷-..... ۴-هاشمیه
- ۱۲۸-..... غلات در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام
- ۱۲۸-..... ۵-کربیه
- ۱۲۹-..... ۶-جناحیه
- ۱۳۱-..... ۷-مغیریه
- ۱۳۴-..... ۸-بیانیه
- ۱۳۸-..... ۹-حارثیه
- ۱۳۹-..... ۱۰-صائده
- ۱۳۹-..... ۱۱-حرثیه
- ۱۴۱-..... ۱۲-منصوریه
- ۱۴۳-..... ۱۳-حسینیه
- ۱۴۳-..... ۱۴-محمدیه
- ۱۴۴-..... ۱۵-خطابیه
- ۱۴۹-..... ۱۶-بزیعیه
- ۱۵۲-..... ۱۷-عمیریه (یعمریه)
- ۱۵۲-..... ۱۸-معتزیه
- ۱۵۳-..... ۱۹-یاران سزی (سریه)

- ۲۰-بشاریه(شعیریه-علیائیه) ۱۵۵
- تهمت به اصحاب و ساختن فرقه به نام آنها ۱۵۷
- ۲۱-زراریه(تمیمیته) ۱۵۷
- ۲۲-هشامیه ۱۵۹
- ۲۳-شیطانیه(نعمانیه) ۱۶۳
- ۲۴-جوالیقیته(هشامیه) ۱۶۴
- ۲۵-مفضّلیّه ۱۶۵
- ۲۶-یونسیّه ۱۶۶
- تهمت به دیگر اصحاب ۱۶۸
- غلات زمان امام کاظم علیه السلام ۱۷۰
- ۲۷-بشیریه(مطوره) ۱۷۰
- از امام رضا علیه السلام تا زمان غیبت صغری،غلات بدون نام فرقه ۱۷۳
- شورشها و حکومتهای منسوب به غلات ۱۷۷
- ۲۸-بابکیته(خزیمیه،خرمدینیه،محمیره،سرخ جامگان) ۱۷۷
- ۲۹-قرامطه(قرمطیه) ۱۷۸
- غیبت صغری؛از مدعیان نیابت تا غلو ۱۸۱
- اشاره ۱۸۱
- ۳۰-شربعیه ۱۸۲
- ۳۱-نمیریه و بحثی فشرده درباره نصیریه ۱۸۳
- اشاره ۱۸۳
- نصیریه ۱۸۵
- ۳۲-شلمغانیه(عزاقریه) ۱۸۷
- ۳۳-هلالیه ۱۸۸
- ۳۴-بلالیه ۱۹۰
- جمع بندی ۱۹۱
- ب-فرقه هایی از غلات که نامشان از عقایدشان گرفته شده ۱۹۴

۱۹۴	اشاره
۱۹۵	۱-اثنینیه
۱۹۵	۲-اعضائیان
۱۹۵	۳-ازدرتیه
۱۹۵	۴-امرته
۱۹۵	۵-بدائیه
۱۹۷	۶-تفویضیه(مفوضه)
۱۹۷	۷-تناسخیته
۱۹۸	۸-جعفرتیه
۱۹۸	۹-حلولتیه
۱۹۸	۱۰-ذبابیه
۱۹۸	۱۱-ذمامتیه
۲۰۰	۱۲-ذمیه
۲۰۰	۱۳-رجعتیه
۲۰۰	۱۴-ساته
۲۰۰	۱۵-سحابیه
۲۰۲	۱۶-سلماتیته
۲۰۲	۱۷-شریکتیه
۲۰۴	۱۸-طیارته
۲۰۴	۱۹-علویه
۲۰۴	۲۰-غرابیه
۲۰۶	۲۱-غمامتیه(ربیعیه)
۲۰۶	۲۲-مخطئه
۲۰۶	۲۳-مختسه
۲۰۷	۲۴-مشتهه
۲۰۷	تذکر چند نکته

۲۰۸	ج-چگونگی موضع گیری امامان شیعه در برابر غلات
۲۰۸	اشاره
۲۱۰	ردّ عقاید غلات و بیان عقاید صحیح
۲۱۰	اشاره
۲۱۱	۱-ردّ الوهیت و صفات خدایی داشتن ائمه
۲۱۵	۲-ردّ نبوّت
۲۱۵	۳-ردّ علم غیب مطلق و ذاتی ائمه
۲۱۹	بیان علل غلوّ و نتایج آن
۲۱۹	اشاره
۲۱۹	۱-علل غلوّ
۲۲۱	۲-نتایج غلوّ
۲۲۱	بیان توطئه های غلات
۲۲۳	انزجار از غلات و لعن آنها
۲۲۵	صدور فرمان محاصره همه جانبه غلات
۲۲۶	صدور فرمان کشتن بعضی از غلات
۲۲۸	سخنی از یک مستشرق
۲۳۰	کتاب نوشته شده از سوی علمای شیعه در ردّ غلات
۲۳۴	فصل سوم: غلات در آینه عقیده و عمل
۲۳۴	مقدمه
۲۳۶	غلات در آینه عقیده
۲۳۶	اشاره
۲۳۷	عقاید مختص به غلات
۲۳۷	۱-اعتقاد به الوهیت و خدایی ائمه علیهم السلام و اشخاص دیگر
۲۳۷	تاریخچه
۲۴۰	علل این اعتقاد
۲۴۱	برخورد ائمه علیهم السلام با این اعتقاد

۲۴۱	۲-اعتقاد به نبوت ائمه عليهم السلام يا افراد ديگر
۲۴۱	اشاره
۲۴۳	علت اين اعتقاد
۲۴۴	۳-عقيده به حلول
۲۴۴	تعريف حلول
۲۴۵	تاريخچه حلول
۲۴۹	علت اعتقاد به حلول
۲۵۱	برخورد ائمه عليهم السلام با حلول
۲۵۲	حلول در كلام و فلسفه اسلامي
۲۵۲	تهمتي به شيعة در باب حلول
۲۵۳	۴-اعتقاد به تناسخ
۲۵۳	تعريف تناسخ
۲۵۵	تاريخچه تناسخ
۲۵۵	الف-تناسخ در ميان اديان و مذاهب پيش از اسلام
۲۵۸	ب-تناسخ در ميان فرقه هاي منسوب به اسلام
۲۶۱	ريشه هاي تناسخ در اسلام
۲۶۲	انگيزه هاي اعتقاد به تناسخ
۲۶۲	اشاره
۲۶۲	الف-انگيزه هاي غير غلات
۲۶۴	ب-انگيزه هاي غلات
۲۶۵	سوءاستفاده غلات از آيات قرآن در راه اثبات تناسخ
۲۶۹	برخورد ائمه عليهم السلام با تناسخ
۲۷۳	ادله مسلمانان در رد تناسخ
۲۷۳	اشاره
۲۷۳	الف-دليلهاي قرآني
۲۷۴	ب-دليلهاي عقلي و كلامي

- ۲۷۶ اتهام به شیعه در باب تناسخ
- ۲۷۶ تناسخیهای جدید
- ۲۷۸ ۵- عقیده به تشبیه
- ۲۷۸ مقدمه
- ۲۷۹ تعریف تشبیه
- ۲۷۹ تاریخچه تشبیه در اسلام
- ۲۷۹ اشاره
- ۲۷۹ الف- قائلان به تشبیه از میان غیر غلات
- ۲۸۲ ب- غلات معتقد به تشبیه
- ۲۸۴ علل اعتقاد به تشبیه در میان فرقه های اهل سنت و غلات
- ۲۸۴ اشاره
- ۲۸۴ ۱- استدلال عقلی
- ۲۸۶ ۲- آیات قرآن
- ۲۸۶ ۳- استدلال به احادیث
- ۲۸۶ علل تمسک غلات به تشبیه
- ۲۸۷ گفتارهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السلام در نفی تشبیه
- ۲۹۰ نقش غلات در اتهام تشبیه به ائمه علیهم السلام
- ۲۹۲ اتهام به اصحاب ائمه علیهم السلام در باب تشبیه
- ۲۹۴ ۶- عقیده به تفویض
- ۲۹۴ تفویض و معانی مختلف آن
- ۲۹۹ تاریخچه فرقه مفوضه
- ۳۰۲ برخورد ائمه علیهم السلام با مفوضه
- ۳۰۵ متهم کردن علمای شیعه به تفویض
- ۳۰۵ عقاید مشترک بین غلات و شیعه
- ۳۰۵ اشاره
- ۳۰۶ ۱- عقیده وصایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام

۳۰۶	اشاره
۳۱۵	غلات و مسأله وصایت
۳۱۶	۲-اعتقاد به مهدویت
۳۱۶	مهدویت در شیعه
۳۱۸	غلات و مهدویت
۳۲۲	علل ادعاهای دروغین مهدویت
۳۲۳	آتهاماتی به شیعه در باب مهدویت
۳۲۳	اشاره
۳۲۳	الف-مهدویت و یهود؛
۳۲۶	ب-مهدویت و مسیحیت؛
۳۲۶	ج-مهدویت و ایرانیها؛
۳۲۹	۳-اعتقاد به رجعت
۳۲۹	اشاره
۳۲۹	تعریف رجعت از دیدگاه شیعه
۳۳۰	جایگاه رجعت در اعتقادات شیعه
۳۳۲	تفاوت بین رجعت و تناسخ
۳۳۳	دلایل رجعت از نظر شیعه
۳۳۳	اشاره
۳۳۳	الف-آیات دلالت کننده بر وقوع رجعت
۳۳۶	ب-روایات مورد استدلال برای رجعت
۳۳۹	رجعت در میان غلات
۳۳۹	اشاره
۳۳۹	الف-معنای رجعت از نظر غلات
۳۴۲	ب-اهداف غلات از مطرح کردن مسأله رجعت
۳۴۴	آتهام به شیعه در باب رجعت
۳۴۵	۴-اعتقاد به بداء

۳۴۵	مقدمه
۳۴۵	تعریف بداء در نزد شیعه
۳۵۲	دلایل شیعه بر بداء
۳۵۷	توجیه شیعه برای مسأله بداء
۳۶۰	جایگاه بداء در نزد شیعه و فواید آن
۳۶۳	غلات و مساله بداء
۳۶۷	آتهاماتی به شیعه در مورد بداء
۳۶۸	۵-اعتقاد به تاویل قرآن
۳۶۸	اشاره
۳۶۹	تاویل در نزد شیعه
۳۷۱	غلات و تاویل قرآن
۳۷۴	نظریات فان فلوتن درباره تاویل
۳۷۹	غلات در آینه عمل
۳۸۱	علل اباحی گری غلات
۳۸۲	مراتب و مراحل اباحی گری
۳۸۴	توجیهات غلات برای اباحی گری
۳۸۴	اشاره
۳۸۵	۱-توجیهات قرآنی
۳۸۸	۲-توجیهات غیرقرآنی
۳۹۱	مسأله شفاعت و اباحی گری
۳۹۱	اشاره
۳۹۲	۱-معنای شفاعت
۳۹۳	۲-شفاعت در قرآن
۳۹۳	۳-شفاعت در روایات
۳۹۷	۴-توجیه شفاعت
۴۰۰	۵-آثار تربیتی شفاعت

۴۰۲	فصل چهارم: تأثیرات غلات بر تاریخ شیعه
۴۰۲	مقدمه
۴۰۳	تأثیر غلات در تخریب وجهه ائمه علیهم السلام
۴۰۷	تأثیر غلات در تخریب وجهه اصحاب ائمه علیهم السلام
۴۰۹	تأثیر غلات در آلوده کردن قیامهای شیعی
۴۱۰	غلات، دستاویزی برای مخالفان و دشمنان شیعه
۴۱۰	اشاره
۴۱۱	۱- اتهامات پیشینیان اهل سنت
۴۱۴	۲- اتهامات معاصران اهل سنت
۴۱۸	۳- اتهامات مستشرقان
۴۲۰	غلات و هدر دادن نیروهای شیعه
۴۲۰	اشاره
۴۲۰	۱- مشغول کردن اذهان ائمه علیهم السلام به خود
۴۲۱	۲- جذب شیعیان ساده دل به سوی خود
۴۲۱	۳- ایجاد تفرقه در صفوف شیعیان
۴۲۲	غلات و حدیث سازی
۴۲۲	اشاره
۴۲۲	۱- چگونگی تدوین حدیث در شیعه
۴۲۵	۲- چگونگی حدیث سازی غلات
۴۲۸	۳- چگونگی مبارزه شیعه با حدیث سازی غلات
۴۳۰	۴- نتیجه این مبارزه
۴۳۵	غلات و علم رجال
۴۳۵	اشاره
۴۳۵	۱- اختلاف در معنای غلّو و درجات غلّو
۴۳۶	۲- نزاع قمیها و بغدادیها و راه یافتن اجتهاد در علم رجال
۴۳۸	۳- صاحبان و راویان اصول در میان متّهمان به غلّو

- ۴- نیکو بودن حالت قبل از غلّو ۴۳۸
- ۵- توبه و بازگشت غالی ۴۳۹
- ۶- غلّو و وثاقت ۴۳۹
- ۷- روایت غلات از راوی ۴۴۰
- ۸- غلّو یا علّو ۴۴۰
- ۹- اسامی حدود صد و بیست تن از متهمان به غلّو ۴۴۱
- تذکر ۴۶۸
- غلات و علم کلام و عقاید شیعه ۴۷۱
- غلات و علم فقه شیعه ۴۷۲
- منابع و کتابنامه ۴۷۷
- الف- چاپ شده ۴۷۷
- «الف» ۴۷۷
- «ب» ۴۷۸
- «پ» ۴۷۹
- «ت» ۴۷۹
- «خ» ۴۸۱
- «د» ۴۸۲
- «ذ» ۴۸۲
- «ر» ۴۸۲
- «س» ۴۸۲
- «ش» ۴۸۳
- «ص» ۴۸۳
- «ع» ۴۸۴
- «غ» ۴۸۴
- «ف» ۴۸۵
- «ق» ۴۸۵

۴۸۶ «ک»

۴۸۶ «ل»

۴۸۶ «م»

۴۸۹ «ن»

۴۸۹ «و»

۴۸۹ «ه»

۴۹۰ ب-چاپ نشده:

۴۹۱ فهرست ها -

۴۹۱ فهرست آیات

۴۹۸ فهرست روایات -

۵۰۲ فهرست اعلام

۵۰۲ *همزه و الف:

۵۱۰ *ب:

۵۱۰ *پ:

۵۱۰ *ج:

۵۱۱ *ج:

۵۱۳ *ح:

۵۱۵ *خ:

۵۱۶ *د:

۵۱۶ *ذ:

۵۱۶ *ر:

۵۱۶ *ز:

۵۱۷ *س:

۵۱۸ *ش:

۵۱۹ *ص:

۵۲۰ *ط:

۵۲۰	ع*
۵۲۶	ف*
۵۲۶	ق*
۵۲۷	ک*
۵۲۸	گ*
۵۲۸	ل*
۵۲۹	م*
۵۳۶	ن*
۵۳۷	و*
۵۳۷	ه*
۵۳۸	ی*
۵۴۰	فهرست قبایل، فرق و گروهها
۵۴۰	*همزه و الف
۵۴۱	*ب
۵۴۳	*ت
۵۴۳	*ث
۵۴۳	*ج
۵۴۴	*چ
۵۴۴	*ح
۵۴۴	*خ
۵۴۵	*د
۵۴۵	*ذ
۵۴۵	*ر
۵۴۶	*ز
۵۴۶	*ژ
۵۴۶	*س

٥٤٧ *ش

٥٤٧ *ص

٥٤٧ *ط

٥٤٧ *ع

٥٤٨ *غ

٥٤٨ *ف

٥٤٩ *ق

٥٤٩ *ك

٥٤٩ *ل

٥٤٩ *م

٥٥١ *ن

٥٥٢ *و

٥٥٢ *ه

٥٥٢ *ى

٥٥٥ فهرست مكانها

٥٥٥ *همزه و الف

٥٥٥ *ب

٥٥٥ *ت

٥٥٥ *ج

٥٥٦ *ح

٥٥٦ *خ

٥٥٦ *ر

٥٥٦ *س

٥٥٦ *ش

٥٥٧ *ص

٥٥٧ *ط

۵۵۸	ع*
۵۵۸	ف*
۵۵۸	ق*
۵۵۸	ک*
۵۵۸	ل*
۵۵۸	م*
۵۵۹	ن*
۵۵۹	ه*
۵۵۹	ی*
۵۶۰	فهرست کتب
۵۶۰	*همزه و الف
۵۶۱	*ب
۵۶۱	*ت
۵۶۳	*ح
۵۶۳	*خ
۵۶۴	*د
۵۶۴	*ذ
۵۶۴	*ر
۵۶۶	*س
۵۶۶	*ش
۵۶۶	*ص
۵۶۷	*ط
۵۶۷	*ع
۵۶۷	*غ
۵۶۷	*ف
۵۶۸	*قی

۵۶۸*

۵۶۹*

۵۶۹*

۵۷۰*

۵۷۰*

۵۷۰*

۵۷۱*

۵۷۲ درباره مرکز

غالیان: کاوشی در جریانها و برآیندها تا پایان سده سوم

مشخصات کتاب

سرشناسه: صفری فروشانی، نعمت الله، ۱۳۴۵-

عنوان و نام پدیدآور: غالیان: کاوشی در جریانها و برآیندها تا پایان سده سوم / نعمت الله صفری فروشانی.

مشخصات نشر: مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری: ۴۱۲ ص.

شابک: ۱۱۰۰۰ ریال: ۸-۱۴-۴۴۴۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ۵۰۰۰۰ ریال: چاپ دوم: ۸-۱۴-۴۴۴۲-۹۶۴-۹۷۸

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۸.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۶۷] - ۳۸۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: غلاه شیعه

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: اسلام -- فرقه ها

شناسه افزوده: بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: BP۲۴۱/ص ۲ غ ۲ ۱۳۷۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۵۳۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۰۳۹۹۴

ص: ۱

اشاره

غالیان: کاوشی در جریانها و برآیندها تا پایان سده سوم

نعمت الله صفری فروشانی

ص: ۳

وَ مَرِنٌ شَكَرٌ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ (نمل ۴۰) این برگ سبز را به پیشگاه ائمه اطهار علیهم السّلام و بویژه حضرت صاحب الزمان (عج) هدیه می نمایم که در این تلاش، هدفی جز دفاع از ساحت آن پاکان نداشتم.

پس از حمد و سپاس به درگاه الهی و تشکر بی نهایت از ساحت معصومین علیهم السّلام که در همه لحظات پدید آوردن این اثر از آن پاکان مدد می جستیم، لازم می دانم از تلاشهای دلسوزانه استاد فرزانه جناب دکتر صادق آئینه وند و محقق گرانمایه جناب حجه الاسلام و المسلمین محمد علی مهدوی راد که در تمام مراحل نگارش این اثر، نویسنده را با راهنماییها و تذکرات سودمند خود یاری می دادند، تشکر نمایم.

همچنین از تاریخ شناس معاصر، مدرس گرانسنگ حوزه علمیه قم حضرت آیه الله سید مهدی روحانی که با مطالعه پاره ای از کتاب، تذکرات سودمندی را ارائه فرمودند، کمال تشکر را دارم.

نیز از جناب حجه الاسلام حسین صابری که با مطالعه همه کتاب و ابراز نظریات موشکافانه و نقادانه خود، نویسنده را در رفع بسیاری از اشکالات اثر قبل از چاپ آن، یاری دادند، کمال تقدیر را دارم.

همچنین از مسؤولان مرکز تربیت مدرس قم (دار الشفاء) که انگیزه های اصلی پدید آوردن این اثر را در نگارنده ایجاد کردند و در طی آماده سازی آن همه گونه مساعدت نمودند، سپاسگزارم.

در پایان از همه کارکنان و مسؤولان محترم در بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی و بویژه جناب حجه الاسلام و المسلمین الهی خراسانی که بدون مساعدتهای ایشان امکان طبع این اثر با این کیفیت فراهم نمی گشت، نهایت تشکر و تقدیر را دارم.

شکر الله مساعیهم الجميله

ضرورت تحقیق دربارهٔ غالیان ۱۷

موضوع کتاب ۱۸

پیشینهٔ تحقیق دربارهٔ غالیان ۱۹

محدودیت‌های تحقیق ۲۲

۱- محدودیت‌های در اختیار محقق ۲۲

۲- محدودیت‌های خارج از نظارت محقق ۲۲

فصل اول: کلیات

تعریف غلو ۲۵

غلو در قرآن ۲۶

غلو در روایات ۲۷

غلو در ادیان پیشین ۲۹

۱- غلو در ادیان پیشین از نظر تاریخ ادیان ۲۹

۲- غلو در ادیان پیشین در قرآن کریم ۳۱

غلو در علم فرقه شناسی اسلامی ۳۴

غلو در علم کلام و علم رجال شیعه (غلو در ذات و غلو در صفات) ۳۴

غلو در اهل سنت ۳۶

۱- غلو در ذات نزد اهل سنت ۳۷

۲- غلو در صفات نزد اهل سنت ۳۸

علل پدید آمدن غلات منتسب به شیعه ۴۲

فصل دوم: بررسی غلات در تاریخ

فرقه های غلات در کتب ملل و نحل ۵۳

۱- حدیثی که مبنای علم فرقه شناسی قرار گرفته است ۵۴

۲- تحلیل این حدیث ۵۸

۳- تعداد فرقه های شیعه و غلات در کتب ملل و نحل ۶۱

۴- میزان اعتبار کتب ملل و نحل ۶۳

۵- علل فراوانی فرقه های غلات در کتب ملل و نحل ۶۶

بررسی تاریخی فرقه های غلات ۷۰

الف- فرقه هایی که به نام رهبران خود معروف شده اند ۷۱

فرقه های غلات از زمان حضرت علی علیه السلام تا زمان امام باقر علیه السلام ۷۱

۱- سبائیه (منسوب به عبد الله بن سبا) ۷۱

عبد الله بن سبا و عقاید او در کتب تاریخ ۷۱

عبد الله بن سبا و عقاید او در کتب ملل و نحل ۷۵

منکران وجود ابن سبا از اهل سنت و مستشرقان ۷۷

علل اختراع و پرورش افسانه ابن سبا ۷۹

ابن سبا در کتب روایی شیعه ۸۰

۲- کیسانیه ۸۳

قیام مختار ۸۴

دشمنان مختار و تبلیغات بر ضدّ او ۸۵

عقاید منتسب به مختار و کیسانیه ۸۶

تحلیل تاریخی جریان مختار و کیسانیه ۸۷

۳-مختاریه ۸۹

ص: ۸

غلات در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام ۹۰

۵-کریه ۹۰

۶-جناحیه ۹۱

۷-مغیریه ۹۳

۸-بیانیه ۹۶

۹-حارثیه ۹۹

۱۰-صائدیّه ۱۰۰

۱۱-حریه ۱۰۰

۱۲-منصوریه ۱۰۱

۱۳-حسینیّه ۱۰۳

۱۴-محمدیه ۱۰۳

۱۵-خطابیّه ۱۰۴

۱۶-بزیعیّه ۱۰۷

۱۷-عمیریّه (یعمریه) ۱۰۹

۱۸-معمریّه ۱۱۰

۱۹-یاران سّری (سّریّه) ۱۱۰

۲۰-بشاریه (شعیریّه، علیبائیّه) ۱۱۱

تهمت به اصحاب و ساختن فرقه به نام آنان ۱۱۲

۲۱-زراریّه (تمیمیّه) ۱۱۲

۲۲- هشامیه ۱۱۴

۲۳- شیطانیه (نعمانیه) ۱۱۶

۲۴- جوالیقیه (هشامیه) ۱۱۷

۲۵- مفضلیه ۱۱۸

۲۶- یونسئیه ۱۱۹

تهمت به دیگر اصحاب ۱۲۱

ص: ۹

غلات زمان امام کاظم علیه السلام ۱۲۲

۲۷- بشیریه (مطوره) ۱۲۲

از امام رضا علیه السلام تا زمان غیبت صغری، غلات بدون نام فرقه ۱۲۵

شورشها و حکومتهای منسوب به غلات ۱۲۸

۲۸- بابکیه ۱۲۸

۲۹- قرامطه (قرمطیه) ۱۲۹

غیبت صغری: از مدعیان نیابت تا غلو ۱۳۱

۳۰- شریعیه ۱۳۲

۳۱- نمیریه و بحثی فشرده درباره نصیریه ۱۳۳

۳۲- شلمغانیه (عزاقریه) ۱۳۶

۳۳- هلالیه ۱۳۷

۳۴- بلالیه ۱۳۸

جمع بندی ۱۳۹

ب- فرقه هایی از غلات که نامشان از عقایدشان گرفته شده است ۱۴۲

۱- اثینیه ۱۴۳

۲- اعضائیان ۱۴۳

۳- ازدریه ۱۴۳

۴- امریه ۱۴۳

۵- بدائیه ۱۴۳

۶- تفویضیه (مفوضه) ۱۴۴

۷- تناسخیه ۱۴۴

۸- جعفریه ۱۴۵

۹- حلولیه ۱۴۵

۱۰- ذباییه ۱۴۵

۱۱- ذمامیه ۱۴۵

۱۲- ذمیّه ۱۴۶

ص: ۱۰

۱۳- رجعیه ۱۴۶

۱۴- سائبه ۱۴۶

۱۵- سحابیه ۱۴۶

۱۶- سلمانیه ۱۴۷

۱۷- شریکیه ۱۴۷

۱۸- طیاریه ۱۴۸

۱۹- علویه ۱۴۸

۲۰- غرابیه ۱۴۸

۲۱- غمامیه (ربیعیه) ۱۴۹

۲۲- مخطئه ۱۴۹

۲۳- مخمسه ۱۴۹

۲۴- مشبهه ۱۵۰

تذکر چند نکته ۱۵۰

ج- چگونگی موضع گیری امامان شیعه در برابر غلات ۱۵۱

ردّ عقاید غلات و بیان عقاید صحیح ۱۵۳

۱- ردّ الوهیت و صفات خدایی داشتن ائمه ۱۵۴

۲- ردّ نبوت ائمه ۱۵۸

۳- ردّ علم غیبت مطلق و ذاتی ائمه ۱۵۸

بیان علل غلو و نتایج آن ۱۶۰

۱- علل غلو ۱۶۰

۲-نتایج غلو ۱۶۱

بیان توطئه های غلات ۱۶۱

انزجار از غلات و لعن آنها ۱۶۳

صدور فرمان محاصره همه جانبه غلات ۱۶۵

صدور فرمان کشتن بعضی از غلات ۱۶۶

سخنی از یک مستشرق ۱۶۸

ص: ۱۱

کتاب نوشته شده از سوی علمای شیعه در ردّ غلات تا اوایل قرن چهارم ۱۶۹

فصل سوم: غلات در آینه عقیده و عمل

مقدمه ۱۷۳

غلات در آینه عقیده ۱۷۵

عقاید مختص به غلات ۱۷۶

۱- اعتقاد به الوهیت اشخاص ۱۷۶

تاریخچه این اعتقاد ۱۷۶

علل این اعتقاد ۱۷۹

برخورد ائمه با این اعتقاد ۱۸۰

۲- اعتقاد به نبوت ائمه یا اشخاص دیگر ۱۸۰

تاریخچه و برخورد ائمه با این اعتقاد ۱۸۰

علت این اعتقاد ۱۸۲

۳- عقیده به حلول ۱۸۳

تعریف حلول ۱۸۳

تاریخچه حلول ۱۸۴

علت اعتقاد به حلول ۱۸۸

برخورد ائمه علیهم السلام با حلول ۱۹۰

حلول در کلام و فلسفه اسلامی ۱۹۱

تهمتی به شیعه در باب حلول ۱۹۱

۴- اعتقاد به تناسخ ۱۹۲

تعریف تناسخ ۱۹۲

تاریخچه تناسخ ۱۹۴

الف-تناسخ در میان ادیان و مذاهب پیش از اسلام ۱۹۴

ب-تناسخ در میان فرقه های منسوب به اسلام ۱۹۷

ریشه های تناسخ در اسلام ۲۰۰

ص:۱۲

علل و انگیزه های اعتقاد به تناسخ ۲۰۱

الف-علل و انگیزه های غیرغلات ۲۰۱

ب-انگیزه های غلات ۲۰۲

سوءاستفاده های غلات از آیات قرآن در راه اثبات تناسخ ۲۰۳

برخورد ائمه علیهم السّلام با تناسخ ۲۰۶

ادله مسلمانان در ردّ تناسخ ۲۰۸

الف-دلیلهای قرآنی ۲۰۸

ب-دلیلهای عقلی و کلامی ۲۰۹

اتهام به شیعه در باب تناسخ ۲۱۱

تناسخیهای جدید ۲۱۱

۵-عقیده به تشبیه ۲۱۲

تعریف تشبیه ۲۱۳

تاریخچه تشبیه در اسلام ۲۱۳

الف-قائلان به تشبیه از میان غیرغلات ۲۱۳

ب-غلات معتقد به تشبیه ۲۱۵

علل اعتقاد به تشبیه در میان فرقه های اهل سنت و غلات ۲۱۶

گفتارهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السّلام در نفی تشبیه ۲۱۸

نقش غلات در اتهام تشبیه به ائمه ۲۲۰

اتهام به اصحاب ائمه علیهم السّلام در باب تشبیه ۲۲۲

۶-عقیده به تفویض ۲۲۴

تفویض و معانی مختلف آن ۲۲۴

تاریخچه فرقه مفوضه ۲۲۷

برخورد ائمه علیهم السلام با مفوضه ۲۲۹

متهم نمودن علمای شیعه به تفویض ۲۳۱

عقاید مشترک بین غلات و شیعه ۲۳۱

۱- عقیده وصایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام ۲۳۲

ص: ۱۳

وصایت از نظر شیعه ۲۳۲

غلات و مسأله وصایت ۲۳۹

۲-اعتقاد به مهدویت ۲۴۰

مهدویت در شیعه ۲۴۰

غلات و مهدویت ۲۴۲

علل ادعاهای دروغین مهدویت ۲۴۶

اتهاماتی به شیعه در باب مهدویت ۲۴۷

۳-اعتقاد به رجعت ۲۵۲

تعریف رجعت از دیدگاه شیعه ۲۵۲

جایگاه رجعت در اعتقادات شیعه ۲۵۳

تفاوت بین رجعت و تناسخ ۲۵۵

دلایل رجعت از نظر شیعه ۲۵۶

الف-آیات ۲۵۶

ب-روایات ۲۵۸

رجعت در میان غلات ۲۶۰

اتهام به شیعه در باب رجعت ۲۶۳

۴-اعتقاد به بداء ۲۶۴

تعریف بداء در نزد شیعه ۲۶۴

دلایل شیعه بر بداء ۲۶۹

توجیه شیعه برای مسأله بداء ۲۷۲

جایگاه بداء در نزد شیعه و فواید آن ۲۷۵

غلات و مسأله بداء ۲۷۷

اتهاماتی به شیعه در مورد بداء ۲۸۰

۵-اعتقاد به تأویل قرآن ۲۸۱

تأویل در نزد شیعه ۲۸۲

غلات و تأویل قرآن ۲۸۴

ص: ۱۴

نظر «فان فلوتن» آلمانی در باب تأویل ۲۸۶

غلات در آینه عمل ۲۹۰

علل اباحی گری و بی بند و باری غلات ۲۹۲

مراتب و مراحل اباحی گری ۲۹۳

توجیحات غلات برای اباحی گری ۲۹۵

۱- توجیحات قرآنی ۲۹۶

۲- توجیحات غیر قرآنی ۲۹۸

مسأله شفاعت و اباحی گری ۳۰۰

۱- معنای شفاعت ۳۰۱

۲- شفاعت در قرآن ۳۰۲

۳- شفاعت در روایات ۳۰۲

۴- توجیه شفاعت ۳۰۵

۵- آثار تربیتی شفاعت ۳۰۷

فصل چهارم: تأثیرات غلات بر تاریخ شیعه

مقدمه ۳۰۹

تأثیر غلات در تخریب چهره ائمه علیهم السلام ۳۱۰

تأثیر غلات در تخریب وجهه اصحاب ائمه علیهم السلام ۳۱۳

تأثیر غلات در آلوده کردن قیامها و شورشهای اهل بیت و طرفدارانشان ۳۱۵

غلات، دستاویزی برای مخالفان و دشمنان شیعه در وارد کردن انواع اتهامات ۳۱۶

۱- اتهامات پیشینیان اهل سنت ۳۱۷

۲- اتهامات معاصران اهل سنت ۳۲۰

۳- اتهامات مستشرقان ۳۲۳

غلات و هدر دادن نیروهای شیعه ۳۲۵

غلات و حدیث سازی ۳۲۷

۱- چگونگی تدوین حدیث در شیعه ۳۲۷

ص: ۱۵

۲- چگونگی حدیث سازی غلات ۳۳۰

۳- چگونگی مبارزه شیعه با حدیث سازی غلات ۳۳۳

۴- نتیجه این مبارزه ۳۳۵

غلات و علم رجال ۳۳۹

۱- اختلاف در معنای غلّو و درجات آن ۳۳۹

۲- نزاع قمیها و بغدادیها و راه یافتن اجتهاد در علم رجال ۳۴۰

۳- صاحبان و راویان اصول در میان متهمان به غلّو ۳۴۲

۴- نیکو بودن حالت قبل از غلّو ۳۴۲

۵- توبه و بازگشت غالی ۳۴۳

۶- غلّو و وثاقت ۳۴۳

۷- روایت غلات از راوی ۳۴۴

۸- غلّو یا علّو ۳۴۴

۹- اسامی حدود صد و بیست تن از متهمان به غلّو ۳۴۵

غلات و علم کلام و عقاید شیعه ۳۶۱

غلات و علم فقه شیعه ۳۶۲

منابع و کتابنامه ۳۶۷

فهرست آیات ۳۸۱

فهرست روایات ۳۸۵

فهرست اعلام ۳۸۷

فهرست قبایل، فرق و گروهها ۴۰۱

فهرست مکانها ۴۰۷

فهرست کتب ۴۰۹

ص: ۱۶

ضرورت تحقیق دربارهٔ غالیان

تشیع همانند رهبران آن در طول تاریخ، همواره با مظلومیت‌های سیاسی-اجتماعی و فرهنگی روبرو بوده است، به گونه ای که دو کلمهٔ مظلومیت و تشیع، چنان درهم آمیخته اند که با شنیدن نام یکی از آن دو، بلافاصله دیگری به ذهن تبادر می کند.

مراد از مظلومیت فرهنگی، آن است که برای واژگون نشان دادن چهره تشیع، چنان عقایدی مسخره و خرافی به آن نسبت داده اند که هر عاقل منصفی را که از چهرهٔ واقعی آن بی خبر است، منزجر و متنفر می کند.

یکی از ابعاد مظلومیت فرهنگی که تشیع از همان ابتدا با آن مواجه بوده، این است که عقاید این مذهب از سوی بسیاری از نویسندگان و دانشمندان اهل تسنن-از روی جهل یا تجاهل-آمیخته با عقاید غلات مطرح می شود و بسیاری از علمای کلام و ملل و نحل اهل تسنن، برای محکوم کردن مذهب تشیع، ابتدائاً عقاید غلات را که شیعه همواره از آنها بیزار می جسته است، به شیعه نسبت می دهند و سپس آنها را به عنوان عقاید شیعه بحث و بررسی کرده، ابطال می نمایند و در ذهن خوانندگان خود چنین القاء می کنند که شیعه چیزی جز این عقاید که آوردیم و محکوم کردیم، نیست.

شاید بتوان گفت همهٔ مظلومیت‌های سیاسی-اجتماعی که شیعه در طول تاریخ خونبار خود با آن روبرو بوده است، از قبیل: محروم شدن رهبران آن از حق مسلم خود، به شهادت رسیدن رهبران این مذهب و قتل و غارت و کشتارهایی که همیشه از سوی

مخالفان بر ضد طرفداران این مذهب انجام گرفته است، در مقابل این ظلم فرهنگی قابل مقایسه نیست؛ چرا که شیعه با متحمل شدن شهادتها، آزارها و شکنجه‌ها توانست خود را در قلوب مردم جای دهد و حقایق خود را اثبات کند.

اما این ظلم فرهنگی، مذهب شیعه را به عنوان مذهبی خرافی و باطل و منافی با طبع هر انسان سالم معرفی می نماید و به این ترتیب، بسیاری از ناآشنایان با این مذهب، بدون آن که زحمت تحقیق درباره این مذهب را به خود بدهند، از آن منزجر و متنفر می شوند.

به پیروی از برخی علمای اهل سنت، بعضی از مستشرقان، بدون آن که به منابع اصیل شیعه مراجعه نمایند، همان عقاید غلوآمیز را به شیعه نسبت داده، شیعه را در کتب خود با غلات به هم آمیختند و به این ترتیب در ذهن بسیاری از مردم مغرب زمین، چهره شیعه را مشوه و آلوده جلوه دادند.

از این جاست که بخوبی ضرورت تحقیقی جامع و گسترده درباره غلات، عقاید آنها، ربط آنها با شیعه، تأثیرات آنها بر شیعه و معرفی شیعه خالص به دور از عقاید غلات، روشن می گردد و البته چنین تحقیقی فرصت و امکاناتی به مراتب بیش از گنجایش این کتاب را می طلبد.

کتاب حاضر، در حد توان خود سعی دارد گوشه‌هایی را از آنچه یاد شد، بررسی نماید و با توجه به امکانات محدود نویسنده، غلات را بکلی از مذهب تشیع جدا نماید و نشان دهد که در بسیاری از موارد، غلات نه به عنوان دوستان نادان، بلکه به عنوان دشمنان دانایی که - به نام شیعه - قصد نابودی شیعه و بلکه کل اسلام را داشته اند، مطرح می باشند.

موضوع کتاب

موضوع اثر، «غلات و تأثیر آنان در افکار و عقاید و تاریخ شیعه» است، که با عنوان:

غالیان؛ کاوشی در جریانها و برآیندها (تا پایان سده سوم) در دسترس شماست.

در این تحقیق، منظور از کلمه تأثیر، اعم از تأثیرهای مستقیم و غیرمستقیم است. نیز این کلمه، تأثیرات اعتقادی و عملی را دربر می گیرد.

همچنین منظور از غالیان، فرقه‌هایی هستند که ائمه علیهم السلام را به درجه الوهیت می رساندند، نه کسانی که تنها بعضی عقاید غلوآمیز درباره بعضی از صفات ائمه علیهم السلام

مانند علم امام، عصمت امام و قدرت امام داشته اند، بدون آن که صفت الوهیت را به آنان نسبت دهند.

محدوده زمانی که این اثر به کاوش در آن می پردازد، زمان حضور ائمه علیهم السّلام و بخشی از دوران غیبت صغری است که بیشترین ظهور و بروز فرقه های غالیان در این برهه که تا اوایل قرن چهارم به درازا می کشد، بوده است.

پیشینه تحقیق درباره غالیان

از همان ابتدای ظهور فرقه های غالیان، کتابهای بسیاری در رد آنها از سوی دانشمندان بزرگ شیعه و اصحاب ائمه علیهم السّلام و نیز بعضی از علمای اهل سنّت نگاشته شده که متأسفانه بسیاری از آن کتب به دست ما نرسیده است. بعضی از کتب مفقود شده اصحاب ائمه از این قرار است:

۱- الردّ علی الغالیه المحمديه، نوشته فضل بن شاذان بن خلیل نیشابوری، از اصحاب امام جواد علیه السّلام.

۲- الردّ علی الغالیه، نوشته حسن بن علی بن فضال کوفی، متوفای ۲۲۴ ه. ق.

۳- الردّ علی الغالیه و ابی الخطاب، نوشته ابو اسحاق کاتب ابراهیم بن ابی حفص، از اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام (۱).

۴- الردّ علی الغلاه، نوشته ابو الحسن علی بن مهزیار اهوازی، از اصحاب امام رضا علیه السّلام تا امام هادی علیه السّلام.

۵- الردّ علی الغلاه، نوشته ابو جعفر محمد بن اورمه قمی، از اصحاب امام علی النقی علیه السّلام.

۶- الردّ علی الغلاه، نوشته یونس بن عبد الرحمان قمی که از بزرگترین اصحاب امام رضا علیه السّلام به شمار می رفت.

۷- الردّ علی الغلاه، نوشته ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفّار، متوفای سال ۲۹۰ ه. ق.

ص: ۱۹

۱- ۱) -تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، (چاپ سوم: بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳)، ج ۱۰، ص ۲۱۲.

۸- الردّ علی الغلاه، نوشته ابو القاسم سعد بن عبد الله بن ابی خلف اشعری قمی، متوفای ۳۰۱ یا ۲۹۹ ه ق، صاحب کتاب المقالات و الفرق (۱).

۹- الردّ علی اصحاب التناسخ و الغلاه، نوشته متکلم معروف شیعه، ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، متوفای اوایل قرن چهارم هجری قمری، مؤلف کتاب فرق الشیعه (۲).

۱۰- الردّ علی فرق الشیعه ما خلا الامامیه منهم، نوشته نویسنده پیش گفته، که احتمال می رود همان کتاب بالا باشد (۳).

در این میان، قدیمترین کتبی که از سوی شیعه در بیان عقاید غلات در ضمن فرق اسلامی نگاشته شده و در دسترس هستند، عبارتند از:

۱- فرق الشیعه، ابو محمد حسن بن موسی نوبختی.

۲- المقالات و الفرق، نوشته سعد بن عبد الله بن ابی خلف اشعری قمی که بنا بر دیدگاهی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بوده است.

۳- بیان الادیان در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی، نوشته ابو المعالی محمد حسینی علوی، که در سال ۴۸۵ ه ق، تألیف شده است.

علمای فرقه نویس اهل سنت نیز به نقل و نقد عقاید غلات در کتب ملل و نحل خود پرداخته اند که در این میان، کهنترین کتبی که هم اکنون در دسترس هستند، عبارتند از:

۱- التنبیه و الردّ علی اهل الاهواء و البدع، نوشته محمد بن احمد بن عبد الرحمان ملطی شافعی، متوفای ۳۷۷ ه ق.

۲- الفرق بین الفرق، نوشته عبد القاهر بغدادی، متوفای ۴۲۹ ه ق.

۳- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، نوشته ابو محمد علی بن احمد، معروف به ابن حزم ظاهری، متوفای سال ۴۵۶ ه ق.

۴- التبصیر فی الدین و تمییز الفرقة الناجیه عن الفرق الهالکین، نوشته ابو المظفر اسفراینی، متوفای ۴۷۱ ه ق.

۵- مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلّین، نوشته ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری، متوفای ۳۳۰ ه ق.

ص: ۲۰

۱- ۱) -تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۱۴.

۲- ۲) -همان، ج ۱۰، ص ۱۸۴. [۱]

۳- ۳) -همان، ص ۲۱۶. [۲]

۶- الملل و النحل، نوشته ابو الفتح محمد بن عبد الکریم شهرستانی، متوفای ۵۴۸ ه ق.

۷- الحور العین، نوشته ابو سعید نشوان بن سعید بن نشوان حمیری، متوفای ۵۷۳ ه ق.

۸- اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، نوشته فخر الدین محمد بن عمر رازی، متوفای ۶۰۶ ه ق.

اما طرز نگاه ما به غلات، با طرز نگاه نویسندگان یاد شده بسیار متفاوت است؛ زیرا ما در صدد آنیم که علاوه بر نقد و بررسی عقاید غلات، به چگونگی ارتباط و نسبت آنان با شیعه و تأثیرگذاری آنان بر عقاید شیعه پردازیم، در حالی که کتابهای مزبور، تنها به بیان تعداد فرق غلات و نقل عقاید آنان پرداخته اند و در بسیاری از موارد، نوشته های آنان عاری از حقیقت است. به هر حال، کتب یاد شده و به طور کلی کتب ملل و نحل، منبع خوبی برای دستیابی به اسامی فرقه های غالیان می باشد.

در قرن اخیر، کتب چندی نگاشته شده است که تا حدی به هدف ما نزدیک است، اما به هر حال کل آن را تأمین نمی کند. این کتب عبارتند از:

۱- الشبک من فرق الغلاة فی العراق، نوشته احمد حامد صراف؛

۲- هوئیة التشیع، نوشته دکتر شیخ احمد وائلی؛

۳- العلویون بین الاسطوره و الحقیقه، نوشته هاشم عثمان؛

۴- آراء ائمه الشیعه فی الغلاة، نوشته شیخ میرزا خلیل کمره ای؛

۵- الغلو و الفرق الغالیه فی الحضاره الاسلامیه، نوشته دکتر عبد الله سلوم السامرائی؛

۶- تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم هجری، نوشته دکتر محمد جواد مشکور؛

۷- تاریخ الامامیه و اسلافهم من الشیعه منذ نشأه التشیع حتی مطلع القرن الرابع الهجری، نوشته دکتر عبد الله فیاض.

همچنین در این موضوع، دو پایان نامه نگاشته شده است به خدایه دکتر عبد الحمید گلشنی ابراهیمی - استاد دانشگاه تهران - که لغتنامه دهخدا نیز از آن نقل می کند. (۱)

ص: ۲۱

۱- ۱) - پایان نامه اول ایشان مربوط به دوره لیسانس است با عنوان غلات شیعه که راهنمای ایشان در این پایان نامه، آقای بدیع الزمان فروزانفر بوده است و پایان نامه دوم ایشان تز دکتر است با عنوان غلو و غلات که راهنمای ایشان در این تز، آقای علی اصغر حکمت بوده است.

در مجموع، می توان گفت کتابی که بتواند همه اهداف نگارنده را در موضوع غلات تأمین نماید، چاپ نشده است یا لاقلاً به رویت نویسنده نرسیده است.

محدودیت‌های تحقیق

الف- محدودیت‌های در اختیار محقق

۱- همچنان که قبلاً نوشتیم، تاریخ بررسی را به زمان حضور ائمه علیهم السلام یعنی سه قرن اولیه اسلام محدود کردیم.

۲- مراد از غلات در این تحقیق، فقط غلات منتسب به شیعه می باشند.

۳- عمده نظر ما نسبت به غلات، درباره تاریخ آنها می باشد و کمتر سراغ احکام فقهی غلات رفته ایم.

ب- محدودیت‌های خارج از نظارت محقق

۱- منابع نخستینی که درباره غلات و فرق اسلامی نگاشته شده است، هم اکنون مفقود شده، در دسترس نمی باشد.

چنان که ذکر کردیم، قدیمترین منبعی که هم اکنون در دسترس ماست، مربوط به اوایل قرن چهارم می باشد، در حالی که بیشترین ظهور و بروز غلات در قرن دوم بوده است.

۲- مهمترین منابع بحث ما کتب ملل و نحل است، در حالی که تمام کتب ملل و نحل موجود بدون ذکر سند به بیان انواع فرقه ها پرداخته اند و بسیاری از آنها برای تطبیق فرقه ها بر حدیث منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله که تعداد فرقه های مسلمانان را هفتاد و سه فرقه ذکر می کند، به تکثیر و زیاد کردن فرقه ها پرداخته اند. بویژه بیشتر کتابهای اهل سنت که در این زمینه نوشته شده، به منظور محکوم کردن مذهب شیعه، کوشیده اند که بیشترین فرقه ها را به شیعه نسبت دهند.

همچنین برای کوبیدن اصحاب خالص ائمه علیهم السلام به نام آنان فرقه هایی ساخته اند و عقاید باطلی را به آنان نسبت داده اند.

محقق با مراجعه دقیق به تاریخ، درمی یابد که بسیاری از اسامی ذکر شده به نام

فرقه های غلات، ساختگی می باشند.

ما در این کتاب به مناسبت‌های مختلف به نقد اقوال کتب ملل و نحل خواهیم پرداخت.

باید توجه داشت که منبع بسیاری از کتب تاریخی، کلامی و رجالی در باب فرقه ها، همین کتب ملل و نحل می باشد.

ص: ۲۳

تعریف غلو

«غلو» بر وزن فعول، مصدر فعل «غلی یغلو» و به معنای افراط، ارتفاع، بالا رفتن و تجاوز از حد و حدود هر چیز می باشد. لذا وقتی قیمت چیزی از حد معمول خود بالاتر می رود، به آن «غال»، (به معنای گران) می گویند، چنان که درباره مایعات هرگاه به جوش آیند و در حد خود ننگنجد، می گویند: غلیان کرده است (۱).

به تیر هم چون از کمان تجاوز می کند. «غلو» می گویند. از همین جاست که به مقدار مسافتی که معمولاً هر تیر در هنگام خروج از کمان طی می کند، «غلو» گفته می شود، چون از حد خود تجاوز کرده است.

گرچه کلمه تعدی نیز به معنای افراط و تجاوز از حد می باشد، اما کلمه غلو در جایی به کار برده می شود که تجاوز از حد زیاد باشد. (۲)

بنابراین، هرگاه این کلمه در مورد معتقدات دینی و مذهبی به کار رود، به این

ص: ۲۵

۱- ۱) - راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، (تهران، المکتبه المرتضویه)، ص ۳۶۵.
۲ - ۲) - ابن منظور، لسان العرب، (چاپ اول: بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸)، ذیل غلو؛ زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، (چاپ دوم: بیروت، دار مکتبه الحیاه)، ج ۱۰، ص ۲۶۹.

معناست که انسان چیزی را که به آن اعتقاد دارد، از حدّ خود، بسیار فراتر برده است.

نکته قابل تذکر آن که واژه غلوّ در کتابهای لغت به معنای منفی، یعنی پایین آوردن بیش از اندازه، به کار نرفته است، ولی در برخی تفاسیر در ذیل آیه های مربوط به غلوّ اهل کتاب، دید منفی یهودیان نسبت به حضرت عیسی علیه السّلام را به عنوان غلوّ یاد کرده اند (۱)، که سخن درستی به نظر نمی رسد.

اما این کلمه در اصطلاح ملل و نحل، سرنوشت دیگری پیدا کرده است که در بخش تعریف غلات به آن خواهیم پرداخت.

غلوّ در قرآن

مشتقات این کلمه، تنها چهار بار در قرآن به کار رفته است که دو مورد آن درباره غلوّ دینی و دو مورد دیگر به معنای جوشش می باشد.

اما دو مورد اول:

۱-سوره نساء، آیه ۱۷۱:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ...

این آیه درباره مسیحیان است که پیامبر خود، حضرت عیسی (علیه السلام) را از حدّ فراتر برده، او را پسر خدا دانستند و قائل به خدایان سه گانه؛ یعنی پدر، پسر و روح القدس شدند.

ترجمه آیه چنین است:

«ای اهل کتاب! در دین خود غلوّ (و زیاده روی) نکنید و درباره خدا، غیر از حقّ نگوئید. مسیح، عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه اوست که آن را به مریم القاء نمود و روحی از طرف او بود. پس به خدا و پیامبران او ایمان بیاورید و نگوئید «خداوند» سه گانه است. از این سخن خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا، معبود یگانه است؛ او منزّه است از این که فرزندی داشته باشد...»

ص: ۲۶

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ

ای اهل کتاب! در دین خود غلو و زیاده روی نکنید.

اما دو مورد دوم، در دو آیه متوالی سوره دخان یعنی آیات ۴۵ و ۴۶ آمده است و درباره درخت زقوم، که در جهنم است، سخن می راند.

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلِي الْحَمِيمِ

مسلمانان درخت زقوم، غذای گنهکاران است؛ همانند فلز گداخته در شکمها می جوشد، جوششی همچون آب سوزان.

غلو در روایات

کلمه غلو و مشتقات آن در روایات شیعه و اهل سنت بسیار به کار رفته و بیشتر آنها مربوط به بحث ما نیست؛ مثل روایاتی که درباره غلیان و جوشش فشرده انگور (عصیر عنبی) وارد شده است.

ما در این جا فقط روایاتی را ذکر می کنیم که اولاً این کلمه و مشتقات آن را درباره غلو دینی به کار برده باشد. ثانیاً از غالیان به عنوان فرقه یاد نکرده باشد، زیرا به این بحث در صفحات آینده خواهیم پرداخت.

اینک نگاهی به چند روایت می افکنیم:

۱- اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله چنین نقل کرده اند:

«إياكم و الغلو في الدين، فانما هلك من كان قبلکم بالغلو في الدين.» (۱)

پرهیزید از غلو-زیاده روی- در دین خود؛ زیرا آنان که قبل از شما بودند (شاید منظور یهودیها و مسیحیها باشد) به علت غلو در دین خود، نابود شدند.

۲- حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه درباره آل محمد صلی الله علیه و اله می فرماید:

«هم اساس الدين و عماد اليقين اليهم يفئ الغالی و بهم يلحق التالی.» (۲)

آل محمد صلی الله علیه و اله اساس و پایه دین و ستون (ایمان و) یقین هستند. از حد

- ١-١) -احمد بن حنبل، مسند احمد، (بيروت، دار الفكر)، ج ١، ص ٢١٥ و ٣٤٧.
- ٢-٢) -نهج البلاغه، صبحي صالح، خطبة ٢، فقرة ١٣؛ فيض الاسلام، خطبة ٢، فقرة ١٦.

تجاوز کنندگان به ایشان رجوع می کنند و واماندگان به آنان ملحق می شوند.

۳- نیز درباره خود و اهل بیت علیهم السلام چنین می فرماید:

«نحن النمرقه الوسطی بنا يلحق التالي و الينا يرجع الغالی.» (۱)

ما(اهل بیت علیهم السلام چون) پستی هستیم در میانه (که از دو جانب به آن تکیه دهند)؛ آن که وامانده، خود را به آن رساند و آن که تجاوز کرده، به جانب آن باز گردد.

۴- همچنین درباره خود می فرماید:

«هلک فی رجلاں محبّ غال و مبغض قال.» (۲)

دو مرد (دو طرز تفکر) درباره من تباه و نابود شدند؛ (یکی) دوستی که زیاده روی و از حد تجاوز کند و (دیگری)، دشمنی که در دشمنی، زیاده روی نماید.

۵- حضرت علی علیه السلام درباره خود و خاندانش چنین می فرماید:

«ایاکم و الغلوّ فینا....» (۳)

از غلو و زیاده روی درباره ما اهل بیت پرهیزید.

۶- در وسائل الشیعه به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آورده است:

«صنفان من امتی لا نصیب لهم فی الاسلام: الناصب لأهل بیتی حربا و غال فی الدین مارق منه.» (۴)

دو گروه از امت من، نصیبی از اسلام ندارند. یکی کسانی که با اهل بیت من علم جنگ برافرازند و دیگری، گروهی که در دین از حد تجاوز کنند و بیرون روند.

۷- اصول کافی نیز از امام باقر علیه السلام در سفارش به یاران خود، چنین نقل می کند:

«... کونوا النمرقه الوسطی يرجع الیکم الغالی و يلحق بکم التالي.» (۵)

ص: ۲۸

۱ - ۱) - نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت شماره ۱۰۹؛ فیض الاسلام، حکمت شماره ۱۰۶؛ تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، (دانشگاه تهران)، ج ۶، ص ۱۹۴.

۲ - ۲) - نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت شماره ۱۱۷؛ [۱] فیض الاسلام، حکمت شماره ۱۱۳.

٣-٣) - غرر الحکم و درر الکلم، ج ٢، ص ٣٢٤.

٣-٤) - حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، [٢] بیروت، دار الإحياء التراث العربی، ج ١٤، ص ٤٢٦، ج ١٤.

٥-٥) - کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، (چاپ چهارم: تهران، دار الکتب الاسلامیه، ١٣٦٥ ش)، ج ٢، ص ٧٥.

چون پستی در میانه باشید که از حدّ در گذرنده به سوی شما بازگردد و وامانده به شما ملحق شود.

غلو در ادیان پیشین

۱- غلو در ادیان پیشین از نظر تاریخ ادیان

در ادیان پیشین، چه ادیان آسمانی و الهی و چه ادیان غیر آسمانی، موارد بسیاری از غلو اتفاق افتاده است.

منظور از غلو در این جا، آن است که مردم موجودی اعم از انسان، فرشته، حیوان، گیاه، زمین، آسمان، ستاره، آب، آتش و... را از حدّ خود فراتر برند و آن را در حدّ خدایی یا پایینتر از آن مقدس شمرند.

ابتدای ظهور چنین غلوی به طور دقیق معلوم نیست، اما با توجه به علت روانی - عاطفی غلو که انسان دوست دارد آنچه را که به آن عقیده دارد از حد خود فراتر برد و نیز با عنایت به جهل انسان در دوران پیشین که با دیدن عظمت موجودات یا خواص آنها، در حدّ پرستش، آنها را به حساب می آوردند، غلو تاریخچه ای دور و دراز دارد که در این جا فقط به گوشه هایی از موارد آن در ملل مختلف اشاره خواهیم کرد:

در مصر قدیم، مردم حیوانات مختلف، مانند: گرگ، شغال، گربه، لک لک و همین طور گیاهان مختلف، مانند: انجیر، پیاز و خرما و نیز هرچه را برای آنان سود بسیار داشت، مانند: رود نیل، خورشید، چشمه، بیشه و... می پرستیدند و آن قدر در غلو در موجودات پیش رفته بودند که تعداد معبودهای آنان به دو هزار می رسید.

گفته شده است وقتی که «کمبوجیه» به مصر لشکر کشید، برای آن که باسانی لشکر مصریان را شکست دهد، دستور داد در پیشاپیش لشکر خود، تعداد زیادی گربه و لک لک رها کردند و مردم مصر که آنها را موجوداتی مقدس می شمردند، به احترام آنها دفاع نکردند و مصر باسانی گشوده شد. (۱)

ص: ۲۹

(۱-۱) - مبلغی آبادانی، عبد الله، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، (چاپ اول: قم، انتشارات منطق سینا)، ۱۳۷۳ ش)، ج ۱، ص ۹۶.

مصریان پادشاه خود را که فرعون نامیده می شد، خدای خورشید و پسر خدا و بالأخره خود خدا می دانستند (۱). درباره فرعون پرستی آنان، قرآن کریم از قول فرعون نقل می کند که می گفت: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى (۲)

من پروردگار بزرگتر شما هستم.

در هند باستان، آریاییها، مظاهر طبیعت، مانند: خورشید، ماه، کوهها و ستاره ها را می پرستیدند و عناصر مفید و سودمند را داس (SOV) یا خدا می دانستند. آنان آب، خورشید و ماه را به عنوان فرشته ای از فرشتگان که دارای روح و نفس است، پرستش می نمودند (۳). نیز بعضی حیوانات، مانند: گاو، مار و میمون را مقدس می شمردند. گوشت گاو نر، نزد آنان حرام بود و ادویه ای که برای خوشبو کردن خود به کار می بردند، با فضله گاو مخلوط می کردند. حتی خالی که خوبرویان هندی برای زیبایی، به صورت خود می کوبیدند، با فضله گاو مخلوط بود. (۴)

چینیهای باستان، ابتدا روح پرست بودند و ارواح اجداد مادری و نیاکان پدری خود را می پرستیدند و معتقد بودند که این ارواح در زندگی آنان به کمکشان خواهند آمد، سپس به پرستش آسمان به عنوان مبدأ نعمتها و نیز باد، رعد، درخت، کوه و حیواناتی همچون اژدها و مار می پرداختند.

امپراتوران چینی، خدایانی را با عنوان خدای آسمان و خدای افلاک به مردم معرفی می کردند و خود را خلیفه خدای آسمان و فرزند او به شمار می آوردند و به این ترتیب، مردم آنها را مقدس می شمردند. (۵)

ژاپنیها امپراتوران خود را که به «میکادو» معروف بودند، از زمره آدمیزاد نمی دانستند، بلکه آنان را موجوداتی همپایه خورشید و کوه و آتشفشان فوجی می پنداشتند و می پرستیدند.

ص: ۳۰

۱-۱) -مبلغی آبادانی، عبد الله، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ص ۹۹.

۲-۲) -نازعات ۲۴. [۱]

۳-۳) -مشکور، محمد جواد، خلاصه الادیان، (چاپ چهارم: تهران، انتشارات شرق، ۱۳۶۹ ش)، ص ۵۷.

۴-۴) -تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج ۱، ص ۱۹۹.

۵-۵) -همان، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۰.

نخستین امپراطور سنتی ژاپن، جیم-مو (um miJ) نام داشت که در سال ۶۶۰ قبل از میلاد بر تخت نشست و مورد پرستش ژاپنیها قرار گرفت. در سال ۱۹۴۶ میلادی، پس از جنگ جهانی دوم، «هیرو هیتو» امپراطور وقت ژاپن، الوهیت یعنی خدایی خود را در آن کشور نفی کرد و حاکمیت ملت را به رسمیت شناخت. پرستش ارواح نیاکان نیز در ژاپن بسیار معمول بود. (۱)

یونانیها و رومیها برای مظاهر مختلف طبیعت، مانند: باد، باران، خورشید، دریا و نیز برای اموری همانند جنگ و صلح، ربّ النوع هایی درست کرده، به پرستش آنها می پرداختند که این خود، نشانه غلو درباره این مظاهر بود. (۲)

ایرانیها، آتش را موجودی بسیار مقدس می شمردند و همیشه آن را در آتشکده هایی مخصوص روشن نگه می داشتند و برای روشن ماندن آن، مأمورانی تعیین می کردند. آنان عدد هفت را مقدس می شمردند و ماه مهر را که هفتمین ماه سال بود، پرستش می کردند.

گفته شده است مدت دو هزار سال، آیین مهرپرستی در ایران رواج داشت و در ماه مهر، گاوی را زینت کرده، با جلال و جبروت به میدان آورده، آن را ذبح می کردند و پس از عزاداری برای او، هر کدام تکه ای از آن را می خوردند تا از وجود معبود، چیزی در آنان بماند. (۳)

اعراب جاهلیت علاوه بر بت پرستی، به پرستش موجوداتی همانند: آفتاب، ماه و ستارگانی مانند: ثریا و زهره که به آن «العزی» می گفتند، می پرداختند و لذا می بینیم که نامهایی همانند: عبد الشمس، عبد الشارق، عبد النجم، عبد الثریا، عبد العزی (یعنی بنده سیاره زهره، که در نزد آنان عزیزترین خدایان بود و از جمله نام ابو لهب، عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله عبد العزی بود) در میان آنان فراوان بود. (۴)

۲- غلو در ادیان پیشین در قرآن کریم

قرآن کریم در جای جای خود به مواردی از غلو انسانها درباره موجودات طبیعی، انسانها، پیامبران و ملائکه اشاره می کند که در این جا به ذکر چند مورد می پردازیم:

ص: ۳۱

۱-۱) -تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ص ۱۴۲.

۲-۲) -همان، ج ۱، ص ۱۲۰ و ۱۳۱.

۳-۳) -همان، ص ۳۰۴-۳۰۳.

۴-۴) -خلاصه الادیان، ص ۲۷۳.

۱- با توجه به آیات ۷۶ تا ۷۸ سوره انعام که در آن احتجاج حضرت ابراهیم علیه السلام با گروههایی از مردم مطرح شده است، در می یابیم که در آن زمان گروههای مختلفی از مردم درباره ستارگان، ماه و خورشید غلو کرده، آنها را خدا می دانستند.

۲- چنانکه قبلاً درباره مصریها ذکر کردیم، از آیات قرآن چنین برمی آید که مردم مصر، فرعون را به عنوان خدا می پرستیده اند.

۳- در سوره توبه، آیه ۳۰، درباره یهودیان می فرماید:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ

یهودیان گفتند که عزیر، پسر خداست. (۱)

۴- در آیات ۱۷ و ۷۲ سوره مائده، درباره مسیحیها که حضرت عیسی علیه السلام را خدا می دانستند، می فرماید:

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ

همانا آنان که گفتند خداوند همان مسیح پسر مریم است، کافر شدند.

۵- در آیه ۳۰، سوره توبه می فرماید که مسیحیها، عیسی علیه السلام را پسر خدا می دانند.

وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ

مسیحیها گفتند که مسیح پسر خداست.

۶- آیاتی در قرآن کریم دلالت بر آن دارد که بعضی از مردم، ملائکه را دختران خدا می دانستند و آنان را می پرستیدند. ما این آیات را به دو دسته تقسیم می کنیم:

الف- آیاتی که بیانگر آن است که بعضی از مردم، ملائکه را دختران خدا می دانستند.

۱- سوره اسراء، آیه ۴۰:

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا

ص: ۳۲

۱- ۱) - علامه طباطبائی در المیزان (ج ۹، ص ۲۴۳) درباره عزیر می نویسد: عزیر همان شخص است که یهودیها به او «عزرا» می گویند. او پس از آن که کورش، بابل را فتح کرد، از او خواست یهودیها را که بخت النصر به بابل کوچانیده بود، اجازه بازگشت

به کشورشان دهد. حدود ۴۵۷ سال قبل از مسیح، شروع به جمع آوری أسفار تورات که در زمان حمله بخت النصر به بیت المقدس پراکنده شده بود، کرد و دین یهود را تجدید کرد و لذا در میان یهودیها احترام فراوانی یافت تا جایی که او را پسر خدا دانستند.

آیا پروردگارتان شما را برگزید به این که پسرانی به شما عطا کرد و برای خود از فرشتگان دخترانی برگزیده است. شما سخنی گران می گوئید.

۲-سوره زخرف، آیه ۱۹:

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِثَاءً

فرشتگان را که بندگان خدا هستند، دختران خدا پنداشتند.

ب-آیاتی که دلالت بر پرستش ملائکه از سوی بعضی از مردمان دارد.

۱-سوره آل عمران، آیه ۸۰:

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّنَ أَرْبَابًا

و(خداوند) به شما دستور نمی دهد که فرشتگان و پیامبران را پروردگارهایی برای خود بگیرید.

۲-سوره نساء، آیه ۱۷۲:

لَنْ يَشْتَكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ

هرگز مسیح و فرشتگان مقرب خداوند از این ابا نداشتند که بنده خدا باشند.

باتوجه به این که مردم، مسیح را می پرستیدند، درمی یابیم که واقع شدن ملائکه در ردیف مسیح، نشانه مورد پرستش بودن همه فرشتگان یا بعضی از آنان مانند جبرئیل (به عنوان روح القدس) می باشد.

۳-سوره سبأ، آیه ۴۰:

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ

(به خاطر بیاور) روزی را که خداوند همه آنان را برمی انگیزد، سپس به فرشتگان می گوید: آیا اینها شما را پرستش می کردند؟

۴-از آیه ۴۱ سوره سبأ که از قول فرشتگان در روز قیامت نقل شده است، استنباط می شود که عده ای از مردم درباره جن غلو کرده، آن را می پرستیدند:

...بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ

...بلکه آن مردم جن را پرستش می کردند.

گرچه در علم فرقه شناسی اسلامی (ملل و نحل) تعریفی دقیق از واژه غلو به دست داده نشده است، اما با ذکر مصادیق آن یعنی غلات در کتب مربوط، می توان به مقصود مؤلفان آنها پی برد.

در تعریف لغوی «غلو» روشن شد که این لغت چه از نظر مورد و چه از جهت کیفیت فراگیر است، بدین معنی که اولاً- شامل هر چیز یا شخص مورد غلو قرار گرفته می شود و ثانیاً به هر نوع تجاوز از حد، غلو می گویند.

این لغت در علم فرقه شناسی سرنوشتی دیگر پیدا کرده و از هر جهت، ویژه شده است، بدین ترتیب که اولاً- مورد غلو، مخصوص به ائمه اهل بیت علیهم السلام شده و ثانیاً کیفیت غلو را به حد نبوت یا خدایی رساندن آنان با «قائل شدن به حلول جوهر خدایی در روح آنان» تعبیر کرده اند.

بدین سان، هرگاه واژه «غلات» در علم فرقه شناسی بدون قرینه به کار رود، منظور از آن، افراد یا فرقه هایی هستند که به خدایی امامان شیعه یا حلول روح خدایی در آنان اعتقاد داشته اند. (۱) که به طور طبیعی مصداقی جز غلات منتسب به شیعه پیدا نمی کند.

این در حالی است که در طول تاریخ اسلام به گروههایی برمی خوریم که به خدایی بعضی از خلفای عباسی مانند منصور، معتقد بوده اند که به آنان «غلات عباسیه» می گویند (۲).

غلو در علم کلام و علم رجال شیعه (غلو در ذات و غلو در صفات)

بحث غلو در صفات، در علم کلام و رجال شیعه جایگاه ویژه ای یافته است. در علم کلام درباره بعضی از صفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السلام بین متکلمان شیعه اختلاف واقع شده است که دو محور عمده این اختلاف، مسأله عصمت و علم غیب می باشد.

ص: ۳۴

۱- ۱) - مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و فرقه های اسلامی تا قرن چهارم هجری، (چاپ سوم: تهران، اشراقی، ۱۳۶۲ ش)، ص ۱۵۱.

۲- ۲) - اشعری، سعد بن عبد الله، المقالات و الفرق، (چاپ دوم، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش)، ص ۶۹.

در باب عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السلام از سهو، شیخ صدوق و قمیها قائل به جواز سهو النبی صلی الله علیه و اله و الائمه شده اند و کسانی را که قائل به عدم جواز سهو النبی صلی الله علیه و اله می باشند، متهم به غلو کرده اند. (۱)

اما در مقابل، برخی متکلمان همچون شیخ مفید و بغدادیها قائل به عدم جواز سهو النبی صلی الله علیه و اله شده اند و طرف مقابل خود را به تقصیر و کوتاهی در حق معصومین علیهم السلام متهم کرده اند. (۲)

در باب علم غیب، بسیاری از متکلمان، قائل به علم غیب معصومین علیهم السلام در حوادث جزئی، علاوه بر علم به احکام کلی اسلام شده اند. و معصومین را عالم به آنچه که بوده و هست و می باشد، (علم به ما کان و ما یکون و ما هو کائن) می دانند؛ گرچه این علم غیب را رشحه ای از علم غیب ذات الهی دانسته اند، (۳) اما عده ای دیگر از متکلمان گفته اند که معصومین علیهم السلام جز در مواردی که خدا بخواهد، عالم به امور و حوادث جزئی نمی باشند. (۴)

به هر حال، ریشه اختلاف در هردو باب، روایاتی است که در هردو طرف دعوا وارد شده است. (۵)

در علم رجال، بسیاری از روایان احادیث، به جهت آن که عقایدشان درباره

ص: ۳۵

۱- ۱) - صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، من لا یحضره الفقیه، (بیروت، دار التعارف للمطبوعات)، ص ۲۹۷-۲۹۶.

۲- ۲) - بنگرید به: مصنفات الشیخ المفید، (چاپ اول: قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق)، ج ۱۰، عدم سهو النبی صلی الله علیه و اله. شیخ مفید در ۳۲ صفحه به این بحث و اثبات عدم سهو النبی صلی الله علیه و اله پرداخته است.

۳- ۳) - بنگرید به: مظفر، محمد رضا، عقائد الامامیه؛ علامه طباطبایی، رساله فی علم النبی صلی الله علیه و اله و الامام علیه السلام بالغیب، چاپ شده در مجله نور علم، ش ۴۹.

۴- ۴) - مصنفات الشیخ المفید، ج ۴، اوائل المقالات، ص ۶۷. [۱] شیخ مفید قدس سره، در آن جا می نویسد: «فاما اطلاق القول علیهم بانهم یعلمون الغیب فهو منکر بین الفساد... و علی قولی هذا جماعه اهل الامامه الا من شد عنهم من المفوضه و من انتمی الیه من الغلاه».

۵- ۵) - الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۹۶، ۲۷۴، ۲۵۸، ۲۵۶، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۵۵، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۹۷.

معصومین علیهم السّلام (به گمان طرف مخالف) غلوّ آمیز (از نوع غلوّ در صفات) بوده است، متهم به غالی بودن شده اند و احادیث آنان را از درجه اعتبار ساقط کرده اند. نمونه بارز آن را می توانیم در رجال ابن غضائری بیابیم. وی در موارد بسیاری راویان را به این جهت (۱) (و یا به جهات دیگر) تضعیف کرده، و به همین سبب در علم رجال شیعه، چنین مشهور شده است که «توثیقات ابن غضائری اعتبار دارد، اما تضعیفات او اعتبار ندارد». (۲)

به هر حال، عمده بحث ما در این کتاب، در نوع اول غلوّ یعنی به الوهیت رساندن اشخاص است؛ اگرچه گاهی به مناسبت از غلوّ در صفات نیز بحث خواهیم کرد.

البته همچنان که اصطلاح فرقه شناسان است، درباره غلات شیعه بحث خواهیم کرد، اما هدف مهم ما این است که انس و الفتی را که بین دو کلمه غلات و شیعه پیدا شده - به طوری که هرگاه یکی از آنها به کار رود، دومی بزودی تداعی می شود - از بین ببریم و ثابت کنیم که اولاً غلات، فرقه هایی بودند خارج از اسلام که با توجه به اوضاع و شرایط روزگار خود، مناسب دیدند فعالیت های خود را با نام شیعه و با تمسک به اهل بیت علیهم السّلام به ثمر رسانند. (۳)

ثانیاً، غلوّ در هر دو نوع آن (ذات و صفات)، در میان فرقه های مختلف اهل سنت نیز فراوان بوده، اما عمداً از دید فرقه شناسان اهل سنت مخفی مانده است.

غلوّ در اهل سنت

اشاره

غلوّ چه در بعد ذات و چه در بعد صفات، در میان اهل سنت نیز واقع شده است که

ص: ۳۶

۱- ۱) - برای اطلاع بیشتر از متهمان به غلوّ در نظر ابن غضائری، بنگرید به مقاله ای به همین عنوان از نگارنده، مندرج در مجله علوم حدیث، ش ۲.

۲- ۲) - برای اطلاع بیشتر از احوال احمد بن حسین بن عبید الله غضائری، که هم عصر نجاشی و شیخ طوسی (ره) بوده است، بنگرید به: تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، (چاپ دوم: قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ ق)، ج ۱، ص ۴۴۷-۴۴۰؛ سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، (چاپ دوم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم)، ص ۱۰۲-۷۵.

۳- ۳) - اقبال آشتیانی، عباس، خاندان نوبختی، (چاپ سوم: تهران، طهوری)، ص ۵۰؛ ولوی، علی محمد، تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی، (تهران انتشارات بعثت)، ج ۱، ص ۷۴.

در این جا به بررسی هردو می پردازیم:

۱- غلو در ذات نزد اهل سنت

برخی را نظر بر آن است که ریشه های اولیّه غلات در فرقه های منتسب به اهل سنت، پدید آمده است. (۱)

البته اعتقاد شیعه بر آن است که غلات به صرف قائل شدن به الوهیت اشخاص یا ادعای نبوت برای کسانی که پیامبر نیستند، از فرقه های اسلامی خارج می شوند و اصولاً نمی توان آنان را مسلمان نامید، تا چه رسد به این که آنان را از شیعه یا اهل سنت بدانیم.

از این جهت است که معمولاً سعی داریم قید «منتسب» را در هنگام ذکر غلات به کار بریم. اما مبنای تقسیم غلات به غلات منتسب به شیعه و منتسب به اهل سنت چنین است:

غلات منتسب به شیعه، کسانی هستند که با نام شیعه، قائل به الوهیت یا نبوت برای ائمه اطهار علیهم السّلام شدند. و غلات منتسب به اهل سنت، کسانی هستند که با نام اهل سنت، قائل به الوهیت یا نبوت برای بعضی از خلفاء یا اشخاص دیگر شدند.

غلات منتسب به اهل سنت، به نام «غلات عباسیه» یا «راوندیه» معروف می شوند.

رئیس آنان، عبد الله راوندی بود که در آغاز قائل به الوهیت منصور، خلیفه عباسی و نبوت ابو مسلم خراسانی شدند، اما وقتی که منصور، ابو مسلم را به قتل رسانید، در سال ۱۴۱ هـ ق، بر او شوریدند و منصور با اتهام زندقه، آنان را در آتش سوزانید.

از این فرقه، گروههایی با نام «ابو مسلمیه» (قائل به امامت ابو مسلم خراسانی)، ابو هریره (به سرپرستی شخصی به نام ابو هریره)، رزامیه (اصحاب شخصی به نام رزام و قائلان به حلول خداوند در ابو مسلم) و هاشمیه (طرفداران ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه) منشعب شدند. (۲)

ص: ۳۷

۱ - ۱) - برای اطلاع بیشتر، بنگرید به: انصاری، عبد الواحد، مذاهب ابتدعتها السیاسه فی الاسلام، (چاپ اول: بیروت، مؤسسه الاعلمی).

۲ - ۲) - المقالات و الفرق، ص ۶۹؛ نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، (چاپ چهارم: نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۸ ق)، ص ۶۱-۶۲.

بعضی از فرقه شناسان، مقنعه یا مبیضه (سپید جامگان) را که پیروان هاشم بن حکیم مروزی، ملقب به «المقنعه» بود و ادعای علم غیب و توان زنده کردن مردگان را داشت، از شعب فرقه رزامیه دانسته اند. المقنعه در ایام مهدی عباسی بر او شورید و وقتی که عرصه را بر خود تنگ دید، خود را در آتش افکند. (۱)

همین طور بعضی فرقه خرمیه یا خرمدینیه را که پیروان بابک خرمین بودند، از طرفداران ابو مسلم خراسانی دانسته اند. بابک خرمین در سال ۲۰۱ ه ق بر خلیفه عباسی شورش کرد و در سال ۲۲۳ ه ق در ایام معتصم به دست افشین ایرانی اسیر شد و پس از چندی به قتل رسید. (۲)

البته این نکته شایسته یادآوری است که اهل سنت همه این گروهها را کافر دانسته و از خود رانده اند و ما تنها به سبب اشاره به بستر پیدایش این گروهها، آن هم برابر برخی نظرات، آنها را در این بخش ذکر کردیم.

۲- غلو در صفات نزد اهل سنت

درباره بسیاری از شخصیت‌های اهل سنت در کتب آنان، غلوهایی به صورت حدیث و غیر حدیث وارد شده است که در این جا به ذکر نمونه هایی بسنده می کنیم.

۱- غلو درباره ابو بکر

عبیدی مالکی در عمده التحقيق ص ۱۳۴ می نویسد:

مراد از حروف مقطعه اول سوره بقره که می فرماید: الم ذلک الکتاب، «الف» ابو بکر، «لام» الله و «میم»، محمد صلی الله علیه و اله است. (۳)

و «بغوی» گفته است که در آیه: وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ اَنَابَ اِلَیَّ (۴)، منظور، راه ابو بکر

ص: ۳۸

۱- ۱) - فرق الشیعه، ص ۶۲.

۲- ۲) - همان، ص ۶۳. [۱]

۳- ۳) - امینی، عبد الحسین، الغدیر، (چاپ سوم: بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۳۸۷ ق)، ج ۸، ص ۴۸؛ وائلی، احمد، هویه التشیع، (چاپ دوم: بیروت، اهل البیت، ۱۴۰۱ ق)، ص ۱۸۴.

۴- ۴) - لقمان ۱۵؛ و [۲] ای پیامبر صلی الله علیه و اله) راه کسی را که به سوی تو بازگشت، پیروی کن.

است. (۱)

همچنین بعضی از اهل تفسیر گفته اند که مراد از آیه: **وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى...** (۲). ابو بکر صدیق است و بعضی از آنان برای او ثروتی این گونه بر شمرده اند: ابو بکر، تعداد سیصد و شصت کرسی داشت که بر روی هر یک از آنها، حله ای به قیمت هزار دینار افکنده شده بود؛ یعنی او سیصد و شصت هزار دینار ثروت داشت که همه آن را در راه اسلام صرف کرد. (۳)

حاکم در المستدرک (ج ۳، ص ۶۵) احادیثی نقل می کند که ابو بکر را اولین اسلام آورنده به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می داند، در حالی که اولین اسلام آورنده، طبق روایات بسیاری که اهل سنت نیز نقل می کنند، حضرت علی علیه السلام می باشد.

۲- غلو درباره عمر

از ابن مسعود درباره علم عمر چنین نقل کرده اند:

اگر علم همه عرب در یک کفه ترازو و علم عمر در کفه دیگر ترازو قرار گیرد، علم عمر فزونی دارد، و نیز بعضی به جای عرب، علم اهل زمین گفته اند.

همچنین روایت کرده اند که نه دهم علم، نزد عمر است. (۴)

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده اند که درباره عمر چنین گفت: همانا من می نگرم که شیاطین جن و انس از عمر فرار می کنند. (۵)

البته این کلامی است که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نگفته اند.

در کتب اهل سنت، کرامات زیر به عمر نسبت داده شده است:

الف- عمر در زمان خود به منظور برانداختن سنت قربانی کردن برای رود نیل در هر سال، نامه ای برای رود نوشت و در آن، خطاب به او چنین گفت: «اگر از سوی خدا جاری

ص: ۳۹

۱- ۱) - به نقل از: الغدیر، ج ۸، ص ۴۹. [۱]

۲- ۲) - نور ۲۲؛ [۲] مبادا کسانی از شما که دارای فزونی (ثروت) و فراخی (نعمت) هستند، سوگند خورند که به خویشاوندان و... چیزی ندهند.

۳- ۳) - به نقل از: الغدیر، ج ۸، ص ۴۹. [۳]

٤-٤) - حاكم نيشابورى، المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ٨٦، الغدير، ج ٨، ص ٦١. [٤]

٥-٥) - الغدير، ج ٨، ص ٦٥، [٥] به نقل از: ترمذی، ج ٢، ص ٢٩٤.

می شوی، جاری شو.»

بدین ترتیب، رود نیل بدون قربانی به جریان خود ادامه داد.

ب- در مدینه در سال بیست هجری زلزله ای واقع شد. عمر نیزه خود را به زمین زد و گفت: مگر من بر روی تو به عدالت رفتار نکرده ام؟

از آن تاریخ به بعد در مدینه زلزله واقع نشد.

ج- روزی در یکی از خانه های مدینه آتش سوزی رخ داد. عمر بر روی پارچه ای چنین نوشت: «ای آتش! به اذن خداوند فرو نشین.»

در همان لحظه که آن را در آتش انداختند، آتش فرو نشست. (۱)

۳- غلو درباره عثمان

حاکم از جابر بن عبد الله انصاری چنین نقل کرده است:

ما در خانه ابن حشفه در میان تعدادی از مهاجرین، از جمله ابو بکر، عمر، عثمان، علی علیه السلام، طلحه، زبیر، عبد الرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص بودیم.

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: هر کدام از شما به سمت کفو و همتای خود برود.

پس از آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به طرف عثمان رفت و او را در آغوش گرفت و فرمود:

«انت ولی فی الدنيا و الآخرة»؛ تو ولی من در دنیا و آخرت هستی. (۲)

همچنین حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل می کنند که می فرماید: عثمان مردی است که ملائکه از او حیاء می کنند. در مواردی هم حیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از او را نقل می کنند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و اله چنین حیایی را نسبت به ابو بکر و عمر نداشته است. (۳)

۴- غلو درباره معاویه

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل می کنند که جبرئیل برای معاویه قلمی از طلا آورد و به او سلام

ص: ۴۰

فخر رازی، ج ۵، ص ۴۷۸.

۲-۲) -المستدرک، ج ۳، ص ۹۷.

۳-۳) -الغدیر، ج ۹ ص ۲۷۵، [۲] به نقل از: مسند احمد، ج ۶، ص ۶۲؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۱۶.

رساند و از او خواست که آیه الکرسی را با آن قلم بنویسد که تا روز قیامت، هر کس آیه الکرسی را بخواند، ثوابی هم نصیب معاویه گردد. (۱)

از ابو هریره نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود:

«امین ها نزد خداوند سه نفر هستند: من، جبرئیل و معاویه.» (۲)

بخاری در تاریخ خود (ج ۴، قسم دوم، ص ۱۸۰) نقل کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: خدایا! دل معاویه را از علم و حلم پر گردان. (۳)

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده اند که فرمود:

من شهر علم هستم و علی علیه السلام در آن شهر و معاویه حلقة آن در. (۴)

مناقب فراوان دیگری هم برای او در کتب اهل سنت نقل شده است که مرحوم علامه امینی در الغدیر (ج ۱۱، ص ۱۰۱-۷۱) چهل حدیث از مناقب و غلوها درباره او را از کتب اهل سنت نقل می کند.

او در همین کتاب از صفحه ۱۰۳ تا صفحه ۱۹۵، صد داستان از کتب اهل سنت درباره غلو در مورد اصحاب دیگر و نیز بزرگان و شخصیت‌های اهل سنت مانند: زید بن خارجه (۵)، خالد بن ولید (۶)، سعد بن ابی وقاص (۷)، ابو حنیفه (۸)، احمد بن حنبل (۹)، مالک (۱۰)، غزالی (۱۱) و عبد القادر جرجانی (۱۲) نقل می کند که در بعضی از آنها نسبت مستجاب الدعوه بودن، زنده کننده مردگان، تکلم با خداوند و... به آنان داده شده است.

علامه امینی آن گاه در صفحه ۱۹۵ می نویسد:

حال انصاف بدهید که چه کسانی غالی هستند؟ ما، یا آنان که این احادیث و داستانها را نقل می کنند.

ص: ۴۱

۱-۱ - الغدیر، ج ۱۱، ص ۷۶. [۱]

۲-۲ - همان، ص ۷۷. [۲]

۳-۳ - همان، ص ۷۸. [۳]

۴-۴ - همان، ص ۹۵. [۴]

۵-۵ - همان، ص ۱۰۳. [۵]

۶-۶ - همان، ص ۱۱۶. [۶]

۷-۷ - همان.

۸-۸ - همان، ص ۱۳۴-۱۲۷. [۷]

[۸] -۹- همان، ص ۱۴۲-۱۳۷.

[۹] -۱۰- همان، ص ۱۴۲.

[۱۰] -۱۱- همان، ص ۱۵۹.

[۱۱] -۱۲- همان، ص ۱۷۰.

۵- غلو درباره رؤسای مذاهب چهارگانه فقه اهل سنت

مؤلف تفسیر روح البیان وقتی که به تفسیر قول خداوند متعال می رسد که می فرماید:

وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً (۱)

و عرش پروردگار تو را در آن هنگام هشت فرشته بردارند.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله چنین نقل می کند:

«امروز (در دنیا) آنان چهار نفرند که در روز قیامت خداوند آنان را با چهار نفر دیگر تأیید می کند».

سپس از قول بعضی نقل می کند که مراد از چهار نفر، اینان هستند: ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل، چرا که امروز اینان هستند که حامل شرع می باشند و در روز قیامت، شرع به عرش منقلب خواهد شد. (۲)

۶- غلو درباره ابو حنیفه

ابن جوزی در کتاب یا قوته خود می نویسد:

ابو حنیفه، حضرت خضر را تعلیم می داد. (۳)

نیز درباره ابو حنیفه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده اند که «انبیاء به من افتخار می کنند و من به ابو حنیفه افتخار می کنم». (۴)

علل پدید آمدن غلات منتسب به شیعه

اصل پدیده غلو در میان مردم ساده از یک منشأ روانی-عاطفی سرچشمه می گیرد، به این ترتیب که هر کس برای توجیه عقیده ای که انتخاب کرده است، سعی دارد آن را از حد خود فراتر و نامود کند تا در میان مردم به کج سلیقگی و انتخاب سوء، متهم نشود. (۵)

ص: ۴۲

۱- ۱) -الحاقه ۱۷/. [۱]

۲- ۲) -حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، (چاپ هفتم: بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق)، ج ۱۰، ص ۱۳۹.

۳- ۳) -هویه التشیع، ص ۱۷۱.

۴- ۴) -الغدیر، ج ۱۱، ص ۱۲۸. [۲]

۵- ۵) -سامرائی، عبد الله، الغلو و الفرق الغالیه فی الحضاره الاسلامیه، (بغداد، دار الحریه للطباعه، ۱۳۹۲ ق)

لذا می بینیم مردم حتی درباره رهبران غیرمذهبی خود، مانند: رئیس جمهور، استاندار، فرماندار و حتی کدخدای یک ده نیز گاهی از حد اعتدال خارج می شوند و صفات و کمالاتی را که دارا نیستند به آنان نسبت می دهند.

این منشأ روانی-عاطفی در بسیاری از شیعیان ساده دل وجود داشته و دارد و آنان را وادار به غلو درباره اهل بیت علیهم السلام می نماید و گاهی معجزات و کراماتی را به آنان نسبت می دهند که واقعیت تاریخی ندارد.

البته این غلو به حدی نیست که ائمه اهل بیت علیه السلام را خدا یا پیامبر بدانند یا مقام یکی از آنان را از مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برتر بشمارند، لیکن به هنگام بررسی تاریخ غلات منتسب به شیعه، باید از این اصل کلی فراتر رفت؛ چرا که آنان گروههای منسجم و منظمی بودند که اهداف خاصی را دنبال می کردند؛ گرچه نباید این اصل روانی-عاطفی را در گرایش بعضی از شیعیان ساده دل به آنان بدون تأثیر دانست.

در توجیه پدیده غلات، علل مختلفی از سوی پژوهشگران ارائه شده است که در این جا به ذکر آن علل و در صورت لزوم، نقد و بررسی آنها می پردازیم:

۱- در بعضی از روایات شیعه، جهل و ناآگاهی مردم به عنوان یکی از علل غلو ذکر شده است.

حضرت امام رضا علیه السلام در این مورد بیانی از قرار زیر دارد:

بعضی از مردم ساده دل، معجزات و کرامات فراوانی از ائمه علیهم السلام مشاهده می کردند و چون نمونه آنها را از مردم عادی ندیده بودند، تصور می کردند که حتما صاحب این معجزات، دارای مقامی برتر از مقام بشری است و به این ترتیب قائل به خدایی ائمه علیهم السلام یا حلول روح خدایی در آنان می شدند. (۱)

البته این علت فقط درباره مردم ساده دل که پیروان بعضی از فرقه های غلات را

ص: ۴۳

۱- ۱) -مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، (چاپ دوم: بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق)، ج ۲۵، ص ۲۷۱، ح ۱۹. همچنین مراجعه شود به حدیث مفصّلی از امام رضا علیه السلام در همین مجلد، صفحه ۲۷۶، حدیث ۲۰.

تشکیل می دادند، مصداق پیدا می کند. علاوه بر این که ممکن است بگوییم این مردم، بدون این که در فرقه خاصی جای بگیرند، به چنین اعتقادی می رسیدند.

به هر حال، مردم با این جهل خود، سهم فراوانی در پیشرفت فرقه های غلات داشتند.

۲- در بعضی از روایات، حضرت امام سجاد علیه السلام علت غلو را دوست داشتن زیاد مطرح می کند. آن حضرت علیه السلام می فرماید: یهودیان از بس به عزیر علاقه داشتند، او را پسر خدا دانستند و مسیحیان از شدت علاقه به حضرت عیسی علیه السلام نیز او را پسر خدا خواندند؛ در حالی که عزیر و مسیح از آنان براءت جستند و نیز آنان پیروان عزیر و مسیح نبودند.

همچنین گروهی از شیعیان، از شدت محبت به ما، ما را از حد خود فراتر بردند، در حالی که نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان. [\(۱\)](#)

این دلیل نیز درباره افراد ساده دل عامی که یا فرقه ای تشکیل ندادند و یا این که پیرو فرقه هایی با رهبران شیاد بودند و باعث فزونی تعداد افراد و این فرقه ها و پیشرفت آنها می شدند، مصداق پیدا می کند.

۳- با بررسی زندگانی و شخصیت رهبران غلات، مانند: ابو الخطاب، مغیره بن سعید، ابو منصور عجلی و بیان تباران درمی یابیم که آنان افرادی زیرک و سیاسی بودند که برای رسیدن به جاه و مال و منال برای خود دسته بندی هایی ایجاد کردند و با بهانه کردن الوهیت ائمه علیهم السلام خود را پیامبر و منصوب از طرف آنان دانستند و به این ترتیب از احساسات مردم ساده دل استفاده نموده، آنان را به بیراهه کشاندند و چند روزی از بهره های این حرکت خود برخوردار شدند تا این که بالأخره حساسیت حکومت را برانگیختند و به هلاکت رسیدند. [\(۲\)](#)

۴- با مراجعه به تعالیم و احکام فرقه های غلات می بینیم که آنان اباحی گری مطلق را تبلیغ می کردند، به گونه ای که حتی ازدواج با دختر خود را روا می شمردند، گوشت خوک

ص: ۴۴

۱- ۱) - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۸، ح ۴۴؛ طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفه الرجال، ص ۷۹.

۲- ۲) - الغلو و الفرق الغالیه فی الحضاره الاسلامیه، ص ۱۵.

را حلال می دانستند، لواط را یکی از طبیات به حساب می آوردند و تعالیمی از این قبیل داشتند. (۱)

در هنگام تحلیل، به این نتیجه می رسیم که تبلیغ کنندگان این گونه تعالیم افرادی بی دین و شهوت پرست بودند که دین را مانع مهمی در راه رسیدن به اهداف خود می دیدند و برای گذر از این مانع، به نام دین بر دین حمله ور شدند و با به راه انداختن جریان غلات، سعی کردند خود را از هرگونه قید و بند دینی آزاد کنند.

همین اباحی گری مطلق را می توان علت عمده ای برای پیوستن گروهی از مردم شهوت پرست به آنان دانست.

۵- رهبران زیرک غلات می دانستند که بعضی از مردم دروغهای بزرگتر را زودتر قبول می کنند و به این نکته واقف بودند که هرچه ادعا بزرگتر باشد، پیروان بیشتری جذب خواهند کرد. این بود که ادعای الوهیت ائمه علیهم السلام را مطرح می کردند تا طرفداران بیشتری پیدا کنند. (۲)

۶- بعضی گفته اند: اصل غلو، عقاید معتدل شیعه بوده است که اذهان ضعیف و نیز مغرض، آنها را از حدّ منطقی خود خارج کرده و به غلو کشانیده است. (۳)

اما ما این توجیه را نمی توانیم بپذیریم؛ زیرا:

اولاً، غلات از همان ابتدا الوهیت ائمه یا نبوت آنان را مطرح کردند و این ربطی به عقاید شیعه مانند: عصمت، علم غیب، مهدویت و وصایت ندارد.

بله، غلات بعضی از این عقاید را تحریف کرده، به گونه ای دیگر برای پیروان خود بیان کردند، اما این دلیل آن نمی شود که سرچشمه غلو را عقاید شیعه بدانیم، بلکه این غلات بودند که در تحریف بعضی از این عقاید، مستمسک خوبی برای توجیه بعضی از عقاید خرافی خود دیدند، مثل این که بعضی از آنان رهبران خود را مهدی موعود

ص: ۴۵

۱-۱) در فصلهای بعدی به طور مفصل به این نکته می پردازیم.

۲-۲) -تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی، ج ۱، ص ۱۲۲.

۳-۳) -جعفریان رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری، (تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ ش)، ص ۱۱۰.

می دانستند یا ادعای علم به همه کائنات را برای رهبران خود می کردند و...

ثانیا، از دو شقی که در توجیه بیان شد، یعنی اذهان ضعیف و مغرض، فقط شق دوم را در اصل پدید آمدن غلات می پذیریم؛ یعنی این افراد مغرض بودند که عقاید شیعه را تحریف کرده، مستمسک خود قرار دادند. بله، افراد ضعیف نیز در بعضی از موارد پیرو آنان شدند، اما نه این که اصل عقاید شیعه، باعث انحراف آنان شده باشد، بلکه علت ملحق شدن آنان علل پنج گانه اول را داشت.

ثالثا، اگر غلات واقعا شیعه و معتقد به اصول تشیع بودند، باید از نهی های فراوانی که از ائمه علیهم السلام درباره غلو می رسید، اطاعت می کردند و از غلو دست برمی داشتند.

۷- بعضی از نویسندگان که همیشه سعی دارند بین شیعه و یهود ارتباط برقرار سازند، ریشه غلو را در شیعه، برگرفته از تعالیم یهودیان می دانند و می گویند همچنان که یهودیان، حضرت عزیر را پسر خدا دانستند، شیعیان هم مقام الوهیت برای امامان خود قائل شدند. (۱)

ما در هنگام بحث از تاریخ غلات، ریشه این نظر را قطع خواهیم کرد. در این جا فقط به ذکر این نکته بسنده می کنیم که این شیعیان نبودند که برای امامان، مقام الوهیت و خدایی قائل شدند، بلکه غلات، افراد خارج از دین بودند که الوهیت ائمه علیهم السلام را مستمسکی برای نیت پلید خود قرار داده بودند.

۸- بعضی گفته اند:

بنی امیه در طول دوران حکومت خود ظلمهای فراوانی بر اهل بیت علیهم السلام روا داشتند و تبلیغات وسیعی علیه آنان به راه انداختند، به طوری که در سرتاسر مملکت اسلامی در روی هفتاد هزار منبر، حضرت علی علیه السلام را لعن می کردند. (۲) و مردم را از بازگو کردن کوچکترین منقبت و فضیلتی برای حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام باز می داشتند.

این فشارهای بی حد، در دوستان اهل بیت علیهم السلام، نتیجه عکس داشت و وقتی که بنی امیه رو به ضعف و انحطاط رفتند، آنان را وادار به غلو در حق علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام

ص: ۴۶

۱- ۱) - به این مطلب در فصول بعدی مفصلا خواهیم پرداخت.

۲- ۲) - الغدير، ج ۱۰، ص ۲۵۷ و ج ۲، ص ۱۰۲، [۱] به نقل از: زمخشری در ربيع الابرار و سیوطی.

ما اولاً، اصل این سخن را نمی پذیریم؛ چرا که با واقعیات تاریخی منطبق نیست که در بحث تاریخ غلات روشن خواهد شد.

ثانیاً، اگر چنین توجیهی درست باشد، منتهی به غلو در بعضی از صفات می شود، نه آن که باعث غلو در ذات و دادن مقام خدایی به ائمه بشود؛ چرا که شیعیانی که آن همه زجر و شکنجه را تحمل کردند، کسانی نبودند که آن قدر از تعلیمات و احکام اسلام و تعالیم ائمه علیهم السلام بی خبر باشند که راه کفر را پیموده، مقام خدایی برای امامان علیهم السلام قائل شوند.

۹- بعضی نوشته اند:

بنی امیه به تازه مسلمانان از کشورهای دیگر بویژه ایران که به آنان موالی می گفتند، ظلم و ستمهای فراوانی روا می داشتند، از آنان بهره کشی های فراوانی می نمودند و آنان را از نظر نژادی پست تر از عرب می دانستند، به آنان از عرب زن نمی دادند و کارهای مهم را به آنان واگذار نمی کردند.

موالی به دنبال پناهگاهی می گشتند که از آنان حمایت کند و سرانجام این پناهگاه را در وجود اهل بیت علیهم السلام یافتند، زیرا آنان قائل به تبعیض نژادی نبودند و بهره کشی مسلمان از مسلمان دیگر را جایز نمی دانستند و به طور کلی با سیاستهای بنی امیه مخالف بودند و حتی افرادی از آنان مانند امام حسین علیه السلام بر ضد بنی امیه قیام کرده بودند. (۲)

از این رو، موالی به ائمه علیهم السلام روی آوردند و برای آن که از وجود آنان در مقابل بنی امیه استفاده نکنند، قائل به غلو درباره آنان شدند و آنان را به مقام خدایی رساندند. (۳)

ص: ۴۷

۱- ۱) - ابو زهره، محمد، تاریخ المذاهب الاسلامیه، (بیروت، دار الفکر العربی)، ج ۱، ص ۳۷؛ فیاض، عبد الله، تاریخ الامامیه، (چاپ سوم: بیروت، موسسه الاعلمی، ۱۴۰۶ ق)، ص ۸۷.

۲- ۲) - برای اطلاع بیشتر از موالی، بنگرید به: جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۳، ص ۳۲۶-۳۲۳، ۳۷۰؛ زبیدی، محمد حسین، الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه فی القرن الاوّل الهجری، ص ۸۱-۵۴؛ ممتحن، حسینعلی، نهضت شعوبیه؛ تاریخ تشیع از آغاز تا قرن هفتم هجری.

۳- ۳) - تاریخ الامامیه، ص ۱۱۴؛ [۱] مذاهب ابتدعتها السیاسه فی الاسلام، به نقل از: احمد امین مصری در ضحی الاسلام.

در نقد این توجیه می‌گوییم:

اولاً، واقعیات تاریخی به ما نشان می‌دهد که رهبران غلات معمولاً از عربها بودند نه از موالی و آنان نقش عمده‌ای در جریان غلات نداشتند.

ثانیاً، درست است که موالی در قیامهایی بر ضد بنی‌امیه شرکت داشتند، ولی هیچ‌گاه مستمسک قیام خود را الوهیت ائمه‌علیه‌السلام قرار نمی‌دادند، چنان‌که این نکته را در موالی ملحق شده به مختار ثقفی می‌یابیم.

ثالثاً، اصولاً هیچ نیازی نبود که موالی، قائل به الوهیت ائمه‌علیه‌السلام بشوند تا طرفدار پیدا کنند، بلکه در جریان آن روز دنیای اسلام می‌دانستند که چنین عقیده‌ای در میان جامعه اسلامی، نتیجه عکس خواهد داشت؛ چرا که از سوی دیگر مسلمانان متهم به کفر می‌شدند.

۱۰- بعضی پدیده غلامت را مربوط به تفریط و کوتاهی اهل کوفه در یاری اهل بیت علیهم‌السلام و بویژه امام حسین علیه‌السلام می‌دانند که پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام کوفیان برای جبران اشتباه و کوتاهی خود قائل به غلو شدند. (۱)

و اما بررسی این نظر:

اولاً، اگر این نظر صحیح باشد فقط مربوط به غلو در صفات است، نه غلو در ذات.

ثانیاً، با بررسی جریانات و شورشهای پیاپی شده در کوفه، بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام مانند قیام تواین و قیام مختار ثقفی درمی‌یابیم که به هیچ وجه ریشه‌های غلو در این نهضتها پدیدار نیست.

۱۱- بعضی گفته‌اند:

پس از انتقال حکومت از امام حسن علیه‌السلام به بنی‌امیه، مردم در طول سالیان حکومت بنی‌امیه، این حکومت ظالم را با حکومت عدل حضرت علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام مقایسه می‌کردند و درمی‌یافتند که تفاوت میان این دو نوع حکومت، از زمین تا آسمان است. این بود که بر گذشته تأسف می‌خوردند و برای جبران ناراحتیهای خود، قائل به غلو درباره

ص: ۴۸

۱- ۱) - مذاهب ابتدعتها السیاسه فی الاسلام، ص ۱۷۶، به نقل از: بعضی از نویسندگان معاصر مانند: شبیبی در الصلحه بین التصوف و التشیع، ص ۱۲۶.

حضرت علی علیه السلام می شدند. (۱)

اما نقد این نظر:

اولاً، این نظر، ریشه تاریخی ندارد و قابل اثبات از طریق تاریخ نمی باشد.

ثانیاً، اگر این نظر صحیح باشد، فقط درباره غلو در صفات است، نه غلو در ذات.

ثالثاً، نتیجه منطقی تفاوت میان حکومت حضرت علی علیه السلام و بنی امیه، غلو درباره حضرت علی علیه السلام نمی شود، بلکه کافی است که مقایسه واقعی صورت بگیرد تا تفاوت روشن شود.

رابعاً، اصولاً در زمان حکومت بنی امیه تا پایان قرن اول هجری، حرکت غلو وجود نداشت و ما موردی را نمی یابیم که شخصی را به اتهام غلو در این زمان دستگیر کرده باشند.

۱۲- بعضی چنین می گویند:

پس از به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام، فرزندان آن حضرت سیاست را رها و گوشه نشینی اختیار کردند، در حالی که بسیاری طرفدار آنان بودند. این نکته فرصت را به دست غلات داد تا هر چیزی را به آنان نسبت دهند و از احساسات مردم بهره برداری کنند و بالاخره آنان را به مقام خدایی برسانند. (۲)

اشکالات این نظر از قرار زیر است:

اولاً، پس از شهادت امام حسین علیه السلام فرزندان او مبارزه و سیاست را رها نکردند و چه به صورت علنی و چه به صورت مخفی، مبارزه بر ضد بنی امیه را ادامه دادند. رهبران این قیامها معمولاً از خاندان اهل بیت علیهم السلام بودند، حال چه از فرزندان امام حسین علیه السلام مانند زید بن علی بن حسین و چه از فرزندان امام حسن علیه السلام مانند حسین بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام معروف به شهید فخر.

ثانیاً، بر فرض که اهل بیت علیهم السلام گوشه نشینی را اختیار کرده باشند، آیا مردم آن زمان آن قدر اطلاعات مذهبی نداشتند که هر عقیده باطلی را تلقی به قبول نکنند؟ بویژه که

ص: ۴۹

۱-۱) - مذاهب ابتدعتها السیاسه فی الاسلام، ص ۱۷۶.

۲-۲) - تاریخ الامامیه، ص ۱۲۳. [۱]

همه کس در آن زمان می دانستند که دادن مقام خدایی به یک شخص، کفر صریح می باشد.

۱۳- بعضی از کسانی که می خواهند برای تشیع، ریشه ایرانی درست کنند، حرکت غلات را چنین توجیه می کنند:

ایرانیان تازه مسلمان گرچه ظاهراً به اسلام گرویده بودند، اما به هر حال، تعلق خاطری نسبت به عقاید قبل از اسلام خود داشتند. یکی از عقاید آنان این بود که برای پادشاهان خود، تقدس ویژه ای قائل بودند و مقام پادشاهی را عنایت خاص خداوند به آنان می دانستند و برای پادشاهان خود تخمه شاهی و فرّه ایزدی (۱) قائل بودند؛ یعنی این که خداوند خواسته است این مقام را فقط در این خاندان بگذارد و این موهبت الهی است که هیچ کس حق گرفتن آن را ندارد.

پس از اسلام، آنان به دنبال اشخاصی بودند که چنین تقدسی را به آنان منتقل کنند، و چون دریافتند که شیعیان برای امامان خود، مقامات ویژه ای قائلند، به شیعه روی آوردند و مقامی را که برای پادشاهان خود قائل بودند برای امامان شیعه قائل شدند و کم کم آنان را به خدایی رساندند. (۲)

اما اشکالات این نظر:

اولاً- در قرون اولیه اسلام ارتباط تنگاتنگی بین شیعه و ایرانیان وجود نداشته است و بیشتر شیعیان عرب بودند و ایرانیان نیز مذهب اهل تسنن را داشتند.

ما ایرانیها را در قیام ابو مسلم خراسانی بسیار فعال می بینیم، در حالی که نه ابو مسلم شیعه بود و نه طرفداران او.

ثانیاً، ایرانیان در هنگام ظهور اسلام از ظلم پادشاهان خود به ستوه آمده بودند و این

ص: ۵۰

۱- ۱) - لغتنامه دهخدا ذیل فرّه ایزدی چنین می نویسد: نوری است از جانب خدای تعالی که بر خلائق فایز می شود که به وسیله آن قادر می شوند به ریاست و حرفتها و صنعتها و از این نور آنچه خاص است به پادشاهان بزرگ عالم و عادل تعلق گیرد. فردوسی می گوید: چنان شاه پالوده گشت از بدی که تابید از او فرّه ایزدی

۲- ۲) - تاریخ الامامیه، ص ۸۷. [۱]

بود که گروه گروه به اسلام روی آوردند و سرزمینهای خود را بر روی مسلمانان گشودند.

پس اگر فرضاً نظریه فرّۀ ایزدی و تخمه شاهی در ایرانیان بوده است، در اواخر دولت ساسانیان بسیار کم رنگ شده بود.

ثالثاً، عقیده تخمه شاهی فقط سلطنت را موهبت الهی برای پادشاه می داند، نه این که پادشاه را خدا بداند.

رابعاً، عقیده تخمه شاهی می گوید: سلطنت باید در همان خاندان پادشاه باشد و نباید انتقال به خاندان دیگری پیدا کند و این ربطی به غلو در ذات ندارد.

ممکن است در این جا توجیه ناپسندی ذکر شود و آن این که تخمه شاهی به وسیله شهربانو، دختر یزدگرد سوم که به همسری امام حسین علیه السلام درآمد، به اهل بیت علیهم السلام منتقل شد. [\(۱\)](#)

جواب آن این است که اولاً، باید حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را از این مقام عظیم بی بهره بدانند، در حالی که چنین نیست.

ثانیاً، ما هیچ شیعه ایرانی را نمی یابیم که قائل باشد عظمت و مقام ائمه علیهم السلام به خاطر شهربانو و پادشاهان ایرانی است.

ص: ۵۱

اشاره

کتابهای ملل و نحل که در بیان فرقه های مختلف و عقاید آنها نگاشته شده است، معمولاً برای تطبیق فرقه های اسلامی با حدیث منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله که تعداد فرقه های اسلام را هفتاد و دو یا هفتاد و سه فرقه ذکر می کند، سعی در هرچه زیاد کردن فرقه های اسلامی کرده اند تا به عدد هفتاد و دو یا هفتاد و سه برسد. در این راه، گاهی چنان حساب از دست آنها خارج می شود، که تنها تعداد فرقه هایی که برای مذهبی همانند شیعه بیان می کنند به حدود سیصد فرقه می رسد. و در این جاست که مجبور به عقب نشینی شده، برای توجیه حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می گویند که مراد آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم فرقه های اصلی و بزرگ است و اینها که ما شمردیم، فرقه های کوچک می باشند. (۱)

به هر حال، برای روشنتر شدن بحث، آن را در قسمتهای زیر ادامه می دهیم:

ص: ۵۳

۱- حدیثی که مبنای علم فرقه شناسی قرار گرفته است

این حدیث با سندهای مختلف و عبارتهای متفاوت در کتب حدیثی سنی و شیعه آورده شده است که در این جا به ذکر چند نمونه می پردازیم:

۱- احمد بن حنبل به نقل از ابو هریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله چنین می گوید:

«افترقت اليهود علی احدی او اثنین و سبعین فرقه و تفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه.»

یهودیان به هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، و امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد.

۲- از قول انس بن مالک به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله چنین می آورد:

«ان بنی اسرائیل تفرقت احدی و سبعین فرقه فهلکت سبعون فرقه و خلصت فرقه واحده و ان امتی ستفترق علی اثنین و سبعین

فرقه فتهلک احدی و سبعین و تخلص فرقه.» (۱)

قالوا: یا رسول الله: من تلك الفرقة؟ قال: الجماعة الجماعه.

بنی اسرائیل به صورت هفتاد و یک فرقه متفرق شدند، که هفتاد فرقه به هلاکت رسیدند و یک فرقه نجات یافتند و امت من به هفتاد و دو فرقه تقسیم خواهند شد که هفتاد و یک فرقه به هلاکت خواهند رسید و یک فرقه نجات خواهد یافت.

پرسیدند: ای پیامبر صلی الله علیه و اله، آن فرقه کدام است؟

جواب داد: جماعت (مسلمانان)، جماعت.

۳- ابن ماجه (۲)، سه حدیث در این باره ذکر می کند که یکی از آنها از ابو هریره و دومی از انس بن مالک نقل شده است که شبیه احادیث قبل یا عین آنهاست و سومی از عوف بن مالک از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله چنین نقل شده است.

«افترقت اليهود علی احدی و سبعین فرقه فواحدہ فی الجنه و سبعون فی النار و افترقت النصارى علی اثنتین و سبعین فرقه فاحدی و سبعون فی النار و واحدہ فی الجنه،

ص: ۵۴

۱- ۱) - مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۲. [۱]

۲- ۲) - ابن ماجه، محمد بن یزید القزوی، سنن ابن ماجه، کتاب الفتن باب، ۱۷، (بیروت، دار احیاء التراث العربی)، ج ۲، ص ۱۳۲۱-۱۳۲۲.

و الذى نفس محمد بيده لتفترقن امتى على ثلاث و سبعين فرقه، واحده فى الجنه و ثنتان و سبعون فى النار.»

قيل يا رسول الله: من هم؟

قال: الجماعة.

يهوديان به هفتاد و يك فرقه منقسم شدند كه يكي در بهشت و هفتاد فرقه در آتش مى باشند و مسيحيان به هفتاد و دو فرقه تقسيم شدند كه هفتاد و يك فرقه در آتش و يك فرقه در بهشت مى باشند. و سوگند به آن كه جان محمد صلى الله عليه و اله و سلم در دست اوست كه امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد كه يكي در بهشت و هفتاد و دو فرقه در آتش مى باشند.

پرسيدند: اى پيامبر خدا آن فرقه كيانند؟

جواب داد: جماعت (مسلمانان).

۴- ترمذى، علاوه بر نقل حديث ابو هريره از قول عبد الله بن عمرو [بن عاص] از پيامبر اكرم صلى الله عليه و اله چنين نقل مى كند:

«لياتين على امتى ما اتى على بنى اسرائيل حذو النعل بالنعل، حتى ان كان منهم من اتى امه علانيه لكان فى امتى من يصنع ذلك و ان بنى اسرائيل تفرقت على ثنتين و سبعين مله و تفرقت امتى على ثلاث و سبعين مله كلهم فى النار الا مله واحده.»

قالوا: و من هى يا رسول الله؟

قال: «ما انا عليه و اصحابى». (۱)

پيامبر اكرم صلى الله عليه و اله فرمود: هر آنچه در بنى اسرائيل اتفاق افتاده، در امت من نيز عينا اتفاق خواهد افتاد، حتى اگر فردى از بنى اسرائيل به صورت آشكار با مادرش زنا کرده باشد، در امت من نيز چنين فردى پيدا خواهد شد. همانا بنى اسرائيل به هفتاد و دو ملت تقسيم شدند و امت من به هفتاد و سه ملت تقسيم خواهند شد كه همه آنها به جز يك ملت در آتش خواهند بود.

از آن حضرت صلى الله عليه و اله و سلم پرسيدند: آنها كيانند؟

فرمود: آنچه من و يارانم بر آن هستيم.

ص: ۵۵

از این جا روشن می شود آن گونه که بعضی نوشته اند (۱)، سند این حدیث در اهل سنت منحصر به ابو هریره نیست و دیگران نیز مانند: انس بن مالک و عوف بن مالک و عبد الله بن عمر نیز این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده اند.

اما این حدیث در میان شیعه بدین گونه است:

۱- مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند:

«... عن ابی جعفر علیه السلام: قال... ان اليهود تفرقوا من بعد موسی علیه السلام علی احدى و سبعین فرقه منها فرقه فی الجنّه و سبعون فرقه فی النار و تفرقت النصارى بعد عیسی علیه السلام علی اثین و سبعین فرقه، فرقه منها فی الجنّه و احدى و سبعون فرقه فی النار و تفرقت هذه الامه بعد نبیها صلی الله علیه و اله علی ثلاث و سبعین فرقه، اثنتان و سبعون فرقه فی النار و فرقه فی الجنّه، و من الثلاث و سبعین فرقه ثلاث عشره فرقه تتحل ولایتنا و مودتنا، اثنتا عشره فرقه منها فی النار و فرقه فی الجنّه و ستون فرقه من سائر الناس فی النار.» (۲)

یهودیان بعد از موسی به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند که یک فرقه از آنان در بهشت و هفتاد فرقه دیگر در آتش می باشند. مسیحیان بعد از عیسی به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند که یک فرقه از آنان در بهشت و هفتاد و یک فرقه در آتش می باشند. این امت نیز بعد از پیامبرش به هفتاد و سه فرقه تقسیم شد که هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشت می باشند. از این هفتاد و سه فرقه، سیزده فرقه ادعای دوستی و ولایت ما را دارند، که دوازده فرقه آنها در آتش و یک فرقه از این سیزده فرقه و شصت فرقه، از دیگر مردمان در آتش می باشند.»

۲- از امالی شیخ مفید (۳) از حضرت علی علیه السلام چنین نقل شده است:

«لتفرقن هذه الامه علی ثلاثه و سبعین فرقه و الذی نفسی بیده ان الفرق کلها ضاله الا من اتبعنی و کان من شیعتی.»

این امت به هفتاد و سه فرقه منقسم خواهند شد و سوگند به آن که جان من در دست

ص: ۵۶

۱- ۱) - تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم هجری، ص ۱۷.

۲- ۲) - الروضه من الکافی، ص ۲۲۴، ح ۲۸۳. [۱]

۳- ۳) - محمدی ری شهری، میزان الحکمه، (چاپ چهارم: قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ش)، ج ۷، ص ۴۶۲، به نقل از: امالی

شیخ مفید، ص ۱۲۴. [۲]

اوست، همه این فرقه‌ها گمراهند مگر آن که از من پیروی کند و شیعه من باشد.

۳- علامه مجلسی در بحار الانوار در موارد مختلفی این حدیث را نقل می‌کند که در این جا به ذکر یک نمونه که از حضرت علی علیه السلام نقل شده است، بسنده می‌کنیم:

«و الذی نفسی بیده لیفترقن هذه الامه علی ثلاث و سبعین فرقه کلها فی النار الا فرقه، و ممن خلقنا امه یهدون بالحق و به یعدلون فهذه التی تنجو.» (۱)

سوگند به آن که جان من در دست اوست، این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که همه آنها بجز یک فرقه در آتش هستند- سپس استشهاد به این آیه کردند که- از آنان که آنها را آفریدیم، گروهی هستند که به حق هدایت و به حق، اجرای عدالت می‌کنند؛ پس این گروه هستند که نجات می‌یابند.

پس از آن، حدیثی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که می‌فرمایند: آن گروه ما هستیم. (۲)

حال با توجه به این روایات می‌گوییم:

۱- این روایت هم از طریق شیعه و هم از طریق اهل سنت به صورتهای متعدد وارد شده و مبنای تمسک هر یک از گروهها و طوایف اسلامی برای توجیه عقیده و فرقه خود قرار گرفته است؛ چرا که در این روایات، فرقه بر حق و نجات یابنده از آتش یک فرقه دانسته شده است، و این فرقه ناجیه در طرق مختلف این حدیث، متفاوت ذکر شده است؛ مثلاً در یکی «آنچه که پیامبر صلی الله علیه و اله و اصحاب او بر آندند» و در دیگری «جماعت مسلمانان» و در سومی «آنچه که حضرت علی علیه السلام و ائمه اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان بر آندند» ذکر شده است.

۲- از مطلب یاد شده چنین به دست می‌آید که اگر فرضاً از جهت سند، صحت این روایات را تأیید کنیم، این تأیید فقط درباره صدر حدیث یعنی تقسیم مسلمانان به هفتاد و دو یا هفتاد و سه فرقه است و نمی‌توانیم همه طرق روایات را که فرقه ناجیه را مختلف دانسته‌اند، تأیید کنیم، زیرا به گواهی همه این روایات، فرقه ناجیه، یک فرقه بیشتر نیست، در حالی که در روایات گوناگون، این فرقه نیز مختلف ذکر شده است، پس باید

ص: ۵۷

۱- ۱) - بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۴۴، ح ۱۰. [۱]

۲- ۲) - همان، ح ۱۱.

بگوییم در بعضی از طرق این حدیث، مسلماً دست جعل عمل کرده و آن را برای توجیه مذهب خود، تغییر داده است.

۳- شیعیان اعتقاد دارند که طبق روایات فراوان، فرقه ناجیه، پیروان حضرت علی علیه السلام و ائمه یازده گانه از اهل بیت او می باشند و روایاتی را صحیح می دانند که این مطلب در آنها آمده است، اما اهل سنت به روایات «ما انا علیه و اصحابی» یا «الجماعه» متمسک می شوند و فرقه ناجیه را جماعت مسلمانان، که در صدر اسلام خلافت ابو بکر را برگزیدند، می دانند.

۴- جمله «ما انا علیه و اصحابی» اگر بخواید مایه عمل قرار بگیرد، موجب سردرگمی خواهد شد، زیرا اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله پس از آن حضرت دچار اختلافهای فراوانی شدند. در هنگام بیعت با ابو بکر بسیاری از اصحاب با او مخالفت کردند و نیز در طی دورانهای بعدی مانند دوران حکومت عثمان و حکومت حضرت علی علیه السلام نیز اصحاب بر یک رای و یک حکومت اتفاق نداشتند تا دیگران از آن پیروی کنند.

بنابراین اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله چنین جمله ای را گفته باشد، جز سردرگمی برای مردم چیزی به بار نیاورده است و از پیامبر حکیم، صدور چنین جمله ای بعید می باشد. پس این جمله جعلی خواهد بود و همین طور است کلمه «الجماعه»؛ چرا که جماعت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بر یک فرقه و گروه اتفاق پیدا نکردند.

۲- تحلیل این حدیث

جدای از ذیل حدیث، صدر حدیث که شمار فرقه های مسلمان را هفتاد و دو یا هفتاد و سه فرقه ذکر می کند، مبنای علم ملل و نحل و فرقه شناسی اسلامی قرار گرفته است و دانشمندان این علم را به تلاش و تکاپو واداشته تا تعداد فرق اسلامی را با این حدیث منطبق کنند.

اما در این جا نسبت به صدر حدیث، توجه به نکات زیر را لازم می دانیم:

۱- صدر حدیث می گوید: ملت یهود به هفتاد و یک و مسیحیان به هفتاد دو فرقه تقسیم شدند.

آیا با مراجعه به تاریخ ادیان و شمردن تعداد فرقه های آنان، این عددها صحیح

تا آن جا که تحقیقات نشان می دهد، تطبیق این دو رقم بر تعداد فرقه های یهود و مسیحیت، بسیار مشکل است. (۱)

۲- بر فرض اگر بپذیریم که ملت اسلام به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد، ملاک فرقه چیست؟ (۲)

آیا صرف این که چند نفر محدود دور هم جمع شدند و عقیده ای را ابراز کردند، تشکیل یک فرقه می دهند؟ اگر چنین باشد، پس تا حال تعداد فرقه ها، دهها هزار خواهد بود.

آیا ملاک فرقه، اختلاف باهم در اصول عقاید است یا در فروع؟ به چه دلیل اهل سنت، مذاهب چهارگانه خود را چهار فرقه به حساب نیاورده اند؟ آیا از آن ترسیده اند که از حالت وحدت خارج شوند و حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله که فرقه ناجیه را یک فرقه دانسته است، آنها را دربر نگیرد؟

بعضی از دانشمندان فرقه شناسی اهل سنت، وقتی که در شمارش فرقه ها که بیشتر آنها را از فرقه های شیعه ذکر کرده اند، از عدد هفتاد و سه بسیار فراتر رفته اند، به عقب بازگشته و گفته اند مراد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از فرقه، گروههای بزرگ است که این فرقه های مختلف از آنها منشعب شده است، نه گروههای کوچک کوچک (۳).

۳- بر فرض صحت حدیث، ظرف زمانی تشکیل این فرقه ها چه مقدار است؟ کسانی که سعی در تطبیق این حدیث بر فرقه ها کرده اند، زمان آن را تا زمان خود گرفته اند، که معمولاً اوایل قرن چهارم یا به اضافه قرون پنجم و ششم می باشد، در حالی که این

ص: ۵۹

۱- ۱) -بنگرید به: تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم هجری، ص ۱۹. در این کتاب از اشتاین شیندر نقل می کند که منظور از هفتاد فرقه یهود، همانان هستند که حضرت موسی علیه السلام برگزید و از پانگراو نقل می کند که مراد از هفتاد و دو فرقه مسیحی، تعداد شاگردان حضرت عیسی علیه السلام هستند که هفتاد و دو نفر بوده اند. خواننده خود بخوبی بی پایگی این توجیهاات را درک می کند.

۲- ۲) -شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، ملل و نحل، (چاپ دوم: بیروت، دار المعرفه للطباعة و النشر)، ج ۱، ص ۴، مؤلف بعضی از این ملاکها را ذکر کرده است.

۳- ۳) -خطط مقریزی، ج ۳، ص ۳۰۰.

حدیث، عام است و تا قیام قیامت را شامل می شود.

۴- ملا-ک ظرف بقای این فرقه ها چه اندازه است؟ آیا همین که فرقه ای با نامی در برهه ای از تاریخ، اگرچه با عمر کوتاهی ظهور کرد، کافی است که آن را جزء هفتاد و سه فرقه محسوب داریم؟

نتیجه ای که از مجموع مطالب یاد شده به دست می آید، این است که:

بر فرض صحت این حدیث، نباید بر روی عدد هفتاد و سه تکیه کرد، زیرا:

اولاً، داعی عقلایی بر ذکر این عدد خاص که در طول تاریخ موجب سردرگمی ها و تکلفهای فراوان می شود، وجود ندارد.

ثانیاً، تطبیق فرقه ها بر این عدد با توجه به نکاتی که یاد شد، مشکل و بلکه محال می باشد، (۱) بلکه باید گفت: همچنان که در لغت عرب، کلمه سبعین (هفتاد) دلالت بر کثرت و انبوهی می کند، اعداد مشتق از هفتاد مانند هفتاد و یک، هفتاد و دو و هفتاد و سه دال بر کثرت اما با مقداری افزونتر از آنچه در دایره مقایسه قرار گرفته است، می باشد.

بدین ترتیب که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله این نکته را بیان می کند که راه حق، همان راه مستقیم و راهی است که پیامبران خدا مردم را به آن خواندند و این راه، یکی است، همچنان که خدا یکی است و حق یکی است، اما بسیاری از مردم این راه یگانه را رها کردند و به دنبال کجراهه ها رفتند. این کجراهه ها بسیار زیاد هستند؛ به طوری که کلمه هفتاد نمی تواند کنایه از کثرت آنها باشد، بلکه باید به سراغ بیش از هفتاد رفت.

کجراهه هایی که در ملت یهود ایجاد شد، با توجه به محدودیت دوران یهود و تعداد جمعیت آنها، یک مرتبه از کثرت بالاتر است و این کجراهه ها در ملت نصاری دو مرتبه از کثرت بالاتر است.

اما در اسلام با توجه به جاودانگی آن و بقای اصل آن تا روز قیامت، تعداد بیراهه ها از همه ملل و ادیان گذشته بیشتر است و سه مرتبه از کثرت بالاتر است. با توجه به این که هر دو کلمه «هفتاد» و «سه» (سبعین و ثلاث) در لغت عرب اشاره به کثرت دارد، می توان

ص: ۶۰

کثرت فوق العاده فرقه های ملل اسلامی را نتیجه گرفت. (۱)

با این توجیه به این نتیجه می رسیم که:

اولاً، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در صدد بیان کثرت فرقه های اسلامی بوده است.

ثانیاً، در صدد بیان این نکته بوده که این فرقه ها بیش از فرقه های منشعب از یهود و نصاری است.

ثالثاً، اگر تا روز قیامت، تعداد فرقه های اسلامی از میلیون هم تجاوز کند باز هم قابل تطبیق با این حدیث خواهد بود. پس با این توضیح، نباید روی عدد خاصی تکیه کرد تا حتما رقم هفتاد و سه با زمان ما منطبق شود.

۳- تعداد فرقه های شیعه و غلات در کتب ملل و نحل

کتب ملل و نحل در ذکر تعداد فرقه های شیعه و غلات و نیز اصولاً مبنای تقسیم به فرقه های مختلف اتفاق نظر ندارند؛ و لذا هر کدام از آنها مبنایی را برگزیده و طبق آن مبنای تعداد فرقه های مختلف را برشمرده است.

ما در این جا برای نمونه تعداد فرقه های شیعه و غلات را از چند کتاب فرقه شناسی ذکر می کنیم:

۱- کتاب المقالات و الفرق سعد بن عبد الله بن خلف اشعری (متوفای ۲۹۹ یا ۳۰۱ ه ق) که قدیمترین کتاب فرقه شناسی موجود می باشد، آن قدر در نقل اقوال و ذکر فرقه های مختلف، غیر منظم بحث کرده است که امکان شمارش تعداد فرقه ها کاری بس مشکل می باشد. گفتنی است که نویسنده این کتاب، از علمای شیعه می باشد.

۲- فرق الشیعه، تألیف ابو محمد حسن بن موسی نوبختی (متوفای اوایل قرن چهارم) که فقط اختصاص به ذکر فرقه های شیعه دارد، فرقه های مختلف شیعه را بیش از پنجاه فرقه و تعداد فرقه های غلات را بیش از بیست فرقه شمرده است. مبنای این کتاب

ص: ۶۱

۱- ۱) - برای اطلاع بیشتر بنگرید به تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، نوشته محمد جواد مشکور، ایشان در مقدمه کتاب خود، مقاله ای را در این زمینه از آقای مهدوی دامغانی که در مجله یغما، سال پنجم، شماره ۱۷ به چاپ رسیده است، مرجع خود قرار داده و نظریه کثرت در لغت هفتاد را به اثبات رسانده است.

بر حسب تاریخ زمانی است؛ یعنی فرقه های شیعه را از زمان حضرت علی علیه السلام به بعد بررسی می کند.

۳- ابو الحسین محمد بن احمد بن عبد الرحمان ملطی شافعی (متوفای ۳۷۷ ه ق) در کتاب التنبیه و الرد علی اهل الالهواء و البدع، تعداد فرقه های شیعه را هجده فرقه و فرقه های غلات را بیش از بیست فرقه برمی شمرد.

۴- علی بن اسماعیل اشعری (متوفای ۳۳۰ ه ق) در کتاب مقالات الاسلامیین، ابتدا فرقه های مسلمان را به ده فرقه بزرگ تقسیم می کند که یکی از آنها فرقه شیعه است.

آن گاه شیعه را به سه فرقه کوچکتر، غالیه، رافضه و زیدیه تقسیم می نماید و فقط برای فرقه غالیه، بیش از بیست و پنج فرقه کوچکتر برمی شمارد. بدین ترتیب که ابتدا غلات را به پانزده صنف قسمت می کند و در هنگام برشمردن رافضه که آنان را هم قسم غلات می داند نیز ده فرقه دیگر از غلات را ذکر می نماید. در تقسیم بندی او نیز اشکالات فراوانی به چشم می خورد.

۵- ابو المعالی محمد حسینی علوی (متوفای ۴۸۵ ه ق) در بیان الادیان، در آغاز فرقه های شیعه را پنج مورد و مجموعاً دارای ۲۲ زیر فرقه می داند که نه تای آنها مربوط به غلات می باشد.

۶- محمد بن عبد الکریم شهرستانی (متوفای ۵۴۸ ه ق) ابتدا شیعه را به پنج فرقه کیسانیه، زیدیه، امامیه، غالیه و اثنا عشریه و سپس غالیه را به دوازده فرقه قسمت می کند.

مجموع فرق شیعه در این کتاب، حدود سی و هفت فرقه یعنی نصف تعداد فرقه های مسلمانان است.

۷- مقریزی (متوفای ۸۴۸ ه ق) در الخطط المقریزیه می گوید: تعداد فرقه های شیعه، حدود سیصد فرقه می باشد که تعداد فرقه های مشهور آنان، بیست فرقه است. او فقط خطاییه را که یکی از گروههای غلات است، دارای پنجاه فرقه می داند. جالب این است که مقریزی، خود از کسانی است که سعی دارد حدیث هفتاد و سه فرقه را تطبیق کند. (۱)

۸- عباس اقبال در خاندان نوبختی، هنگامی که به ذکر فرقه های شیعه می پردازد، از

ص: ۶۲

شصت و دو فرقه با نام غلات یاد می کند.

۹- لغتنامه دهخدا به نقل از رساله دکترای دکتر گلشنی به نام غلو و غلات، که ظاهراً هنوز به چاپ نرسیده است، تعداد فرقه های غلات را صد فرقه ذکر می کند که البته بعضی نامهای مکرر نیز در بین آنها وجود دارد. علاوه بر این که تعدادی از آنها از محل بحث ما که تا اواخر قرن سوم می باشد، خارج است.

۱۰- دکتر محمد جواد مشکور در فرهنگ فرق اسلامی، که بحق دایره المعارف موجزی در موضوع خود می باشد، تعداد فرقه های غلات را بیش از صد فرقه ذکر می کند که نامهای مکرر و نیز فرقه های بعد از قرن چهارم در آن بسیار می باشد.

۴- میزان اعتبار کتب ملل و نحل

موضوع کتب ملل و نحل، بحث درباره فرقه ها و عقاید آنان است. اصولاً برای شناخت فرقه ها، چند راه وجود دارد:

۱- مستقیماً و بدون واسطه از زبان مؤسسان یا طرفداران فرقه، اطلاعاتی درباره فرقه به دست آورد.

۲- از زبان کسی که مستقیماً با آنان در تماس بوده و انسان امین و راستگویی است، کسب اطلاعات کرد. البته در این صورت باید نام واسطه یا واسطه ها ذکر شود.

۳- با مراجعه به کتب معتبر نزد هر فرقه، به اطلاعاتی درباره آن فرقه دست یافت.

اما صاحبان کتب ملل و نحل، هیچ کدام از این راههای سه گانه را نپیموده اند.

اما راه اول: اولین و قدیمترین کتب ملل و نحلی که در دسترس ماست، مربوط به اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم است، در حالی که بسیاری از این فرقه ها در اواسط قرن دوم وجود داشته اند و سپس به کلی محو و نابود شده اند. بنابراین، امکان تماس صاحب کتاب با مؤسسان یا طرفداران آن فرقه ها وجود نداشته است.

اما راه دوم: کتب ملل و نحل در هیچ یک از موارد، سندی برای گفته های خود ارائه نمی دهند، و ما هیچ کتاب ملل و نحل را نمی یابیم که در آن سند ذکر کرده، سند خود را به منبع اصلی برساند.

اما راه سوم: هیچ یک از کتب ملل و نحل نتوانسته اند اطلاعات خود را درباره فرقه ها

از کتب مربوط به فرقه‌ها ارائه دهند. حتی محمد بن عبد‌الکریم شهرستانی، مؤلف الملل و النحل که خود در ابتدای کتابش، پیمان بسته است که مطالب هر فرقه را با توجه به کتب آن فرقه بیان کند، در این کار موفق نبود.

دلیل این مطلب آن است که بسیاری از فرقه‌هایی که در کتب ملل و نحل نام برده شده‌اند، یا اصولاً وجود نداشته‌اند- تا چه رسد به این که کتاب داشته باشند- و یا طی دوران کوتاهی ظهور کرده‌اند و سپس برای همیشه از بین رفته‌اند، و هیچ اثر یا کتابی از آنها نمانده است.

شهرستانی ممکن است درباره فرقه‌های مشهوری مانند معتزله، اشاعره و زیدیه توانسته باشد از کتب آنها نقل کند، اما اطلاعاتی که درباره این فرقه‌ها ارائه می‌دهد و در بسیاری از موارد اتهام‌هایی به افراد پاک می‌زند، آنها را از کدام کتاب نقل کرده است؟

حال ممکن است پرسیده شود، پس منبع اطلاعات کتب ملل و نحل کدام است؟ (۱)

در این جا باید فرقه نویسان را به دو دسته تقسیم کرد: افراد مغرض و افراد غیرمغرض.

افراد مغرض کسانی هستند که به علت دشمنی با فرقه و طایفه یا طایفه‌هایی خاص، بسیاری از سخنان بی پایه و اقوال و گفتارهای عجیب و غریب را بر ساخته، و به دشمنان خود نسبت می‌دهند، چنان که این مطلب را در بسیاری از کتب ملل و نحل درباره اصحاب پاک امام صادق و امام کاظم علیهما السلام می‌بینیم که برای بد جلوه دادن اصحابی مانند:

هشام بن حکم، زراره بن اعین، مؤمن الطاق و هشام بن سالم، سخنانی مسخره را به آنان نسبت داده و به نام آنان فرقه‌هایی با نامهای هشامیه، زراریه و شیطانیه اختراع کرده‌اند.

سپس دیگر فرقه نویسان در قرون و اعصار متأخرتر بدون توجه به ساختگی بودن این مطالب، آنها را مانند مسلمات در کتب خود ذکر کرده‌اند.

اما افراد غیرمغرض: چون کتب ملل و نحل از قید هرگونه سند و استنادی رهاست پس هر شخص یا کتابی می‌تواند به عنوان منبع مورد استفاده قرار گیرد. منبع افراد غیرمغرض ممکن است همان گفته‌های افراد مغرض باشد و نیز ممکن است آنها آنچه را که

ص: ۶۴

از زبان مردم عصر خود درباره فرقه های مختلف می شنوند، در کتب خود گرد آورند.

بنابراین، به این نتیجه می رسیم که دروغها و اکاذیب، در کتب ملل و نحل فراوان است و این کتب هیچ گاه بتنهایی و بدون مراجعه به مؤیدات و قراینی همانند کتب تاریخی و کتب روایی نمی توانند به طور قطع مورد استناد قرار گیرند.

به طور کلی علل راه یافتن دروغ به این کتابها را می توان امور زیر دانست:

۱- غرض ورزی نسبت به فرقه یا فرقه های خاص.

۲- آزاد بودن کتب ملل و نحل از قید سند.

۳- تلاش کتب ملل و نحل برای رساندن فرقه ها به هفتاد و سه فرقه، که در راه اثبات این غرض، سعی در تکثیر فرق و اختراع فرقه های مختلف می کردند.

۴- جالب بودن موضوع ملل و نحل برای مردم، چرا که بحث درباره فرقه های مختلف و عقاید عجیب و غریب آنها جالب بود و برای داغتر کردن معرکه، فرقه نویسان سعی داشتند هرچه بیشتر عقاید عجیب و غریب مربوط به فرقه ها را از زبان مردم جمع کنند و این خود باعث راه یافتن بسیاری از گفته های دروغ و بی سند و مدرک مردم به این کتابها می شد.

پس تا این جا روشن می شود که تنها به سبب تکثیر تعداد فرقه های غلات در کتب ملل و نحل، نباید به آنها اعتماد کرد، حتی اگر صاحب کتاب افراد شیعه ای همانند افرادی که قبلا از کتب آنها نقل قول کردیم، باشند، چرا که مستند متقدمان آنها مانند نوبختی و ابن سعد، گفتارهای مردم زمان خود که بسیاری از افراد مغرض نیز در بین آنها بودند می باشد. حتی اگر بپذیریم که به کتبی دسترسی داشته اند که ما از آنها محروم هستیم، باز هم نمی توان مطالب آنها را قابل اعتماد دانست، زیرا اولاً، آن کتب برای ما مجهول است.

ثانیاً، معلوم نیست که آن کتب، مطالب خود را از چه راهی به دست آورده باشند.

مستند متأخرین و معاصرین مانند: اقبال، گلشنی و مشکور، مجموعه ای از کتب ملل و نحل شیعه و سنی، که بسیاری از مطالب غرض آلود نیز در بین آنها یافت می شود، می باشد.

علامه سید مرتضی عسکری می گوید: اگر به ما اجازه داده می شد ما هم فرقه ای به

فرقه های مذکور در کتب ملل و نحل می افزودیم و آن فرقه "فرقه مبتکریه" نام می گرفت و در توضیح آن، می گفتیم که این فرقه صاحبان کتب ملل و نحل هستند که فرقه هایی برای مسلمانان اختراع می کنند و عقایدی را به آنان نسبت می دهند.

ایشان می گوید: نام فرقه ای از چشم فرقه نویسان دور مانده است و آن را در کتب خود نیاورده اند و آن فرقه، فرقه ذنبیه است؛ یعنی افرادی که دم دارند، زیرا در زمان ما، بین عوام سنی و شیعه چنین شایع است که افراد طرف مقابل، دارای دمی هستند که آن را در زیر لباس خود پنهان می کنند. (۱)

در پایان این بحث، نکته ای را ذکر می کنیم که قابل توجه و تأسف فراوان می باشد و آن این است که اگر شیعه آن حساسیتی را که درباره احادیثی که مدرک احکام فقهی است، دارد، نسبت به احادیث علوم مختلف اسلامی مانند: تاریخ، تفسیر، ملل و نحل و... می داشت و خود را یکسره از جریان این علوم خارج نمی کرد، می توانست مانع راهیابی بسیاری از اکاذیب و دروغها به درون کتب مربوط به این علوم شود و از همان ابتدا خود را از شرّ تهمت‌های بسیاری که به او زده می شود، برهانند.

متأسفانه با آن که شیعه خود پایه گذار بسیاری از علوم اسلامی بود، اما در ادامه توجه عمیق خود را صرف فقه و اصول نمود و علوم دیگر را به دیگران وا گذاشت و حال باید خود تاوان این سهل انگاری را بدهد و در آتشی که دیگران با سوء استفاده از خالی بودن معرکه افروخته اند، بسوزد. و چنان شود که سرنوشت او با گروهی از خدا بی خبر و دارای عقایدی ناپسند به نام غلات گره بخورد که در راه باز کردن این گره، دندانه‌های بسیاری شکسته شده و خواهد شد.

۵- علل فراوانی فرقه های غلات در کتب ملل و نحل

حال ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا اغلب کتب ملل و نحل، بیشترین فرقه های اسلامی را به شیعه و از میان فرقه های شیعه، بیشترین تعداد فرقه را به غلات نسبت داده اند؟

ص: ۶۶

در جواب این سؤال می‌توانیم علل زیر را به عنوان علل فراوانی غلات در این کتب ذکر کنیم:

۱- شیعه در طول دوران خونبار خود از آن جا که حکومت‌های حاکم را غاصب و ناحق و ظالم می‌دانست، قیام‌هایی بر ضد آنان ترتیب می‌داد و گاهی چنان عرصه را بر حکومت تنگ می‌کرد که حکومت، شکست خود را نزدیک می‌دید، اما اکثر قریب به اتفاق این شورشها سرانجام منجر به شکست می‌شد.

پس از شکست این قیامها، جو تبلیغاتی به دست دشمنان آنان می‌افتاد و با قلم و بیان و مناظر و تبلیغات میان مردم، آن مجاهدین را افرادی با عقاید غلوآمیز و خرافی مطرح می‌ساختند تا هم حکومت خود و بالتبع مقابله در برابر قیام را توجیه کنند و هم دشمنان خود را چنین افراد کافر با چنان عقاید خرافی قلمداد کنند و از این راه، اعتقاد مردم را به خود زیاده‌تر کنند. (۱)

نمونه بارز این مسأله را می‌توانیم درباره مختار ثقفی و فرقه‌هایی مانند کیسانیه و مختاریه و اقوالی که به او نسبت می‌دهند، ببینیم و مشاهده می‌کنیم که در طول تاریخ، فرقه‌های زیادی را ذکر کرده‌اند که اصل آنها به مختار برمی‌گردد. (۲)

۲- بعضی از اصحاب بزرگوار ائمه اطهار علیهم السلام مانند: هشام بن حکم، هشام بن سالم، زراره بن اعین، مفضل جعفی، سدیر صیرفی، مؤمن الطاق، و... چنان از نظر علمی و کلامی سرآمد شده بودند که می‌توانستند با احتجاجات برهانی و کلامی خود که از ائمه اطهار علیهم السلام آموخته بودند، بسیاری از مخالفان خود را سرکوب کنند. مخالفان می‌دانستند که اینها اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام و مورد اعتماد آنان هستند، اما به دلیل شناخته شده بودن ائمه اطهار علیهم السلام کمتر متعرض آنان می‌شدند و به این دلیل چاره را در آن دیدند که فرقه‌هایی به نام افراد یاد شده بسازند و عقاید مسخره و کفرآمیزی همچون تشبیه، تناسخ و حلول را به آنان نسبت دهند (۳) تا هم این افراد را ترور فرهنگی کرده باشند و هم

ص: ۶۷

۱- ۱) - تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی، ج ۱، ص ۷۲.

۲- ۲) - بنگرید به: رضوی اردکانی، ابوفاضل، ماهیت قیام مختار، (مرکز مطالعات و تحقیقات دفتر تبلیغات اسلامی، قم). مؤلف در این کتاب، بتفصیل به این موضوع پرداخته است.

۳- ۳) - حسنی رازی، سید مرتضی بن داعی، تبصره العوام، (تهران، مطبعه مجلس، ۱۳۱۳ ش)، ص ۱۷۴-۱۷۵.

غیرمستقیم به ائمه اطهار علیهم السّلام ضربه بزنند؛ چرا که در اذهان مردم چنین جا می افتاد که صاحبان این عقاید مسخره چون با امامان ارتباط دارند، پس عقاید خود را از آنان گرفته اند یا لااقل، عقاید آنها مورد تأیید امامان می باشد.

۳- در احادیث هفتاد و سه فرقه بروشنی بیان شده بود که فرقه نجات یابنده فقط یکی است. طایفه های مختلف اسلامی بخوبی می دیدند که تنها طایفه ای که از ابتدا بدون کوچکترین انحراف از راه مستقیم، توانسته است به تعالیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله عمل کند و پس از او احکام و معارف اسلام را از اهل بیت عصمت که مورد سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بودند، دریافت کند، شیعه اثنی عشریه می باشد، در حالی که گروههای مختلف اهل سنت از همان ابتدا متفرق شدند و گروههایی به نامهای مرجئه، خوارج، معتزله، اشاعره، حنبلی، مالکی، شافعی، حنفی، جبری و قدری، تشکیل دادند و از مصداق واحد بودن خارج شدند. از این رو، اهل سنت نمی توانستند خود را مصداق فرقه واحده ناجیه بدانند، زیرا:

اولاً، آنان معتقد به عدالت همگی صحابه بودند و ده تن از اصحاب از جمله: ابو بکر، عمر، عثمان، حضرت علی علیه السّلام، طلحه، زبیر و عبد الرحمان بن عوف را از کسانی می دانستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به آنان مژده بهشت داده است، در حالی که در بعضی از مقاطع زمانی گروههای مختلفی به سرپرستی هریک از افراد یاد شده تشکیل می شد و رودرروی هم می جنگیدند؛ همانند آنچه در جریان جنگ جمل بین حضرت علی علیه السّلام از یک سو و طلحه و زبیر از سوی دیگر اتفاق افتاد.

بر اساس حدیث عشره مبشّره باید هر کدام از این دو گروه اهل بهشت باشند، در حالی که طبق حدیث هفتاد و سه فرقه فقط یکی از آن گروهها می تواند اهل بهشت و نجات باشد.

در واقع باید گفت: عشره مبشّره، مشکلی برای معتزله و دیگر فرق اسلامی ایجاد کرده است که هم آنها را باطل و فاسق می دانند و هم اهل بهشت؛ باطل می شناسند، چون بر حکومت امیر المؤمنین علیه السّلام شورش کرده اند؛ اهل بهشت می دانند، چون طبق نظر آنها

ثانیا، آنها چهار فقه حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی را رسمی می دانند و عمل به هر یک را جایز می شمردند، در حالی که فقه های مختلف هم مشمول حدیث هفتاد و سه فرقه می شوند، چرا که هر کدام از آنها راه جدایی را می پیماید. فقهی به رأی و قیاس اهمیت فراوان می دهد و فقه دیگر به حدیث و ظاهر آن.

پس رسمی دانستن چهار فقه به معنای آن است که فرقه های نجات یابنده از یکی بیشتر هستند؛ در حالی که همگی اعتراف دارند که فقط یک فرقه نجات می یابد.

با این اوصاف، برای آن که شیعه را از حالت وحدت خود خارج سازند، سعی کردند که فرقه های مختلفی به نام شیعه بسازند و عقایدی باطل و مسخره به آنان نسبت دهند. تا اولاً، دیگر کسی فکر نکند شیعه، فرقه ای است که از ابتدا یک راه مشخص را طی کرده است.

ثانیا، وقتی که عقاید مسخره غلات با نام شیعه به گوش مردم بخورد، مردم بگویند:

واقعا این است سرانجام کسانی که از راه جماعت مسلمانان منحرف شدند. (۲)

۴- مخالفان توانستند با خلق فرقه های مختلف و نسبت دادن عقاید خرافی و ناپسند به آنان با نام شیعه یا فرقه های شیعه، چهره شیعه را در بین مسلمانان و بلکه در بین جهانیان مشوه و آلوده نمایند. و مردم را از این مذهب متنفر سازند.

۵- شیعه عقاید بر حق و اثبات پذیری مانند وصایت حضرت علی علیه السلام، عصمت ائمه اطهار علیهم السلام، مهدویت و... دارد که با آن عقاید، بخوبی می تواند حقانیت مذهب خود را به اثبات برساند. مخالفان برای تحریف این عقاید و نیز بد جلوه دادن آنها افرادی را مانند عبد الله بن سبا ساختند و او را اصل در فرقه های غلات دانستند و بعضی از عقاید خالص شیعه را به شکل تحریف یافته به او نسبت دادند.

ص: ۶۹

۱- ۱) - برای اطلاع بیشتر از حدیث عشره مبشره و ساختگی بودن آن، بنگرید به: الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۲۹-۱۱۸.

۲- ۲) - المقالات و الفرق؛ اسفراینی، ابو المظفر، التبصیر فی الدین، (چاپ اول: بیروت، عالم الکتب).

در این بررسی، نخست اسامی فرقه های معروف به غلات منتسب به شیعه را تا پایان قرن سوم هجری از کتب ملل و نحل استخراج کرده، سپس با توجه به شواهد تاریخی به نقد و بررسی پیرامون اصل وجود آنها، کیفیت وجود، زمان وجود و ظهور آنها و مدت عمرشان می پردازیم.

چه بسا ثابت کنیم که بعضی از این فرقه ها اصلاً وجود خارجی و تاریخی نداشته اند و بعضی از آنها جز نفرات معدودی افراد نداشته اند و بعضی دارای عمر بسیار کوتاهی بوده اند.

برای دقیقتر شدن بحث، در ابتدا فرقه های غلات را به دو دسته تقسیم می کنیم:

۱- فرقه هایی که به نام مؤسس و رئیس خود معروف شده اند، مانند: فرقه های سبائیه منسوب به عبد الله بن سبا، مختاریه منسوب به مختار ثقفی، مغیریه منسوب به مغیره بن سعید، بیانیه منسوب به بیان تیان. در هنگام بررسی این دسته، سعی در رعایت ترتیب تاریخی خواهیم کرد.

۲- فرقه هایی که با عنوانهایی مطرح شده اند که آن عنوانها اشاره به بعضی از عقاید آنها دارد، مانند: تناسخیه (قائلان به تناسخ)، حلولیه (قائلان به حلول)، غرابیه (قائلان به این که پیامبر صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام مانند دو کلاغ به هم شبیه بودند و جبرئیل علیه السلام اشتباها وحی را بر پیامبر صلی الله علیه و اله فرود آورد، در حالی که مامور بود بر حضرت علی علیه السلام فرود آورد)، سحابیه (قائلان به این که حضرت علی علیه السلام در ابرهاست)، مخمسه (قائلان به الوهیت پنج تن آل کساء، یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و اله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام، و حسین علیه السلام).

این فرقه ها را به ترتیب حروف الفبا ذکر خواهیم کرد.

فرقه های غلات از زمان حضرت علی علیه السلام تا زمان امام باقر علیه السلام

۱-سبائیه (سبئیه) منسوب به عبد الله بن سبا

اشاره

درباره شخصیت عبد الله بن سبا و عقاید او، در دو علم بحث شده است و تفاوت‌های زیادی بین طرز نگرش این دو علم به او وجود دارد، یکی در علم تاریخ اسلام و دیگری در علم ملل و نحل و فرقه شناسی. از آن جا که در بسیاری از کتاب، اصل ظهور شیعه و بسیاری از عقاید شیعه را به او نسبت می دهند، برای روشنتر شدن بحث، کلام را در محورهای زیر پی می گیریم:

عبد الله بن سبا و عقاید او در کتب تاریخ

اولین بار به نام عبد الله بن سبا در کتاب تاریخ طبری برمی خوریم. وی از قول سیف بن عمرو او را چنین معرفی می کند:

«او مردی یهودی از صنعا با مادری سیاه پوست بود. در زمان عثمان مسلمان شد به این قصد که در پوشش اسلام شروع به فساد کند و اسلام را براندازد. او به شهرهای مختلف، مانند: حجاز (مکه و مدینه)، بصره، کوفه و شام سفر کرد و مردم را بر ضد حکومت عثمان برانگیخت و آن هنگام، طرفدارانی پیدا کرد و آنها را به سرتاسر مملکت اسلامی برای فسادانگیزی گسیل داشت.

پس از مدتی عده ای از ناراضیان از همه شهرهای کشور اسلامی در مرکز، یعنی مدینه جمع شدند و عثمان برای پیگیری شکایات آنان، نمایندگان از سوی خود به همه شهرها فرستاد. یکی از نمایندگان، عمار یاسر بود که به مصر فرستاده شد.

پس از مدتی همه نمایندگان بجز عمار بازگشتند و خیر از عدالت فرمانداران آوردند، اما هرچه منتظر عمار شدند، او بازنگشت، به حدی که این توهم پیش آمد که نکند او را ترور کرده باشند. تا این که نامه ای از عبد الله بن سعد بن ابی سرح، فرماندار مصر به دست عثمان رسید که خبر از شریک شدن عمار با عبد الله بن سبا و گروهش در توطئه بر ضد عثمان می داد. توطئه های گروه سبئیه سرانجام به نتیجه رسید و مردم از همه شهرها

در مدینه جمع شدند و با تحریکات ابن سبا، عثمان را به قتل رسانیدند.» (۱)

سپس از ابن سبا خبری نمی یابیم تا این که به سال ۳۶ ه. ق. و جنگ جمل می رسیم که دوباره طبری از قول سیف چنین نقل می کند:

«دو سپاه علی علیه السلام و بصره برای صلح به توافق رسیده بودند، اما سبئه و قاتلان عثمان که صلح را به صلاح خود نمی دیدند، شبانه توطئه چیدند و به هر دو سپاه حمله کردند و دو سپاه به پندار این که طرف مقابل، جنگ را آغاز کرده است، شروع به جنگ کردند و افراد بسیاری کشته شدند.» (۲)

از این گروه، دیگر خبری در تاریخ طبری در حوادث سالهای بعد یافت نمی شود.

اما عقایدی که سیف به عبد الله بن سبا نسبت داده، از قرار زیر است:

۱- او اولین بار رجعت و بازگشت محمد صلی الله علیه و اله به دنیا را مطرح کرد و گفت: تعجب آور است که شما به رجعت و بازگشت عیسی علیه السلام معتقد هستید و رجعت محمد صلی الله علیه و اله را (که از او برتر است) قبول ندارید.

۲- او وصایت حضرت علی علیه السلام را مطرح کرد و گفت: هزار پیامبر در دنیا بوده اند و هر کدام وصی و جانشینی داشته اند و علی علیه السلام جانشین محمد صلی الله علیه و اله است. محمد صلی الله علیه و اله خاتم الانبیاء و علی علیه السلام خاتم الاوصیاء است و آنان که حق وصایت علی علیه السلام را از او گرفتند، بر او ظلم کردند و هم اکنون عثمان، این ظلم را ادامه می دهد. پس باید بر ضد او قیام کرد و حق علی علیه السلام را از او گرفت. در این راه باید ابتدا به سرزنش و طعن بر امرا و فرمانداران پرداخت و با اظهار امر به معروف و نهی از منکر، مردم را به خود جذب کرد. (۳)

عقاید ابن سبا در کتاب تاریخ طبری به همین جا منتهی می شود و چنان که می بینیم خبری از الوهیت و خدایی حضرت علی علیه السلام و غلو درباره او در آن عقاید نیست.

علامه محقق معاصر، سید مرتضی عسکری در جلد دوم کتاب عبد الله بن سبا بتفصیل درباره این شخصیت سخن می گوید و ساختگی بودن آن را ثابت می کند. خلاصه نظرات ایشان بدین قرار است:

ص: ۷۲

۱- ۱) - طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، (چاپ اول: بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق)، ج ۲، ص ۶۴۷.

۲- ۲) - همان، ج ۳، ص ۳۸.

۳- ۳) - همان، ج ۲، ص ۶۴۷.

۱- حضرت اسماعیل علیه السلام دو پسر داشت: یکی به نام عدنان و دیگری قحطان.

در طول تاریخ، بین قبایل منشعب از این دو پسر تنازع برقرار بود. قبایل قریش، مضر، نزار و بنی تمیم، عدنانی و قبایل یمن، اوس و خزرج و همه انصار، قحطانی بودند.

قبایل یمن منسوب به «سبأ بن یشحب بن یعرب بن قحطان» می باشند، و از همین رو به «سبئی» معروف هستند. بدین سان در آغاز تاریخ اسلام و بلکه عرب، هرگاه لغت «سبئی» را به کار می بردند، منظور آن بود که از فرزندان «سبأ بن یشحب» می باشد که بیشترین آنان یمنیها بودند و عده ای از آنان بعدها به عراق رفتند.

۲- سیف بن عمرو تمیمی (متوفای ۱۷۰ ه ق) از قبیله بنی تمیم و عدنانی بود و سعی فراوانی در تحریف تاریخ به سود عدنانیها و بر ضرر قحطانیها داشت.

این بود که در اوایل قرن دوم هجری، شخصیتی به نام عبد الله بن سبأ یهودی یمنی را مطرح کرد تا بدین وسیله، اختلافات مهم دنیای اسلام را به او نسبت دهد. همچنین عقاید مهم شیعه مانند وصایت و رجعت را به او نسبت داد، تا چنین وانمود کند که اصل این عقاید از یهود گرفته شده است.

۳- علت دشمنی سیف با شیعه، آن بود که در طول تاریخ، این قحطانیها بودند که سبب تقویت شیعه می شدند؛ چرا که تا زمان عثمان، حکومت با عدنانیها بود.

اما در زمان حضرت علی علیه السلام اطرافیان او و فرمانداران شهرها اکثراً سبئی و از قبایل یمن و اوس و خزرج بودند، مانند: مالک اشتر، عثمان بن حنیف، سهل بن حنیف، قیس بن سعد، کمیل بن زیاد و دیگران.

۴- در قیامی که کوفیان به رهبری مختار ثقفی علیه حکومت بنی امیه برپا کردند، این سبئی ها بودند که نقش اصلی را داشتند، به طوری که بزرگترین فرمانده سپاه مختار، ابراهیم بن مالک اشتر بود.

۵- سیف در زمانی افسانه خود را ساخت که بازار نزاع و جنگ بین قحطانیها و عدنانیها در کوفه بسیار داغ بود و لذا خیلی زود افسانه ساختگی او در میان مردم کوفه رواج پیدا کرد.

۶- تا قبل از ساخته شدن این افسانه، لقب سبئی بر بسیاری از افراد به عنوان منسوب به سبا اطلاق می شد، بدون این که هیچ گونه اشاره ای به مذمت و بدگویی داشته باشد. اما

در این زمان در کوفه این لقب حالت ذمّ به خود گرفت، در حالی که در دیگر شهرهای مملکت اسلامی به همان حال سابق خود باقی بود.

۷- سیف بن عمرو در میان رجال نویسان اهل سنت، متهم به زندقه و کفر شده است و چنین معروف است که او احادیث بسیاری را از خود ساخته است. او شهرهای بسیاری را اختراع کرد، اصحاب بسیاری برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ساخت و جنگهای بسیاری را در ذهن خود به راه انداخت که هیچ کدام از آنها مستند تاریخی ندارد. این افسانه که تنها ناقل آن نیز سیف است، با شواهد و دلایل بسیار، ساختگی می باشد و اصولاً شخصیتی به نام عبد الله بن سبا وجود نداشته است. (۱)

۸- ظاهراً سیف، ایده این اختراع خود را از وجود شخصیتی به نام عبد الله بن وهب سبأی همدانی که از رؤسای خوارج و از مخالفان حضرت علی علیه السلام بوده است، گرفته و با تحریف آن، او را شخصیتی طرفدار حضرت علی علیه السلام و از مطرح کنندگان عقاید شیعه به حساب آورده است. سیف، در موارد بسیاری این گونه اسامی اشخاص را تحریف کرده است.

۹- اختراع افسانه ابن سبا برای اهل سنت، که همگی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله را عادل می دانستند، دستاویز خوبی بود، زیرا بخوبی می توانستند با این شخصیت موهوم، اختلافات اصحاب در جریان عثمان و نیز جنگ جمل را توجیه و آتش بیار معرکه را این شخصیت خیالی معرفی کنند.

۱۰- برای اولین بار در میان مورخان، این طبری بود که روایات ابن سبا را از زبان سیف در کتاب خود آورد و سبب شهرت این افسانه شد و از آن به بعد، یعنی از اوایل قرن چهارم، لقب سبئی در همه جای عالم اسلام به عنوان لقب ذمّ مطرح شد، نه لقبی دال بر نسبت به یک قبیله. افسانه ابن سبا نیز از کتاب تاریخ طبری به دیگر کتب تاریخ راه یافت.

۱۱- تاریخ نویسان بزرگی همانند یعقوبی (متوفای ۲۸۴ ه ق) در تاریخ خود، بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه ق) در انساب الاشراف و ابن سعد (متوفای ۲۳۰ ه ق) در طبقات، هیچ

ص: ۷۴

(۱- ۱) - برای اطلاع بیشتر از حالات سیف، بنگرید به: عبد الله بن سبا؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۳، ص ۴۷۹-۴۷۶.

ذکری از ابن سبا به میان نیاورده اند.

۱۲- یکی از دلایل واقعیت نداشتن شخصیت ابن سبا، آن است که با آن که عرب است، اما غیر از نام او و نام پدرش، نسب او مشخص نیست، در حالی که عربها به انساب اهمیت فراوان می دادند و معمولاً اسامی اجداد خود را تا چند نسل ذکر می کردند.

عبد الله بن سبا و عقاید او در کتب ملل و نحل

پس از آن که ابن سبا به کتب تاریخ راه یافت، کم کم نام او در دهان مردم افتاد و عقاید غریب و عجیب به او نسبت دادند.

پس از آن، صاحبان کتب ملل و نحل که معمولاً اقوال خود را از زبان مردم می گیرند، او را به درون کتب خود کشانیدند و فرسنگها از سیف بن عمرو و طبری سبقت گرفتند و عقایدی را به او نسبت دادند که روح سیف هم باور نمی کرد. کم کم مقام ابن سبا به جایی رسید که هرگونه فساد و تباهی را که در جامعه مسلمانان اتفاق افتاده بود، به او نسبت دادند و این وجود خیالی باید بتنهایی مسؤل و پاسخگوی حوادث بسیاری باشد.

بعد از آن، ابن سبا به کتب مستشرقان و دائرة المعارف نویسان اسلامی و غیراسلامی برده شد و هر آنچه را دیگران به او نسبت داده بودند، با اضافاتی مجبور به تحمل شد.

مجموعه عقاید و اعمالی که در کتب مختلف ملل و نحل و تاریخ به ابن سبا نسبت داده شده است، از این قرارند:

۱- وقتی که او یهودی بود، قائل بود که یوشع بن نون، وصی حضرت موسی علیه السلام است و هنگامی که مسلمان شد، همین عقیده وصایت را درباره حضرت علی علیه السلام نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ابراز کرد.

۲- او عقیده داشت که حضرت علی، خداست و نخواهد مرد. او خطاب به حضرت علی علیه السلام گفت: تو خدایی! حضرت علی علیه السلام او را در سال ۳۷ به مدائن تبعید کرد و لذا مدائن یکی از مراکز غلو شد.

وقتی که خبر شهادت علی علیه السلام را در مدائن برای او آوردند، آن را بشدت تکذیب کرد و گفت: حتی اگر مغز سر او را برای من در هفتاد لفاف بیاورید، معتقد به مردن او نخواهم شد.

۳- او قائل به رجعت حضرت علی علیه السلام بود و می گفت: علی علیه السلام برخواهد گشت و

زمین را از عدل پر خواهد کرد، همچنان که از ظلم پر شده است. اولین بار او بود که فکر رجعت را در میان شیعه القا کرد.

۴- مهدویت، یعنی قائل شدن به ظهور مهدی موعود، ریشه ای یهودی دارد و از ابن سبأ می باشد و لذا بعضی از مستشرقان گفته اند که عقاید شیعه به یهود نزدیکتر است تا به ایرانیها. (۱)

۵- اولین بار، او بود که در اسلام قائل به تناسخ شد. به این معنی که ارواح انسانها پس از مرگشان به بدن انسانها یا حیوانات بازمی گردد و در آن جا دچار عذاب یا غرق نعمت خواهد شد.

۶- او با انتشار عقیده تناسخ، قائل به انکار روز قیامت و حساب و کتاب شد و قیامت را بازگشت ارواح به بدنهای دیگر دانست.

۷- او قائل به حلول جزء الهی در وجود حضرت علی علیه السلام و امامان بعد از او بود و می گفت: مدت غیبت، یعنی مدتی که جزء الهی از بدن حضرت علی علیه السلام غائب است.

۸- او می گفت: حضرت علی علیه السلام در ابرهاست و رعد، صدای او و برق، تازیانه اوست. لذا به سبائیه، «سحابیه» هم می گویند.

۹- او، اولین کسی بود که امامت حضرت علی علیه السلام را آشکارا بیان داشت.

۱۰- او اولین کسی بود که از دشمنان حضرت علی علیه السلام اظهار بیزاری کرد و علنا به لعن ابو بکر و عمر و عثمان پرداخت.

۱۱- نظرات اقتصادی ابن سبأ چنین بود که می گفت: مال، مال همه مسلمانان است و باید همه از آن استفاده کنند.

۱۲- ابن سبأ اولین کسی بود که در اسلام به جعل حدیث پرداخت. او اولین بار حدیث «الکل نبی وصی و وصی محمد علی» (۲) را جعل کرد.

گویا این نویسندگان، جز استناد واهی به گفته شخصی فرضی راهی نیافته اند تا با آن

ص: ۷۶

۱ - ۱) - بنگرید به: ولهاوزن، جولیوس، الاحزاب المعارضه السياسیه الدینیه فی صدر الاسلام، الخوارج و الشیعه، (چاپ دوم: کویت، وکاله المطبوعات، ۱۹۷۶ م)، ص ۱۷۰.

۲ - ۲) - هر پیامبری، وصی دارد و وصی محمد صلی الله علیه و اله، علی علیه السلام است.

احادیثی مانند حدیث شریف: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» (۱) را از اعتبار بیندازند!

این بود مجموعه عقایدی که در کتب مختلف به ابن سبأ خیالی نسبت داده اند. (۲)

ما در فصول آینده بتفصیل درباره عقاید غلات و ارتباط آنها با عقاید شیعه بحث خواهیم کرد و لذا در این جا از شرح بیشتر خودداری می کنیم. فقط این نکته را متذکر می شویم که چنان که ملاحظه شد، دستهای معاندان شیعه در انتساب تحریف گونه این عقاید، که بعضی از آنها مانند مهدویت، رجعت و وصایت از عقاید شیعه می باشد، به ابن سبأ بسیار هویدا است. (۳) متأسفانه بعضی از شیعیان مانند نوبختی در فرق الشیعه و اشعری در المقالات و الفرق، بدون توجه به لوازم این انتساب، آنها را در کتب خود ذکر کرده اند.

انکارکنندگان وجود ابن سبأ از اهل سنت و مستشرقان

بعضی از محققان اهل سنت و مستشرقان، با تحقیقات آزاد و موشکافانه خود به این نتیجه رسیده اند که وجود ابن سبأ از نظر تاریخی نمی تواند درست باشد. آنان در این باره عقاید جالبی را ابراز کرده اند که ما در این جا بعضی از آنها را ذکر می کنیم.

۱- طه حسین می گوید:

«ابن سبأ موجودی است که دشمنان شیعه او را ساختند و به شیعه نسبت دادند تا در اصل این مذهب، عنصری یهودی را برای ضربه زدن به آنها وارد کنند، زیرا شیعه، ادعای حکومت داشت. به همین دلیل بود که این عنصر را در مذهب خوارج وارد نکردند، چرا که خوارج ادعای خلافت نداشتند.» (۴)

۲- دکتر علی وردی در وعاظ السلاطین می نویسد:

ص: ۷۷

۱- ۱) - پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: منزلت تو نسبت به من همانند منزلت هارون نسبت به موسی است، با این تفاوت که پس از من، پیامبری نیست.

۲- ۲) - عبد الله بن سبأ، ج ۲؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۴۷ و کتب مختلف ملل و نحل، ذیل فرقه سبائیه، مانند: المقالات و الفرق، التبصیر فی الدین، الخطط المقریزیه، ملل و نحل شهرستانی، الفصل ابن حزم.

۳- ۳) - فجر الإسلام، ص ۲۷۰-۲۶۹.

۴- ۴) - طه حسین، الفتنة الكبرى علی و بنوه، (قاهره، دار المعارف)، ص ۹۸.

«تنازع صحابه، مشکلی مهم برای اهل سنت بود، لذا ابن سبأ را خلق کردند تا بار این مشکل را تحمل کند.» (۱)

سپس برای اولین بار این نظریه را ابراز می کند که قریش برای کوبیدن عمار یاسر، این شخصیت را اختراع کردند تا کنایه و رمزی باشد از عمار یاسر؛ چرا که به دلیل روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله درباره عمار و محبوبیت او در میان مردم نمی توانستند با صراحت او را بکوبند.

دلایل این نظریه، اشتراکاتی است که بین عمار و ابن سبأ می بینیم؛ از جمله:

الف: از ابن سبأ با ابن السوداء، یعنی پسر زن سیاه هم یاد می شود که این، کنیه عمار است.

ب: می گویند پدر ابن سبأ، یمنی بود که پدر عمار هم چنین بود.

ج: شدیدا به حضرت علی علیه السلام علاقه داشت که عمار هم این گونه بود.

د: می گفت عثمان خلافت را بدون این که حقی داشته باشد گرفته است که این، سخن عمار است.

ه: او ابوذر را تحریک می کرد، عمار هم ارتباط زیادی با ابوذر داشت، البته نه این که او را تحریک کند. جالب این است که عثمان هنگام ذکر مخالفان از همه نام می برد و از ابن سبا نامی نمی برد.

و: برای او در جنگ جمل، نقش کلیدی ذکر می کنند که شبیه همین نقش را عمار داشت.

ز: در جنگ صفین چون عمار کشته می شود، دیگر ذکری از ابن سبا نمی بینیم. (۲)

با توجه به این قراین و شواهد، چنین نظریه ای مقبول به نظر می رسد، خصوصا با توجه به این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله که فرمود: «عمار را گروه متجاوز خواهند کشت».

شهادت عمار در جنگ صفین به دست یاران معاویه، سند بزرگی برای رسوایی آنان بود؛ لذا کینه عمیقی از او به دل گرفتند و سعی کردند به هر طریق ممکن، شخصیت او را ترور کنند و محبوبیت او را از بین ببرند.

ص: ۷۸

۱- ۱) -وردی، علی، وعاظ السلاطین، (بغداد، کلیه الآداب و العلوم، ۱۹۵۴ م)، ص ۱۷۵.

۲- ۲) -وعاظ السلاطین، ص ۲۷۳-۲۷۲.

۳- محمد کردعلی در خطط الشام، داستان ابن سبأ را ساختگی می داند.

۴- احمد محمود نیز در کتاب نظریه الامامه، حکم به ساختگی بودن این افسانه می دهد.

۵- دکتر کامل مصطفی شیبی در الصله بین التصوف و التشیع نیز این داستان را رد می کند. از میان مستشرقان، این افراد داستان ابن سبأ را ساختگی می دانند:

۶- دکتر برنادلویس.

۷- ولهاوزن.

۸- فرید لندر.

۹- کایتانی. (۱)

علل اختراع و پرورش افسانه ابن سبأ

علل این اختراع از مباحث قبل روشن شد و در این جا فقط به جمع بندی این علل می پردازیم:

۱- دشمنان شیعه می خواستند بین شیعه و یهود ارتباط برقرار کنند و بدین وسیله علیه شیعه تبلیغات کنند. این افسانه، حلقه ارتباطی خوبی به شمار می رفت.

۲- اهل سنت نمی توانستند با توجه به نظریه عدالت همه صحابه، نزاعهای آنها را توجیه کنند، لذا با خلق و پرورش این شخصیت، توانستند همه توطئه ها و فسادها را به گردن او بیندازند.

۳- نسبت دادن عقاید شیعه به صورت تحریف شده، وسیله خوبی برای خرافی جلوه دادن عقاید اساسی شیعه مانند وصایت و مهدویت بود.

۴- دشمنان شیعه با نسبت دادن عقاید غلوآمیز ابن سبأ به شیعیان بخوبی می توانستند شورشهای شیعی را سرکوب کنند.

۵- ابن سبأ وسیله خوبی برای کوبیدن عمّار، این دشمن سرسخت بنی امیه بود.

۶- مخالفان، با خلق افسانه ابن سبأ، چنین وانمود کردند که علی علیه السلام با خلفای سه گانه مخالف نبود، بلکه طرفداران غالی او مانند ابن سبأ بودند که این افکار را مطرح می کردند.

ص: ۷۹

تا این جا ثابت شد که اصولاً در زمان حضرت علی علیه السّلام، شخصی به نام عبد الله بن سبأ وجود نداشته است؛ چه برسد به این که ادعای الوهیت او را بکند و اساساً داستان ابن سبأ، افسانه ای بیش نیست.

اما مشکلی که روبروی ما قرار می گیرد، این است که در بعضی از کتب رجال و روایی شیعه، پنج حدیث از امام سجّاد، امام باقر و امام صادق علیهم السّلام نقل شده است که وجود ابن سبأ و عقاید غلوآمیز او را در زمان حضرت علی علیه السّلام اثبات می کند. (۱) ترجمه این احادیث چنین است:

۱- ابو حمزه ثمالی که از امام سجّاد علیه السّلام چنین نقل می کند:

«خداوند لعنت کند هر آن که علی علیه السّلام را تکذیب کند. من به یاد عبد الله بن سبأ افتادم، پس تمام موهای بدنم (از وحشت) راست شد. او ادعای بزرگی کرد. چرا چنین کرد؟ خداوند او را لعنت کند. به خداوند سوگند، علی علیه السّلام مردی صالح بود. او برادر رسول خدا بود و کرامتهایی که از سوی خداوند دریافت، به واسطه اطاعت او از خدا و رسولش بود و همین طور کرامتهایی که نصیب حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله شد، به واسطه اطاعت او از خدا بود.»

۲- عبد الله بن سنان به واسطه پدرش از امام باقر علیه السّلام نقل می کند:

«عبد الله بن سبا ادعای نبوت داشت و گمان می کرد که حضرت علی علیه السّلام خداست.

پس کلام او به گوش حضرت علی علیه السّلام رسید، او را خواست و از او عقیده اش را پرسید.

او اقرار کرد و گفت: بله، تو او (خدا) هستی و در قلب من چنین القا شده است که تو خدایی و من پیامبر.

حضرت علی علیه السّلام خطاب به او فرمود: وای بر تو! مادرت به عزایت بنشیند، شیطان تو را بازیچه خود قرار داده است. از این گفته برگرد و توبه کن. اما او توبه نکرد. پس او را زندانی کرد و تا سه روز از او خواست که توبه کند. چون توبه نکرد، او را با آتش سوزانید و فرمود: شیطان او را بازیچه قرار داده، نزد او می آمد و در قلب او چنین عقایدی را می افکند.»

ص: ۸۰

۳- هشام بن سالم، همانند این حدیث را از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند.

۴- ابان بن عثمان می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود:

«خدا لعنت کند عبد الله بن سبأ را که ادعای ربوبیت درباره حضرت علی علیه السلام نمود. به خداوند سوگند امیر المؤمنین بنده مطیع خدا بود. وای بر آنان که بر ما دروغ می بندند! همانا گروهی درباره ما چیزهایی قائلند که ما خود قائل نیستیم. ما از آنان به سوی خداوند بیزاری می جوئیم. ما از آنان به سوی خداوند بیزاری می جوئیم.»

۵- امام صادق علیه السلام فرمود:

«ما اهل بیتی صدیق و راستگو هستیم، (اما همیشه) دروغگویی یافت می شود که بر ما دروغ بندد و با دروغ او، راستگویی ما در نزد مردم از اعتبار بیفتد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و اله راستگوترین فرد روی زمین بود، و مسیلمه بر او دروغ می بست و امیر المؤمنین علیه السلام راستگوترین مردمان بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و اله بود و آن که بر او دروغ می بست و تلاش در دروغ نشان دادن راستگویی هایش می کرد و بر خدا افترا می بست، عبد الله بن سبأ بود.»

این روایات در کتب حدیث مانند: بحار الانوار و وسائل الشیعه (۱)، و در کتب تاریخ ائمه مانند: مناقب ابن شهر آشوب (۲) و در کتب رجال شیعه مانند: اختیار معرفه الرجال شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه ق)، حل الاشکال احمد بن طاووس (متوفای ۶۷۳) که در سال ۶۴۴ نگارش یافته است، خلاصه الاقوال فی علم الرجال علامه حلی (متوفای ۷۲۶)، رجال ابن داود (متوفای ۷۰۷)، التحریر الطاووسی ابن طاووس (متوفای ۱۰۱۱ ه ق)، منتقى الجمان شیخ حسن، صاحب معالم و مجمع الرجال قهپائی که در سال ۱۰۱۶ تألیف شده است، یافت می شود.

علامه سید مرتضی عسکری پس از بیان این مطالب، در ردّ روایات یاد شده می گوید:

اولاً، این گونه روایات معارض دارد و آن، دو روایت است که در یکی ابن سبأ از حضرت علی علیه السلام می پرسد که چرا گفتی پس از نماز دستها را به سوی آسمان برداریم و دعا کنیم. مگر خدا در همه جا نیست.

حضرت علیه السلام جواب می دهد: چون در قرآن آمده است که: «رزق شما و آنچه به شما

ص: ۸۱

۱- ۱) - وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۵۶.

۲- ۲) - ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۲۶۴.

و عده داده شده است در آسمان است» و برای طلبیدن رزق از محلش، دستها را بلند می کنیم.

این روایت، دلالت بر قول به توحید محض از سوی ابن سبأ دارد.

در روایت دوم: ابن سبأ یکی از پیشگویی های حضرت علی علیه السّلام را برای مردم بیان می کند و مردم به او نسبت دروغگویی می دهند و حضرت علی علیه السّلام گفته ابن سبأ را تایید می کند. پس به هر حال، با وجود این دو نوع روایات نمی توان به هیچ کدام استناد کرد.

ثانیا، منشأ همه این روایات در کتب شیعی، رجال کشی است و همگی از او نقل کرده اند. کشی معاصر ابن قولویه (متوفای ۳۶۹ ه ق) بوده است؛ یعنی امکان اخذ او از کتب فرق الشیعه نوبختی (متوفای اوایل قرن چهارم)، المقالات و الفرق سعد بن عبد الله اشعری (متوفای ۳۰۱) و مقالات الاسلامیین علی بن اسماعیل اشعری (متوفای ۳۳۰ ه ق) بوده است.

کشی فردی است که نجاشی درباره او گفته است: از افراد ضعیف، بسیار نقل می کرد.

استاد او عیاشی بود که در ابتدا، مذهب اهل سنت را داشت و احادیث اهل سنت را فراوان شنیده بود. (۱)

جالب آن است که هیچ یک از صاحبان کتب اربعه حدیثی شیعه؛ یعنی کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار، این احادیث را در کتب خود نقل نکرده اند.

تا این جا ثابت شد که دسته منسجمی از غلات به نام سبائیه به رهبری عبد الله بن سبأ در زمان حضرت علی علیه السّلام وجود نداشته اند.

اما نمی توان به طور کلی وجود غلوّ درباره امام علی علیه السّلام را در زمان خود آن حضرت انکار کرد، زیرا خود حضرت علی علیه السّلام می فرماید:

«هلک فیّ رجلاً: محبّ غال و مبغض قال.»

دو مرد (دو نوع طرز فکر) درباره من هلاک شدند: دوستدار غالی و دشمن از حدّ تجاوزکننده.

حال، این غلوّکنندگان چه کسانی بوده اند؟ آیا همان «سبائیه» نبوده اند؟

در جواب می گوییم:

ص: ۸۲

۱- نمی توانیم بگوییم که غلو در این روایت حتما به معنای غلو در ذات و رساندن حضرت علیه السلام به الوهیت است، بلکه ممکن است گفته شود که مردم آن زمان با دیدن علم و شجاعت و فضایل دیگر آن حضرت علیه السلام و مقایسه آنها با حاکمان دیگر، آن حضرت علیه السلام را از حدّ خود بالاتر برده و صفات و کراماتی در حد غیر معمول به آن حضرت نسبت می داده اند. بخصوص که در آن زمان، بسیاری از تازه مسلمانان از کشورهای دیگر در کوفه زندگی می کردند و رفتار و کردار آن حضرت علیه السلام را غیر قابل مقایسه با حکمرانان خود می دیدند.

۲- روایاتی داریم که بیانگر آن است که در زمان آن حضرت علیه السلام، عده ای از افراد نومسلمان از سرزمینهای دیگر، آن حضرت علیه السلام را به حد الوهیت رساندند. (۱)

البته در این روایات وارد شده است که حضرت علی علیه السلام آنان را سوزانید و همین نکته، این روایات را غیر قابل قبول می سازد، چون حکم سوزاندن برای چنین افرادی در احکام شرعی وارد نشده است.

بنابراین، باید همان جواب اول را برگزینیم.

۲- کیسانیه

اشاره

فرقه کیسانیه در کتب ملل و نحل به عنوان یکی از فرقه های اصلی شیعه و در ردیف فرقه هایی همانند امامیه و زیدیه قرار گرفته است که از آن، زیر فرقه های متعددی منشعب می شود.

این فرقه پس از فرقه سبائیه به عنوان اصلترین منبع عقاید غلو آمیز درباره ائمه اطهار علیهم السلام مطرح شده است و حتی بعضی اصل غلو را از این فرقه می دانند.

اصل این فرقه، منسوب به کیسان است و درباره این که کیسان کیست، اقوال زیر نقل شده است:

۱- کیسان، لقب یکی از غلامان آزاد شده حضرت علی علیه السلام است که در قیام مختار بر ضدّ بنی امیه نقش اصلی را داشت.

ص: ۸۳

۲- کیسان لقب «ابو عمره»، رئیس پلیس کوفه در زمان تسلط مختار بر کوفه می باشد.

۳- کیسان لقب خود مختار ثقفی است که محمد بن حنفیه آن را به جهت زیرکی اش (کیس یعنی زیرک) به او داد.

۴- لقب محمد بن حنفیه، فرزند حضرت علی علیه السلام است. (۱)

به هر حال، کیسان هر که باشد، منظور از فرقه کیسانیه پیروان مختار بن ابی عبیده ثقفی می باشد.

برای روشنتر شدن بحث، آن را در محورهای زیر ادامه می دهیم:

قیام مختار

مختار در سال ۶۶ ه ق در کوفه بر ضد بنی امیه قیام کرد. (۲) هدف او از این قیام، انتقام از قاتلان کربلا بود. او در این قیام از سوی امام سجاد علیه السلام و محمد بن حنفیه اجازه داشت. اما چون امام سجاد علیه السلام به علت شرایط آن زمان و مصالحی که تشخیص داده بود، از به عهده گرفتن رهبری نهضت امتناع کرد، مختار، قیام خود را منتسب به محمد بن حنفیه نمود و خود را نماینده او خواند.

گفته شده است که گرچه امام سجاد علیه السلام خود رهبری قیام را نپذیرفت، اما محمد بن حنفیه، عموی خود را به عنوان نماینده تام الاختیار خود منصوب کرد. (۳)

به هر حال، مختار پس از گردآوری شیعیان و موالی و جنگ با امویان کوفه توانست کوفه را از تحت تسلط آنان درآورد و قاتلان کربلا را به جزای خود برساند.

در آن زمان اوضاع مملکت اسلامی متشنج بود و سه نیروی عمده، داعیه تشکیل حکومت داشت:

۱- نیروی عبد الله بن زبیر، مستقر در حجاز.

۲- نیروی عبد الملک بن مروان اموی، مستقر در شام.

۳- نیروی مختار بن ابی عبیده ثقفی، مستقر در کوفه.

ص: ۸۴

۱- ۱) - فرق الشیعه، ص ۴۲ و ۴۴.

۲- ۲) - ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، (چاپ اول: بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق)، ج ۴، ص ۲۷.

۳- ۳) - ماهیت قیام مختار، ص ۱۹۰. [۱]

این هر سه نیرو با هم در جنگ و جدال به سر می بردند.

مختار توانست لشکر عبد الملک بن مروان به سرداری عبید الله بن زیاد را در «نصیبین» شکست دهد و عبید الله را به قتل برساند. فرمانده لشکر مختار در این جنگ، ابراهیم بن مالک اشتر بود.

اما در جنگ با مصعب بن زبیر، فرمانده لشکر عبد الله بن زبیر و برادر او که از بصره بر مختار تاخت، شکست خورد و سرانجام در ماه مبارک رمضان سال ۶۷ ه ق به شهادت رسید. (۱)

دشمنان مختار و تبلیغات بر ضد او

چنان که روشن شد، مختار در هنگام قیام خود از هر سو مورد حمله و تبلیغات دشمنان خود قرار داشت که جو تبلیغاتی وسیعی را بر ضد او به کار گرفته بودند. این دشمنان از این قرار بودند:

۱- عاملان و شرکت کنندگان در واقعه کربلا و امویان کوفه، که قبل از مسلط شدن مختار بر کوفه، تبلیغات وسیعی علیه او به راه انداخته بودند. این افراد در کوفه مستقر بودند و بعضی از آنان مانند محمد بن اشعث در لشکر مصعب بن زبیر شرکت داشتند.

۲- اشراف و بزرگان کوفه؛ زیرا مختار در سپاه خود از موالی بسیاری استفاده می کرد و بعضی از سران لشکر مختار از موالی و غلامان آزاد شده بودند و اشراف نمی توانستند خود را برابر با موالی و یا پست تر از آنان ببینند.

۳- عبد الله بن زبیر و طرفداران او؛ که در آن زمان بر حجاز (مکه و مدینه)، بصره و شهرهای ایران مسلط بودند و مختار را مانع مهمی در راه رسیدن عبد الله بن زبیر به خلافت می دیدند، و از این رو در نقاط مختلف تحت تسلط خود علیه او تبلیغات فراوانی به راه می انداختند. از جمله او را به ادعای پیامبری متهم می کردند. (۲)

۴- امویان مستقر در شام به رهبری عبد الملک بن مروان.

این چهار گروه، دست به دست هم داده، شایعات فراوانی علیه مختار ساختند تا

ص: ۸۵

۱- ۱) - الکامل، ج ۴، ص ۱۱۱؛ ماهیت قیام مختار، ص ۶۴۵. [۱]

۲- ۲) - ماهیت قیام مختار، ص ۶۵۳. [۲]

چهره او را در میان مردم کریه نمایند و طرفداران او را پراکنده سازند. پس از شکست مختار هم که دشمنان او مانند زبیریان و امویان بر اوضاع مسلط شدند، به این تبلیغات به نحو وسیعی دامن زده شد، بدین منظور که اولاً، چهره قیام مختار را از حالت یک قیام مذهبی به یک قیام اعتقادی با عقاید نو تبدیل کنند و آن را بدعتی در دین اسلام معرفی نمایند و ثانیاً، بدین وسیله و با این تبلیغات، دیگر قیامهای شیعی را سرکوب کنند. (۱)

عقاید منتسب به مختار و کیسانیه

در کتب مختلف ملل و نحل و نیز کتبی که اخیراً از سوی مستشرقان در تحلیل تاریخ اسلام منتشر شده است، عقاید زیر را به مختار نسبت داده اند:

۱- مختار، اولین غالی بود که از غلو در راه جذب شیعیان به خود و پیشبرد قیامش سود می جست. (۲)

۲- مختار با بدعتهای خود، نوع جدیدی از دین را آورد. (۳)

۳- برای اولین بار مختار بود که عقیده مهدویت را مطرح ساخت و محمد بن حنفیه را به عنوان مهدی موعود معرفی کرد و خود را نماینده او دانست (۴) و برای آن که مبادا محمد بن حنفیه نمایندگی او را انکار نماید، می گفت که علامت مهدی آن است که یک ضربه شمشیر بر او فرود آورند؛ اگر شمشیر به او سازگار نشد و پوست او را قطع نکرد، او مهدی است. (۵)

با طرح این علامت، اگر محمد بن حنفیه می خواست نمایندگی مختار را انکار کند، مختار هم می گفت، ابتدا باید تو را امتحان کنیم.

۴- مختار گاهی وعده های پیروزی به لشکریان خود می داد که به وقوع نمی پیوست.

لذا برای این که به دروغگویی متهم نشود، عقیده «بداء» یعنی تغییر در علم الهی (به گمان

ص: ۸۶

۱- ۱) ماهیت قیام مختار، ص ۶۵۳. [۱]

۲- ۲) مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، (بیروت، دار المعرفه)، ج ۳، ص ۸۳؛ تاریخ علم کلام، ج ۱، ص ۷۲.

۳- ۳) الاحزاب المعارضه السياسیه الدینیه، ص ۱۶۸.

۴- ۴) مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۷۱.

۵- ۵) اسفرائینی تمیمی، عبد القاهر بن طاهر، الفرق بین الفرق، مصر، مطبعه المدنی، ص ۴۷.

نسبت دهندگان این عقیده به مختار را اختراع کرد. (۱)

۵- مختار ادعای نبوت داشت و می گفت: جبرئیل برای من وحی می آورد و گاهی جملات مسجعی می گفت و آنها را با قرآن همطراز می دانست. (۲)

همچنین پس از مختار، عقاید زیر را به کیسانیه طرفدار او منتسب کرده اند:

۱- آنان قائل به رجعت، یعنی بازگشت رهبران خود به دنیا پس از مرگ می باشند. (۳)

۲- اعتقاد به بداء دارند.

۳- معتقد به تناسخ می باشند.

۴- قرآن را بسیار تاویل می کنند.

۵- می گویند: حضرت علی علیه السلام در ابرهاست. (۴)

۶- معتقد به پیامبری علی علیه السلام و پسران سه گانه اش، یعنی حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه می باشند. (۵)

۷- امام را رمز علم الهی می دانند.

۸- می گویند فقط امام است که می تواند شریعت را تاویل کند. (۶)

تحلیل تاریخی جریان مختار و کیسانیه

قیام مختار، یک قیام سیاسی با هدف انتقام از قاتلان کربلا و براندازی حکومت بنی امیه بود.

او برای جمع کردن شیعیان به دور خود، برای انتقام گرفتن از قاتلان کربلا نیاز به تأیید یکی از بزرگان اهل بیت علیهم السلام داشت که این تأیید را از محمد بن حنفیه گرفت.

او در این قیام فقط خود را مجاز از طرف محمد بن حنفیه می دانست و هیچ ادعای

ص: ۸۷

۱- (۱) - الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۹.

۲- (۲) - ابو سعید حمیری، نشوان بن سعید، الحور العین، (بغداد، مکتبه المثنی)، ص ۱۲۸.

۳- (۳) - تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۴۸.

٤-٤) -المقالات و الفرق، ص ٦٤؛ الملل و النحل، ج ١، ص ١٤٧.

٥-٥) -ابن حزم، الفصل في الملل و الالهواء و النحل، (بيروت، دار المعرفة، ١٤٠٦ ق)، ج ٤، ص ١٨٤.

٦-٦) -فان فلوتن، تاريخ شيعه و علل سقوط بني اميه، ص ٩٨.

گرافی نداشت و هیچ عقیده کفرآمیزی ابراز نکرد (۱) و هیچ فرقه مذهبی تشکیل نداد و اصولاً نام کیسانیه در آن زمان اصلاً مشهور و معروف نبود. این مطلبی است که تاریخ به آن شهادت می دهد. (۲)

مثلاً- در نامه ای که بعد از سال ۱۲۰ ه ق، هشام بن عبد الملک خطاب به فرماندار عراق و کوفه، یوسف بن عمر نوشته است، چنین می گوید:

«اما بعد! تو می دانی که مردم کوفه چه اندازه به اهل بیت علاقه دارند و آنان را بالاتر از حد خود می دانند، چرا که اطاعت از آنان را بر خود واجب می شمردند و شرایع دینی خود را از آنان می گیرند و آنان را عالم به همه چیز می دانند.» (۳)

در این نامه سخن از بعضی از اعتقادات شیعه است و کلامی از غلات و فرقه های غلات در میان نیست و اصولاً در زمان بنی امیه، فرقه های غلات آن گونه که بعدها مشهور شدند، با نام فرقه مشهور نبودند. بله، بعضی از سرکردگان و آنان که فرقه ها را به آنها منسوب می کنند در آن زمان بودند، اما سخن از تشکیل رسمی فرقه نبوده است و از این نامه بخوبی روشن می شود که در آن زمان هیچ گونه سخنی از فرقه ای به نام کیسانیه نبوده است؛ چه اگر چنین فرقه ای وجود داشت، حتماً مقرر آن در کوفه بود.

پس از وفات محمد بن حنفیه در سال ۸۱، فرزند او با نام عبد الله بن محمد و کنیه ابو هاشم مورد احترام طرفداران پدرش قرار گرفت، (۴) اما تاریخ هیچ نهضت و قیامی از او به ثبت نرسانیده است.

او در سال ۹۷ ه ق سفری به شام کرد و با سلیمان بن عبد الملک دیدار نمود. سلیمان که آثار فضل و بزرگی را در او نمایان دید، به او حسد ورزید و دستور داد او را مسموم کردند.

ابو هاشم در سرزمین شراه، یکی از توابع بلقاء شام، در منزل محمد بن علی بن عبد الله بن عباس، بدرود حیات گفت.

محمد که در آن زمان، قیام علیه بنی امیه را شروع کرده بود، از این فرصت بهره جست

ص: ۸۸

۱- ۱) - الکامل، ج ۴، ص ۲۷.

۲- ۲) - مذاهب ابتدعتها السیاسه فی الاسلام.

۳- ۳) - تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۹۸.

۴- ۴) - فرق الشیعه، ص ۴۴.

و ادعا کرد که ابو هاشم در هنگام مرگ، او را وصی خود قرار داده است. (۱)

بالآخره این عباسیان بودند که برای پیشبرد نهضت خود و استفاده از شور و احساسات پاک مردم درباره محمد بن حنفیه و فرزندش عبد الله غلو کردند و آنان را امام قرار دادند تا بتوانند خلافت خود را منتسب به فرزندان حضرت علی علیه السلام بنمایند و چنین القا کنند که آل علی علیه السلام به نفع آنان از حکومت دست برداشته اند. (۲) در حقیقت، منشأ غلو و ساختن فرقه های غالی، آنان بودند نه شیعیان. (۳)

بله، بعضی از افراد غالی منتسب به شیعه وجود داشتند، اما در حدی نبودند که بتوانند گروههای منسجمی تشکیل بدهند، که در بحثهای آینده آنها را بررسی خواهیم کرد. همچنین فرقه هایی از غلات طرفدار بنی عباس در طول تاریخ اسلام تشکیل شد که بعضی از آنها را در بحثهای آینده خواهیم آورد.

۳-مختاریه

مختاریه گاهی به عنوان کیسانیه (۴) و گاهی به عنوان یکی از فرقه های کیسانیه (۵) مطرح می شود و به هر حال، حقیقت جداگانه ای غیر از کیسانیه ندارد. وقتی که اصل انتساب کیسانیه به مختار رد شد، جعلی بودن این زیرفرقه مهم نیز ثابت می شود.

۴-هاشمیه

هاشمیه فرقه ای است که به ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه نسبت داده می شود.

گفته می شود که طرفداران او اعتقاد دارند ابو هاشم، مهدی است و نمرده است و می تواند مردگان را زنده کند. این فرقه را یکی از زیرفرقه های کیسانیه به حساب می آورند. (۶)

ص: ۸۹

-
- ۱- ۱) -الکامل، ج ۴، ص ۳۲۲؛ المقالات و الفرق، ص ۶۵، ۴۰؛ اصفهانی، ابو الفرج، مقاتل الطالبیین، (چاپ دوم: نجف، المكتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ ق)، ص ۸۵.
 - ۲- ۲) -تاریخ شیعه، ص ۷۶.
 - ۳- ۳) -برای اطلاع بیشتر، بنگرید به: مذاهب ابتدعتها السیاسه فی الاسلام.
 - ۴- ۴) -فرق الشیعه، ص ۴۴؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۷.
 - ۵- ۵) -فرق الشیعه، ص ۴۸.
 - ۶- ۶) -الملل و النحل، ص ۱۵۰.

از بحثهای قبل روشن شد که اگر چنین فرقه ای وجود داشته، اولاً، در زمان زنده بودن ابو هاشم نبوده است. ثانياً ساخته دست عباسیان برای پیشبرد اهدافشان بوده است.

غلات در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام

۵- کربیه

کربیه به عنوان یاران «ابن کرب» (۱) یا «ابو کرب ضریر» (۲) معرفی شده اند. به او نسبت داده اند که معتقد بود محمد بن حنفیه ملقب به مهدی است و این لقب را پدرش حضرت علی علیه السلام به او داده است، او نمرده و نخواهد مرد و اصولاً مردن او امکان پذیر نیست، لیکن هم اکنون غایب شده و مکان او معلوم نیست. او ظهور خواهد کرد و مالک زمین خواهد شد و تا رجوع او هیچ امامی نخواهد بود. (۳)

این فرقه به عنوان زیرفرقه کیسانیه مطرح شده است. یکی از افراد مهم این فرقه، شخصی بود به نام حمزه بن عماره بربری. او که اهل مدینه بود، پس از چندی از این فرقه جدا شد و ادعا کرد که محمد بن حنفیه، خداست و ابن کرب، پیامبر او و حمزه، امامی از طرف او. او ادعا کرد که از آسمان، هفت سبب بر او نازل می شود که به وسیله آنها، زمین را می گشاید و مالک می شود.

گفته می شود که عده ای از اهل مدینه و اهل کوفه به او پیوستند و گروهی را تشکیل دادند (۴).

در حقیقت می توان گفت غلو درباره اشخاص و رساندن آنان به خدایی از حمزه شروع شد.

جالب آن است که با آن که حمزه چنین عقایدی را اختراع کرد و گروهی را دور خود تشکیل داد، در کتب ملل و نحل کمتر دیده می شود که فرقه ای به او نسبت داده باشند و

ص: ۹۰

۱-۱) - فرق الشیعه، ص ۴۴.

۲-۲) - تاریخ شیعه، ص ۵۸.

۳-۳) - فرق الشیعه، ص ۴۴. [۱]

۴-۴) - فرق الشیعه، ص ۴۵؛ [۲] المقالات و الفرق، ص ۳۳-۳۲.

او را به عنوان رئیس فرقه مطرح کنند. (۱) فقط او را جزء اصحاب ابن کرب می دانند، با این که عقاید او با عقاید ابن کرب متفاوت بود.

علت این اغماض آن است که حمزه بن عماره بربری (۲) از طرفداران بنی امیه بود و لذا تبلیغات کمتری علیه او به راه انداختند. وقتی که عقاید حمزه به گوش امام باقر علیه السّلام رسید، او را لعنت و عقاید او را تکذیب کرد و از یاران خود خواست که از او بیزاری جویند. (۳)

گفته می شود که حمزه، اباحی مسلک بود و می گفت: هر کس امام را شناخت، در انجام هر کاری آزاد است. او حتی با دختر خود ازدواج کرد. (۴)

حمزه یکی از هفت نفری است که امام صادق علیه السّلام آیه: هَيْلُ أُتْبُكُم عَلَى مَنْ تَزَلُّ الشَّيَاطِينُ. تَزَلُّ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۵) را بر آنان تطبیق کرد و فرمود که شیاطین بر آنها نازل می شوند.

بقیه این هفت نفر عبارتند از: مغیره بن سعید، بیان بن سمعان تمیمی، حارث شامی، عبد الله بن حارث، صائد نهدی و محمد بن مقلاص معروف به ابو الخطاب. (۶)

۶- جناحیه

این فرقه را منسوب به عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب می دانند و چون جعفر پس از شهادت از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ملقب به ذو الجناحین (یعنی صاحب دو بال) شد، این فرقه را «جناحیه» نامیده اند.

عبد الله در سال ۱۲۷ ه ق در کوفه علیه عامل و فرماندار منصوب از طرف بنی امیه قیام کرد و خیلی زود بر بسیاری از شهرهای ایران همانند فارس، اصفهان و ری مسلط

ص: ۹۱

۱-۱) -بله، در بعضی از کتب مانند المقالات و الفرق، به طور گذرا از گروهی به نام حمزیه نام برده شده است.

۲-۲) -فرق الشیعه، ص ۱۴۵. اما در اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۶، از او با عنوان حمزه بن عماره یزیدی یاد می شود.

۳-۳) -المقالات و الفرق، ص ۳۳.

۴-۴) -همان، ص ۳۴.

۵-۵) -شعراء ۲۲۲/۲۲۱؛ [۱] بگو آیا به شما خبر دهم که شیاطین بر چه کسانی نازل می شوند؟ آنها بر هر شخص بسیار تهمت زننده گناهکار فرود می آیند.

۶-۶) -اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۵. [۲]

شد.

اما در جنگی که بین او و «ابن هبیره» سردار سپاه بنی امیه روی داد، شکست خورد و برای کمک خواهی از ابو مسلم خراسانی به سمت خراسان فرار کرد، چرا که ابو مسلم، مردم را با شعار «الرضا من آل محمد» به دور خود جمع می کرد.

اما نرسیده به ابو مسلم در شهر هرات به دست عامل او ابو نصر مالک بن هشام خزاعی و به دستور او کشته شد و هم اکنون قبر او در هرات، مزار است. سال وفات او سال ۱۲۹ ه ق است. (۱)

با این تاریخچه، مطالب زیر روشن می شود:

۱- عبد الله از دو سو مورد حمله بود، هم از سوی بنی امیه که بر ضد آنها قیام کرده بود و هم از سوی بنی عباس که او را رقیب اصلی خود می دانستند و ترس آن را داشتند که پس از برافتادن بنی امیه حکومت به دست عبد الله بیفتد؛ چون انتساب او به پیامبر صلی الله علیه و اله نزدیکتر بود.

۲- هر دو گروه، تبلیغات وسیعی را علیه او به راه انداخته بودند، چنان که عبد الله بن علی از بنی عباس، تهمت همجنس بازی به اصحاب عبد الله بن معاویه می زد. (۲)

۳- در کتب تاریخ، فقط شرح قیام او داده شده است و کمتر کتاب تاریخی است که عقاید غلوآمیز به او نسبت دهد.

۴- اما در کتب ملل و نحل، بسیاری از عقاید باطل را می بینیم که به او نسبت داده شده است. احتمال فراوان می رود که این نسبتها، از ساخته های دشمنان او یعنی بنی امیه و بنی عباس باشد، بویژه با توجه به آن که بعد از سه سال، در سال ۱۳۲ ه ق بنی عباس که قاتلان او بودند، به حکومت رسیدند و با نسبت دادن عقاید باطل به او، توانستند بسیاری از گروههای شورشی نوظهور را به او نسبت داده، آنها را از میان بردارند.

نمونه ای از عقایدی که به او و طرفدارانش نسبت داده اند، بدین گونه است:

۱- می گویند: عبد الله عقیده داشت که: «همچنان که سبزی و علف از زمین می روید، علم در قلب او می روید.»

ص: ۹۲

۱- ۱) - الکامل، ج ۵، ص ۵ به بعد؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۶-۱۱۴.

۲- ۲) - الکامل، ج ۵، ص ۳۸.

۲- ارواح، تناسخ پیدا می کنند. اول بار روح خدا در آدم بود. پس از مرگ او به دیگران رسید تا این که نوبت به او رسید و روح خدا در او دمیده شد. پس او هم رب است و هم پیامبر و باید او را عبادت کنند. (۱)

۳- قیامت را منکر هستند.

۴- همه محرّمات را حلال می دانند. (۲)

۵- بعضی از طرفداران او، او را وصیّ ابوهاشم محمد بن حنفیه می دانند. (۳)

۶- می گویند: عبد الله ختنه را حرام کرد. (۴)

۷- بالآخره، فرقه های حارثیه (۵) و حریبه (۶) و بعضی از عقاید آنان را منسوب به او می دانند.

در پایان تذکر این نکته شایسته است که حتی ابو الفرج اصفهانی که در کتاب خود بدگویی های فراوانی از عبد الله بن معاویه می نماید و حتی او را به زندقه متهم می کند، هیچ یک از عقاید یادشده را به او نسبت نمی دهد و او را از غلات و منتسبان به شیعه معرفی نمی کند. (۷)

۷- مغیره

این فرقه منسوب به مغیره بن سعید بجلی است که در زمان امام محمد باقر علیه السلام می زیسته است. (۸)

امامت امام باقر علیه السلام مصادف با شروع نشانه های ضعف و سستی در حکومت بنی امیه بود. در آن زمان، گروه های مختلف مردم از گوشه و کنار مملکت اسلامی، نهضتهایی را

ص: ۹۳

۱-۱) -المقالات و الفرق، ص ۴۱.

۲-۲) -مقالات الاسلامیین، ص ۵؛ المقالات و الفرق، ص ۴۲.

۳-۳) -المقالات و الفرق، ص ۳۹.

۴-۴) -همان، ص ۴۱.

۵-۵) -فرق الشیعه، ص ۴۹. [۱]

۶-۶) -تاریخ شیعه، ص ۵۸؛ مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۴۵.

۷-۷) -بنگرید به: الأغانی، ج ۱۲، ص ۲۷۲-۲۷۰.

۸-۸) -موسوی خوئی، سید ابو القاسم، معجم رجال الحدیث، (چاپ چهارم: قم، مرکز نشر آثار الشیعه، ۱۴۱۰ ق)، ج ۱۸، ص

۲۷۵-۲۷۸.

علیه بنی امیه شروع کرده بودند و عمده دعوت این نهضتها بر مبنای طرفداری از اهل بیت علیهم السّلام بود. حتی عباسیها، که بزرگترین تشکیل ضد «اموی» را داشتند، با شعار طرفداری و خلافت «الرضا من اهل البیت»؛ یعنی شخصی از اهل البیت که مورد رضایت و پسند قرار گیرد، نهضت خود را ادامه دادند، که دیدیم بالأخره توانستند با داستان ساختگی وصیت ابو هاشم به محمد بن علی بن عبد الله بن عباس، خود را منسوب به اهل البیت کنند. (۱)

در آن زمان، گرچه ائمه معصومین علیهم السّلام به واسطه شناختی که از سران این نهضتها داشتند، در آنها شرکت نداشتند، اما به شدت مورد علاقه و محبت مردم قرار گرفته بودند.

این بود که دنیا طلبان پنداشتند که برای رسیدن به مطامع خود، فرصت خوبی به دست آورده اند. عده ای از آنها با عنوان کردن صفات غلو آمیز درباره ائمه و حتی رساندن آنان به نبوت و الوهیت، سعی کردند خود را به عنوان امام یا وصی از طرف ائمه علیهم السّلام به مردم معرفی کنند و از احساسات بی شائبه مردم در راه اهداف دنیوی خود بهره برداری کنند.

به همین جهت است که می بینیم بیشترین ظهور و بروز غلات مربوط به زمان امام باقر و امام صادق علیهما السّلام می باشد که حکومت مرکزی، تسلط چندانی بر اوضاع نداشت و مردم عادی می توانستند محبت خود به اهل بیت علیهم السّلام را ابراز کنند و غلات از این محبت سوء استفاده می کردند.

از خطرناکترین افراد سوء استفاده کننده، مغیره بن سعید بود که یکی دیگر از هفت نفری است که مورد لعن امام صادق علیه السّلام قرار گرفته است.

مغیره ابتدا خود را نایب از طرف امام باقر علیه السّلام معرفی کرد. سپس امام را به حدّ خدایی رساند و خود را پیامبر و امام از طرف او به مردم معرفی نمود. (۲)

مغیره در راه پیشبرد اهداف خود از سحر و شعبده و نیرنگ استفاده می کرد.

یکی از بزرگترین جنایاتی که بنیانگذار آن مغیره بود، حدیث سازی است؛ آن هم به

ص: ۹۴

۱-۱) -تاریخ الامامیه، ص ۱۱۲. [۱]

۲-۲) -همان، ص ۱۱۶. [۲]

این شکل که در آغاز کار خود که هنوز چهره کریه یاران او برای اصحاب امام باقر علیه السلام شناخته شده نبود، به کمک یاران خود، کتابهای حدیثی اصحاب را که در آنها، احادیثی را که از امام شنیده، ضبط کرده بودند، به بهانه استنساخ و رونوشت برداری از آنان می گرفت و عقاید غلوآمیز خود را با سلسله اسنادی همانند آنچه در آن کتب بوده، در نسخه های استنساخ شده آن کتابها، که به آنها «اصل» می گفتند، جای می داد و کتب استنساخ شده را در میان شیعیان رواج می داد. شیعیانی که از آن کتب استنساخ شده استفاده می کردند، احادیث جعلی را که با سلسله سند معتبر بود، احادیث معتبر می انگاشتند و آنها را در بین مردم پخش و منتشر می کردند.

امام صادق علیه السلام بارها به اصحاب خود این خطر را گوشزد می کرد و ضمن لعنت فرستادن بر مغیره، از اصحاب می خواست که احادیث ائمه را بر قرآن و روایات قطعی عرضه کنند و هر آنچه مخالف با قرآن و سنت قطعی است، آنها را رد کنند و بدانند که از جعلیات مغیره و اصحابش می باشد. (۱)

عقایدی بسیار مسخره و خرافی به مغیره نسبت داده شده است؛ از جمله:

۱- او، خود را پیامبر می دانست.

۲- ادعا داشت که اسم اکبر خدا را می داند.

۳- می گفت: می تواند با اسم اعظم، مردگان را زنده کند.

۴- خدا را مانند مردی دارای اعضا و جوارح و تاج می دانست.

۵- قائل به رجعت و بازگشت همه مردگان به دنیا بود.

۶- او بسیاری از آیات قرآن را تاویل می کرد.

او در جلب افراد از شعبده و سحر و نیرنگ، فراوان استفاده می کرد. (۲)

به نوشته تواریخ او به همراه بیان بن سمعان، یکی دیگر از سران غلات در سال ۱۱۹ ه ق در کوفه به همراه عده ای دیگر از سران غلات که از شش نفر تجاوز نمی کردند و به آنها «وصفا» می گفتند، قیام علنی خود را شروع کردند و خالد بن عبد الله قسری،

ص: ۹۵

(۱-۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۴۶.

(۲-۲) - اشعری، ابو الحسن علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین، ص ۶.

حاکم عراق، آنان را محاصره کرد و سرانجام با نفت سوزانید. (۱)

از این ماجرا چنین استفاده می شود که طرفداران جدی مغیره در زمان او زیاد نبودند و در سالهای بعد بود که کسانی خود را به او منسوب کردند و با رهبری فرزند مغیره، فرقه مغیره را تشکیل دادند.

بعدها طرفداران مغیره خود را به محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، که در زمان منصور بر او خروج کرد، منتسب کردند و او را مهدی موعود دانستند و وقتی که او کشته شد، قائل شدند که او نمرده است، بلکه زنده است و در کوههای منطقه ای به نام «حاجز» زندگی می کند تا او ان ظهورش فرار رسد. همچنین مدعی شدند آن که کشته شد، محمد نبود، بلکه شیطانی بود در صورت او. (۲)

به هر حال، با روشن شدن عقاید مغیره و یاران او و بیزاری جستن امامان از او و ضربه هایی که او به شیعه وارد کرد، نباید او را منتسب به شیعه دانست.

۸- بیاتیه

این گروه منتسب به «بیان بن سمعان تمیمی نهدی»، یکی دیگر از هفت نفر مورد لعنت امام صادق علیه السلام می باشد.

در بعضی از کتب نام او «بنان» یاد شده است و شغل او را «تبان» یعنی کاه فروش ذکر کرده اند.

بعضی احتمال داده اند که اینها دو نفر باشند یکی بیان و دیگری بنان (۳).

اما حقیقت آن است که اینها دو نفر نیستند و اسم او بیان است، به دلیل این که آیه:

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ (۴) را بر خود تطبیق می کرد. (۵) بیان یار و همکار مغیره بود و با او به هلاکت رسید و بعید است که در زمان حیاتش عقایدی جدا از عقاید مغیره داشته باشد، همچنان که بعید است در زمان حیاتش، فرقه ای به نام «بیانیه» تشکیل داده باشد. اما به هر حال، بعدها عده ای خود را به او منسوب کردند.

ص: ۹۶

۱- ۱) - الکامل، ج ۴، ص ۴۲۸.

۲- ۲) - فرق الشیعه، ص ۶۳-۶۲.

۳- ۳) - تاریخ شیعه، ص ۱۷۱.

۴- ۴) - آل عمران ۱۳۸؛ [۱] این بیانی است برای مردم.

۵- ۵) - معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۳۷۰.

کتاب فرقه شناسی امور و عقاید زیر را درباره او و پیروانش آورده اند:

۱- ابوهاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه، او را وصی خود قرار داده است. (۱)

قبلا دیدیم که عباسیه هم ادعا داشتند که ابوهاشم محمد بن علی را وصی خود قرار داده است.

۲- بیان می گفت: مراد خداوند از بیان در آیه هذا بیانٌ لِلنَّاسِ (۲) او می باشد و خداوند نام او را در قرآن آورده و نبوت او را تثبیت کرده است. (۳)

۳- آنها می گفتند روح خدا در علی علیه السّلام فرود آمد و بعد از علی علیه السّلام در محمد حنفیه و پس از او در ابوهاشم و پس از وی در بیان. (۴)

۴- می گویند: خداوند مانند یک انسان است و بالاخره همه قسمت‌های بدن او غیر از صورتش نابود خواهد شد؛ چرا که قرآن می گوید: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (۵)؛ هر چیزی جز وجه خداوند نابود می شود. (۶) و می فرماید: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۷)؛ هر آنچه در روی زمین است فانی است و تنها وجه خداوند صاحب جلال و اکرام باقی خواهد ماند (۸)

خلط اینها از این قرار است که به معنای ظاهری وجه که صورت است، تمسک و آیه را آن گونه تأویل کرده اند، در حالی که طبق نظر مفسران شیعه مانند علامه طباطبائی قدس سرّه منظور از وجه یا آن چیزی است که چیزی به وسیله آن روبروی دیگران قرار می گیرد که در این صورت به معنای صفات و آیات خداوند می باشد و یا به معنای ذات چیز است که در این صورت، به این معناست که ذات خداوند که واجب است، ماندنی و باقی است. (۹)

۵- می گویند: بیان، ادعای پیامبری کرد و نامه ای به امام محمد باقر علیه السّلام نوشت و در آن، حضرت را دعوت کرد که به پیامبری او اقرار و اعتراف کند.

ص: ۹۷

۱- ۱) - مقالات الاسلامیین، ص ۲۱.

۲- ۲) - نساء ۱۲۸/.

۳- ۳) - فرق الشیعه، ص ۵۰؛ [۱] تبصره العوام، ص ۱۶۹.

۴- ۴) - تبصره العوام، ص ۱۶۹.

۵- ۵) - قصص ۸۸/ [۲]

۶- ۶) - المقالات و الفرق، ص ۳۷.

۷- ۷) - الرحمن ۲۷-۲۶. [۳]

۸- ۸) - الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۱۸۵. [۴]

ترجمه نامه او چنین است:

«اسلام بیاور تا سالم بمانی و در این نردبانی که نصب شده است، قرار گیر و بالا برو تا نجات پیدا کنی و سود ببری، چرا که تو نمی دانی که خداوند نبوت و رسالت را در کجا قرار می دهد و بر رسول، وظیفه ای جز رساندن پیام نیست و آن که بیم داده، معذور است.»

گفته می شود امام باقر علیه السلام برای نشان دادن شدت کفر این ادعا به نامه رسان که عمر بن عفیف ازدی نام داشت، دستور داد نامه را بخورد و او خورد و در همان دم به هلاکت رسید. (۱)

۶- می گویند: بیان ادعا داشت که او سیاره زهره را صدا می زند و سیاره جوابش را می دهد و این کار را به کمک اسم اعظم خداوند انجام می دهد. (۲)

۷- او آیه وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ (۳) را تاویل می کرد و می گفت خدای آسمان، غیر از خدای زمین و بزرگتر از خدای زمین است.

گفته می شود وقتی که خالد بن عبد الله قسری، قصد سوزاندن مغیره و بیان و دیگر شورشیان را داشت، مغیره که رئیس آنان بود، بسیار ترسیده بود به طوری که به زور او را به سوی آتش بردند. اما بیان بدون هیچ ترس و وا همه ای داوطلبانه به سمت آتش رفت و خود را در آتش انداخت، بدون آن که کوچکترین کلمه حاکی از ترس و وحشت از او صادر شود.

خالد بن عبد الله که ناظر این صحنه بود، گفت:

«واقعا که شما در همه چیزتان دیوانه هستید؛ چرا که سزاوار آن است که «بیان»، رئیس شما باشد نه این ترسو (یعنی مغیره)». (۴)

در بعضی از کتب رجالی آمده است که بنان (بیان) احادیثی را به نام امام باقر علیه السلام جعل می کرد. (۵)

ص: ۹۸

۱-۱) - فرق الشیعه، ص ۵۱؛ [۱] المقالات و الفرق، ص ۳۷.

۲-۲) - مقالات الاسلامیین، ص ۵.

۳-۳) - زخرف ۸۴؛ [۲] اوست آن که در آسمان و زمین خداست.

۴-۴) - الفصل فی الملل، ج ۴، ص ۱۸۵.

۵-۵) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۵.

از این بحث، روشن شد که انتساب بیان به شیعه صحیح نیست، بلکه آنان که بعدها نیز فرقه بیانیه را تشکیل دادند، هیچ گونه انتسابی به شیعه نداشتند؛ چرا که خود را منسوب به ابوهاشم می دانستند نه امام باقر یا امام صادق علیهما السلام.

چگونه بیان را می توانیم شیعه بنامیم، در حالی که امام جعفر صادق علیه السلام را دعوت به اقرار به نبوت خود می کند؟

۹- حارثیه

حارثیه را دو فرقه شمرده اند: یکی پیروان حارث شامی و دیگر پیروان عبد الله بن حارث مدائنی. (۱) به هر حال، هر دو نفر آنان از هفت نفری هستند که مورد لعنت امام صادق علیه السلام قرار گرفتند.

گفته اند که اصحاب عبد الله بن حارث مدائنی معتقد به امامت ابوهاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه و پس از او معتقد به امامت عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بودند و می گفتند: «هر کس امام را شناخت، هر چه بخواهد می تواند انجام دهد».

شهرستانی در ملل و نحل، این فرقه را همان فرقه اسحاقیه منسوب به اسحاق بن زید بن حارث انصاری می داند و می گوید:

«حارثیه می گفتند: روح عبد الله بن معاویه در اسحاق حلول کرده است.» (۲)

در بعضی از کتب رجال، ابو عبد الله حرث شامی را یکی از کسانی دانسته اند که به نام امام سجاد علیه السلام حدیث جعل می کرد. (۳)

به هر حال، با این توضیحاتی که داده شد، روشن گردید که انتساب آنها به شیعه وجهی ندارد.

نوبختی درباره عبد الله بن حارث می گوید: پدرش مردی بود از اهل مدائن، که عده ای از یاران پسرش عبد الله را وادار به پذیرفتن غلو و تناسخ کرد و آنان را به جابر بن عبد الله انصاری و جابر بن یزید جعفری نسبت داد و بالاخره آنان را اباحی مسلک کرد. (۴)

ص: ۹۹

۱-۱) -تاریخ شیعه، ص ۱۷۳.

۲-۲) -خاندان نوبختی، ص ۲۵۴.

۳-۳) -اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۷.

۴-۴) -فرق الشیعه، ص ۵۱.

بعضی صائِدیه را هم جزء فرقه غلات شیعه دانسته اند، که پیروان صائِد نهدی (۱) بودند و او خود از افراد هفت گانه مورد لعن امام صادق علیه السّلام می باشد.

اما بیشتر کتب ملل و نحل، نامی از این فرقه و عقاید آنها نیاورده اند و همین درست تر است، زیرا عقاید او چیزی بیش از عقاید «بیان» و «مغیره» نمی باشد و آنچه مسلم است، این است که او همانند بیان و مغیره در زمان حیات خود، فرقه ای به نام صائِدیه تشکیل نداد.

۱۱- حَرِیْه

فرقه حریبه را منتسب به عبد الله بن عمرو بن حرب کندی کوفی می دانند و آنها را از جمله انشعابات کیسانیه به حساب می آورند. و عقاید زیر را به این فرقه نسبت می دهند: (۲)

۱- ابو هاشم، عبد الله بن عمرو بن حرب را به عنوان امام منصوب کرده است. (۳)

۲- روح ابوهاشم، در عبد الله حلول کرده است.

۳- معتقد بودند که اسباط (فرزندان و وصیان پیامبر) چهار نفر هستند:

اولین سبط، سبط ایمان و امن است که او (حضرت) علی علیه السّلام است.

دومین سبط، سبط نور است و او (حضرت) حسن علیه السّلام است.

سومین سبط، سبط حجت و مصیبت است و او (حضرت) حسین علیه السّلام است.

چهارمین سبط، هم اوست که اسباب در دست اوست، سوار بر ابر است، بادها را حرکت می دهد، و مدّ را به وجود می آورد و به زمین هفتم می رود و جور را از بین می برد و او همان مهدی منتظر یعنی محمد بن حنفیه است که نمرده است، بلکه در کوه رضوی زندگی می کند و دو شیر و دو ببر از او محافظت می کنند و ملائکه با او انس می گیرند، تا هنگامی که ظهور کند.

(۴)

۴- آیه وَ التَّيْنِ وَ الرِّیْتُونِ وَ طُورِ سِیْنِیْنَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِیْنِ (۵) را این چنین تأویل

ص: ۱۰۰

۲-۲) - همان، ص ۲۸.

۳-۳) - مقالات الاسلامیین، ص ۶ و ۱۹.

۴-۴) - المقالات و الفرق، ص ۲۸.

۵-۵) - تین ۳-۱؛ [۱] سوگند به درخت انجیر و زیتون و سوگند به طور سینا و سوگند به این شهر امن -

می کردند:

مراد از تین، علی و زیتون، حسن و طور سینین، حسین و هذا البلد الامین، محمد حنفیه است که از بلد و شهر امن خارج خواهد شد و با تعدادی از یارانش که به اندازه اصحاب بدر، یعنی ۳۱۳ نفر هستند، جباران را نابود خواهد کرد. (۱)

بسیاری از یاران عبد الله بن عمرو بن حرب وقتی که به دروغ او در وصیت ابی هاشم پی بردند، از دور او پراکنده شده، به عبد الله بن معاویه پیوستند (۲) و بعضی از آنها به فرقه حارثیه ملحق شدند. (۳)

از مطالب پیشگفته روشن شد که این فرقه بر فرض وجود، خود را منتسب به ابوهاشم می دانند و بنابراین، از شیعه جدا می شوند. علاوه بر این که در اصل انتساب کیسانیه به شیعه، قبلاً بحث کردیم.

۱۲- منصوریه

این فرقه منسوب به ابو منصور عجلی از تیره بنی عجل کوفه می باشد. ابو منصور فردی بادیه نشین و بی سواد بود. او بعد از وفات امام باقر علیه السلام ادعا کرد که امام زین العابدین او را وصی و جانشین امام باقر قرار داده است. (۴)

ابو منصور سپس پا را فراتر گذاشت و گفت: علی بن ابی طالب، حسن، حسین، علی بن الحسین و محمد بن علی علیهم السلام پیامبر و رسول بودند و من نیز پیامبر می باشم و پس از من شش نفر از فرزندانم به پیامبری می رسند که آخرین آنها قائم است.

او پیروانش را به ترور مخالفان خود فرمان می داد و می گفت: هر کس با شما مخالفت ورزید، کافر و مشرک است. پس باید او را بکشید و این همان جهاد مخفی است. او خمس مال کشته شدگان را حق قاتل می دانست. (۵)

عقاید دیگری که به او نسبت داده اند، از این قرار است:

۱- جبرئیل علیه السلام از سوی خداوند برای او وحی می آورد.

ص: ۱۰۱

۱-۱) -المقالات و الفرق، ص ۳۰.

۲-۲) -مقالات الاسلامیین، ص ۲۰.

۳-۳) -خاندان نوبختی، ص ۲۵۴.

۴-۴) -مقالات الاسلامیین، ص ۸.

۵-۵) -المقالات و الفرق، ص ۴۶.

۲- خداوند، محمد صلی الله علیه و اله را برای تنزیل قرآن فرستاد و ابو منصور را برای تاویل.

۳- خداوند، او را نزد خود فرا خوانده، نزدیک خود برده، با او صحبت کرده و سپس دست خود را بر سر او کشیده و گفته: ای پسر! از سوی من پیام ببر. آن گاه او را به زمین فرستاده است.

۴- آل محمد، آسمان هستند و شیعه زمین و ابو منصور، همان پاره ای از آسمان (کسف) است که بر زمین فرود می آید که قرآن می فرماید: **وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ (۱)**

و اگر ببینند پاره ای از آسمان فرود آید، گویند آن ابرهای بر هم توده شده و متراکم است.

به همین جهت این فرقه به «کسفیه» نیز مشهور شده اند.

۵- اولین مخلوق خداوند، عیسی علیه السلام و دومین مخلوق او، حضرت علی علیه السلام است.

۶- خداوند همیشه پیامبر خواهد داشت و هیچ گاه زمین خالی از پیامبر نخواهد بود.

۷- بهشت و دوزخ وجود ندارد و منظور از بهشت و دوزخ، دو مرد می باشند که باید آنها را دوست و یا دشمن دانست.

۸- همه زنان برایشان حلال است، و در این باره اباحی گری مطلق را روا داشت.

۹- مردار، خون، خوک، قمار و غیر اینها از محرمات، همگی حلال است و خداوند هیچ چیزی را بر ما تحریم نکرده است. مراد از اینها که در قرآن به کار برده شده، اسامی مردانی هستند که ولایت آنها و دوستی با آنها را حرام کرده است؛ (مانند خلفای ثلاثه و معاویه).

۱۰- هیچ واجبی در شرع وجود ندارد و نماز، روزه، خمس، حج و زکات همگی اشاره به مردانی هستند که ولایتشان واجب است، (مانند حضرت علی، امام حسن و امام حسین علیهما السلام).

۱۱- کشتن منافقان جایز است. (۲)

ص: ۱۰۲

۱- ۱) -طور ۴۴. [۱]

۲- ۲) -مقالات الاسلامیین، ص ۹-۲۲، ۸؛ المقالات و الفرق، ص ۴۶؛ تبصره العوام، ص ۱۷۰؛ اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۶؛ تبلیس

ابلیس، ص ۸۰؛ تاریخ شیعه، ص ۱۸۱. [۲]

به هر حال، ابو منصور با این عقاید باطل، بارها مورد لعنت امام صادق علیه السلام قرار گرفت و حضرت از او بیزاری جست. (۱)

هنگامی که خالد بن عبد الله قسری از سوی هشام بن عبد الملک، حاکم عراق بود، قصد دستگیری ابو منصور را داشت که فرار کرد، اما سرانجام پس از چند سال به دست یوسف بن عمر ثقفی که پس از خالد، حاکم عراق شده بود، دستگیر و به دار آویخته شد. (۲)

۱۳- حسینیه

حسینیه پیروان حسین، فرزند ابو منصور می باشند که پس از پدر ادعای نبوت کرد و طرفداران فراوانی یافت و اموال زیادی نزد او جمع شد و نقش زیادی در پیشبرد فرقه پدرش داشت. سرانجام در زمان مهدی عباسی به دست او گرفتار آمد و اموالش مصادره شد و خود و بسیاری از یارانش به دار آویخته شدند. (۳)

۱۴- محمدیه

گروهی از پیروان ابو منصور، پس از او به حسین بن ابی منصور نگرویدند، بلکه خود را از طرفداران محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب که در آن زمان قیام بر ضد منصور خلیفه عباسی کرده بود، قلمداد نمودند.

آنها می گفتند که امام باقر علیه السلام ابو منصور را وصی خود قرار داد، نه فرزندان خود را، چنان که حضرت موسی علیه السلام یوشع بن نون را وصی خود قرار داد، نه فرزندان خود و نه فرزندان هارون را؛ چرا که نمی خواست بین دو طایفه اختلاف بیفتد. و چنان که بعد از یوشع، فرزندان هارون وصی شدند، بعد از ابو منصور هم فرزندان امام حسن علیه السلام یعنی محمد بن عبد الله وصی می باشند. (۴)

شایان ذکر است که خود محمد بن عبد الله از این سخنان کفرآمیز مبرا و پاک

ص: ۱۰۳

۱-۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۶.

۲-۲) - فرق الشیعه، ص ۵۴. [۱]

۳-۳) - فرق الشیعه، ص ۵۴؛ [۲] مقالات الاسلامیین، ص ۲۲.

۴-۴) - مقالات الاسلامیین، ص ۲۳.

می باشد، بلکه او یکی از قیام کنندگان بر ظلم بنی عباس است. (۱)

۱۵- خطابه

این فرقه منسوب به شخصی به نام محمد بن مقلاص اسدی کوفی اجدع زَراد (بَراد) بزاز معروف به ابو الخطاب می باشد.

کنیه های دیگر او ابو اسماعیل و ابو الظبیان است. او یکی از موالی و دارای شغل پارچه فروشی بود.

در ابتدا از اصحاب امام صادق علیه السلام به شمار می رفت، اما پس از چندی منحرف شد. (۲)

ابو الخطاب مهمترین و گزافه گوترین فرقه غالبه را تشکیل داد؛ به گونه ای که همه فرقه های غلات قبل و بعد از خود را تحت الشعاع قرار داد و بسیاری از غلات پس از او، عقاید خود را از او اقتباس کردند.

مقریزی که در کتاب خطط خود، فرقه های شیعه را سیصد فرقه می داند، تعداد فرقه های خطابیّه را که بانی همه آنها ابو الخطاب بود، پنجاه فرقه ذکر می کند؛ یعنی ۶/۱ کل فرقه های شیعه. (۳)

البته قبلا بیان کردیم که به تکثیرات مقریزی اعتنایی نیست، زیرا خود او که قائل به هفتاد و سه فرقه بودن فرقه های اسلامی می باشد، فقط سیصد فرقه برای شیعه ذکر می کند، اما اشعری در المقالات و الفرق (صفحه ۹) فقط پنج فرقه را به ابو الخطاب نسبت می دهد.

یکی از بدترین کارهایی که ابو الخطاب به پیروی از مغیره بن سعید انجام می داد، این بود که احادیثی با سند جعل می کرد و آن را در کتب اصحاب ائمه و به نام ائمه علیهم السلام جای می داد (۴) و به این جهت و نیز به علت عقاید باطل او احادیث بسیاری در ردّ او از سوی ائمه علیهم السلام وارد شده است که فهرست وار به گوشه ای از این احادیث می نگریم:

ص: ۱۰۴

۱- ۱) - برای اطلاع بیشتر از قیام محمد بن عبد الله، بنگرید به: مقاتل الطالبیین، ص ۲۰۰-۱۷۴.

۲- ۲) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۴ ص ۲۶۱-۲۴۳؛ کشی نام او را اشتباها مقلاص بن ابی الخطاب ذکر کرده است.

۳- ۳) - الخطط المقریزیه، ج ۳، ص ۲۹۱.

۴- ۴) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۵.

- ۱- چنانکه قبلا نیز ذکر شده، ابو الخطاب در میان هفت نفری است که مورد لعنت امام صادق علیه السلام قرار گرفتند. (۱)
- ۲- امام صادق علیه السلام ابو الخطاب و یارانش را از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان بدتر می داند و آنها را باعث کوچک نشان دادن عظمت خداوند می شمرد. (۲)
- ۳- امام رضا علیه السلام ابو الخطاب را یکی از دروغ بندان بر امام صادق علیه السلام می داند که بالاخره به جزای خود رسید و با حرارت آهن هلاک شد. (۳)
- ۴- امام صادق علیه السلام می فرماید: خدا ابو الخطاب را لعنت کند که باعث ترس من در حال قیام و قعود و خواب شد. خدایا آتش آهن را به او بچشان. (۴)
- این حدیث نشان می دهد که چگونه امام صادق علیه السلام از سوی ابو الخطاب در ناراحتی به سر می برده است.
- ۵- در بعضی از روایات، امام صادق علیه السلام معلّم ابو الخطاب را شیطان می داند. (۵)
- ۶- امام صادق علیه السلام پس از به هلاکت رسیدن ابو الخطاب فرمود:
لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر ابو الخطاب باد! من خدا را شاهد می گیرم که او کافر، فاسق و مشرک بود. (۶)
عقایدی که به ابو الخطاب و یاران و فرقه های منشعب از او نسبت داده اند، بدین گونه است:
- ۱- امام جعفر صادق علیه السلام خداست، اما نه این جعفری که دیده می شود، بلکه صورت اصلی او در آن عالم است. (۷)
- ۲- او ابو الخطاب را قیم و وصی خود قرار داده است. (۸)
- ۳- سپس پا را فراتر گذاشته، گفتند: او را پیامبر قرار داده است. (۹)

ص: ۱۰۵

-
- ۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۵.
 - ۲- ۲) - همان، ص ۱۹۴.
 - ۳- ۳) - همان، ص ۱۹۵.
 - ۴- ۴) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۴۵.
 - ۵- ۵) - همان، ج ۱۴، ص ۲۴۶.
 - ۶- ۶) - همان، ص ۲۴۱.
 - ۷- ۷) - فرق الشیعه، ص ۵۷؛ [۱] الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۰.

٨-٨) فرق الشيعة، ص ٥٧. [٢]

٩-٩) المقالات و الفرق، ص ٧-٨.

۴- ابو الخطاب بعد از مرگ از ملائکه شد. (۱)

۵- آنها قائل به تناسخ بودند و می گفتند: روح هریک از کسانی که به حدّ خدایی می رسند، پس از چندی به نبی دیگر منتقل می شود. (۲)

۶- در بعد احکام، آنها به کلی اباحی مذهب و بی بندوبار بودند و همه محرمات از قبیل زنا، لواط، دزدی و شرابخواری را مجاز می دانستند و اصولاً شهوات را نور می شمردند. واجبات از قبیل نماز، روزه، زکات و حج را انجام نمی دادند. آنها می گفتند: واجبات، کنایه از مردانی است که باید ولایت آنها را قبول کنیم و محرمات، کنایه از مردانی است که باید ولایت آنها را رد کنیم.

۷- آنها می گفتند: مراد خداوند از آیه *يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ* (۳) و آیه: *وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ* (۴) این است که خداوند به وسیله ابو الخطاب برای ما تخفیف قائل شد و اغلال (غل و زنجیرها) را که همان نماز و روزه و زکات و حج و جمیع واجبات است، از ما برداشت. پس هرکسی که پیامبر و امام را شناخت، همه اعمال بر او مباح است و هرچه دوست دارد، می تواند انجام دهد.

۸- آنها می گفتند: بر هریک از پیروان ما واجب است که به سود هم مسلک خود و بر ضرر مخالفان شهادت دهد؛ اگرچه شهادت دروغ باشد و این عمل، بالاترین اعمال واجب بعد از معرفه الله است و هرکس واجبی را ترک کند، کافر و مشرک شده است. (۵)

۹- یاران ابو الخطاب می گفتند: در هر زمانی باید دو پیامبر باشد که یکی ناطق و گویا و دیگری صامت و خاموش است؛ مثلاً محمد صلی الله علیه و اله رسول ناطق و علی علیه السلام رسول خاموش بود. (۶)

از بررسی تاریخ ظهور این فرقه و اعمال و عقاید آنها می توان چنین تحلیل کرد که:

ظهور آنان در اوایل حکومت بنی عباس و بخصوص اوایل حکومت منصور بود، که از

ص: ۱۰۶

۱-۱) -المقالات و الفرق، ص ۸۳.

۲-۲) -همان، ص ۵۹.

۳-۳) -نساء ۲۸؛ [۱] خدا می خواهد کار را بر شما آسان کند.

۴-۴) -اعراف ۱۵۷؛ [۲] خداوند به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله احکام پر رنج و مشقتی را که چون زنجیر به گردن خود نهاده اند، همه را برمی دارد.

۵-۵) -فرق الشیعه، ص ۵۸-۵۷. [۳]

هر سو، قیامها و نهضتهایی علیه او صورت می گرفت و هنوز کاملاً بر اوضاع مسلط نشده بود.

ابو الخطاب در این هنگام با مطرح کردن ائمه اهل البیت علیهم السّلام و غلوّ درباره آنان و ادّعی وصایت و نبوت خود، سعی در جذب نیرو (شاید برای قیام) کرد و با رواج بی بند و باری و فساد و اباحه و مجاز شمردن شهوات، توانست عده زیادی از فاسدان آن زمان کوفه را پیرامون خود جمع کند.

اما سرانجام نتوانست کاری از پیش ببرد و خود و هفتاد تن از یارانش در حالی که مسجد کوفه را پناهگاه خود قرار داده بودند، به دست عیسی بن موسی بن علی بن عبد الله بن عباس، فرماندار کوفه از طرف منصور، در سال ۱۳۸ ه ق قتل عام شدند. (۱) از این ماجرا فقط یک نفر جان سالم به در برد و آن همان ابو سلمه سالم بن مکرم جمال معروف به ابو خدیجه می باشد، که قاتلان او را جزء مردگان پنداشتند و او شب هنگام در حالی که جراحات سختی برداشته بود، فرار کرد و سپس توبه نمود. (۲)

بعضی از فرقه نویسان، ابو الخطاب را یکی از دست اندرکاران اصلی در تشکیل فرقه اسماعیلیه و از رهبران آنان می دانند و بسیاری از عقاید اسماعیلیان را در عقاید ابو الخطاب جست و جو می کنند. (۳)

۱۶- بزیه

گرچه ابو الخطاب و هفتاد تن از یارانش در کوفه قتل عام شدند، اما از تاریخ چنین برمی آید که هنوز عده زیادی از هواخواهان او در کوفه مانده بودند که بعدها زیر فرقه هایی را تشکیل دادند.

یکی از این افراد، بزیه (بزیه) بن موسی حائک (بافنده) بود که فرقه بزیه را منسوب به او می دانند. او یکی از غلاتی است که بارها مورد لعنت امام صادق علیه السّلام قرار گرفت. (۴)

ص: ۱۰۷

۱-۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۲۲۵؛ تاریخ شیعه، ص ۱۹۲.

۲-۲) - معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۴؛ المقالات و الفرق، ص ۸۱.

۳-۳) - تاریخ شیعه، ص ۱۹۱.

۴-۴) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۷.

البته در حدیثی، امام صادق علیه السلام ضمن لعنت بزیه، او را از مغیره می داند، (۱) شاید به علت آن که قبل از ابو الخطاب، مهمترین غالی مغیره بوده است.

به طور خلاصه عقایدی که به بزیه نسبت داده شده است، از این قرار است:

۱- بزیه ادعای نبوت داشت. (۲)

۲- او در نبوت خود را شریک ابو الخطاب می دانست و می گفت: جعفر بن محمد هر دوی آنها را فرستاده است، همچنان که خداوند، موسی و هارون را به نبوت برگزید. (۳)

۳- جعفر بن محمد، خداست، اما نه این جعفر، بلکه او برای مردم به این صورت درآمده است. (۴)

۴- به هر مؤمنی در قلب او وحی می شود. آنها آیات زیر را بر مدعای خود تأویل کردند:

الف: وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (۵)

هیچ کس جز به فرمان خدا نخواهد مرد.

ب: وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ (۶)

و خداوند تو به زنبور عسل وحی کرد.

ج: وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي (۷)

و یادآور آن هنگامی را که به حواریون وحی کردیم که به من و رسول من ایمان آورید. (۸)

آنان می گفتند: در آیه اول، مراد از اذن خداوند، ارتباطی است که شخص با خداوند برقرار می سازد که همان وحی است. براساس آیه دوم، وقتی که خداوند به زنبور عسل وحی کند، به انسان قطعا وحی خواهد کرد و طبق آیه سوم، خداوند به حواریون و پیروان حضرت عیسی علیه السلام که انسانهای عادی بودند، وحی فرستاد.

ص: ۱۰۸

۱- ۱) - معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۲۹۶.

۲- ۲) - همان، ص ۲۹۷.

۳- ۳) - المقالات و الفرق، ص ۵۲.

۴- ۴) - مقالات الاسلاميين، ص ۱۰؛ [۱] الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۰. [۲]

۵- ۵) - آل عمران ۱۴۵. [۳]

٦-٦ - نحل ٦٨. [٤]

٧-٧ - مائده ١١١. [٥]

٨-٨ - المقالات و الفرق، ص ٥٤.

۵- اعتقاد داشتند که بعضی از آنها از جبرئیل و میکائیل و پیامبر برترند.

۶- می گفتند: هیچ یک از ما نخواهیم مرد و وقتی که به نهایت عبادت برسیم، به ملکوت خواهیم رفت.

۷- ادعا می کردند که مردگانشان را هر شب و روز می بینند. (۱)

وقتی که خبر لعن ابو الخطاب به وسیله امام صادق علیه السلام به آنها رسید، گفتند: منظور او «قتاده بن رفاعه بصری» فقیه اهل بصره بوده، که کنیه اش ابو الخطاب است.

وقتی که این خبر به امام رسید، فرمود:

«منظور من محمد بن قلاص است: خدا او را، اصحابش را، شک کنندگان در او را، کسی را که بگوید: مراد من از لعن ابو خطاب، غیر اوست و همچنین کسی را که در لعنت و بیزاری از او توقف کند، لعنت فرستد.» (۲)

بزیر نیز پس از مدتی به قتل رسید و امام صادق علیه السلام با شنیدن خبر قتل او خدا را سپاس گفت. (۳)

۱۷- عمیره (عمیره)

(۴)

یکی از فرق منشعب از خطایه، فرق عمیره بود که به شخصی به نام عمیر بن بیان عجلی منسوب می باشد و همان عقاید بزیریه را داشتند، جز این که مردن خود را می پذیرفتند.

آنها خیمه ای در محله کناسه کوفه نصب کرده بودند و در آن، امام صادق علیه السلام را عبادت می کردند. وقتی که خبر به یزید بن عمر بن هبیره رسید، به آنها حمله کرد و عمیر را دستگیر کرد و در کناسه به دار آویخت و بعضی از یاران او را محبوس کرد.

این فرقه را «عجلیه» هم می نامند. (۵)

ص: ۱۰۹

۱-۱ - مقالات الاسلامیین، ص ۱۱.

۲-۲ - المقالات و الفرق، ص ۵۵.

۳-۳ - معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۹۶.

۴-۴ - مقالات الاسلامیین، ص ۱۰.

۵-۵ - الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۰؛ مقالات الاسلامیین، ص ۱۱.

این فرقه نیز از فرق منشعب از خطاییه و منسوب به شخصی به نام معمر بن خثیم، یا معمر بن احمر (۱) می باشد. (۲)

عقاید و آرای می که به این فرقه نسبت داده شده، بدین گونه است:

۱- آنها معمر را مانند ابو الخطاب می پرستیدند.

۲- می گفتند: دنیا نهایت ندارد و بهشت همان خوبیها و نعمتهایی است که به انسان می رسد و جهنم نیز مصیبت‌هایی است که به افراد می رسد.

۳- قائل به تناسخ بودند و می گفتند: انسانها نمی میرند و در بدنهایی شبیه بدنهای خود به دنیا بر می گردند. (۳)

۴- به آنها نسبت داده شده است که ابو طالب را فرستنده محمد صلی الله علیه و اله به رسالت می دانستند.

۵- در بعد احکام، اباحی گر مطلق بودند و حتی ازدواج با محارم را جایز می دانستند.

۶- معمر می گفت: غسل جنابت واجب نیست و استدلال می کرد که چگونه انسان به سبب خروج نطفه ای که خود از آن خلق شده است، غسل کند؟ (۴)

۱۹- یاران سزی (سریه)

سزی یکی از سران غلات در زمان امام صادق علیه السلام است که مورد لعن حضرت قرار گرفت. عقایدی که به او نسبت داده اند، از این قرار است:

۱- جعفر (امام صادق علیه السلام) همان اسلام است و اسلام همان سلام است و سلام خداوند عز و جل است و ما فرزندان اسلام هستیم.

۲- سزی همانند ابو الخطاب پیامبری است از جانب جعفر.

۳- آنها برای امام صادق علیه السلام نماز می خواندند و روزه می گرفتند و حج می گزاردند، و هنگام تلبیه حج می گفتند: «لیک یا جعفر لیک».

ص: ۱۱۰

٢-٢) - تاريخ شيعه، ص ١٨٤؛ خاندان نويختى، ص ٢٦٤.

٣-٣) - مقالات الاسلاميين، ص ١٠.

٤-٤) - المقالات و الفرق، ص ٥٣.

امام صادق علیه السلام می فرمود: شیطان بر سرّی و بزیر و بیان ظاهر شده است. (۱)

۲۰- بشاریه (شعیریّه-علیائیه)

این فرقه منسوب به بشار شعیری است که در زمان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام زندگی می کرد (۲) و در سال ۱۸۰ هـ ق درگذشت. (۳)

چون بشار جو فروش بود، لذا به او شعیری می گفتند.

این گروه، از مخمسه که از پیروان ابو الخطاب بودند، منشعب شدند.

گفته می شود مخمسه، قائل به خدایی پنج تن، یعنی محمد صلی الله علیه و اله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام، و حسین علیه السلام بودند. اما بشار در خدایی محمد صلی الله علیه و اله با آنها اختلاف پیدا کرد و از آنها جدا شد. لذا مخمسه گفتند که چون بشار، ربوبیت محمد صلی الله علیه و اله را انکار کرد، به صورت پرنده ای دریایی که علباء (علیاء) نام دارد، مسخ شد. از این جهت به این گروه علیائیه هم می گویند. (۴)

عقایدی که به این گروه نسبت داده شده، از قرار زیر است:

۱- علی علیه السلام پروردگار و خالق است.

۲- محمد صلی الله علیه و اله عبد و رسول علی علیه السلام است.

۳- خدایی امام صادق علیه السلام را ترویج می کردند.

۴- قائل به تناسخ بودند.

۵- در احکام، اباحی گری را رواج می دادند. (۵)

امام صادق علیه السلام بشدت با بشار و پیروانش برخورد کرد که در این جا نمونه هایی را ذکر می کنیم:

۱- در حدیثی امام صادق علیه السلام پس از لعن بشار، به راوی فرمود:

«به آنها بگو، وای بر شما! توبه کنید به درگاه خدا که شما کافر و مشرک هستید.» (۶)

ص: ۱۱۱

٢-٢) -المقالات و الفرق، ص ٥٩-٦٠.

٣-٣) -تاريخ شيعه، ص ١٧١. [٢]

٤-٤) -المقالات و الفرق، ص ٦٠.

٥-٥) -المقالات و الفرق، ص ٦٠؛ معجم رجال الحديث، ج ٣، ص ٣١١.

٦-٦) -همان.

۲- امام صادق علیه السلام به راوی فرمود:

«به نزد بشار برو و به او بگو که ای کافر! ای فاسق! ای مشرک! من از تو بیزار هستم.»

۳- در حدیثی امام صادق علیه السلام بشار را شیطانی فرزند شیطان نامید که اصحاب و یاران او را فریب داده است.

۴- در مجلسی که بشار شعیری حضور داشت، امام صادق علیه السلام به او چنین فرمود:

«از نزد من خارج شو! خدا تو را لعنت کند. سوگند به خداوند که دیگر من و تو در زیر یک سقف جمع نخواهیم شد.»

وقتی که بشار بیرون رفت، امام علیه السلام فرمود:

«...به خداوند سوگند که هیچ کس مانند این بدکار، عظمت خداوند را کوچک جلوه نداده است... از او پرهیزید. حاضران شما به غایبان این پیام را برسانند که من بنده خدا پسر بنده خدا هستم (یعنی خدا نیستم) من در پشت پدرها و رحم مادرها بوده ام. من خواهم مرد، من محشور خواهم شد، سپس می ایستم و از من سؤال می کنند... خدا او را دچار رعب کند که او آرام بر رختخواب خود می خوابد و مرا دچار نگرانی کرده و از خواب بازم داشته است.

می دانید چرا این سخنان را با شما می گویم (و از خود نفی ربوبیت می کنم)، اینها را می گویم که در قبرم راحت قرار گیرم.»

(۱)

تهدید به اصحاب و ساختن فرقه به نام آنها

۲۱- زاریه (تمیمیه)

در بسیاری از کتب ملل و نحل اهل سنت (۲) و نیز بعضی از کتب فرقه شناسی شیعه (۳) به

ص: ۱۱۲

۱- ۱) - معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۳۱۱-۳۰۹.

۲ - ۲) - مانند: مقالات الاسلامیین، ص ۳۳؛ فحمی غرناطی، ابراهیم بن موسی، الاعتصام، (قاهره، مطبعه السعاده، ۱۳۳۲ ق)، ص ۱۶۹؛ الخطط المقریزیه، ج ۳ ص ۳۰۱؛ التبصیر فی الدین، ص ۲۳ و ۴۰؛ کرمانی، محمد بن یوسف، الفرق الاسلامیه، (دانشگاه بغداد، ۱۹۷۳ م)، ص ۴۲؛ تحفه اثنا عشریه، ص ۱۵.

۳- ۳) - تاریخ شیعه، ص ۱۷۲.

تقلید از کتب اهل سنت، فرقه‌هایی از غلات را به اصحاب بزرگ و پاک امام باقر و امام صادق علیهما السلام و نیز یاران ائمه دیگر نسبت داده‌اند.

با مطالعه درباره این فرقه‌های ساختگی درمی‌یابیم که این فرق به بزرگترین متکلمان شیعه و پاسداران از حریم ولایت نسبت داده شده است؛ کسانی که با برهانهای محکم به مناظره با اصحاب فرق دیگر مانند معتزله می‌پرداختند و آنان را محکوم می‌کردند.

افرادی مانند زراره، هشام بن حکم، یونس بن عبد الرحمان و دیگران که متکلمان فرقه‌های دیگر تاب مقاومت در برابر آنان را نداشتند.

یکی از بزرگترین این افراد، زراره بن اعین تمیمی است که فرقه‌هایی با نامهای زراریه و تمیمیّه به او نسبت داده شده است. به او چنین نسبت داده‌اند:

۱- خدا در آغاز سمیع و بصیر و علیم نبود، بلکه بعدا این صفات را برای خود خلق کرد. (۱)

۲- به تناسخ اعتقاد داشت. (۲)

۳- می‌گفت: خداوند مصمم است؛ یعنی پر و بی جوف است و وسط او هیچ روزنه‌ای ندارد. (۳)

حال برای این که دروغ بودن این ادعاها ثابت شود، به معرفی مختصر زراره براساس آنچه در کتب رجال شیعه آمده است، می‌پردازیم:

او یکی از بزرگترین اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام به شمار می‌رفت. نجاشی این چنین او را معرفی می‌کند:

او شیخ اصحاب ما در زمان خود بود و بر همه اصحاب پیشی گرفته بود. او فردی قاری، فقیه، متکلم، شاعر و ادیب به شمار می‌رفت و در او خصلتهای فضل و دین جمع شده بود. او در آنچه روایت می‌کند، راستگوست.

کشی قدس سرّه درباره او می‌گوید:

فقیه ترین اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام شش نفر هستند که در آن میان، زراره از

ص: ۱۱۳

۱- ۱) - مقالات الاسلامیین، ص ۳۳.

۲- ۲) - تبصره العوام، ص ۱۷۶، به نقل از مخالفان.

۳- ۳) - تاریخ شیعه، ص ۱۷۲؛ تبصره العوام، ص ۱۷۴.

همه آنها فقیه تر است. (۱) از امام صادق علیه السلام درباره او نقل شده است که اگر زراره نبود، این احتمال می رفت که احادیث پدرم از بین خواهد رفت. (۲) در حدیث دیگر او را به همراه ابو بصیر و محمد بن مسلم از مصادیق آیه: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۳) شمرده است. (۴)

با این مناقب، درمی یابیم که زراره که یکی از بزرگترین متکلمان شیعه است، چیزی جز سخن امام صادق علیه السلام نمی گوید و این گفتارهایی که به او نسبت داده شده، دروغ است.

در این جا نکته ای شایان تذکر است و آن این که کثی روایاتی را در بدگویی از زراره نیز نقل کرده است که می توان مطالب زیر را درباره آنها بیان کرد:

۱- بعضی از آن روایات، دلالت بر مذمت از زراره ندارد.

۲- بسیاری از آن روایات، دارای اسناد ضعیفی می باشد.

۳- ممکن است بعضی از آن روایات از سوی بعضی از مخالفان زراره جعل شده باشد، تا بدین وسیله به طور غیرمستقیم ائمه علیهم السلام را بد جلوه بدهند. (۵)

۴- ممکن است بعضی از روایات از سوی امام صادق علیه السلام در مذمت زراره وارد شده باشد تا حکومت را گمراه کند و ضرری از ناحیه حکومت متوجه وی نشود. (۶)

۲۲- هشامیه

این فرقه نیز یکی دیگر از فرق ساختگی (۷) به نام اصحاب پاک ائمه علیهم السلام است که آن را به هشام بن حکم نسبت می دهند. (۸)

ص: ۱۱۴

۱- ۱) - معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۱۹-۲۱۸.

۲- ۲) - همان، ص ۲۲۲. [۱]

۳- ۳) - واقعه ۱۱- / ۱۰؛ و [۲] آنان که (مشتاقانه در ایمان بر همه) پیشی گرفتند، آنان به حقیقت مقربان (درگاه الهی) هستند.

۴- ۴) - معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۲۵. [۳]

۵- ۵) - تبصره العوام، ص ۱۷۳.

۶- ۶) - معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۳۴.

۷- ۷) - از این فرقه در کتب زیر نام برده شده است: مقالات الاسلامیین، ص ۲۹؛ التبصیر فی الدین، ص ۴۱؛ الاعتصام، ص

۲۱۹؛ ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۸۴؛ عراقی، عثمان بن عبد الله بن حسن (ابو محمد)، الفرق المفرقه بين اهل الزيغ و الزندقه، (آنكارا، ۱۹۶۱ م)، ص ۴۹.

۸-۸) - برای اطلاع از حالات مقام و منزلت هشام بن حکم بنگرید به: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۷۹-۱۱۰.

عقاید خرافی و باطلی که به هشام بن حکم نسبت داده اند، از این قرار است:

۱- خدا مانند موجودات و شبیه آنهاست و بعضی هشام را اصل در اعتقاد به تشبیه دانسته اند.

۲- خدا جسم است، لیکن شبیه به هیچ یک از موجودات نیست.

۳- او به اندازه هفت وجب از دستان خود اوست.

۴- او در مکانی خاص است و حرکت می کند و حرکت او همان فعل اوست، نه این که از مکانی به مکان دیگر انتقال پیدا کند.

۵- خداوند، ذاتا متناهی و از جهت قدرت غیرمتناهی است.

۶- خداوند، مماس بر عرش خود قرار دارد. (۱)

۷- خداوند از کوه ابو قبیس کوچکتر است. (۲)

۸- علی علیه السلام خدایی است که اطاعت او واجب است. (۳)

تعجب از شهرستانی است که در ابتدای کتاب ملل و نحل خود، خویش را مقید ساخته که گفتارهای هر گروهی را از کتب خودشان نقل کند، در حالی که سند بسیاری از این اقوال را به مخالفان هشام، مانند کعبی و ابن راوندی نسبت داده است. اشعری نیز در مقالات الاسلامیین، بسیاری از گفتارهای هشام را از فردی مانند جاحظ که بغض و عداوت او نسبت به شیعه آشکار است، نقل می کند.

اما معرفی اجمالی هشام:

او یکی از بزرگترین اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام به شمار می رود. تخصص اصلی او در علم کلام بود و در این علم هیچ کس یارای مناظره با او را نداشت و در این علم به مرتبه ای رسیده بود که متکلمان اهل تسنن حاضر بودند در مناظرات کلامی خود، او را به عنوان حکم و داور بپذیرند. بسیاری از ابحاث او در علم کلام، حول محور امامت بود و با متقن ترین برهانها امامت را ثابت می کرد و در این راه، بزرگترین متکلمان غیر شیعه را شکست داد. (۴)

ص: ۱۱۵

۱- ۱) - ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۸۴؛ مقالات الاسلامیین، ص ۴۵-۲۹؛ التبصیر فی الدین، ص ۴۱.

۲- ۲) - مقالات الاسلامیین، ص ۳۰.

۳- ۳) - ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۸۵.

مناظره او با متکلم بزرگ اهل تسنن که عمرو بن عیید نام داشت، معروف است که از راه نظارت و رهبری قلب انسان بر اعضای دیگر، لزوم نظارت و رهبری امام بر افراد جامعه را ثابت کرد و در این گفتار بسیار مورد تشویق امام صادق علیه السلام قرار گرفت. (۱)

در مبحث امامت، هشام تا جایی پیش رفت که هارون الرشید بر او غضب گرفت، به طوری که دائماً فراری بود. حتی بعضی، یکی از دلایل زندانی شدن امام موسی کاظم علیه السلام را نظرات هشام بن حکم می دانند. (۲)

اما عقایدی که در کتب اهل سنت و بعضی کتب شیعه مانند رجال کشی قدس سره به او نسبت داده شده است، همگی دروغ محض است و نه هشام و نه هیچ شیعه دیگر به این اقوال پایبند نیست و شاهد آن، کتب کلامی شیعه است که توحید خداوند را در بالاترین مرتبه ثابت می کند. (۳)

امام رضا علیه السلام درباره هشام بن حکم می فرماید: خداوند، هشام را رحمت کند که مرد خیرخواه و ناصحی بود، (اما) از طرف یاران خود به جهت حسدی که بر او داشتند، آزار فراوان دید. (۴)

از این حدیث می توانیم یکی دیگر از علل نسبت دادن عقاید خرافی به هشام (علامه بر آنچه درباره زراره ذکر کردیم) را دریابیم.

۲۳- شیطانیه (نعمانیه)

این فرقه منسوب به ابو جعفر محمد بن علی بن نعمان احوال است که در محله ای به نام «طاق المحامل» در کوفه مغازه داشته است و در شیعه به نام مؤمن الطاق (۵) و نزد معاندان شیعه، به شیطان الطاق معروف شده است و فرقه شیطانیه را به او نسبت

ص: ۱۱۶

۱- ۱) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۸۲.

۲- ۲) - همان، ص ۲۷۸.

۳- ۳) - مؤلف الامام الصادق و المذاهب الاربعه، در ج ۲، ص ۱۰۷ کتاب خود، ریشه بسیاری از اتهامات به هشام بن حکم را تشابه اسمی او با هشام بن عمرو فوطی که معاصر او و دارای عقایدی شبیه به عقاید مذکور در متن بود، می داند.

۴- ۴) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۹۴.

۵- ۵) - برای اطلاع بیشتر از احوال مؤمن الطاق، بنگرید به: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۷۶-۶۹.

داده اند. (۱) از اسم این فرقه عداوت دشمنان او هویداست و همین اسم دلالت بر ساختگی بودن این فرقه دارد؛ چرا که هیچ فرقه ای حاضر نیست اسمی را که دلالت بر مذمت دارد، روی خود بگذارد.

البته در بعضی از کتب، نام نعمانیه هم برای این فرقه ذکر شده است. (۲)

او از یاران امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و متکلمی زبردست به شمار می رفت و علمای رجال شیعه، او را فردی موثق و قابل اعتماد دانسته اند. (۳)

اما دروغهایی که به او نسبت داده اند، بدین گونه است:

۱- خداوند در آغاز، علم نداشت و بعد از خلقت اشیاء، علم به آنها پیدا کرد.

۲- خداوند نوری است به شکل یک انسان ربانی، نه این که جسم باشد. (۴)

اما درباره این عقاید باید بگوییم:

اولاً، این عقاید به دروغ به او نسبت داده شده است و کسی که سالها از امامان شیعه استفاده کرده و مورد اطمینان آنهاست، هیچ گاه چنین عقایدی را ابراز نمی کند.

ثانیاً، این عقاید بتنهایی موجب داخل کردن او در غلات و تشکیل فرقه ای از غلات به نام او نمی باشد، چرا که سخنی از غلو درباره اشخاص در آنها یافت نمی شود و همین مطلب بخوبی دروغ بودن این ادعاها را ثابت می کند و این نکته را به اثبات می رساند که دشمنان شیعه در پی یافتن فرصت برای محکوم کردن امامان شیعه از طریق اصحاب آنان بوده اند.

۲۴- جوالیقیه (هشامیه)

این فرقه را به «ابو الحکم هشام بن سالم جوالیقی منتسب می دانند که از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام بود و در نیمه دوم قرن دوم می زیست و یکی از

ص: ۱۱۷

۱- ۱) -التبصیر فی الدین، ص ۲۳؛ الفرق اسلامیه، ص ۴۶؛ مقالات الاسلامیین، ص ۳۴.

۲- ۲) -الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳- ۳) -حسن بن زین الدین (صاحب معالم)، التحریر الطاووسی، (چاپ اول: قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۱۱ ق)، ص ۵۰۰.

۴- ۴) -الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۶؛ مقالات الاسلامیین، ص ۳۴.

متکلمان شیعه به حساب می رفت. (۱)

او یکی از مدافعان راستین و استوار امامت بود که در مناظرات خود آن را به اثبات می رسانید. (۲) از این رو، مخالفان شیعه برای ترور شخصیت او، اقوال و عقایدی از قرار زیر به او نسبت دادند:

۱- خداوند متعال مانند انسانی است که قسمت بالایش توخالی و قسمت پایینش پر است.

۲- خداوند، نوری است که می درخشد.

۳- خداوند دارای حواس پنج گانه است و دست و پا و بینی و گوش و دهان دارد.

۴- با این که قائل به عصمت ائمه بود، اما عصمت انبیا را قبول نداشت و می گفت: انبیا می توانند معصیت و گناه کنند. او دلیل این تفاوت را چنین ذکر می کرد که به پیامبر صلی الله علیه و اله وحی می شود و بدین وسیله متوجه خطای خود می شود و توبه می کند، اما به امام علیه السلام وحی نمی شود، پس باید معصوم باشد. (۳)

این عقاید همگی دروغ است و از هشام بن سالم، این متکلم بزرگ شیعه بر نمی آید، زیرا متکلمی که از مذهب اهل بیت علیهم السلام بهره گرفته و به عنوان مدافع اهل بیت مطرح است، هرگز چنین سخنانی بر زبان نمی آورد. در پایان، نظر شیخ مفید قدس سره را درباره او نقل می کنیم:

«او از بزرگان و رؤسا بود که حلال و حرام (و احکام) از آنها گرفته می شود؛ آنهایی که هیچ راهی برای بدگویی و طعن به آنان وجود ندارد.» (۴)

۲۵- مفضّله

این فرقه را به مفضل بن عمر جعفی کوفی (۵) که از یاران امام صادق علیه السلام بود، منتسب کرده اند.

او همان است که امام صادق علیه السلام توحید را برای او بیان داشت و او سخنان

ص: ۱۱۸

۱- ۱) - تاریخ شیعه، ص ۱۷۳؛ خاندان نوبختی، ص ۷۸.

۲- ۲) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۹۸.

۳- ۳) - الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۵.

۴- ۴) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۹۸.

۵- ۵) - مقالات الاسلامیین، ص ۲۶-۲۷.

امام صادق علیه السلام را در کتابش که به نام توحید مفضل معروف است، جمع آوری کرد. (۱)

به او چنین نسبت داده اند که خداوند را نوری می دانست که همانند نورهای دیگر نیست. (۲) بعضی نیز او را از خطّابیه و پیروان ابو الخطاب دانسته اند، در حالی که با مراجعه به کتب مفضل که بعضی از آنها در دسترس است، درمی یابیم که این نسبتها دروغ است.

البته درباره مفضل بین رجال نویسان شیعه اختلاف است و بعضی گفته اند که او در پایان عمرش خطّابی شد. نیز روایات دیگری در بدگویی از او وارد شده است.

اما رجالی و فقیه معاصر مرحوم آیه الله خویی در معجم رجال الحدیث، این احادیث را ردّ یا تأویل می کند و بعضی از روایات را ضعیف السند و بعضی دیگر را که از جهت سند صحیح است، قابل مقاومت با روایاتی که دلالت بر مدح مفضل دارد، نمی داند و می فرماید:

ممکن است بعضی از این روایات همانند روایات وارده در بدگویی از زراره باشد که برای حفظ جان آنها بوده است، بخصوص با توجه به این که روایات ذم همگی از امام صادق علیه السلام نقل شده است، در حالی که روایات مدح از امام کاظم و امام رضا علیهما السلام نقل شده است و در مدح او همین بس که امام صادق علیه السلام او را برای نگارش کتاب توحید معروف به توحید مفضل انتخاب کرده است. (۳)

اما اسد حیدر، علت انتساب بعضی از عقاید ناصواب به او را تشابه اسمی با «مفضل بن عمر صیرفی» که خطّابی بوده، می داند. (۴)

۲۶-یونسیه

یکی دیگر از اصحاب بزرگ ائمه که به نام او فرقه ای ساخته اند، یونس بن عبد الرحمان قمی مولی آل یقطین است. (۵) گرچه وی از یاران امام رضا علیه السلام می باشد و ما

ص: ۱۱۹

۱- ۱) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۹۲.

۲- ۲) - مقالات الاسلامیین، ص ۲۷؛ تبصره العوام، ص ۱۷۳، به نقل از مخالفان.

۳- ۳) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۳۰۳.

۴- ۴) - الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۱۰۷.

۵- ۵) - مقالات الاسلامیین، ص ۳۳-۳۲؛ [۱] الاعتصام، ص ۲۱۸؛ التبصیر فی الدین، ص ۷۳؛ الخطط المقریزیه، ج ۳، ص ۳۴، که در کتاب اخیر به اشتباه، نام پدر او عبد الله ذکر شده است.

هنوز به زمان امام رضا علیه السّلام نرسیده ایم، اما برای پایان بخشیدن به بحث فرقه های ساخته شده به نام اصحاب پاک، او را در این جا آوردیم.

عقیده ای که به یونس نسبت داده اند، از این قرار است:

حاملان عرش الهی، خدا را حمل می کنند، در حالی که خدا بزرگتر از آنهاست؛ درست همانند پرنده کرکّی (۱) که پاهایش او را حمل می کند، در حالی که پاهایی نازک و بدنی قویتر از پاهایش دارد.

او به آیه وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً (۲) استدلال می کرد. (۳)

تنها نظری که در کتب ملل و نحل اهل سنّت به او نسبت داده شده، همین عقیده است که اولین بار در کتاب مقالات الاسلامیین اشعری آمده است، در حالی که این عقیده از غلوّ مورد نظر ما به دور است.

همین عقیده بسته شده به این فرد، باعث شده است که برای او یارانی فراهم کرده، فرقه ای به نام او در تاریخ اسلام به ثبت برسانند و بدین وسیله، رهبران او یعنی امامان شیعه را سرکوب کنند.

برای پی بردن به شخصیت یونس بن عبد الرحمان، کافی است که منزلت او را در نزد ائمه بدانیم. برای این مطلب چند نمونه ذکر می کنیم:

۱- عبد العزیز بن مهتدی که وکیل امام رضا علیه السّلام بود، از آن حضرت علیه السّلام می پرسد: من همیشه موفق به زیارت شما نمی شوم. از چه کسی احکام دین خود را یاد بگیرم؟

امام علیه السّلام فرمود: از یونس بن عبد الرحمان.

۲- از امام رضا علیه السّلام نقل شده است که آن حضرت علیه السّلام در حدیثی سه مرتبه بهشت را برای یونس ضمانت کرد.

۳- امام جواد علیه السّلام ضمن تویق کتاب «یوم و لیل» (روز و شب) یونس می فرماید: «رحم الله یونس، رحم الله یونس، رحم الله یونس». یعنی: سه مرتبه فرمود: خداوند یونس را

ص: ۱۲۰

۱-۱) - پرنده ای است عظیم الجثه از راسته درازپایان. این پرنده دارای منقاری قوی و نوک تیز و بالهای وسیع است؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۳، ص ۲۹۵۰ و ۳۰۳۸.

۲-۲) - الحاقه ۱۷؛ و [۱] عرش پروردگارت را در آن روز، هشت فرشته حمل می کنند.

۳-۳) - مقالات الاسلامیین، ص ۳۳؛ الفرق الاسلامیه، ص ۴۶.

مشمول رحمت خود قرار دهد.

۴- امام حسن عسگری علیه السلام ضمن مطالعه تمام کتاب «یوم و ليله» یونس می فرماید:

«هذا دینی و دین آبائی و هو الحق کله.»

این دین من و دین پدران من است و همه آن حق است.

۵- نیز از همین امام نقل شده است که فرمود:

«اعطاه الله بكل حرف نورا یوم القیامه.»

خدا در عوض هر حرف این کتاب، به او نوری در روز قیامت عطا کند.

۶- فضل بن شاذان می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: ... یونس در زمان خود مانند سلمان در زمان خودش بود.

(۱)

یونس، زمان امام صادق علیه السلام را درک کرد، اما از آن حضرت روایت نکرد؛ با وجود این، او یکی از بزرگترین اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام به شمار می رود.

حال، آیا کسی که مانند سلمان فارسی می باشد، رواست که چنین عقیده سستی را داشته باشد که فرشتگان، خدا را حمل می کنند.

تهدیه به دیگر اصحاب

کتاب ملل و نحل به این مقدار اکتفا نکرده و گفتارهایی را به دیگر اصحاب نیز نسبت داده اند و احیاناً فرقه هایی برای آنان درست کرده اند، اما در این میان در بعضی از موارد چون چند نفر در یک کلام مشترک بوده اند، نام خاصی به آن فرقه نداده اند.

در این جا به عنوان نمونه چند سخن از کتاب تبصره العوام که مولف آن یکی از فرقه شناسان شیعه است، ذکر می کنیم که در آنها به ذکر افتراها علیه شیعه پرداخته، آنها را رد می کند.

۱- او چنین می گوید: فرقت چهاردهم گویند: میثم تمار و ابو بصیر و هشام بن الحکم گفتند امام، ما را خبر داد که در قیامت خدای را ببینند به چشم سر. آنگاه خود می گوید:

جمله اهل امامت بر این هستند که خدا را نه در قیامت و نه در دنیا نمی توان دید. (۲)

١-١) - معجم رجال الحديث، ج ٢٠، ص ٢٠٢-٢٠٠.

٢-٢) - تبصره العوام، ج ١، ص ١٧٤.

۲- همچنین می گوید: «بدان که خصم، دعوی می کند که سدید صیرفی و مفضل جعفی و زراره بن اعین و مؤمن الطاق که او را شیطان الطاق خوانند، اهل تناسخ بودند و هشام بن سالم و هشام بن الحکم و ابو بصیر و بیان گفتند که در ایلام (زجر رساندن)، اطفال بی استحقاق باشند و شاید که ایشان را الم و رنج رسانند و مستحق عوض نباشند. (۱)

آنگاه از این تهمتها چنین پاسخ می دهد:

گوییم این دروغ و باطل است، مثل اول (یعنی قول به تناسخ) و این اعتقاد بیان و مغیره و ابو الخطاب است و ما بیان کردیم که ایشان کافر بودند و امام صادق علیه السلام ایشان را لعنت کرد و این دروغ در کتب امامیه نیامده است. (۲)

غلات زمان امام کاظم علیه السلام

۲۷- بشیریه (ممنوره)

این فرقه منسوب به محمد بن بشیر از موالی بنی اسد و از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است.

او در زمان موسی کاظم علیه السلام بر آن حضرت دروغهای فراوانی می بست. (۳) پس از وفات امام موسی علیه السلام قایل به این شد که امام موسی علیه السلام وفات نیافته و تا چندی در بین مردم زندگی می کرده و برای اهل نور به صورت نور و برای اهل ظلمت به صورت ظلمت، خود را نشان می داده، اما پس از مدتی همه مردم از ادراک او در حجاب مانده اند، در حالی که او هنوز در بین آنها موجود است.

یاران بشیر، معتقد بودند که امام موسی علیه السلام همان مهدی قائم علیه السلام است و نمرده است و فقط غایب شده و در هنگام غیبت، محمد بن بشیر را به عنوان جانشین خود بر امت

ص: ۱۲۲

۱- ۱) - توضیح آن که یکی از علل گرایش به تناسخ، مسأله اطفال معلول و بیمار بود که برای توجیه معلولیت آنان می گفتند: چون در دور قبل گناهکار بوده اند، الان جزای آن را می بینند و یکی از متفرعات بر این مسأله، این است که پس اگر کسی به آنها آزاری رساند، مستحق مجازات نباشد، چون چنین اطفالی در دور سابق گناهکار بوده اند.

۲- ۲) - تبصره العوام، ص ۱۷۶.

۳- ۳) - التحریر الطاوسی، ص ۵۲۴.

نصب کرده است و انگشتر خود و علم خود و همه آنچه را که مردم در امور دینی و دنیایی به آن احتیاج دارند، به او بخشیده است و امام بعد از کاظم علیه السلام، محمد بن بشیر است. (۱) بعدها امام موسی علیه السلام را خدا و خود را پیامبر از طرف او معرفی کرد. (۲)

«ابن بشیر» به علم شعبده آگاهی تام داشت و از این راه بسیاری از یارانش را فریب می داد، مثلاً- صورتی ساخته بود مانند صورت امام موسی کاظم علیه السلام و لباسی از حریر بر آن پوشانده بود. این صورت در حالت عادی مانند بادکنکی دوبعدی بود و آن را چنان با ادویه پوشانده بود که در هر زمان می توانست آن را به صورت سه بعدی و درست به شکل یک انسان درآورد.

او یارانش را به درون خانه می برد و به آنها می گفت: ابو الحسن موسی بن جعفر نزد من است. اگر می خواهید او را ببینید و بدانید که من از طرف او پیامبر هستم، بیایید تا او را به شما نشان دهم. سپس آنان را به اتاق می برد و به آنان می گفت: آیا غیر از من و خودتان کسی را می بینید؟ آنان می گفتند: خیر.

می گفت: آیا پشت پرده کسی را می بینید؟

جواب می دادند: خیر.

آن گاه آنان را از اتاق بیرون می کرد و آن صورت را که در پشت پرده مخفی کرده بود، به شکل سه بعدی در می آورد و سپس یارانش را به داخل فرا می خواند و می گفت: نگاه کنید.

آن مردم بیچاره هم باور می کردند که او امام موسی علیه السلام است.

سپس ابن بشیر نزدیک صورت شده و وانمود می کرد که صورت در حال مناجات و گفت و گو با اوست. سپس آنها را بیرون می کرد و صورت را به شکل اول در می آورد و همین کارها باعث تقویت ایمان یارانش به او می شد. (۳)

به این فرقه، ممتوره هم می گویند، زیرا روزی یونس بن عبد الرحمان با یکی از آنان مناظره کرد و چون دید که زیر بار حرف حق نمی رود و بر عقاید باطل و خرافی خود

ص: ۱۲۳

۱-۱) -المقالات و الفرق، ص ۸۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۱۲۸؛ اختیار معرفه الرجال، ص ۲۹۸.

۲-۲) -خاندان نوبختی، ص ۹۳.

۳-۳) -اختیار معرفه الرجال، ص ۲۹۹؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۱۳۰.

پافشاری می کند، به او گفت: «شما از شیعیان نیستید، شما سگان ممتوره (یعنی باران خورده) می باشید.»

چون سگ هرگاه باران بر او ببارد، از مردار هم بدبو تر می شود. از آن پس، این گروه به این لقب معروف شدند. (۱)

به طور خلاصه، عقایدی که به این فرقه نسبت داده شده (بجز عقاید ذکر شده) بدین قرار است:

۱- قائل به تناسخ شدند.

۲- می گفتند: ائمه، همه یکی هستند که از بدنی به بدن دیگر منتقل می شوند.

۳- می گفتند: امام بعد از محمد بن بشیر، پسرش سمیع است و پس از او، هرکس را که سمیع تعیین کند. هرکس از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام ادعای امامت کند، بر باطل و دروغگوست و (العیاذ بالله) حلال زاده نیست و خون و مالش حلال است.

۴- هرچه از اموال که با آن تقرب به سوی خدا می جویند، باید به محمد بن بشیر و اوصیای او تا قیام قائم داده شود.

۵- می گفتند: نمازهای پنج گانه و روزه ماه رمضان واجب است، اما زکات و حج و دیگر واجبات، واجب نیست.

۶- ازدواج با محارم و نیز با پسران را جایز می دانستند.

۷- آنها قایل به اشتراک اموال و زنان در بین خود بودند. (۲)

تا این جا روشن شد که علت اصلی دعوت ابن بشیر، خودخواهی و رسیدن به جاه و مال و مقام و نیز فرار از دین و آزادی بی قید، و بی بند و باری بود و عده ای از مردم را با دعوت به اباحی گری و آزادی مطلق و نیز با شعبده فریب داده، به دور خود جمع کرد.

اما نمونه هایی از برخورد امام موسی کاظم علیه السلام با او:

۱- امام کاظم علیه السلام سه بار او را لعنت و سپس چنین نفرین کردند: «خدا حرارت آهن را به او بچشانند.»

۲- امام کاظم علیه السلام می فرمود: خدا یا! من از آنچه که ابن بشیر درباره ام ادعا می کند، به

ص: ۱۲۴

۱- ۱) -المقالات و الفرق، ص ۹۲.

۲- ۲) -المقالات و الفرق، ص ۹۲؛ فرق الشیعه، ص ۹۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۲۹-۱۲۸.

سوی تو بیزاری می جویم. خدایا! مرا از دست او راحت کن و... خدایا! از تو می خواهم که مرا از این پلید نجس (محمد بن بشیر) خلاص کنی که شیطان در نطفه او شریک بوده است.

سرانجام نفرینهای امام کاظم علیه السلام اثر خود را کرد و ابن بشیر به بدترین وجهی به هلاکت رسید. (۱)

از امام رضا علیه السلام تا زمان غیبت صغری، غلات بدون نام فرقه

از بعد از وفات امام موسی کاظم علیه السلام تا زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام کمتر مواردی می یابیم، که به عنوان فرقه های غلات مطرح شده باشند.

اشخاصی بودند که در آن زمانها به عنوان غالی مطرح بودند، اما تعجب آور این است که کتب ملل و نحل از نام آنها فرقه ای نساخته اند. البته اکثر این افراد، طرفدار فرقه های معروف غلات مانند خطابیته بودند.

بنابراین، می توانیم این دوره را دوره غلات بدون فرقه، نامگذاری کنیم.

از آن جا که بعضی از این افراد نقش مهمی در تقویت غلات داشتند، در این جا نام مهمترین آنان را از قرار زیر ذکر می کنیم:

۱- یونس بن ظبیان در زمان امام رضا علیه السلام:

نقل شده است که وقتی زینب دختر ابو الخطاب از دنیا رفت، یونس سر قبر او آمد و گفت: السلام علیک یا بنت رسول الله! بر تو درود! ای دختر پیامبر خدا!

این حاکی از آن است که یونس از پیروان ابو الخطاب بوده و او را پیامبر می انگاشته است.

گفته می شود که وی امام رضا علیه السلام را خدا می انگاشت. (۲)

۲- حسین بن علی خواتیمی:

او نیز زمان حضرت رضا علیه السلام را درک کرده و تا زمان امام حسن عسکری علیه السلام زنده بود.

ص: ۱۲۵

۱- ۱) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۳۲-۱۳۱.

۲- ۲) - التحریر الطاوسی، ص ۶۱۵؛ تاریخ شیعه، ص ۱۶۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۱۹۳-۱۹۲.

بروز او به عنوان غالی در زمان امام حسن عسکری علیه السّلام بود. (۱)

۳-محمد بن فرات(محمد بن موسی بن حسن بن فرات):

به او نسبت غلو و شرب خمر داده شده است.او یکی از کسانی بود که در زمان امام حسن عسکری علیه السّلام کمکهای فراوانی به محمد بن نصیر نمیری می کرد. (۲)

۴ و ۵-هاشم بن ابی هاشم و جعفر بن واقد:

این دو از غلات زمان امام جواد علیه السّلام و از پیروان ابو الخطاب بودند.

امام جواد علیه السّلام در حدیثی پس از لعنت کردن ابو الخطاب و یارانش فرمود:

این دو نفر، یعنی ابو العمرو جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم، به وسیله ما(و اعتبار ما)مال مردم را می خورند،در حالی که مردم را به تعالیم ابو الخطاب دعوت می کنند.خدا ابو الخطاب و آنان که با او بودند و آنان که سخنان او را قبول می کنند،لعنت کند.سپس سه مرتبه فرمود:«لعنهم الله»؛خدا ایشان را لعنت کند. (۳)

۶ و ۷-ابو السمهری و ابن ابی الزرقاء:

این دو نیز در زمان امام جواد علیه السّلام می زیستند و بر آن حضرت دروغ می بستند و ادعا داشتند که داعیان آن حضرت علیه السّلام هستند.

حضرت امام جواد علیه السّلام از آنها بیزاری جسته،خون آنها را حلال دانست. (۴)

۸-فارس بن حاتم قزوینی:

او از غلات زمان امام علی النقی علیه السّلام بود که مورد لعنت آن امام قرار گرفت. (۵)

۹-حسن بن محمد معروف به ابن بابای قمی:

او در زمان امام حسن عسکری علیه السّلام می زیست و ادعای نبوت از سوی آن حضرت علیه السّلام را داشت.حضرت علیه السّلام در نامه ای به ابو محمد بن فضل بن شاذان،او را لعنت کرده، ادعای او را تکذیب کرد و فرمود که شیطان او را مسخر خود کرده است و خدا لعنت کند آن کسی را که ادعای او را بپذیرد...او مرا اذیت کرده است،خدا او را اذیت کند.

ص: ۱۲۶

٢-٢) - اختيار معرفه الرجال، ص ٣٤٣؛ [٢] تاريخ شيعه، ص ١٦٧.

٣-٣) - اختيار معرفه الرجال، ص ٣٢٨. [٣]

٤-٤) - همان، ص ٣٢٩.

٥-٥) - همان، ص ٣٢٣.

حضرت علیه السلام در این نامه از ابو محمد و تمام شیعیان خواسته که از او بیزاری و دوری جویند. (۱)

۱۰ و ۱۱- علی بن حسکه و قاسم بن یقظین (قاسم بن حسن بن علی بن یقظین).

این دو نفر هردو از اهالی قم بودند که در زمان امام حسن عسکری علیه السلام زندگی می کردند.

اعتقاداتی که به آنها نسبت داده اند، از این قرار است:

۱- امام حسن عسکری علیه السلام اول قدیم است.

۲- خداوند که می فرماید: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ** (۲) مرادش از نماز، مردی است (که باید او را دوست داشت) و منظور رکوع و سجود نیست، و همین طور زکات و دیگر واجبات.

آنها این اعتقادات را با روایات ساختگی به امامان شیعه نسبت می دادند.

امام حسن عسکری علیه السلام در جواب احمد بن عیسی که از آن حضرت علیه السلام درباره این اعتقادات سؤال کرده و نوشته بود که ما را نه امکان ردّ این دعاوی است، چرا که به پدران شما نسبت می دهند و نه امکان قبول، چرا که ادّعی بزرگی می کنند، چنین نوشت: «اینها دین ما نیست، از او دوری جویند.»

در روایتی دیگر امام حسن عسکری علیه السلام هردوی آنها را لعنت کرده، فرمود:

«شیطان نزد قاسم ظاهر می شود و گفتارهای بیهوده را در قلب او می اندازد.» (۳)

۱۲ و ۱۳- موسی السّواق (خرکچی) و محمد بن موسی الشریعی (السریعی):

این دو تن از شاگردان ابن حسکه بوده اند.

درباره موسی السّواق گفته اند که او از اصحاب علبائیه (علیایویه) بوده است. (۴)

ص: ۱۲۷

۱- (۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۳۲۳. [۱]

۲- (۲) - العنکبوت ۴۵، [۲] نماز انسان را از کارهای زشت و ناشایست باز می دارد.

۳- (۳) - اختیار معرفه الرجال، ص ۳۲۲.

۴- (۴) - همان، ص ۳۲۴.

۲۸- بابکيه (خرميه، خرمدينيه، محمره، سرخ جامگان)

بعضی از کتب، یکی از فرقه‌های غلات شیعه را فرقه بابکيه دانسته‌اند که از پیروان مسلک خرمدين (يعنی دين خوب و دين لذت و خوشی) بود. این مسلک، ترکیبی از تعالیم مزدک را در خود جای داده بود. (۱)

چون این گروه جامه‌های سرخ می پوشیدند، به آنها محمره و سرخ جامگان می گفتند.

پس از قتل ابو مسلم خراسانی، قیام‌های فراوانی در ایران برای خونخواهی او انجام گرفت که یکی از آنها قیام بابک خرمدين بود که در آذربایجان صورت گرفت.

او در سال ۲۰۱ ه ق در زمان حکومت مأمون و در حالی که هنوز حکومت او ثبات چندانی نیافته بود، شورش کرد و عدّه زیادی به او پیوستند. او سالها حکومت مأمون را به خود مشغول داشت و مأمون تا آخر عمر نتوانست بر او پیروز شود. (۲)

سرانجام پس از بیست و دو سال نبرد با حکومت، در سال ۲۲۳ در جنگ با افشین ایرانی که از سوی معتصم مأمور جنگ با بابک شده بود، اسیر و کشته شد. (۳)

با بررسی قیام بابکيان در کتب تاریخ درمی یابیم که:

اولا، بابکيان گروهی سیاسی بودند که بر ضدّ حکومت شورش کرده بودند.

ثانيا، انگیزه‌های آنان از قیام، انگیزه‌های ملی و غیر مذهبی بود، مانند ادّعای استقلال و یا خونخواهی ابو مسلم.

ثالثا، هیچ ارتباطی با بزرگان شیعه نداشتند و شاید اصولا شیعه را نمی شناختند، بلکه چون در عقاید غلات شیعه موارد خوبی برای تمسک به آن و پیشبرد نهضت خود دیدند، عقایدی از آنان گرفتند و با مذهب مزدک مخلوط کردند.

از جمله عقیده به حلول، که بابک به توصیه همسر جاویدان، رهبر شورشیان قبل از بابک، ادّعا کرد که روح جاویدان، در بدن او حلول کرده است. (۴)

ص: ۱۲۸

۱-۱) -التبصیر فی الدین، ص ۱۲۴؛ الاعتصام، ص ۲۱۹؛ ترجمه الفرق بین الفرق، ص ۱۹۲.

۲-۲) -الکامل فی التاريخ، ج ۵، ص ۱۹۴.

۳-۳) -همان، ص ۲۴۵.

۴-۴) -مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، (چاپ اول: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸)، ص ۸۶.

رابعا، از آن جا که قیام آنان بر ضد حکومت بود و به دست حکومت نابود شدند و تبلیغات در دست حکومت بود، نمی توان همه آنچه را که در تاریخ و کتب ملل و نحل به آنها نسبت داده شده است پذیرفت، چون انگیزه برای جعل اخبار تهمت آمیز بر ضد آنان شدید بوده است.

از جمله عقایدی که به آنان نسبت داده شده، اینهاست:

۱- تناسخ؛

۲- حلول؛

۳- رجعت؛

۴- عقیده به دو اصل نور و ظلمت؛

۵- می گویند: وحی و پیغمبری هیچ گاه منقطع نمی شود. (۱)

۶- قائل به اشتراک در مال و زن می باشند. (۲)

۲۹- قرامطه (قرمطیه)

یکی از فرقه هایی که به عنوان غلات شیعه در بعضی از کتب مطرح شده، فرقه قرامطه است. (۳) این فرقه در طول تاریخ، بدنامی های بسیاری را برای شیعه به ارمغان آورده و هنوز هم رسوبات آن در ذهن بسیاری از مخالفان شیعه مانده است، به گونه ای که عقاید قرامطه را به شیعه نسبت داده، بدین وسیله شیعه را می کوبند.

این فرقه در آغاز به وسیله شخصی به نام حمدان بن اشعث که ملقب به «قرمطویه» بود، از فرقه مبارکیه اسماعیلیه منشعب شد. لغت «قرمطویه» از لغت، کرمیته، گرفته شده و به معنای سرخ چشمی یا تیزی بینی است که لغتی نبطی و غیرعربی است. (۴)

این فرقه در بحرین قدرت یافت، به طوری که طرفداران آن در سال ۲۸۳ ه ق در بحرین و در شهر مرکزی آن، الاحساء، دولتی تأسیس کردند و بر ضد حکومت عباسی قیام خود را شدت بخشیدند.

ص: ۱۲۹

۱- ۱) فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۸۰. [۱]

۲- ۲) ترجمه الفرق بین الفرق، ص ۱۹۲.

۳- ۳) المقالات و الفرق، ص ۸۳؛ فرق الشیعه، ص ۸۳؛ التبصیر فی الدین، ص ۱۱؛ الاعتصام، ص ۲۱۹؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص

این فرقه در طول تاریخ ظهور خود، جنایات بی شماری از قبیل قتل عام مردم کوفه و قتل عام حاجیان در راه مکه انجام دادند. سرانجام در سال ۳۱۷ به مکه حمله کردند و هزاران حاجی را کشتند و حجر الاسود را از جا کردند و با خود به الاحساء بردند، چون طواف به دور کعبه را بت پرستی می دانستند. مدت ۲۲ سال، آن سنگ که دو نیم شده بود، در اختیار آنان بود تا این که بالأخره با وساطت خلیفه فاطمی القائم (یا المنصور) آن را بازگرداندند. (۱)

عقایدی که به این گروه نسبت داده شده، از این قرار است:

۱- می گویند: بعد از محمد صلی الله علیه و اله هفت امام بیشتر وجود ندارد و آنان عبارتند از: علی بن ابی طالب که او امام رسول است، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی الباقر، جعفر بن محمد و محمد بن اسماعیل بن جعفر، نواده امام صادق که اوست امام قائم مهدی علیه السلام و رسول.

۲- می گویند: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در روز غدیر خم علی علیه السلام را به خلافت منصوب کرد، رسالت از خودش زایل گردید و بعد از آن ماموم گردید و علی علیه السلام امام.

۳- محمد بن اسماعیل را قائم مهدی می دانند و معنای قائم را کسی می دانند که با رسالت و شریعت جدیدی مبعوث می شود که شریعت محمد صلی الله علیه و اله را منسوخ می کند.

۴- محمد بن اسماعیل را اولوا العزم می دانند و اولوا العزم نزد ایشان هفت نفرند که عبارتند از: نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام، محمد صلی الله علیه و اله، علی علیه السلام و محمد بن اسماعیل.

۵- به عدد هفت، احترام فراوانی می گذارند. می گویند: آسمانها هفت است و زمینها هفت. در بدن انسان، هفت عضو وجود دارد: دو دست و دو پا و کمر و شکم و قلب و در سر، هفت عضو وجود دارد: دو چشم و دو گوش و دو سوراخ بینی و دهان. پس امامان هم هفت عدد هستند.

۶- می گویند: خداوند برای محمد بن اسماعیل، بهشت آدم علیه السلام را قرار داد و منظورشان از این سخن، جایز بودن ارتکاب همه محرمات است. (۲)

ص: ۱۳۰

۱-۱) -تاریخ شیعه، ص ۲۱۶.

۲-۲) -المقالات و الفرق، ص ۸۳؛ فرق الشیعه، ص ۸۴.

از این مطالب روشن شد که قرامطه نیز یک گروه سیاسی بودند که در زمان خود موفق شدند یکی از بزرگترین حکومت‌های دنیای اسلام را تشکیل بدهند و سبب هراس حکومت مرکزی شوند.

اینان منشعب از اسماعیلیه بودند و مشترکات فراوانی با عقاید اسماعیلیان دارند.

چنان که در عقاید آنان دیده شد، کمتر عقیده ای یافت می شود که دلالت بر دادن مقام الوهیت به ائمه علیهم السّلام کند. تنها عقیده ای که غلو از آن استشمام می شود «رسول دانستن حضرت علی علیه السّلام و خلع پیامبر صلی الله علیه و اله از پیامبری بعد از اعلام جانشینی حضرت علی علیه السّلام بود».

با مراجعه به کتابشناسی کتب شیعه در می یابیم که اصحاب ائمه علیهم السّلام و بزرگان شیعه از همان اوایل نسبت به مساله قرامطه بسیار حساس بوده اند و در کتب خود با شدت با آنها برخورد کرده اند، که در این جا نمونه ای از کتابهایی را که علیه آنان از سوی قدمای بزرگان شیعه نوشته شده است، ذکر می کنیم:

۱- کتاب الردّ علی القرامطه و الباطنیه، تألیف فضل بن شاذان، از اصحاب امام جواد تا امام حسن عسکری علیهما السّلام.

۲- الرد علی القرامطه، نوشته ابو الحسن علی بن ابی سهل حاتم بن ابی حاتم قزوینی که در سال ۳۵۰ ه ق زنده بوده است.

۳- الرد علی القرامطه، نوشته شیخ خلیل بن ظفر بن خلیل اسدی کوفی.

۴- الرد علی القرامطه، نوشته مرحوم شیخ کلینی صاحب کافی (۱).

غیبت صغری: از مدعیان نیابت تا غلو

اشاره

در زمان غیبت صغرای حضرت حجت (عج)، که از سال ۲۶۰ ه ق شروع شده و به سال ۳۲۹ ه ق پایان یافت، شیعیان به وسیله نایبانی با آن حضرت (عج) مرتبط بودند و این نایبان که چهار نفر بودند، هر کدام هنگام مرگ خود به دستور حضرت (عج)، دیگری را به عنوان نایب بعد از خود معرفی کردند.

ص: ۱۳۱

این نایبان چهارگانه عبارت بودند از:

۱ و ۲- ابو عمرو عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد بن عثمان بن سعید عمری که دوره نیابت این پدر و پسر از سال ۲۶۰ تا ۳۰۴ یا ۳۰۵ ه ق بود.

۳- ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی که از سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ تا شعبان ۳۲۶ ه ق نایب بود.

۴- ابو الحسین علی بن محمد سمري که از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹ ه ق سمت نیابت را عهده دار بود.

پس از وفات سمري، دوره غیبت صغری به پایان رسید و غیبت کبری آن حضرت شروع شد (۱) که اکنون نیز ادامه دارد. با پایان یافتن دوران غیبت صغری، دوران نیابت نواب خاص نیز به پایان رسید.

در طول زمان غیبت صغری (و نیز پس از آن) بعضی از افراد سرشناس شیعه به مقام نیابت نایبان رشک برده، خود را لایق آن مقام می دانستند. اما چون از ناحیه حضرت حجت (عج) برای آنان مقامی در نظر گرفته نشد، خود، برای جلب مردم ادعای نیابت و باییت آن حضرت (عج) را می کردند و سعی در جذب افراد به سوی خود را داشتند تا از این راه به جاه و مالی برسند.

اما چون نایبان واقعی آن حضرت (عج) با آنان بشدت برخورد کردند و نیز از طرف دیگر از سوی حضرت حجت (عج) نوشته هایی (توقیعاتی) در ردّ آنان صادر شد، راه غلو را در پیش گرفته، ادعاهای گزاف و بزرگی درباره خود و در بعضی از موارد، درباره ائمه علیهم السّلام مطرح کردند و عده ای را با عقاید مزخرف و باطل خود منحرف ساختند.

در این جا چند نفر از آنها را که کتب ملل و نحل به نام آنان فرقه هایی ساخته اند، بررسی می کنیم.

۳۰- شریعیه

این گروه به ابو محمّد حسن الشریعی (الشریعی) منسوب می باشند. او از یاران امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السّلام به شمار می رفت.

ص: ۱۳۲

او پس از وفات امام حسن عسکری علیه السّلام انتظار نیابت حضرت حجت (عج) را داشت، اما برآورده نشد. پس خود، برای خود، این مقام را ادعا کرد و بر خدا و ائمه علیهم السّلام دروغهایی ساخت.

پس از چندی توقعها و نوشته هایی از سوی حضرت (عج) در ردّ او صادر شد و از آن پس شیعیان از او بیزاری جسته، او را لعنت می کردند.

اعتقاد به حلول نیز به این گروه نسبت داده شده است. (۱)

۳۱- نمیریه و بحثی فشرده دربارهٔ نصیریه

اشاره

این فرقه پیروان شخصی به نام محمد بن نصیر فهری نمیری بودند.

از بعضی از نوشته ها چنین هویدا می شود که او از اصحاب امام محمد تقی علیه السّلام نیز به شمار می رفته است و در زمان آن حضرت علیه السّلام ادعاهای باطلی کرده بود که وقتی امام جواد علیه السّلام آنها را شنید، او را لعنت کرده، از او بیزاری جست.

او به نزد امام علیه السّلام رفت تا دل او را به دست آورد، اما امام او را راه نداد و ناامیدانه برگرداند.

او در زمان امام علی النقی علیه السّلام نیز ادّعی نبوّت داشت و می گفت: امام علی النقی علیه السّلام او را فرستاده است.

او ادّعا داشت که امام علی النقی علیه السّلام خداست. (۲)

در زمان غیبت صغری پس از حسن الشریعی، ادعای باییت و نیابت کرد.

یکی از افرادی که بسیار او را تقویت می کرد، شخصی به نام محمد بن موسی بن فرات بود که او نیز عقایدی شبیه «ابن نمیر» داشت.

به طور خلاصه، عقایدی که به ابن نمیر و نمیریه نسبت داده اند، از این قرار است:

۱- ادعای الوهیت امام علی النقی علیه السّلام را داشت.

۲- ادّعی نبوّت از طرف امام علی النقی علیه السّلام را داشت.

۳- قایل به تناسخ بود.

-
- ۱-۱) - بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۳۶۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۱۲۴؛ تاریخ شیعه، ص ۱۷۷؛ خاندان نوبختی، ص ۲۳۵.
- ۲-۲) - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۶۷-۲۶۸.

۴- قایل به اباحی گری بود و همه محرمات را حلال می دانست.

۵- لواط را جایز می دانست و می گفت از ناحیه مفعول، نشانه تواضع و فروتنی و از ناحیه فاعل، یکی از شهوات و طیبات است و خداوند هیچ کدام از این دو (تواضع و طیبات) را حرام نکرده است.

حتی در بعضی از نوشته ها به او نسبت داده اند که در بعضی از اوقات، مفعول واقع می شد و آن را باعث تواضع برای خداوند می دانست. (۱)

نصیریّه

در بعضی از کتب بین فرقه نصیریّه که هم اکنون نیز در قسمتهایی از سوریه و لبنان زندگی می کنند و دارای عقاید مخصوص می باشند و فرقه نصیریّه که ذکر آن گذشت، خلط واقع شده است.

گفته می شود اولین بار این خلط برای محمد بن عبد الکریم شهرستانی (۴۷۹-۵۴۸) واقع شد که در کتاب خود از فرقه ای به نام نصیریّه یاد کرد و عقایدی را به آنان نسبت داد و آنها را از جمله غلات شیعه دانست. (۲)

اولین بار در شیعه ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸) از آنان یاد کرد و آنان را پیروان فردی به نام «محمد بن نصیر نمیری بصری» دانست و از جمله عقایدی که به آنها نسبت داد، این بود که یهود و نصاری بر حق هستند و ما از آنها نیستیم. (۳)

از کلام ابن شهر آشوب چنین هویدا می شود که در آن زمان، عده ای به نام نصیریّه وجود داشته اند.

در قرن حاضر، عده زیادی در سوریه زندگی می کنند که به نام «نصیریّه» معروف می باشند و عقایدی که به آنان نسبت داده اند، مخلوطی از عقاید غلات و مسیحیت می باشد.

در این زمینه، فرید وجدی در دایره المعارف خود مطالبی درباره اعتقادات این فرقه

ص: ۱۳۴

۱- ۱) - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۷-۳۶۸؛ فرق الشیعه، ص ۱۰۳-۱۰۲؛ [۱] معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۹۹ به بعد.

۲- ۲) - الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳- ۳) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۳۰۱.

آورده است. (۱)

دکتر عبد الرحمان بدوی در کتاب مذاهب الاسلامیین بتفصیل درباره این گروه بحث می کند و می گوید: بعضی آنان را به شخصی به نام «نصیر» که غلام حضرت علی علیه السّلام بوده است، منسوب می کنند. بنابراین، این گروه قدیمترین فرقه غلات شیعه به حساب می آیند. (۲)

در حالی که در هیچ کتاب تاریخی و رجالی از شخصی به نام نصیر به عنوان غلام حضرت علی علیه السّلام نام برده نشده است.

اخیرا یکی از دانشمندان علوی سوریه به نام هاشم عثمان، مفضّلا به بررسی عقاید نصیری، تاریخچه آنها و ربط آنها با علویون سوریه پرداخته است.

او می نویسد:

درباره اصل این فرقه، سه قول است:

۱- منسوب به محمد بن نصیر نمیری هستند.

این قول، صحیح نیست، چرا که محمد بن نصیر حوالی سال ۳۵۹ از دنیا رفت، در حالی که اصطلاح نصیری به ۲۰۰ سال بعد از او یعنی در قرن ششم ظهور پیدا کرد. علاوه بر این که پیروان محمد بن نصیر را نصیری می خوانند، نه نصیری.

۲- منسوب به غلام حضرت علی علیه السّلام به نام نصیر می باشند.

این قول نیز صحیح نیست، چرا که حضرت علی علیه السّلام غلامی به نام نصیر نداشته است.

۳- منسوب به کوهی به نام «النصیری» (Cır) می باشند که گروهی بودند با عقایدی خاص که در اطراف این کوه زندگی می کردند و از نظر تاریخی بعد از سال ۴۸۸ ه ق وجود داشته اند.

سپس همین قول را تأیید می کند و آن گاه، عقاید غلوآمیز آنان را از قول شهرستانی و ابن تیمیّه نقل می کند و گفته های آنان را افتراء می داند. در نهایت نتیجه می گیرد که علویهایی که هم اکنون در سوریه زندگی می کنند، فرقه ای از شیعه هستند و عقاید آنها به گونه ای نیست که ائمه علیهم السّلام را به حدّ خدایی برسانند، به گونه ای که موجب کفر آنان

ص: ۱۳۵

۱- ۱) - وجدی، محمد فرید، دائره المعارف القرن العشرين، (چاپ سوم: بیروت، دار المعرفه، ۱۹۷۱ م)، ج ۱۰، ص ۲۴۹.

۲- ۲) - مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۴۲۵.

۳۲- شلمغانیه (عزاقریه)

این فرقه را به ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر منسوب کرده اند.

او یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام بود و در آغاز، انحرافی نداشت و بلکه از فقهای بزرگ مذهب امامیه به شمار می رفت. اما پس از وفات امام حسن علیه السّلام انتظار نیابت را داشت و وقتی نیابت به حسین بن روح واگذار شد، حسد او شعله ور شده، شروع به توطئه چینی علیه حسین بن روح کرد و اقوال و گفتارهایی را از خود می ساخت و به حسین بن روح و دیگر نواب نسبت می داد.

حسین بن روح نوبختی او را لعنت کرد و از همه شیعیان خواست که از او دوری جویند. سپس توقیعی از سوی حضرت حجت (عج) صادر شد که حکم به ارتداد او داده شده بود و حضرت علیه السّلام از او برائت جسته، او را لعنت کرده بود. (۲)

او قایل به حلول و تناسخ بود و عقاید عجیبی ابراز می کرد. از جمله عقایدی که به او نسبت داده شده، اینهاست:

۱- روح خداوند در آدم علیه السّلام حلول کرد و بعد همین طور در انبیا و اوصیای دیگر، تا به امام حسن عسکری علیه السّلام رسید و پس از آن حضرت علیه السّلام در جسد شلمغانی حلول کرد.

۲- حق یکی است، فقط جامه های آن تغییر پیدا می کند.

۳- امام حسن و امام حسین علیهما السّلام را فرزند علی نمی دانستند؛ چون می گفتند خدا نه فرزند دارد و نه فرزند کسی است.

۴- حضرت موسی علیه السّلام و حضرت محمد صلی الله علیه و اله را خائن به حق حضرت هارون و حضرت علی علیه السّلام می دانستند.

۵- می گفتند: حضرت علی علیه السّلام به تعداد ایام اصحاب کهف، یعنی ۳۵۰ سال، به

ص: ۱۳۶

۱- ۱) - هاشم عثمان، العلویون بین الاسطوره و الحقیقه، (چاپ اول: بیروت، موسسه الاعلمی، ۱۴۰۰ ق). همچنین برای اطلاع بیشتر، بنگرید به: تقی شرف الدین، النصیریه.

۲- ۲) - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۴۷.

اسلام مهلت داد و پس از آن اسلام منسوخ می گردد و این برابر با ظهور شلمغانی است که حدود ۳۵۰ سال بعد از بعثت، ظهور پیدا کرد (۱).

۶- نماز و روزه و غسل را ترک می کردند و همه زنان را بر خود مباح می دانستند و می گفتند احکام اسلام برای مردم عرب آن زمان که قسی القلب بودند، آورده شده است.

نیز لواط با پسران را برای خود مباح می دانستند.

۷- چون شلمغانی رب الارباب بود، حرم همه پیروانش بر او حلال بود و یارانش در فرستادن حرم خود نزد او بر یکدیگر سبقت می جستند و می گفتند اگر کسی از این کار سرباز زند در بازگشت (تناسخ) به صورت زن در خواهد آمد.

البته در صحت انتساب همه این عقاید به او باید شک کرد.

وقتی که عقاید او به گوش خلیفه عباسی الرازی بالله رسید، دستور قتل او را صادر کرد و بالاخره در سال ۳۲۲ ه ق یا ۳۲۳ ه ق، او را دستگیر کرد. پس از محاکمه ای سریع او را بردار کردند و سپس جسد او را سوزاندند و خاکسترش را در دجله ریختند. (۲)

او قبل از انحراف، فقهی بزرگ بود و کتابی به نام کتاب التکلیف داشت که حاوی روایات ائمه و مورد عمل شیعیان بود. از بعضی از روایات چنین برمی آید که کتب او در همه خانه های شیعیان موجود بوده است و کمتر خانه ای بوده که در آن کتابی از شلمغانی نباشد.

سرانجام دوستی مقام و جاه، او را به این سرنوشت شوم کشانید. (۳)

۳۳- هلاکت

این فرقه را منسوب به احمد بن هلال عبرتایی کوفی (۲۶۷-۱۸۰ ه ق) می دانند.

او از اصحاب امام دهم و امام یازدهم بود. پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام وقتی که وکالت و نیابت به محمد بن عثمان، دومین نایب خاص رسید، نیابت او را انکار کرد، با

ص: ۱۳۷

۱- ۱) - باتوجه به این سخن باید تاریخ ظهور شلمغانی حدود سال ۳۳۷ ه ق باشد، در حالی که این تاریخ، اولاً، بعد از غیبت صغری است و ثانیاً، چهارده یا پانزده سال بعد از سال هلاکت شلمغانی در ۳۲۲ یا ۳۲۳ ه ق می باشد.

۲- ۲) - خاندان نوبختی، ص ۲۲۸-۲۲۶.

این که نیابت پدرش را قبول داشت. پس از چندی در زمان نیابت حسین بن روح، توقیعی از حضرت حجت (عج) در لعن او و بیزاری از او صادر شد.

درباره او گفته شده است که پس از آن، مذهب مشخصی نداشت، زمانی اظهار غلو می کرد و زمانی راه نواصب و دشمنان آل البیت علیهم السلام را در پیش می گرفت. (۱)

البته مرحوم آیه الله خویی در کتاب معجم رجال الحدیث پس از بحث کوتاهی نتیجه می گیرد که، گرچه احمد بن هلال، فاسد العقیده بوده است، اما به هر حال ثقه است و فساد عقیده، به صحت روایات او ضرر نمی زند؛ چون ما قائل به حجیت خبر ثقه (و نه خبر امامی) هستیم. (۲)

از این جا شاید بتوان استنباط کرد که انحراف احمد بن هلال به گونه ای نبوده است که به کفر منتهی بشود و به آن گونه نبوده است که برای خود، دار و دسته ای تشکیل بدهد و فرقه ای به نام هلالیه راه اندازی کند.

۳۴- بلالیه

این گروه را منتسب به شخصی به نام ابو طاهر محمد بن علی بن بلال می دانند. او در ابتدا از یاران امام حسن عسکری علیه السلام بود و پس از وفات آن حضرت علیه السلام نیز یکی از بزرگان امامیه به شمار می رفت، به طوری که ابو القاسم حسین بن روح قبل از نیابتش برای حل بعضی از مشکلات به او مراجعه می کرد، اما پس از وفات یافتن ابو عمرو عثمان بن سعید و رسیدن نیابت به پسرش محمد بن عثمان، راه انحراف را در پیش گرفت.

علت انحراف او آن بود که او وکیل امام در گرفتن وجوهات بود و اموال زیادی از شیعیان نزد او جمع شده بود و وقتی که محمد بن عثمان به نیابت رسید، از او درخواست استرداد آن اموال را نمود، اما او که حب جاه و مال وجودش را فرا گرفته بود، نیابت محمد بن عثمان را رد کرده، خود ادعای نیابت کرد.

پس از آن، شیعیان، از او بیزاری جستند و توقیعی از سوی حضرت حجت (عج) در

ص: ۱۳۸

۱- ۱) - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۸؛ تاریخ شیعه، ص ۱۸۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۵۵.

۲- ۲) - معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۵۵.

لعن او صادر شد. (۱) شایان ذکر است که در کتبی که شرح حال او را نوشته اند، سخنی از غلو و عقیده به الوهیت اشخاص و تناسخ و حلول از او ذکر نشده است. پس نمی توان او را جزء فرقه های غلات به حساب آورد و این که بعضی، این فرقه را جزء فرقه های غلات ذکر کرده اند، وجهی ندارد. (۲)

آیه الله خوئی، ایشان را فقط فاسد العقیده می داند و می گوید: می توان به روایات او عمل کرد. (۳)

جمع بندی

قبل از هر چیز باید توجه داشت که فرقه هایی که به عنوان فرقه های غلات شیعه ذکر کردیم، تمامی فرقه های مطرح شده در کتب فرقه شناسی نمی باشد و چه بسا اگر می خواستیم همه فرق ذکر شده در کتب ملل و نحل و فرقه شناسی را بیاوریم، تعداد آنها از صد هم بالاتر می شد و از امکانات این کتاب خارج می شد.

به طور خلاصه باید گفت فرقه هایی که به نام، آنان را بیاوردیم، می توان به چند گروه تقسیم کرد:

۱- فرقه هایی که بسیار کم اهمیت بودند، به گونه ای که در زمان ظهور و بروز خود نیز چندان نقشی نداشتند؛ مانند عمرویه از پیروان عمرو نبطی، یا عمریه از یاران عمر بن فرات. (۴)

۲- فرقه هایی که در کتب مشهور ملل و نحل، نامی از آنان برده نشده است و فقط در منابع متأخر ذکر گردیده اند.

۳- فرقه هایی که گرچه عقاید غلو آمیز داشتند، اما تحت نام صوفیه فعالیت می کردند؛ مانند فرقه های اهل حق و بکتاشیه.

۴- فرقه هایی که در محدوده زمانی که موضوع این کتاب است نمی گنجند؛ یعنی از قرن چهارم به بعد ظاهر شده اند، مانند فرقه شبک.

ص: ۱۳۹

۱-۱) - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۰۹؛ تاریخ شیعه، ص ۱۴۶ و ۱۷۱.

۲-۲) - تاریخ شیعه، ص ۱۷۱.

۳-۳) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۱۱.

۴-۴) - تاریخ شیعه، ص ۱۷۱.

۵-فرقه‌هایی که جزء غلات شیعه نبودند، بلکه جزء غلات عباسیه به شمار می‌رفتند.

دکتر محمد جواد مشکور تعداد شانزده فرقه را به نام فرق شیعه عباسی غالی، ذکر کرده است که عبارتند از فرقه‌های: ابراهیمیّه، اسحاقیه، برکویه، بسلمیه (خلالیه)، بومسلمیه (مسلمیه)، خداشیه، راوندیه، رزامیه، ریاحیه، سنباده، عباسیه، فاطمیه، کورکویه، مبیضه (سپید جامگان)، نور ساعیه، هریریه. (۱)

اما فرقه‌هایی را که ذکر کردیم، می‌توان به چند گروه تقسیم کرد:

۱- بعضی از این فرقه‌ها اصلاً واقعیت تاریخی نداشتند و در تاریخ، فرقه‌ای غالی با آن نام به وجود نیامده است، مانند سبائیه (پیروان عبد الله بن سبا).

۲- تعدادی از این فرقه‌ها، رهبرانشان افرادی مجاهد و ضدّ حکومت بودند که در حین شورش و قیام و نیز پس از شکست آنان، حکومت وقت برای لوث کردن چهره آنان، فرقه‌هایی را با عقاید غلوّ آمیز به آنان نسبت دادند؛ مانند فرقه‌های مختاریه (پیروان مختار ثقفی) و جناحیه (پیروان عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب).

۳- بعضی از رهبران این فرقه‌ها، شورشیانی بودند که عقاید انحرافی خود را با عقاید غلات مخلوط کردند تا بدین وسیله یارانی جذب کنند و بر حکومت پیروز گردند؛ مانند بابک که در حقیقت اینها هیچ ربطی با شیعه نداشتند.

۴- بعضی از این فرقه‌ها ساخته شدند تا به مشروعیت بنی عباس در تشکیل حکومت کمک کنند؛ مانند فرقه‌های کیسانیه و هاشمیه که بنی عباس به وسیله جعل این فرقه‌ها توانستند با مطرح کردن دروغین وصیت ابو هاشم به یکی از سران بنی عباس، حق حکومت را از آل علی علیه السلام به خود منتقل سازند.

۵- گرچه سران بعضی از فرقه‌های جعل شده وجود داشتند، اما کتب ملل و نحل برای هرچه زیادتیر نشان دادن فرقه‌های غلات شیعه، به نام آنان فرقه‌هایی ساختند، در حالی که خود آنان در زمان حیاتشان فرقه‌ای تشکیل ندادند؛ مانند این که ذکر کردیم که به

ص: ۱۴۰

همراه مغیره بن سعید، در یک روز افرادی مانند بیان بن سماعان نه‌دی کشته شدند که همگی از پیروان مغیره بودند، اما به نام همین افراد پیرو هم فرقه‌هایی به نام بیانیه ساخته شده است، که می‌توان گفت این فرقه‌ها وجود خارجی نداشته‌اند.

۶- صاحبان بعضی از این فرقه‌ها، ابتدا ادعای بابت داشتند و سپس راه غلو را در پیش گرفتند؛ مانند فرقه‌های شلمغانیه و هلالیه.

۷- بسیاری از رهبران این فرقه‌ها، خود پیرو فرقه‌های مشهور غلات مانند خطاییه بودند و عقاید اصولی جداگانه‌ای ابراز نمی‌کردند؛ مانند معمریه و بزیه، اما کتب ملل و نحل آنها را جداگانه آورده‌اند.

۸- چنان که دیدیم، بعضی از این فرقه‌ها به نام اصحاب بزرگوار ائمه ساخته شدند، تا بدین وسیله هم چهره آن اصحاب و هم چهره ائمه را مشوه جلوه دهند؛ مانند فرقه‌های زراریه، یونسیه و مفضلیه.

۹- بالآخره بعضی از سران فرقه‌ها مانند مغیره بن سعید، ابو الخطاب و محمد بن بشیر در آغاز از یاران ائمه بودند، اما بعدها راه انحراف را در پیش گرفتند و برای رسیدن به جاه و مال، گروهی را پیرامون خود گرد آوردند و ادعای خدایی امامان را کردند تا خود را پیامبر از طرف آنان بدانند.

این عده شدیداً مورد حمله امامان قرار گرفتند و پس از مطرود شدن از طرف امامان شیعه، دیگر نمی‌توان آنها را جزء فرقه‌های شیعه و حتی جزء فرقه‌های اسلام به حساب آورد.

بعضی از کتب ملل و نحل در تقسیم‌بندی که کرده‌اند، این فرقه‌ها را تحت عنوان فرقه‌هایی که از اسلام خارج هستند، آورده‌اند. (۱)

چنان که در جهان اهل تسنن هم فرقه‌های غلات عباسیه ظهور کردند که شخصیت‌هایی همانند ابو مسلم، منصور را خدا می‌دانستند و اینها نیز از اسلام خارج هستند.

اینکه کتب ملل و نحل اینها را جزء فرقه‌های شیعه آورده‌اند، به دو جهت است:

اول این که رؤسای این فرقه‌ها قبلاً از یاران ائمه علیهم السلام بوده‌اند.

ص: ۱۴۱

دوم این که برای پیشبرد اهداف خود، درباره ائمه غلو می کردند و آنان را به خدایی می رساندند تا در کنار این ادعا، خود را پیامبر بدانند.

در بخشهای بعد که به کیفیت برخورد ائمه علیهم السّلام با این فرقه ها و مؤسسان آنها می پردازیم، بخوبی روشن خواهد شد که انتساب این فرقه ها به شیعه پس از برخوردهای شدید ائمه شیعه هیچ توجیهی ندارد.

در پایان، ذکر این نکته ضروری است که هم اکنون در هیچ نقطه دنیا فردی پیدا نمی شود که خود را منتسب به یکی از این فرقه ها بکند و این خود بهترین دلیل بر این است که این فرقه ها فقط در مقاطعی از تاریخ ظهور داشته اند و دارای آن مقدار از اهمیت که در کتب ملل و نحل به آنها داده شده است، نبوده اند.

البته پیروان فرقه نصیریه هم اکنون وجود دارند و این فرقه چنان که گفتیم، در قرن پنجم به وجود آمدند و ما آن را استطرادا ذکر کردیم.

ب- فرقه هایی از غلات که نامشان از عقایدشان گرفته شده

اشاره

در کتب مختلف ملل و نحل برای هرچه بیشتر نشان دادن فرقه های غلات، علاوه بر فرقه هایی که قبلا ذکر کردیم، فرقه هایی از غلات را نه به نام رهبر و مؤسس آن، بلکه با عنوان و صفتی که اشاره به اعتقاد اصلی آن فرقه دارد، معرفی کرده اند.

از نظر علم رجال و تاریخ، وقتی که اسم رهبر فرقه ذکر شود، می توان درباره زندگانی رهبر و عقاید او در تاریخ و رجال جست و جو کرد و وجود یا عدم فرقه و نیز صحت یا سقم عقاید منسوب به او را بررسی کرد و نیز منطقه حضور آن فرقه را مشخص ساخت.

اما هنگامی که فرقه با عنوان و صفت به کار می رود و نامی از معتقدان به آن عنوان آورده نمی شود، نمی توان درباره وجود آن فرقه، اظهار نظر قاطعی کرد.

گمان ما بر این است که اکثر قریب به اتفاق فرقه هایی که با عنوان ذکر شده اند، تحت فرقه های دیگر غلات، که به نام رهبرانشان معروفند، داخل می باشند و ذکر جداگانه آنان، به هدف تکثیر فرقه های شیعه بوده است. شاهد این ادعا آن که در هیچ مقطع تاریخی نمی توانیم اثری از این گونه فرقه ها بیابیم.

این فرقه ها از قرار زیر است:

۱- اثنیّه

گروهی هستند که می گویند محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه السّلام هر دو خدا هستند. اینها به دو دسته تقسیم می شوند؛ بعضی خدایی محمد صلی الله علیه و اله و بعضی خدایی علی علیه السّلام را مقدم می دارند.

کسانی که محمد صلی الله علیه و اله را مقدم می دارند، معروف به میمیه و آنان که علی علیه السّلام را برتر می دانند، معروف به عیثیه هستند. (۱)

۲- اعضائیان

این گروه می گویند: خدا مانند انسان، دست و پا و انگشتان دارد. (۲)

این گروه را می توان داخل مشبّه آورد.

۳- ازدریّه

این گروه می گویند: علی علیه السّلام خداست و این علی علیه السّلام که چندین سال در این دنیا زندگی کرد، و پدر حسن و حسین بود، علی نبود بلکه شخصی بود به نام «علی ازدری» و آن علی علیه السّلام که امام است، او را فرزند نباشد که او صانع است. (۳)

۴- امریه

کسانی بودند که علی علیه السّلام را در امر رسالت با حضرت محمد صلی الله علیه و اله شریک می دانستند. (۴) شاید این گروه با شریکیه متحد باشند.

۵- بدائیه

بدائیه غلاتی هستند که بداء را، که به تغییر علم الهی تعریف می کنند، بر خدا جایز می شمارند. آنها می گویند: «خدا بعضی از چیزها را اراده می کند و سپس پشیمان

ص: ۱۴۳

۱- ۱) - تحفه اثنا عشریه، ص ۱۳.

۲- ۲) - تاریخ شیعه، ص ۱۷۰-۱۶۹.

٣-٣) - بيان الأديان، ص ٣٦. [١]

٤-٤) - تاريخ شيعة، ص ١٧٠؛ خاندان نويختي، ص ٢٥٠.

می شود. خلافت خلفای ثلاثه از همین جمله است.» (۱)

در فصل آینده، روشن خواهد شد که بداء به عنوان یکی از اعتقادات اصلی غلات مطرح شده است که درباره آن بحث خواهیم کرد.

۶- تفویضیه (مفوضه)

تفویض به معنای واگذار کردن است. این عنوان به کسانی گفته می شود که عقیده دارند خداوند امور عالم را به حضرت محمد صلی الله علیه و اله و یا حضرت علی علیه السلام واگذار و قدرت و اختیار آفرینش و تدبیر عالم را به آنان تفویض کرد.

اینها می گویند: ائمه علیهم السلام شریعتها را نسخ می کنند. همچنین اعتقاد دارند که ملائکه بر آنها فرود می آیند و به آنها وحی می رسانند. این عقیده ممکن است در بین بعضی از فرقه هایی که در فصل قبل ذکر کردیم، وجود داشته باشد. (۲)

مؤلف تبصره العوام می گوید: معتزله و جمله نواصب، این حکایت (یعنی قول به تفویض) را بر علمای امامیه بندند و این دعوی بلا دلیل است. (۳)

در فصل آینده ضمن بحث درباره تفویض و انواع آن، بی پایه بودن این اتهام بخوبی روشن خواهد شد.

۷- تناسخیه

در فصل آینده، تناسخ را به عنوان یکی از عقاید مشترک تمام غلات بررسی خواهیم کرد.

اما تعریف اجمالی تناسخ، عبارت است از این که روحی پس از جدا شدن از بدنی به بدن دیگر درآید. (۴) بسیاری از غلات به این مطلب عقیده داشتند و بنابراین، فرقه جداگانه ای به نام تناسخیه وجود نداشته است.

ص: ۱۴۴

۱- ۱) - الاعتصام، ج ۲، ص ۲۱۹؛ الفرق الاسلامیه ص ۴۸؛ تحفه اثنا عشریه ص ۱۵.

۲- ۲) - المقالات و الفرق، ص ۶۱؛ مقالات الاسلامیین، ص ۱۴؛ الاعتصام، ج ۲، ص ۲۱۹؛ الفرق الاسلامیه ص ۴۷؛ تحفه اثنا عشریه، ص ۱۵.

۳- ۳) - تبصره العوام، ص ۱۷۶.

۴- ۴) - مشکور، محمد جواد (مصحح)، هفتاد و سه ملت، (چاپ چهارم: تهران، انتشارات عطایی، ۱۳۳۵ ش)، ص ۳۰.

شایان ذکر است که غلات تناسخ را به جهت امتداد دادن روح خدایی حلول کرده در پیامبر صلی الله علیه و اله یا حضرت علی علیه السلام به دیگر ائمه علیهم السلام و یا به رهبرانشان مطرح می کردند. (۱)

۸- جعفریه

به این گروه نسبت داده اند که امام جعفر صادق علیه السلام را خدا می دانستند. (۲)

چنان که در بخش قبل دیدیم، به بسیاری از فرقه های زمان امام جعفر صادق علیه السلام این نسبت را داده بودند. بنابراین، عنوان جداگانه درست کردن برای آن وجهی ندارد.

۹- حلوتیه

حلوتیه، لقب کلیه کسانی است که قایل به حلول ذات خداوند در افرادی مانند ائمه علیهم السلام یا رهبران فرقه های غلات مانند ابو الخطاب، مغیره و... می باشند. (۳)

این عقیده به عنوان عقیده مشترک تمام غلات ذکر شده است که در فصل آینده به آن خواهیم پرداخت.

۱۰- ذبایه

ذباب به معنی پشه است.

این عنوان را برای گروهی درست کرده اند که گفته اند: چون محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام مانند دو پشه به هم شبیه بودند، جبرئیل علیه السلام در تبلیغ وحی اشتباه کرد و وحی را به جای علی علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و اله فرود آورد. (۴)

از خود این عنوان و توجیه آن، می توان به ساختگی بودن این عنوان پی برد.

۱۱- ذمامیه

می گویند گروهی از غلات شیعه، جبرئیل را به واسطه اشتباهش در تبلیغ وحی بر علی علیه السلام مذمت می کنند و لذا به آنها «ذمامیه» می گویند. (۵)

ص: ۱۴۵

۱-۱ - تاریخ شیعه، ص ۱۵۶.

۲-۲ - الخطط المقریزیه، ج ۴، ص ۳۰۴.

٣-٣) -المقالات و الفرق، ص ١١٥؛ التبصير في الدين، ص ١٢٤.

٤-٤) -تاريخ شيعه، ص ١٧٥.

٥-٥) -همان، ص ١٧٥.

۱۲- ذمیه

کتاب فرقه شناسی می نویسند: اینها پیروان شخصی به نام علباء بن ذراع دوسی بودند.

اینان حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله را مذمت می کنند و می گویند، علی علیه السلام خدا بود و محمد صلی الله علیه و اله را فرستاد که مردم را به سوی او بخواند، اما او مردم را به سوی خود خواند. (۱)

۱۳- رجعیه

عقیده به رجعت و بازگشت علی علیه السلام و ائمه دیگر به دنیا قبل از روز قیامت را یکی از مشترکات عقاید غلات شمرده اند.

اما بعضی در تعریف رجعیه بخصوص گفته اند.

«اینان گروهی از غلات بودند که قایل به رجعت حضرت علی علیه السلام بودند و بانگ رعد را آواز او و برق را از آتش سم اسپهای او می دانستند.» (۲)

۱۴- سابه

«سب» به معنای فحش است و سابه یعنی گروه فحش دهنده. این عنوان به کسانی گفته می شود که ابو بکر و عمر را سب می کردند. در کتب فرق اهل سنت، اولین بار این عمل را به ابن سبأ نسبت می دهند (۳) که موهوم بودن شخصیت او را ثابت کردیم.

احتمالاً این عنوان با عنوان لاعنیه (۴) یکی می باشد. اما بعضی در تعریف لاعتیه آورده اند که این گروه از غلاتی بودند که عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و ابو موسی اشعری و عائشه را لعن می کردند. (۵)

۱۵- سحابیه

سحاب به معنای ابر است.

عنوان سحابیه را به کلیه گروههایی نسبت داده اند که درباره آنان گفته اند اعتقاد دارند

ص: ۱۴۶

۱- ۱) - الخطط المقریزیه، ج ۴، ص ۳۰۳؛ الاعتصام، ج ۲، ص ۲۱۹؛ الفرق الاسلامیه، ص ۴۰.

۲- ۲) - تاریخ شیعه، ص ۱۷۶.

٣-٣) - الخطط المقرزیه، ج ٤، ص ١٧؛ خاندان نوبختی، ص ٢٥٧.

٤-٤) - الفرق المفترقه، ص ٢٠.

٥-٥) - خاندان نوبختی، ص ٢٤٨.

علی علیه السّلام که خداست در ابرهاست و هنگامی که ابری در آسمان ببینند، بر آن سلام می کنند و می گویند، رعد، صدای علی علیه السّلام و برق، تازیانه اوست. (۱)

فرقه نویسان این عقیده را به بسیاری از فرقه های غلات نسبت می دهند، اما بیشتر آنان در ضمن برشمردن عقاید عبد الله بن سبا این عقیده را ذکر می کنند. (۲)

علامه سید مرتضی عسکری در کتاب عبد الله بن سبا و علامه امینی (ره) در کتاب شریف الغدير، این مطلب را ریشه یابی کرده و موهوم بودن آن را به اثبات رسانده اند.

آنها می گویند: اصل مطلب از این قرار است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله عمامه ای داشت به نام سحاب، که در عید غدیر خم یا در مناسبت دیگر آن را به علی علیه السّلام بخشید.

پس از آن، گاهی که علی علیه السّلام با آن عمامه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وارد می شد، پیامبر صلی الله علیه و اله می فرمود: «جاء علی فی السحاب»؛ علی علیه السّلام در حالی که عمامه سحاب بر سر اوست، آمد، نه این که علی علیه السّلام که در ابرهاست آمد.

بعدها فرقه نویسان این جمله را تحریف کرده و آن را به طرفداران ابن سبا ساختگی نسبت دادند و گفتند: «آنها معتقدند که علی علیه السّلام در ابرهاست.» (۳)

۱۶- سلمائیه

این گروه، کسانی هستند که می گویند: «سلمان پروردگار است و حضرت محمد صلی الله علیه و اله مردم را به سوی او می خواند.»

این گروه در همه اعمال خود، مذهب مجوس را برگزیده بودند. (۴)

به نظر می رسد که اختراع این گروه برای بدنام کردن شیعیان ایرانی بوده است.

۱۷- شریکینه

این گروه، همان گروه امریه هستند که حضرت علی علیه السّلام را در رسالت با پیامبر

ص: ۱۴۷

۱-۱) - الفرق المفترقه، ص ۳۰.

۲-۲) - الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، ج ۴، ص ۱۸۰؛ الخطط المقریزیه، ج ۳، ص ۳۰۲.

۳-۳) - عبد الله بن سبا، ج ۲، ص ۲۵۰-۲۴۷؛ الغدير، ج ۳، ص ۲۹۳-۲۹۰ [۱] که این مطلب را با استفاده از منابع اهل سنت اثبات کرده اند.

۴-۴) - المقالات و الفرق، ص ۶۱.

اکرم صلی الله علیه و اله شریک می شمردند. (۱)

۱۸- طیاریه

این گروه خود را منسوب به جعفر طیار می دانستند.

از اعتقادات آنان می توان اعتقاد به وجود روح القدس در پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سپس انتقال آن به کالبد دیگر ائمه را برشمرد. (۲)

به احتمال زیاد این گروه همان گروه «جناحیه» می باشند.

۱۹- علویه

علویه را نامی اختراعی برای کلیه غلام-تی می دانند که به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام مقام خدایی می دادند و یا رسالت را حق او و متعلق به او می دانستند.

آنان در مقابل محمدیّه بودند که محمد صلی الله علیه و اله را بر علی علیه السلام برتری می دادند. (۳)

قبلا این گروه را تحت عنوانهای اثنیته و عیثیه و میمیه معرفی کردیم.

۲۰- غرابیه

این عنوان در بسیاری از کتب فرقه شناسی آمده است.

غراب به معنای کلاغ می باشد. آنچه که با این عنوان اختراعی به این گروه اختراعی نسبت داده اند، این است که چون محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام حتی از دو کلاغ به یکدیگر شبیه تر بودند، جبرئیل علیه السلام اشتباه کرد و وحی را بر محمد صلی الله علیه و اله فرود آورد. (۴)

بعضی این گروه را از فروع و شاخه های خطاییه شمردند. (۵)

حال سؤال می کنیم: آیا براستی گروهی بوده اند که گفته اند: اولاً، حضرت محمد صلی الله علیه و اله چهل ساله کاملاً شبیه به علی علیه السلام ده ساله بود.

ثانیاً، جبرئیل، فرشته امین خدا اشتباه کرده است.

- ١-١) - الفرق المفترقه، ص ٣٠.
- ٢-٢) - فرهنگ فرق اسلامي، ص ٣٢٧. [١]
- ٣-٣) - تاريخ شيعه، ص ١٧٨.
- ٤-٤) - التبصير في الدين، ص ١٢٤؛ الخطط المقريزيه، ج ٤ ص ٣٠٣؛ الفرق الاسلاميه، ص ٤٢؛ الاعتصام، ج ٢، ص ٢١٩؛ الفرق المفترقه، ص ٣٠.
- ٥-٥) - تاريخ شيعه، ص ١٨٠.

ثالثاً، این اشتباه استمرار پیدا کرده است.

آیا گمان نمی رود که زمانی در میان فرقه نویسان، جوّی ایجاد شده بود که می خواسته اند هرچه گفته های عجیب تر به فرقه ها نسبت دهند تا مردم رغبت بیشتری به کتابهایشان پیدا کنند.

۲۱- غمامیه (ربیعیه)

غمام به معنای ابر است و ربیع به معنای بهار.

این گروه را عنوان کسانی قرار داده اند که می گویند خدا در هر بهار به شکل ابر به زمین فرود می آید و دنیا را دور می زند. این گروه را از فروع و شاخه های گروه سبائیه شمرده اند که خود وجود نداشته اند. (۱)

این گروه با گروه سحابیه یکی هستند و هر دو در این که از نظر تاریخی وجود نداشته اند، مشترک می باشند.

۲۲- مخطئه

این لغت از خطا به معنای اشتباه گرفته شده است.

این عنوان به گروهی گفته می شد که می گفتند: جبرئیل در فرود آوردن وحی بر پیامبر صلی الله علیه و اله خطا کرده است، در حالی که باید آن را بر علی علیه السلام فرود می آورده است. (۲)

چنان که مشاهده می شود، این گروه با گروههای غرابیه و ذبائیه یک سخن را می گویند. این که به چه علت نام جداگانه ای پیدا کرده اند، خدا می داند.

۲۳- مخمسه

این گروه، همان یاران ابو الخطاب هستند که می گویند: «خداوند، محمّد است که در پنج صورت محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام ظاهر شد. چهار تن از این پنج نفر، حقیقتی ندارند و حقیقت یکی است و آن محمّد صلی الله علیه و اله است که خود را به صورت بشر

ص: ۱۴۹

۱- ۱) - الفصل، ج ۴، ص ۱۸۰؛ التبصیر فی الدین، ص ۱۲۴؛ خاندان نوبختی، ص ۲۶۰.

۲- ۲) - خاندان نوبختی، ص ۲۶۳.

ظاهر کرد تا مردم به او انس گیرند و می تواند هر زمان خود را به شکلی در آورد؛ زمانی پدر شود و زمانی فرزند، زمانی شوهر شود و زمانی همسر. این محمد صلی الله علیه و اله بود که خود را به شکل آدم و نوح و پیامبران دیگر ظاهر کرد و هم او بود که خود را به شکل پادشاهان ظاهر می کرد. او از مردم دعوت کرد که به وحدانیت او اعتراف کنند، اما مردم نپذیرفتند، از آنها خواست که به رسالت او اعتراف کنند، باز هم مردم نپذیرفتند. سپس از آنها خواست که لااقل به امامت او اعتراف کنند، آن هنگام بود که مردم پذیرفتند. (۱)

حقیقتا انسان با خواندن این اعتقادات مسخره از خود می پرسد: آیا براستی چنین افراد دیوانه ای وجود داشته اند؟ یا این فرقه نویسان بوده اند که گفتارهای دیوانگان را به آنها نسبت داده اند.

بعضی نیز گفته اند: مخمسه به کسانی گفته می شود که معتقدند خداوند اداره عالم را به پنج نفر، یعنی سلمان فارسی، مقداد، عمار، ابوذر و عمرو بن امیه ضمیری واگذار کرد و سلمان دارای مقام رسالت است. (۲)

۲۴- مشبه

مشبه به کسانی گفته می شود که قائل به تشبیه خداوند به انسان و موجودات دارای جسم می باشند. (۳)

چنان که قبلا دیدیم، گروههای اختراع شده ای از غلات مانند هشامیه را صاحب این اعتقاد می دانستند.

تذکر چند نکته

در پایان این بحث، لازم است نکات زیر را که قبلا هم در جای جای مباحث به آنها اشاره شده است، تذکر دهیم:

۱- چنان که مشاهده شد، بعضی از این عنوانها زیرشاخه های فرقه هایی مانند سبائیه و خطابیه معرفی شد. پس به چه دلیل این فرقه ها را دوباره با نام دیگر آورده اند؟

ص: ۱۵۰

۱-۱) -المقالات و الفرق، ص ۵۶.

۲-۲) -خاندان نوبختی، ص ۲۶۳.

۳-۳) -تاریخ شیعه، ص ۱۸۳.

۲- بعضی از این نامها مانند رجعیّه، بدائیّه، حلولیه و تناسخیه به عنوان عقاید مشترک غلات مطرح می شود. پس چرا دوباره فرقه هایی با این عنوانها ساختند؟

۳- این عنوانها در هیچ یک از کتب تاریخی نیامده است و معلوم نیست که صاحبان این عقاید چه کسانی بوده اند و در چه منطقه ای می زیسته اند، در چه زمانی زندگی می کرده اند و غیر از این عقیده چه عقاید دیگری داشته اند؟ بنابراین، درست تر آن است که آنها را ساخته ذهن فرقه نویسان بدانیم، یا این که بگوییم: کسانی این فرقه ها را اختراع کردند و در بین مردم رواج دادند و فرقه نویسان هم این نامهای اختراعی را از زبان مردم گرفتند و در کتب خود ثبت کردند و باعث گمراهی آیندگان پس از خود گشتند.

۴- هم اکنون نیز در هیچ نقطه دنیا اثری از صاحبان این عنوانها پیدا نمی شود.

همچنان که در هیچ یک از مقاطع تاریخ گذشته، اثری از آنها در تاریخ مشاهده نشده است.

ج- چگونگی موضع گیری امامان شیعه در برابر غلات

اشاره

در بحثهای گذشته به مناسبتهای مختلف، گوشه هایی از برخورد ائمه علیهم السلام با غلات را بیان کردیم و اجمالاً روشن شد که ائمه علیهم السلام حساسیت فوق العاده ای نسبت به این مسأله از خود نشان دادند، تا آن جا که خطر غلات را برای اسلام از خطر یهودیها و نصاری و مجوسیان و مشرکان بیشتر می دانستند و بالأخره، با تلاشهای پیگیر خود توانستند این فرقه ها را از صفحه روزگار محو کنند.

بسیاری از علمای شیعه در کتب خود به «نحوه و چگونگی برخورد ائمه با غلات» پرداخته اند که از آن جمله می توان کتب زیر را ذکر کرد:

الف- کتب رجال مانند: رجال کشی، رجال نجاشی، معجم رجال الحدیث و دیگر کتب رجالی شیعه تحت اسامی رهبران فرقه های غلات مانند ابو الخطاب، مغیره، محمد بن نصیر نمیری و همانند آنها به این مسأله پرداخته اند.

ب- بحار الانوار جلد ۲۵، در بابی تحت عنوان «باب نفی الغلو فی النبی و الائمة صلوات الله علیه و علیهم...» (۱) به این مسأله مهم پرداخته و بدون ترتیب بندی مشخصی،

ص: ۱۵۱

احادیث مربوط به این عنوان را ذکر کرده است.

ج- کتاب آراء ائمه الشیعه فی الغلاه توانسته است اکثر قریب به اتفاق برخوردارهای ائمه با غلات را جمع آوری کند.

ترتیب این کتاب، به ترتیب زمان ائمه علیه السلام می باشد.

د- کتاب هویه الشیع نیز گوشه هایی از برخوردار ائمه علیهم السلام با این مساله را آورده است.

این کتاب، برخوردار آنها را به برخوردار منفی و مثبت قسمت کرده است.

مراد از برخوردار منفی، ردّ و انزجار از غلات و منظور از برخوردار مثبت، بیان عقاید صحیح می باشد.

سعی ما در این جا بر آن است که کیفیت برخوردار ائمه علیهم السلام با غلات را طبق یک تقسیم بندی منطقی به مراحل مختلف تقسیم کنیم و احادیث هر مرحله را در جای خود بیاوریم.

البته این مرحله بندی به این معنا نخواهد بود که در متن واقع هم ائمه طبق این تقسیم عمل می کردند، بلکه به این معنا است که در برخوردار ائمه تمامی این مراحل دیده می شود و در هر زمان به مقتضای آن، از یک یا چند مرحله استفاده می کرده اند.

این نکته قابل تذکر است که ما در این تقسیم بندی خود گاهی ناچار به تقطیع و قطعه قطعه کردن یک حدیث می شویم تا بتوانیم هر قطعه و قسمتی از حدیث را در مرحله مناسب خود جای دهیم.

این مراحل اجمالاً از این قرار است:

۱- ردّ عقاید غلات و بیان عقاید صحیح؛

۲- بیان علل غلو و نتیجه آن؛

۳- بیان توطئه های غلات؛

۴- اعلام انزجار از غلات و لعن آنها؛

۵- صدور فرمان محاصره همه جانبه غلات؛

۶- صدور فرمان کشتن غلات.

ردّ عقاید غلات و بیان عقاید صحیح

اشاره

عقاید کلامی شیعه که به صورت احادیثی از ائمه علیهم السّلام وارد شده است، در کتب مختلف حدیثی و کلامی شیعه تحت عنوان کتابهای مختلف، مانند کتاب التوحید، کتاب النبوه، کتاب الامامه و کتاب المعاد جمع آوری شده و در هر کتاب، بابهای مختلفی گشوده شده است و بدین ترتیب، عقاید شیعه در ریزترین مسائل مربوط به اصول عقاید منظم شده است و هر خواننده منصفی با مراجعه به این کتب درمی یابد که شیعه در هر مسأله با قویترین برهانها به اثبات مدّعی خود پرداخته و راه هرگونه شکّ و شبهه در عقاید را بسته است.

بخصوص در مسأله توحید، که با متقن ترین براهین، توحید را در همه ابعاد خود، یعنی ذاتی، صفاتی، عبادی و فعلی به اثبات رسانده است؛ کاری که هیچ یک از فرق اسلامی دیگر آن را انجام نداده اند و پای هر یک در یکی از بابهای توحید لغزیده است.

این جا است که بسی تعجب به محقق دست می دهد که چگونه غلات توانستند عقاید خرافی و باطل و کفرآمیز خود نسبت به ائمه علیهم السّلام را مطرح کنند و برای خود طرفدارانی فراهم نمایند.

ما در این جا قصد نداریم که عقاید صحیح شیعه را از بابهای مختلف کتب حدیثی و کلامی شیعه در آورده، ارائه کنیم، بلکه قصد بر این است که عقاید و موهومات غلات نسبت به ائمه علیهم السّلام را بیان کنیم و در هر مورد، برخورد ائمه علیهم السّلام را بیاوریم.

به طور کلی عقایدی که غلات نسبت به ائمه بیان می کردند، از این قرار بود:

الف- قائل شدن به الوهیت و خدایی ائمه علیهم السّلام و اثبات صفاتی مانند خالقیت و رازقیت برای آنان.

ب- قائل شدن به نبوت ائمه علیهم السّلام.

ج- اثبات علم غیب ذاتی و مطلق برای ائمه علیهم السّلام.

حال به برخورد ائمه علیهم السّلام با این مطالب، طبق ترتیب بندی یاد شده می پردازیم:

۱- امام صادق علیه السّلام در بیان لزوم برخورد با عقاید انحرافی غلات، خطاب به یکی از یاران خود به نام مصادف می فرماید:

ای مصادف! اگر عیسی علیه السّلام نسبت به غلّوی که نصاری دربار او کرده بودند، ساکت نشسته بود، خداوند حق داشت که گوشش را کر و چشمش را کور کند. همین طور اگر من نسبت به آنچه ابو الخطاب می گفت ساکت می نشستم، خداوند حق داشت که با من نیز چنان کند. (۱)

۲- امام رضا علیه السّلام وقتی که شنید بعضی از افراد، صفات خداوند ربّ العالمین را به حضرت علی علیه السّلام نسبت می دهند، بدنش لرزید و عرق از سر و رویش جریان پیدا کرد و سپس فرمود:

«منزه است خداوند! منزه است خداوند از آنچه ظالمان و کافران درباره او می گویند!

آیا علی علیه السّلام خورنده ای در میان خورندگان، نوشنده ای در میان نوشندگان، ازدواج کننده ای در میان ازدواج کنندگان و گوینده ای در میان گویندگان نبود؟ آیا او نبود که در مقابل پروردگار خود در حالی که خاضع و ذلیل بود، به نماز می ایستاد و به سوی او راز و نیاز می کرد؟ آیا کسی که این صفات را دارد، خداست؟

اگر چنین است، پس باید همه شما خدا باشید، چون در این صفات با علی علیه السّلام مشترک می باشید؛ صفاتی که همه آنها دلالت بر حدوث موصوف آنها دارد.

آن گاه در جواب سؤال راوی که معجزات آن حضرت علیه السّلام را دلیل غلات برای الوهیت او ذکر می کند، می فرماید:

اما معجزاتی که از او به ظهور رسیده، فعل خودش نبود، بلکه فعل قادری بود که شباهت به مخلوقها نداشت.

سپس آن حضرت علیه السّلام با بیان مثال جالبی، بعضی از ریشه های مسأله را بیان می کند:

ریشه اصلی انحراف این گمراهان کافر، جهل و نادانی آنها و سپس پافشاری در این جهل بود. مثل اینها مثل کسانی است که چشم به راه و منتظر رسیدن پادشاهی هستند، تا

ص: ۱۵۴

از او حاجات دنیوی خود را بخواهند. ناگاه به آنان گفته می شود که بزودی پادشاه با لشکر و خدم و حشم خود، بر شما وارد می شود. پس هر گاه او را دیدید، حق تعظیم او را به جا آورید. مبادا که دیگری را به نام او بخوانید و دیگری را به جای او تعظیم نمایید که اگر چنین کنید، مستحق عقوبت او خواهید شد.

در این هنگام، یکی از بندگان آن پادشاه با تعدادی از سپاهیان پیشقراول فرا می رسند. این بیچارگان وقتی که آن غلام و بنده را با آن نعمتها و سپاهیان می بینند، خیال می کنند که همه آن نعمتها و سپاهیان از خود اوست و نه از پادشاه. پس او را به جای پادشاه تعظیم می کنند و حق پادشاه را نسبت به بنده او به جای می آورند و اصلاً او را پادشاه می خوانند و این را که بالاتر از این بنده، پادشاهی وجود داشته باشد، یا این بنده مالکی داشته باشد، انکار می نمایند.

آن غلام هر چه سعی می کند به آنان بفهماند که این همه نعمتها از آن پادشاه است، به گوششان فرو نمی رود و دست از اعتقاد باطل خود بر نمی دارند، تا این که پادشاه فرا می رسد و بر آنان غضب می کند و آنان را عذاب می نماید.

این غلات نیز چون علی علیه السلام و اولادش را دیدند که خداوند نعمتهای فراوانی از فضل خود به آنها عطا کرده است، او را با نام خداوند خواندند و هر چه آنان سعی در ردّ نسبت خدایی خود کردند، به گوش آنان فرو نرفت، تا آن که دچار عذاب دردناک شدند. (۱)

۳- امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود به نام اسماعیل بن عبد العزیز که افکاری غلو آمیز داشت، فرمود:

«ای اسماعیل! برای من آبی در متوضاً (محل وضوء) بگذار تا وضو بگیرم.

اسماعیل نیز چنین کرد و سپس با خود گفت: من درباره او اعتقاداتی چنین و چنان دارم (مثل این که او پروردگار است و خالق و رازق) در حالی که او احتیاج به وضو گرفتن پیدا می کند.

وقتی که امام صادق علیه السلام از محل وضو خارج شد، فرمود:

ای اسماعیل! ساختمان را بیش از آنچه که ظرفیت دارد، بالا نبرید که منهدم خواهد

ص: ۱۵۵

شد. ما را مخلوق قرار دهید و آن گاه هر چه می خواهید درباره ما بگویید. (۱)

۴- یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام صالح بن سهل، اعتقاد به ربوبیت امام صادق علیه السلام داشت.

روزی امام صادق علیه السلام به او نگاهی کرد و فرمود:

ای صالح! به خدا سوگند که ما بنده و مخلوق هستیم و پروردگاری داریم که او را عبادت می کنیم و اگر او را عبادت نکنیم، او ما را عذاب خواهد کرد. (۲)

۵- یکی از یاران امام رضا علیه السلام به نام هروی (اباصلت) می گوید:

به امام رضا علیه السلام عرض کردم: مردم درباره شما می گویند که ادعا می کنید مردم بندگان شما هستند.

امام رضا علیه السلام وقتی چنین شنید، بسیار ناراحت شده، سر به آسمان برداشت و فرمود:

ای خدا خالق آسمانها و زمین که دانای نهان و آشکار هستی! تو گواهی که من هرگز چنین نگفته ام و از هیچ یک از پدرانم نیز نشنیده ام که چنین گفته باشند. تو آگاهی که ما چه اندازه از این امت، ظلم تحمل کردیم و این نیز یکی از ظلمهای آنها بر ماست.

آن گاه رو به هروی کرده، فرمود: اگر همه مردم بندگان ما هستند، پس آنها را به چه کسی بفروشیم؟ (۳)

۶- در حدیث دیگری، امام رضا علیه السلام ضمن رد این که مردم بندگان ائمه باشند، می فرماید:

مراد ما این است که مردم بندگان ما در لزوم اطاعت از ما هستند (و نه این که آنان را خلق کرده باشیم یا مالک آنان باشیم) و دستداران و ولایت پذیران ما در امور دینی می باشند، پس این سخن را حاضران به غایبان برسانند. (۴)

۷- در حدیثی امام صادق علیه السلام ضمن رد مغیره و عقاید او می فرماید:

به خداوند سوگند، ما بندگان خدا هستیم که ما را خلق کرد و برگزید. ما بر نفع و ضرر خود قادر نیستیم. اگر او ما را مورد رحم خود قرار دهد، پس به واسطه صفت رحمتش

ص: ۱۵۶

۱- ۱) - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۹، ح ۲۲.

۲- ۲) - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۰۳، ح ۶۹؛ اختیار معرفه الرجال، ص ۲۱۸.

۳- ۳) - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۱۸، ح ۱۰.

۴- ۴) - همان، ص ۲۹۸، ح ۲۱.

می باشد و اگر ما را عذاب کند، به علت گناهانمان می باشد و ما هیچ حجتی بر او نداریم.

ما می میریم، وارد قبر می شویم، در روز قیامت برانگیخته می شویم، در موقف می ایستیم و مورد سؤال قرار می گیریم.

سپس ضمن اعلام بیزاری از گفته های ابو الخطاب و یارانش می فرماید: حتی اگر ما خود (به فرض محال) آنها را به خدایی خود فرا می خواندیم، باید قبول نمی کردند، چرا که می بینند من (مانند انسانها) دچار خوف و ترس می شوم. (۱)

۸- یکی از یاران امام صادق علیه السلام می گوید:

امام علیه السلام در حالی که ناراحت بود، نزد ما آمد و فرمود: همین چند لحظه پیش، برای کاری از منزل خارج شدم. ناگاه یکی از سیاهان مدینه نزد من آمد و گفت:

«لیک جعفر بن محمد لیک»؛ ای جعفر بن محمد تو را لیک می گویم.

من از بس ناراحت شدم از همان جا باز گشتم، در حالی که از آنچه او درباره من گفته بود، ترسان و لرزان بودم.

به محض این که به خانه رسیدم به جایگاه نماز خود رفتم و برای پروردگارم سجده کردم و صورتم را بر خاک مالیدم و خودم را در مقابل او ذلیل و خوار ساختم و از آنچه آن سیاه گفته بود، برائت و بیزاری جستم. (۲)

۹- امام صادق علیه السلام در رد طرفداران ابو الخطاب که با تاویل آیه: هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ (۳) امام را خدای زمین می دانستند، فرمود:

به خداوند سوگند، آن مقدار که اینها عظمت خدا را کوچک کردند، هیچ کس نکرد.

... به خداوند سوگند، اگر من به آنچه اهل کوفه (طرفداران ابو الخطاب) درباره من می گویند اقرار کنم، زمین مرا در خود فرو خواهد برد. من جز بنده ای مملوک که بر هیچ سود و زینتی قادر نیستم، نمی باشم. (۴)

۱۰- امام صادق علیه السلام در رد کسانی که می گفتند: ائمه رزق و روزی بندگان را اندازه گیری

ص: ۱۵۷

۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۰، ۲۱۸، ح ۴۷.

۲- ۲) - الروضه من الکافی، ص ۲۲۶-۲۲۵؛ [۱] بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۲۱، ح ۹۰. [۲]

۳- ۳) - زخرف ۸۴. [۳]

۴- ۴) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۴؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۴، ح ۵۳.

می کنند، فرمود:

به خداوند سوگند! ارزاق ما را جز خدا تقدیر و اندازه گیری نمی کند و من خود، به غذایی برای خانواده ام احتیاج داشتم، سینه ام تنگ و فکرم مشغول شد، تا این که رزق آنان را تامین کردم و نفسی به راحتی کشیدم. (۱)

۲- ردّ نبوت

۱- دو تن از یاران امام صادق علیه السلام باهم بر سر نبوت آن حضرت علیه السلام بحث داشتند.

وقتی که به نزد امام صادق علیه السلام رسیدند، امام علیه السلام ابتدا خطاب به آنان فرمود:

من از کسی که بگوید ما پیامبر هستیم، بیزارم. (۲)

۲- امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

لعنت خدا بر کسی باد که بگوید ما پیامبر هستیم و نیز لعنت بر کسی باد که در این مطلب شک کند. (۳)

۳- ردّ علم غیب مطلق و ذاتی ائمه

در احادیث بسیاری، ائمه علیهم السلام از خود نفی علم غیب کرده اند. با توجه به احادیث فراوان دیگری که مواردی از خبر دادن آنها از مغیبات و امور غیبی در آنها باشد (۴)، باید بگوییم که مراد از نفی علم غیب، علم غیب ذاتی است نه علم غیب اکتسابی از خداوند و یا علم غیبی که از روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به دست می آید. (۵)

احادیث نفی علم غیب از قرار زیر است:

۱- یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام یحیی بن عبد الله بن حسین نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: بعضی خیال می کنند که تو غیب می دانی.

ص: ۱۵۸

۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۲۰۸-۲۰۷؛ بحار الانوار ج ۲۵، ص ۳۰۱، ح ۶۵.

۲- ۲) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۶۰؛ بحار الانوار ج ۲۵، ص ۲۹۱، ح ۴۸.

۳- ۳) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۴؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۶، ح ۵۷.

۴- ۴) - برای اطلاع بیشتر از تفصیل این موارد، بنگرید به: الاحادیث الغیبیه للائمه الاثنی عشر که در سه جلد توسط مؤسسه المعارف الاسلامیه انتشار یافته است.

٥-٥) - بنگرید به: بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ٢٦٨، ذیل حدیث ٩.

امام صادق علیه السلام بسیار ناراحت شد و فرمود:

سبحان الله! دست خود را بر سر من بگذار (احساس خواهی کرد) که از شنیدن این سخن، موی بر بدنم راست شد.

سپس فرمود: به خداوند سوگند، اینها که ما می‌گوییم (و باعث توهم علم غیب در ما می‌شود) جز روایت از رسول خدا صلی الله علیه و اله چیزی نیست. (۱)

۲- ابو بصیر به امام صادق علیه السلام می‌گوید:

آنها می‌گویند که شما عدد قطره‌های باران و ستارگان و برگ‌های درختان و نیز وزن آنچه که در دریاست و عدد خاکها را می‌دانید.

امام صادق علیه السلام با شنیدن این سخنان سر بر آسمان بالا برد و فرمود:

سبحان الله! سبحان الله! نه به خدا سوگند! اینها را جز خداوند نمی‌داند. (۲)

۳- امام صادق علیه السلام در رد ادعای ابو الخطاب که ادعا می‌کرد آن حضرت علم غیب می‌داند و آن را به ابو الخطاب نیز داده است، فرمود:

به خداوندی که غیر از او خدایی نیست سوگند! که من علم غیب نمی‌دانم و خداوند در مصیبت مردگانم به من اجر ندهد و در حیات زندگانم به من برکت ندهد، اگر چنین مطلبی به او (ابو الخطاب) گفته باشم. (۳)

۴- حضرت صاحب (عج) در توقیعی که در رد غلات صادر کرد، چنین نوشت:

«...خداوند عز و جل بالاتر از آن چیزی است که او را به آن توصیف می‌کنند. او منزّه است و ما حمد و سپاس او را می‌گوییم. ما با او در علم و قدرتش شریک نیستیم، بلکه غیر از او هیچ کسی علم غیب نمی‌داند، چنان که خود در کتاب محکمش فرموده است:

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ (۴)

(ای رسول ما) بگو: که در همه آسمانها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست. (۵)

ص: ۱۵۹

۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۳؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۳، ح ۵۰.

۲- ۲) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۳؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۴، ح ۵۳. [۱]

۳- ۳) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۸۹-۱۸۸؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۲۲، ح ۹۱.

٤-٤) - نمل ١٦٥. [٢]

٥-٥) - بحار الانوار، ج ٢٥، ص ٢٦٧-٢٦٦، ح ٩.

اشاره

در ضمن بعضی از احادیث، به اشاراتی درباره علل غلو و نتایج آن برمی خوریم.

بعضی از آن احادیث، بدین گونه است:

۱- علل غلو

۱- در حدیثی که سابقاً از امام رضا علیه السلام بیان داشتیم، یکی از علل غلو را جهل و ناآگاهی و پس از آن، استبداد و خودرأیی رهبران و رهروان غلات برشمرده بود. (۱)

۲- در بعضی از احادیث به سوءاستفاده های مالی غلات به وسیله مطرح کردن غلو درباره ائمه اشاره شده است، از جمله:

امام حسن عسکری علیه السلام درباره دو تن از غلات به نامهای محمد بن نصیر فهری و حسن بن محمد بن بابای قمی می فرماید:

«...مستاکلین یا کلان بنا الناس فتانین موزیین.»

...این دو حيله گر موزی به وسیله ما مال مردم را می خورند. (۲)

۳- امام جواد علیه السلام درباره جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم که از غلات پیرو ابو الخطاب بودند، می فرماید:

اینها به نام ما، مال مردم را می خورند و آنان را به سوی آنچه ابو الخطاب ادعا می کرد، می خوانند. (۳)

۴- در بعضی از احادیث، به حبّ مفرط به عنوان یکی از علل غلو اشاره شده است؛ از جمله از امام سجاد علیه السلام خطاب به ابو خالد کابلی چنین نقل شده است:

یهود به قدری عزیز را دوست داشتند که درباره او گفتند آنچه گفتند. (یعنی گفتند او پسر خداست). پس نه عزیز از آنان است و نه آنان از عزیز. همانا نصاری به قدری عیسی علیه السلام را دوست داشتند که درباره او گفتند آنچه گفتند، پس نه عیسی از آنان است و نه آنان از عیسی علیه السلام.

ص: ۱۶۰

٢-٢) - اختيار معرفه الرجال، ص ٣٢٣؛ [١] بحار الانوار، ج ٢٥، ص ٣١٨، ح ٣١٨. [٢]

٣-٣) - اختيار معرفه الرجال، ص ٣٢٨؛ بحار الانوار، ج ٢٥، ص ٣١٩، ح ٨٥.

این سنت درباره ما هم پیاده شده است، و بعضی از شیعیان، ما را به قدری دوست خواهند داشت که درباره ما آنچه یهودیان درباره عزیر و مسیحیان درباره عیسی بن مریم گفتند، خواهند گفت. پس نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان. (۱)

۲- نتایج غلو

۱- مهمترین نتیجه غلو که در روایات به آن اشاره شده، کوچک کردن عظمت خداوند است که به بعضی از روایات آن اشاره شد.

از جمله امام صادق علیه السلام در حدیثی ضمن هشدار به پیروان خود مبنی بر دوری از غلات می فرماید:

«یصغرون عظمه الله و یدعون الربوبیه لعباد الله.» (۲)

اینها عظمت خداوند را کوچک نموده، ادعای ربوبیت برای غیر خدا می کنند.

۲- در بعضی از احادیث به ترک واجبات به عنوان یکی از نتایج غلو اشاره شده است؛ از جمله امام صادق علیه السلام در همان حدیث پیشین می فرماید:

غلوکننده به سوی ما برمی گردد و ما او را قبول نمی کنیم، اما وقتی که مقصّر (آن که در حق و شناخت ما کوتاهی کرده است) به سوی ما برمی گردد، او را می پذیریم و دلیل آن، این است که غالی، عادت به ترک نماز و زکات و روزه و حج کرده است و نمی تواند عادتش را ترک کند و او هرگز به طاعت خداوند عزّ و جلّ بر نخواهد گشت. اما مقصّر هرگاه شناخت، عمل می کند و اطاعت می نماید. (۳)

بیان توطئه های غلات

یکی از مهمترین و زیانبارترین توطئه های غلات، درست کردن روایاتی با سندهای معتبر و جای دادن آنها در کتب یاران ائمه علیهم السلام بود و بدین ترتیب نقشی عظیم در جایگزین کردن افکار انحرافی در میان شیعیان داشتند که هنوز هم آثار این جنایت کاملاً زودده نشده است.

ص: ۱۶۱

۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۷۹؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۸، ح ۴۴.

۲- ۲) - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۵، ح ۶. [۱]

۳- ۳) - همان.

در بحثهای گذشته تحت عنوان نامه‌های غالیانی چون مغیره بن سعید، بیان بن سمعان و ابو الخطاب به این جنایت اشاره کردیم و هشدارهای ائمه علیهم السّلام را نیز یادآور شدیم. در این جا بدون آن که احادیث گذشته را تکرار کنیم، به ذکر چند حدیث دیگر می پردازیم:

۱- امام رضا علیه السّلام در حدیثی خطاب به حسین بن خالد می فرماید:

کسی که قایل به جبر و تشبیه باشد، کافر و مشرک است و ما از او در دنیا و آخرت بیزار هستیم.

ای پسر خالد! اخباری که درباره جبر و تشبیه به نام ما شایع شده است، (ما نگفته ایم)، بلکه آنها را غلاتی که عظمت خداوند را کوچک کرده اند، به نام ما ساخته اند. (۱)

۲- یونس بن عبد الرحمان، که یکی از بزرگترین اصحاب امام رضا علیه السّلام و از اصحاب اجماع به شمار می رود، احادیث بسیاری را رد می کرد. وقتی که به او اعتراض شد، در جواب گفت:

من به عراق سفر کردم و در آن جا با تعداد زیادی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السّلام ملاقات کردم و از آنان حدیث شنیدم و از کتابهایشان نسخه برداری کردم.

سپس آن کتب را بر امام رضا علیه السّلام عرضه کردم و آن حضرت علیه السّلام احادیث بسیاری را رد کرد و این را که آن احادیث از احادیث امام صادق علیه السّلام باشد، انکار کرد و به من فرمود:

همانا ابو الخطاب بر ابو عبد الله علیه السّلام دروغ می بست. پس خدا ابو الخطاب و یارانش را لعنت کند که این احادیث را تا امروز در کتب اصحاب امام صادق علیه السّلام جای می دهند.

آن گاه امام علیه السّلام برای رهایی یارانش از سردرگمی برای شناختن احادیث صحیح از احادیث ساختگی، قاعده های زیر را بیان فرمود:

«چیزی از احادیث ما که خلاف قرآن است، قبول نکنید، چرا که ما هر گاه حدیث گوئیم با قرآن و سنّت موافق است. ما از قول خدا و رسولش حدیث می گوئیم و هیچ گاه نمی گوئیم: قال فلان و فلان، تا موجب تناقض در کلام ما بشود. همانا سخنان آخرین ما (ائمه) مانند سخنان اولین ماست و کلام اولین ما، تصدیق کننده کلام آخرین ماست. پس

ص: ۱۶۲

هرگاه حدیثی را نزد شما آوردند که با این گفته ها مخالف بود، آن را رد کنید و به گوینده بگویید: تو به آنچه آورده ای آگاهتری، چرا که با هر گفته ای از ما حقیقتی است و بر آن نوری. پس هر گفته ای که حقیقت و نور ندارد (و به ما نسبت داده می شود)، از گفته های شیطان است.

در ابتدای همین حدیث، «شاهد داشتن حدیثی از احادیث دیگر ائمه» را نیز به عنوان ملاک صحت حدیث ذکر کرده است. (۱)

انزجار از غلات و لعن آنها

هنگام برشمردن فرقه های غلات، احادیثی که در رد سران آنها مانند: مغیره، ابو الخطاب، محمد بن بشیر و بشار شعیری و اعلام انزجار و بیزاری از آنها و لعن آنها از سوی ائمه علیهم السلام وارد شده بود، ذکر کردیم.

حال در این جا به ذکر احادیث دیگری در این زمینه می پردازیم:

۱- امام رضا علیه السلام در برخورد با یکی از دوستان یونس بن ظبیان (که از غلات خطابی بود) و یکی از گفتارهای منحرف یونس را ذکر می کرد، با عصبانیت فرمود:

از نزد من بیرون برو که خدا تو را و کسی که این حدیث را برای تو گفت و نیز یونس را هزار مرتبه لعنت کند که در پی هر لعنتی، هزار لعنت باشد و هر لعنتی از این لعنتها تو را به قعر جهنم فرو برد. این را بدان که یونس با ابن الخطاب در بدترین عذابها باهم هستند و یاران این دو با آن شیطانی که این حدیث را برای تو گفت، با فرعون و آل فرعون در شدیدترین عذابها می باشند. اینها را من از پدرم شنیدم. (۲)

۲- امام رضا علیه السلام می فرماید:

کسی که قائل به تناسخ شد، کافر است.

سپس فرمود: خدا غلامت را لعنت کند که بدتر از مجوس، یهود، نصاری، قدریه، مرجئه و حروریه می باشند. با آنها نشست و برخاست و دوستی نکنید و از آنها بیزاری

ص: ۱۶۳

۱- ۱) - کمره ای، میرزا خلیل، آراء ائمه الشیعه فی الغلاه، (چاپ افست حیدری، ۱۳۵۱ ش)، ص ۱۷۱-۱۷۰.

۲- ۲) - اختیار معرفه الرجال، ص ۲۳۳-۲۳۲؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۴، ح ۳.

جوید که من از آنها بیزارم. (۱)

۳- در حدیث دیگری، امام صادق علیه السلام آنها را از یهود و نصاری و مجوسیان و مشرکان بدتر می داند. (۲)

۴- امام سجاد علیه السلام در حدیثی که سابقاً نیز ذکر کردیم، خطاب به ابو خالد کابلی می فرماید:

گروهی از شیعیان ما، ما را به اندازه ای دوست خواهند داشت که آنچه یهود درباره عزیر و نصاری درباره مسیح گفتند، درباره ما خواهند گفت، نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان. (۳)

۵- امام صادق علیه السلام در حدیثی ضمن انزجار از اقوال مغیره و ابو الخطاب می فرماید:

وای بر آنها! آنها را چه می شود؟ خدا لعنت کند آنها را. آنها خدا و پیامبرش را در قبرش اذیت کردند و همین طور امیر المؤمنین علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن، حسین، علی بن الحسین و محمد بن علی (صلوات الله علیهم) را. این من هستم در میان شما که گوشت و پوست رسول خدا صلی الله علیه و اله هستم. شب هنگام که در بسترم قرار می گیرم، خائف و ترسان و مرعوب می باشم (به واسطه گفته های غلات). آنها (غلات) خود در امانند و من در فرع.

آنها راحت می خوابند و من خائف و ترسان و بیدار هستم و در بین کوهها و صحراها سرگردان. من از آنچه اجدع بزاد ابو الخطاب، بنده بنی اسد درباره من گفته است به سوی خدا بیزاری می جویم. (۴)

۶- در حدیثی امام صادق علیه السلام پس از لعن مغیره می فرماید:

خداوند لعنت کند کسی را که درباره ما چیزی می گوید که ما خود نمی گوئیم و خداوند لعنت کند کسی را که ما را از بندگی خارج کند؛ از بندگی خدایی که ما را آفریده است و ما به سوی او باز خواهیم گشت و امور ما در قبضه اوست. (۵)

۷- امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۱۶۴

۱- ۱) - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۳، ح ۱۸.

۲- ۲) - همان، ص ۲۸۳، ح ۳۳.

۳- ۳) - اختیار معرفه الرجال، ص ۷۹.

۴- ۴) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۹، ح ۴۶.

۵- ۵) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۴-۱۹۵؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۷، ح ۵۹.

من از کسی که گمان می کند ما پروردگار یا پیامبر هستیم، بیزار می باشم. (۱)

۸- امام صادق علیه السلام خطاب به سدید صیرفی می فرماید:

ای سدید! گوش و چشم و مو و پوست و گوشت و خون من از اینان (غلات) بیزار است. خدا و پیامبرش از آنها بیزارند. اینها بر دین من و دین پدرانم نیستند. به خداوند سوگند! خداوند در روز قیامت من و آنها را باهم جمع نخواهد کرد، مگر آن که بر آنها غضبناک باشد. (۲)

صدور فرمان محاصره همه جانبه غلات

در بعضی از احادیث، ائمه شیعه به یاران خود فرمان می دهند که از معاشرت با غلات خودداری کنند و با آنان هیچ گونه رابطه ای نداشته باشند و بخصوص غلات را برای جوانان خطرناک می دانند.

بعضی از این احادیث، بدین گونه است:

۱- امام صادق علیه السلام می فرماید:

از غلات نسبت به جوانان خود بر حذر باشید که مبادا آنان را فاسد سازند. (۳)

۲- امام صادق علیه السلام می فرماید:

کمترین چیزی که به وسیله آن، انسان از ایمانش خارج می شود، آن است که در مجلس یک غالی بنشیند، سخنانش را گوش دهد و آنها را تصدیق کند. (۴)

۳- از امام رضا علیه السلام درباره غلات و مفوضه سؤال شد و آن حضرت علیه السلام فرمود:

غلات کافر هستند و مفوضه، مشرک. کسی که با آنها بنشیند، یا با آنها مخلوط شود، یا با آنها بخورد، یا با آنها بیاشامد، یا با آنها وصلت کند، یا کسی از آنها را به ازدواج درآورد... یا آنها را امین بر امانت بشمارد، یا گفتارشان را تصدیق کند، یا به کوچکترین کلمه ای آنها را یاری کند، از تحت ولایت خداوند و ولایت پیامبرش و ولایت ما

ص: ۱۶۵

۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۲؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۷، ح ۶۰.

۲- ۲) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۸-۱۹۷؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۸، ح ۶۲.

۳- ۳) - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۵؛ ح ۶.

۴- ۴) - همان، ص ۲۷۰، ح ۱۴.

اهل البيت عليهم السلام خارج شده است. (۱)

۴- امام صادق عليه السلام درباره ياران ابو الخطاب و غلات به مفضل فرمان می دهد:

ای مفضل! با آنها نشست و برخاست نکنید و با آنها نخورید و نیشامید و با آنها مصافحه نکنید و به آنها ارث ندهید. (۲)

۵- امام رضا عليه السلام در حدیثی خطاب به حسین بن خالد، غلات را نقطهٔ مقابل اهل بیت عليهم السلام قرار داده، می فرماید:

کسی که آنها را دوست بدارد، ما را دشمن داشته است و کسی که آنها را دشمن بدارد، ما را دوست داشته است. کسی که با آنها وصل باشد، با ما قطع رابطه کرده است و کسی که با آنها قطع رابطه کند، با ما وصل است. کسی که به آنها جفا کند، به ما نیکی کرده است و کسی که به آنها نیکی کند، به ما جفا کرده است. کسی که آنها را اکرام کند، به ما اهانت کرده است و کسی که به آنها اهانت کند، ما را اکرام کرده است. کسی که سخنان آنها را قبول کند، ما را رد کرده است و کسی که آنها را رد کند، ما را قبول کرده است.

کسی که به آنها احسان کند، به ما بدی کرده است و کسی که به آنها بدی کند، به ما احسان نموده است. کسی که آنها را تصدیق کند، ما را تکذیب کرده است و کسی که آنها را تکذیب کند، ما را تصدیق کرده است. کسی که به آنها اعطا کند، موجب حرمان ما شده است و کسی که آنها را از عطا محروم کند، در حقیقت به ما اعطا کرده است. ای پسر خالد! کسی که شیعهٔ ماست، نباید هیچ کس از آنان را به عنوان دوست و یاور خود بگیرد. (۳)

صدور فرمان کشتن بعضی از غلات

ائمہ عليهم السلام سعی داشتند حتی الامکان در برخورد با غلات از مراحل ذکر شده استفاده کنند و با برهان و دلیل و بیان عقاید صحیح و نیز اعلام بیزاری از آنها، خطر غلات را به حداقل برسانند. اما هنگامی که تندروی های غلات غیرقابل تحمل می شد، چاره ای بجز

ص: ۱۶۶

۱-۱) - بحار الأنوار، ص ۲۷۳، ح ۱۹.

۲-۲) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۲-۱۹۱؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۶، ح ۵۵.

۳-۳) - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۶، ح ۸.

فرمان قتل آنان نمی دیدند که البته این موارد، بسیار کم اتفاق می افتاد.

شاید بتوان گفت کل مواردی که ائمه علیهم السّلام مجبور به صدور چنین فرمانی شدند، عبارتند از:

۱- فارس بن حاتم قزوینی یکی از خطرناک ترین غلات در زمان امام حسن عسکری علیه السّلام بود، که بدعتهای فراوانی گذاشت و بسیاری از مردم را فریب داد.

امام حسن عسکری علیه السّلام خون او را هدر اعلام کرد و فرمود:

هر کس مرا از دست او راحت کند و او را بکشد، من بهشت را برای او ضامن می شوم.

سرانجام یکی از اصحاب آن حضرت علیه السّلام به نام جنید، فارس را به قتل رسانید. (۱)

۲- امام جواد علیه السّلام به یکی از یاران خود به نام اسحاق انباری می فرماید:

خون ابو السمهری و ابن ابی الزرقاء که بر ما دروغ می بندند، برای همه مسلمانان هدر است.

امام از اسحاق می خواهد که آنها را بکشد و به او وعده راحتی در بهشت می دهد. اما آن دو، همیشه از اسحاق دوری می جستند و اسحاق موفق به کشتن آنها نشد. (۲)

در بعضی از روایات تصریح به کشتن نشده، بلکه فرمان سر شکستن غلات آمده است.

۱- امام حسن عسکری علیه السّلام به ابو محمد بن فضل بن شاذان دستور می دهد که اگر توانستی سر ابن بابای قمی (که یکی از غلات بود) را با سنگ بشکنی، چنین کن که او مرا آزار داده است. خداوند او را در دنیا و آخرت آزار دهد. (۳)

۲- امام حسن عسکری علیه السّلام در نامه ای خطاب به بعضی از یاران خود ضمن ابراز تنفر و انزجار از علی بن حسکه و غلات دیگر می فرماید:

از آنها دوری کنید که لعنت خدا بر آنها باد و اگر هریک از آنها را یافتی، سر او را با سنگ بشکن. (۴)

ص: ۱۶۷

۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۳۲۵.

۲- ۲) - همان.

۳- ۳) - همان، ص ۳۲۳.

۴- ۴) - همان.

تا این جا دانستیم که ائمه علیهم السّلام نسبت به مسأله غلات حساسیتی فوق العاده داشتند و سعی می کردند که هرگونه انتساب غلات به خویش را منتفی نمایند.

احادیثی که درباره لعن غلات و بیزاری و تنفر از آنها وارد شده، درباره هیچ یک از ادیان غیراسلامی و نیز فرق اسلامی وارد نشده است.

در این میان، فان فلوتن مستشرق در کتاب تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه عبارتی دارد که ظاهر گول زننده ای به خود گرفته است.

او می گوید:

ابتدا ائمه منکر صفاتی شدند که غلات به آنان نسبت می دادند، ولی طولی نکشید که رفتار سلبی ائمه تغییر کرد، وقتی که دانستند که تا چه اندازه می توانند از این شیفتگان خود استفاده کنند، بویژه بعد از مشاهده ضعف بنی امیه و از هم گسیختگی آن دولت. (۱)

ظاهر این عبارت به گونه ای است که شامل ائمه شیعه علیه السّلام هم می شود، ولی با دقت در نوشته کتاب و سیاقی که این جمله ها در آن واقع شده است، درمی یابیم که منظور نویسنده، کسانی بوده که مانند ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه بر ضد بنی امیه می جنگیدند.

اما از بحثهای گذشته، روشن شد که تشکیل گروه و فرقه ای از سوی ابو هاشم بشدت مورد تردید است و بیشتر گفتیم که عباسیان به نام ابو هاشم، فرقه ای با عنوان هاشمیّه ساختند و پس از آن، خلافت را از ابو هاشم به خود منتقل کردند و بدین وسیله مردم را به تبعیت از خود فراخواندند.

بنابراین، بسیاری از مسائلی که به فرقه ای با عنوان هاشمیّه نسبت داده می شود، دروغ می باشد و در زمان خود ابو هاشم چنین اعتقادات مذهبی درباره او نبوده است.

ابو هاشم، فردی مبارز بوده که قیامهای مخفیانه ای علیه بنی امیه داشته است و قیام او نه مذهبی، بلکه منحصرآ سیاسی بوده است. (۲)

بدین سان، آشکار می شود که اگر نویسنده قصد تعمیم این مطلب به ائمه علیهم السّلام را

ص: ۱۶۸

داشته باشد، تا چه حدّ به بیراهه رفته و سخن به گراف گفته است.

کتاب نوشته شده از سوی علمای شیعه در ردّ غلات

به پیروی از حساسیت فوق العاده ائمه شیعه نسبت به مسأله غلات، علما و فقها و بزرگان شیعه نیز به این مسأله اهمیت فراوان می دادند. لذا در طول تاریخ شیعه، به کتب بسیاری برمی خوریم که در ردّ غلات نگارش یافته است.

از آن رو که ما در این جا مقطع تاریخی مشخصی (یعنی تا اوایل قرن چهارم هجری) را بررسی می کنیم، لذا به ذکر کتبی که فقط در این برهه از سوی بزرگان شیعه نگاشته شده است، می پردازیم.

یادآور می شود که تعدادی از این کتب را که تحت عنوان ردّ بر قرامطه نگاشته شده بود، در بحث قرامطه ذکر کردیم و در اینجا آنها را تکرار نمی کنیم.

اما کتبی را که در مقدمه ذکر کردیم، در این جا برای جمع بندی بهتر، تکرار می کنیم:

۱- کتاب الردّ علی الغلاة، نوشته ابو الحسن علی بن مهزیار اهوازی که وکیل ائمه علیهم السّلام و یکی از بزرگترین اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السّلام بود. (۱)

۲- کتاب الردّ علی الغلاة، نوشته محمد بن اورمه (اوربمه) قمی.

او از سوی علمای قم متهم به غلوّ شده بود، اما نوشته ای از سوی امام علی النقی علیه السّلام در ردّ این اتهام و به نفع او صادر شد. (۲)

۳- کتاب الردّ علی الغلاة، نوشته محمد بن حسن بن فروخ صفّار، مؤلف بصائر الدرجات که از بزرگان قم بود و در سال ۲۹۰ ه ق وفات یافت. (۳)

۴- کتاب الردّ علی الغلاة، نوشته یونس بن عبد الرحمان که از بزرگترین اصحاب امام رضا علیه السّلام به شمار می رود. (۴)

۵- کتاب الردّ علی الغلاة (الغالیه)، نوشته حسین و حسن، پسران سعید اهوازی که از

ص: ۱۶۹

۱- ۱) رجال النجاشی، ص ۲۵۳؛ الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱۴. [۱]

۲- ۲) رجال النجاشی، ص ۳۳۰-۳۲۹؛ الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱۴. [۲]

۳- ۳) رجال النجاشی، ص ۳۵۴؛ الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱۴. [۳]

۴- ۴) رجال النجاشی، ص ۴۴۸؛ الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱۴.

اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السّلام و به قولی نیز از اصحاب امام صادق علیه السّلام بودند. (۱)

۶- الرد علی الغالیه، نوشته حسن بن علی بن فضال کوفی (متوفای سال ۲۲۴) که فطحی مذهب (قائل به امامت عبد الله افطح، پسر امام صادق علیه السّلام) و از اصحاب امام کاظم علیه السّلام به شمار می رفت، اما با این حال در رجال، او را موثق می دانند. نیز گفته می شود که او پس از چندی از عقیده فطحی خود دست برداشت و "امامی" شد و لذا او را از اصحاب امام رضا علیه السّلام نیز به شمار می آورند. (۲)

۷- الرد علی الغالیه و ابی الخطاب، نوشته ابو اسحاق کاتب ابراهیم بن ابی حفص. او از اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام بود. (۳)

۸- الرد علی الغالیه المحمدیه، نوشته فضل بن شاذان بن خلیل نیشابوری که از بزرگان اصحاب امام جواد علیه السّلام به شمار می رفت. بعضی او را از اصحاب امام رضا علیه السّلام نیز به حساب آورده اند.

۹- کتاب الرد علی الغلاه، نوشته ابو سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت که در زمان امام حسن عسکری علیه السّلام می زیسته است. (۴)

۱۰- الرد علی الغلاه، نوشته ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، مؤلف فرق الشیعه که قبل از سال ۳۰۰ ه ق یکی از بزرگان شیعه به حساب می رفته است. او پسر خواهر نوبختی پیشگفته است. (۵)

۱۱- الرد علی اصحاب التناسخ، نوشته نویسندۀ فوق. بعضی این کتاب را همان کتاب پیشین دانسته اند. (۶)

۱۲- کتاب الرد علی فرق الشیعه ما خلا الامامیه، نوشته نویسندۀ فوق. (۷)

۱۳- کتاب الرد علی الغلاه، نوشته سعد بن عبد الله بن ابی خلف الاشعری قمی

ص: ۱۷۰

۱- ۱) - رجال النجاشی، ص ۵۸؛ الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۳۳ و ۲۴۵.

۲- ۲) - رجال النجاشی، ص ۳۶؛ الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱۲. [۱]

۳- ۳) - رجال النجاشی، ص ۱۹؛ الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱۲. [۲]

۴- ۴) - رجال النجاشی، ص ۳۲-۳۱؛ الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱۳. [۳]

۵- ۵) - رجال النجاشی، ص ۶۴؛ الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱۳. [۴]

۶- ۶) - همان.

۷- ۷) - الذریعه، ج ۱۰، ص ۱۸۴. [۵]

مؤلف کتاب المقالات و الفرق (متوفای سال ۳۰۱ یا ۲۹۹ ه ق). (۱)

۱۴- کتاب الرد علی الغلاه، نوشته محمد بن موسی بن عیسی همدانی سمان (روغن فروش). مؤلف خود متهم به غلو بوده، اما این کتاب را در ردّ غلات نگاشته است. (۲)

شایسته یادآوری است که هیچ یک از کتب یاد شده به دست ما نرسیده است.

ص: ۱۷۱

۱- ۱- رجال النجاشی، ص ۱۷۷-۱۷۸.

۲- ۲- رجال النجاشی، ص ۳۳۸؛ الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۱۳.

در فصل دوم فرقه های مختلف غلات را برشمردیم و تا حد زیادی نیز با عقاید آنان آشنا شدیم و این نکته اجمالا به دست آمد که آنها در عمل، بی بند و باری مطلق و اباحی گری را ترویج می کردند.

در این فصل، قصد آن داریم که به بررسی عقاید کلی غلات که اجمالا- مشترک بین اکثر یا تمام فرقه های آنان می باشد، بپردازیم، ریشه های آن عقاید را مشخص کنیم و تاثیر یا عدم تاثیر آن عقاید در اعتقادات شیعه را به بحث بگذاریم و نیز عقایدی را که اصلی در شیعه داشته اند و غلات، آن عقاید را تحریف کرده اند، یادآور شویم و کیفیت تحریف را مشخص کنیم. در بعد عمل، هم ریشه های اباحی گری را بیان کنیم و توجیهاتی را که برای آن شده است، متذکر شویم.

در بسیاری از کتب فرقه شناسی و تاریخی، عقایدی همانند تناسخ، حلول، تشبیه، بداء و تاویل را از عقاید مشترک بین تمام غلات دانسته اند، (۱) اما با مراجعه به عقاید فرقه های مختلف، عدم صحت این قول ثابت می شود.

ص: ۱۷۳

۱- ۱) - الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۳؛ الغلو و الفرق الغالیه فی الحضاره الاسلامیه، ص ۱۱.

ما در این جا بدون این که به مشترک بودن یا مشترک نبودن عقیده ای بین تمام غلات توجه داشته باشیم، عقاید اصلی و کلی آنها را ذکر می کنیم و حتی الامکان از ورود به جزئیات خودداری می نماییم.

این فصل به دو بخش اصلی تقسیم می شود:

الف- غلات در آینه عقیده (عقاید غلات)

ب- غلات در آینه عمل.

ص: ۱۷۴

عقاید غلات را می توان به طور کلی به دو بخش تقسیم کرد:

۱- عقایدی که اثری از آنها در عقاید شیعه وجود ندارد. این عقاید عبارتند از:

الف- عقیده به الوهیت و خدایی ائمه علیهم السّلام و اشخاص دیگر

ب- عقیده به نبوت ائمه علیهم السّلام و اشخاص دیگر

ج- عقیده به حلول

د- عقیده به تناسخ

ه- عقیده به تشبیه خداوند به موجودات

و- عقیده به تفویض.

از این عقاید با عنوان «عقاید مختص به غلات» یاد می کنیم.

۲- عقایدی که اصل آنها در عقاید شیعه موجود بوده و غلات آنها را تحریف کرده اند این عقاید عبارتند از:

الف- عقیده به وصایت و جانشینی حضرت علی علیه السّلام

ب- عقیده به مهدویت

ج- عقیده به رجعت

د- تاویل قرآن

ه- عقیده به بداء.

از این عقاید با عنوان «عقاید مشترک بین غلات و شیعه» یاد می‌کنیم.

عقاید مختص به غلات

۱- اعتقاد به الوهیت و خدایی ائمه علیهم السلام و اشخاص دیگر

تاریخچه

در فصل اول، نمونه‌های فراوانی از اعتقاد به خدایی افرادی چون پادشاهان و امپراتورانمانند امپراتور ژاپن و فرعون مصر ذکر کردیم.

همچنین اعتقاد یهودیان و مسیحیان را مبنی بر این که عزیر و مسیح، پسران خدا می‌باشند یادآور شدیم.

در اسلام، اعتقاد به خدایی ائمه علیهم السلام برای اولین بار به عبد الله بن سبأ نسبت داده شده است که حضرت علی علیه السلام را خدا می‌دانست.

در بخش تاریخ سبائیه، روشن شد که اساساً عبد الله بن سبأ، شخصیتی موهوم و ساختگی دارد و نه خود او و نه اعتقاداتش اساس تاریخی ندارند.

علاوه بر این، در کتب ملل و نحل از گروهی از طایفه «زط» یاد شده بود که اعتقاد به خدایی حضرت علی علیه السلام داشتند که اینها را نیز مورد نقد و بررسی قرار دادیم و احتمال وجود آنها را منتفی ندانستیم.

به هر حال، روایاتی که از این طایفه نام می‌برد، شدت عمل حضرت علی علیه السلام با آنها را نیز ذکر می‌کند، به طوری که نوشته‌اند آن حضرت علیه السلام همه آنها را نابود کرد و دیگر اثری از آنها باقی نماند تا فرقه‌ای تشکیل دهند و عقاید خود را ترویج کنند.

اولین فرقه‌ای که در اسلام ظهور کرد و اعتقاد به خدایی افراد داشت، فرقه‌ای بود که از سوی هیچ‌یک از فرقه‌نویسان، منتسب به شیعه نشده است، بلکه ظهور آن در میان گروه‌های غیر شیعه بوده است. این فرقه، فرقه‌ای بود به نام راوندیه از پیروان عبد الله راوندی که گفته شده است در ابتدا محمّد بن علی بن عبد الله بن عباس را امام، خدا و عالم به هر چیز می‌دانستند و می‌گفتند: هر کس او را شناخت، آزاد است که هر کاری

در زمان منصور، خلیفه عباسی، عده ای از این فرقه، منصور را خدای خود خطاب کردند.

اما پس از آن که منصور، ابو مسلم خراسانی را کشت، بر او شوریدند و منصور آنان را قتل عام کرد. (۲)

از این گروه بود که غلو به دیگر گروهها سرایت کرد؛ گرچه قبل از این فرقه، به عبد الله بن معاویه نسبت داده شده است که خود را خدا می دانست (۳) که گفته شد، این نسبت، دروغ است.

در همین هنگام، ابو الخطاب که قبلاً از اصحاب امام صادق علیه السلام بود، برای آن که عده ای را دور خود جمع آوری کند، قائل به خدایی امام جعفر صادق علیه السلام شد تا بتواند خود را به عنوان پیامبر منصوب از طرف او، به پیروانش بقبولاند. (۴)

ابو منصور عجلی هم در همین زمان قائل شد که خداوند او را بالا برده و به او خطاب «یا پسر» کرده است. (۵)

پس از ابو الخطاب، گروههایی همانند: معمریه (پیروان معمر)، بزیه (پیروان بزیه حائک)، سریه (پیروان سری) راه ابو الخطاب را در پیش گرفته، امام جعفر صادق علیه السلام یا ائمه دیگر را خدا و رهبران خود را فرستاده او دانستند.

در هنگام بررسی روایات، دیدیم که در عصر امامان بعد از امام رضا علیه السلام تا حضرت حجت علیه السلام افراد و گروههایی بودند که به صفات مخصوص خداوند مانند خلق و رزق برای امامان اعتقاد داشتند، اما در آن روایات، نام فرقه مشخصی برده نشده بود.

در زمان امام حسن عسکری علیه السلام، محمد بن نصیر نمیری، امام حسن علیه السلام را خدا و خود را پیامبر می دانست. (۶)

ابن حزم در کتاب خود از گروههای زیادی نام می برد که قائل به الوهیت ائمه علیهم السلام یا افراد دیگر بوده اند که با آن که در کتب دیگر ملل و نحل مدرکی برای سخنان او یافت

ص: ۱۷۷

۱-۱) - فرق الشیعه، ص ۵۰. [۱]

۲-۲) - همان، ص ۶۶.

۳-۳) - مقالات الاسلامیین، ص ۵.

۴-۴) - فرق الشیعه، ص ۵۷.

۵-۵) - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۲.

۶-۶) - فرق الشیعه، ص ۱۰۳-۱۰۲. [۲]

نشد، اما به جهت تکمیل بحث، آنها را ذکر می‌کنیم.

این گروهها از قرار زیر است:

۱- گروهی اعتقاد به الوهیت آدم و پیامبران بعدی تا حضرت محمد صلی الله علیه و اله دارند و از آن پس به خدایی امامان شیعه تا امام جعفر صادق علیه السلام معتقدند و در این جا توقف می‌کنند.

ابن حزم سپس خطاییه را به عنوان مظهر این گروه ذکر می‌کند، در حالی که گفتیم خطاییه فقط به خدایی امام جعفر صادق علیه السلام اعتقاد داشتند.

سخن دیگری که درباره خطاییه می‌گوید، این است که آنها ابو الخطاب را خدایی بزرگتر از امام جعفر صادق علیه السلام می‌دانستند.

۲- قرامطه به خدایی محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام اعتقاد دارند و بعضی از آنها خدایی رهبرشان ابو سعید حسن بن بهرام جبایی و پسرانش را قبول دارند.

قبلا در بحث قرامطه یادآور شدیم که آنها هیچ کس را به حد خدایی نمی‌رسانند.

۳- بعضی به خدایی ابو القاسم نجار که در یمن ظهور کرد و ملقب به منصور شد، اعتقاد دارند.

۴- عده ای به خدایی حسین بن منصور معروف به حلاج که در زمان مقتدر خلیفه عباسی به دستور وزیرش ابن حامد بن عباس به دار آویخته شد، معتقدند.

۵- عده ای خدایی ابو مسلم خراسانی و سپس خدایی المقنع را که به خونخواهی او برخاست، قبول دارند.

۶- گروهی نیز خدایی عبد الله بن حرب کندی کوفی را معتقدند. (۱)

شایان یادآوری است که با مراجعه به تاریخ و کتب ملل و نحل نتوانستیم صحت بعضی از این گفته های ابن حزم را اثبات کنیم. همچنین در بسیاری از کتب ملل و نحل هنگام ذکر بعضی از این فرقه ها، هیچ سخنی از اعتقاد آنها به الوهیت اشخاص در میان نیست.

ص: ۱۷۸

ما در این جا فقط به بررسی علل این اعتقاد در میان غلات منتسب به شیعه می پردازیم.

به طور کلی می توان علل زیر را برای این اعتقاد ذکر کرد:

۱- جهل و ناآگاهی:

افراد کم ظرفیت، هرگاه کرامتی از یکی از ائمه علیهم السلام مشاهده می کردند، می پنداشتند که چون این کرامت از هیچ یک از مخلوقان صادر نشده است، پس حتما صاحب این کرامت مخلوق نیست و لذا او را به حدّ خدایی می رساندند، بدون آن که به این نکته پی ببرند که او مخلوقی است که خالق او را گرامی داشته و آن کرامت را به او عطا کرده است.

امام رضا علیه السلام در حدیثی که قبلا ذکر کردیم، به این نکته اشاره می فرماید. (۱)

۲- دوست داشتن زیاد (حبّ مفرط):

امام سجاد علیه السلام در حدیثی، گروهی از شیعیان را به یهود و نصاری تشبیه می کند که بر اثر محبت فراوان، عزیز و عیسی را پسر خدا دانستند. (۲)

در احادیث دیگری نیز این مضمون تأیید شده است. البته باید توجه داشت که این دو علت فقط درباره افراد عامی و ساده دل صدق می کند، نه درباره افراد شیاد و دنیاطلبی مانند مغیره و ابو الخطاب.

۳- کسب مقام نبوت برای خود:

رهبران شیاد این فرقه ها مانند ابو الخطاب، معمر و بزیع اعتقاد به خدایی ائمه علیهم السلام را پلی برای اثبات نبوت برای خود قرار دادند و بدین وسیله افراد ساده دل را دور خود جمع کردند و برای چند روزی، مقامی خودساخته کسب کردند.

در حقیقت، منظور اصلی آنان از طرح خدایی ائمه علیهم السلام خودشان بودند، نه این که بخواهند مقام ائمه علیهم السلام را بالا ببرند.

ص: ۱۷۹

۱- ۱) - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۶، ح ۱۹.

۲- ۲) - اختیار معرفه الرجال، ص ۷۹؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۸، ح ۴۴.

در پایان فصل دوم بتفصیل برخورد ائمه عليهم السلام با این ادعاها را مطرح کردیم و روشن شد که آنان در آغاز با دلایل محکم و متقن، سعی در آگاهی دادن به ناآگاهان و بیدار کردن افراد ساده دل داشتند و در مقابل رهبران شیاد، سخت ترین و شدیدترین موضع گیری ها را داشتند که در برابر هیچ گروه دیگری چنین موضع گیری از خود نشان ندادند. دیدیم که هرگاه اعتقاد خدایی آنان از زبان کسی نقل می شد، چهره شان دگرگون می شد و تن و بدن آنها بشدت می لرزید و شبها از ترس خداوند، خواب نداشتند.

مشاهده کردیم که خطر این گروه برای اسلام را از خطر هر گروه دیگر، بیشتر می دانستند و آنها را حتی از مشرکان و کفار هم بدتر به حساب می آوردند.

شاید بتوان گفت: اگر ائمه عليهم السلام در آن زمان، دستگاه تبلیغاتی وسیعی داشتند و می توانستند پیام و گفته خود را به همه نقاط مملکت اسلامی برسانند، در همان آغاز، ریشه غلات را کنده بودند.

اما متأسفانه بسیاری از افراد این گروهها که در شهرهای دور از مرکز، مانند کوفه، بصره و شهرهای ایران پراکنده شده بودند، پیام ائمه عليهم السلام را نشنیدند و بر گمراهی خود تا سالها بعد باقی ماندند.

۲- اعتقاد به نبوت ائمه عليهم السلام یا افراد دیگر

اشاره

تاریخچه و برخورد ائمه عليهم السلام با این اعتقاد

کتاب ملل و نحل و تاریخ، اولین بار، ادعای نبوت را به مختار ثقفی نسبت می دهند و درباره او می گویند: کلمات و جملات موزون و مسجعی بر زبان می راند و ادعای نزول وحی بر خود را داشت. (۱)

قبلاً بیان کردیم که این نسبت، دروغ محض است و دستگاههای تبلیغاتی بنی امیه و نیز دستگاههای تبلیغاتی عبد الله بن زبیر برای آلوده کردن چهره قیام مختار که به خونخواهی امام حسین علیه السلام انجام گرفته بود، این چنین وجه رهبر قیام را آلوده نشان

ص: ۱۸۰

همچنین به عبد الله بن معاویه نسبت داده شده است که گاهی خود را خدا و گاهی پیامبر دانست (۱) که اینها اتهامی بیش نیست.

در هنگام ذکر فرقه های غلات از فرقه هایی با عنوانهای اثنیثیه، شریکیه، امریه، عیثیه و میمیه نام بردیم که معتقد بودند حضرت علی علیه السلام در نبوت با حضرت محمد صلی الله علیه و اله شریک بود.

همچنین از فرقه هایی با عنوانهای غرابیه، ذباییه، ذمیّه و مخطئه یاد کردیم که نبوت را حق حضرت علی علیه السلام می دانستند و می گفتند: جبرئیل به واسطه شباهت فراوان حضرت علی علیه السلام و حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله در هنگام نزول وحی خطا کرد و وحی را بر پیامبر فرود آورد و حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله برای راضی کردن حضرت علی علیه السلام دختر خود را به او تزویج کرد. (۲)

بعضی از آنها مانند ذمیّه، جبرئیل علیه السلام را به واسطه این خطا مذمت می کنند.

قبلاً متذکر شدیم که هیچ دلیل تاریخی بر وجود هیچ یک از فرقه های یاد شده نیافتیم و بر فرض که چنین اعتقادی وجود داشته باشد، ممکن است از آن فرقه های مشهور غلات باشد.

در زمان امام باقر علیه السلام بیان بن سمعان ادّعی نبوت کرد و از امام باقر علیه السلام خواست که به او ایمان آورد تا نجات پیدا کند. (۳)

در میان روایات به بعضی از احادیث برمی خوریم که امام صادق علیه السلام از خود و ائمه دیگر علیهم السلام نبوت را نفی کرده و بر قائل به نبوت آنها و شک کننده در نبوت آنها لعنت فرستاده است. (۴)

از این احادیث می توانیم استنباط کنیم که در زمان امام صادق علیه السلام قائلان به نبوت ائمه علیهم السلام وجود داشته اند.

ص: ۱۸۱

۱-۱ - مقالات الاسلامیین، ص ۵.

۲-۲ - الخطط المقریزیه، ج ۴، ص ۳۰۳.

۳-۳ - المقالات و الفرق، ص ۳۷.

۴-۴ - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۶۰؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۱، احادیث ۴۸، ۶۰، ۵۷.

البته در این احادیث از فرقه مشخصی نام برده نشده است.

به برخی از فرقه های اسماعیلیه نیز نسبت داده شده که محمد بن اسماعیل را خاتم پیامبران می دانستند. (۱)

در هنگام بررسی فرقه های غلات دیدیم که بعضی از آنها مانند، خطائیه، معمریه و بزیه که الوهیت امامان را مطرح می کردند، رهبران خود را پیامبر از طرف آنها می دانستند.

در زمان امام حسن عسکری علیه السلام محمد بن نصیر نمیری خود را پیامبر مبعوث از طرف آن امام می دانست. (۲)

ابن حزم از گروههایی نام می برد که قایل به نبوت حضرت علی علیه السلام و امامان فرزند او بودند، اما نام آن گروه را مشخصا ذکر نمی کند.

ابن حزم، مغیره بن سعید را مدعی نبوت می داند. (۳)

علت این اعتقاد

۱- در این جا نیز می توانیم ناآگاهی و محبت بیش از حد را به عنوان علل این اعتقاد برشماریم که نسبت به توده های ناآگاه مصداق دارد.

۲- امایا رهبران فرقه ها که ادعای نبوت امامان را می کردند، خود را وصی و جانشین ائمه علیهم السلام می دانستند و معتقد بودند که امام علیه السلام علم و انگشتری خود را به آنها بخشیده و آنها را وصی خود قرار داده است و بدین وسیله توده های ناآگاه را به دور خود جمع می کردند و چند روزی مقامی خودساخته را برای خود فراهم می ساختند.

۳- رهبرانی که خود ادعای نبوت می کردند، این ادعا را برای فریب توده ها و رسیدن به ریاست چند روزه دنیایی مطرح می کردند.

ص: ۱۸۲

۱- ۱) - فرق الشیعه، ص ۸۵؛ [۱] الفصل، ج ۴، ص ۱۸۳.

۲- ۲) - همان، ص ۱۰۳-۱۰۲. [۲]

۳- ۳) - الفصل، ج ۴، ص ۱۸۴.

تعریف حلول

"حلول" در لغت به معنای جای گرفتن چیزی در چیز دیگر است، به نحوی که شیء اول به شیء دوم اختصاص می یابد. در این هنگام شیء اول را «حال» و شیء دوم را «محلّ» گویند. (۱)

در علم کلام، رابطه بین جسم و محلّی را که در آن قرار گرفته است، "حلول" می گویند و نیز از ارتباط بین عرض و جوهر گاهی به حلول تعبیر می شود؛ مثلاً گفته می شود، سفیدی که عرض است در این کاغذ که جوهر است، حلول کرده است. (۲)

در فلسفه از ارتباط بین روح و جسم تعبیر به حلول می شود؛ یعنی روح در جسم حلول کرده و با آن متحد شده است. (۳)

همچنین از ارتباط بین ماده و صورت، تعبیر به "حلول" می شود.

در تصوّف از این اصطلاح برای حلول لاهوت (عالم بالا) در ناسوت (عالم پایین) استفاده می شود. (۴)

حلول در فلسفه بر دو قسم است:

۱- "حلول سریانی" که چنان پنداشته می شود که اجزای حال در اجزای محلّ، داخل می شود؛ مثل حلول گل در گلاب.

۲- "حلول طریانی" که به آن "حلول جواری" نیز می گویند که در آن فقط محلّ ظرف حال می شود؛ مثل حلول شخص در مکان یا حلول آب در لیوان. (۵)

مراد از حلولی که در این جا مورد بحث است، آن است که روح خداوند یا اجزایی از آن در یک شخص مانند نبی، امام یا هر شخص یا جسم دیگری حلول کند، به نحوی که با

ص: ۱۸۳

۱- ۱) - مصاحب، غلامحسین، دائره المعارف فارسی، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۵ ش)، ج ۱، ص ۸۶۳؛ دلائل الصدق، ج ۱، ص ۱۳۸.

۲- ۲) - فنسنگ و دیگران، دائره المعارف الاسلامیه، (چاپ اول: تهران، انتشارات جهان، ۱۳۵۲ ق)، ج ۸، ص ۵۵.

۳- ۳) - دائره المعارف مصاحب، ج ۱، ص ۸۶۳.

۴- ۴) - دائره المعارف الاسلامیه، ج ۸، ص ۵۵.

۵- ۵) - دائره المعارف مصاحب، ج ۱، ص ۸۶۳.

او متحد شود؛ یعنی حلول سریانی باشد، که سرانجام حلول و اتحاد هر دو مصداق پیدا می کند.

این عقیده ای است که به بعضی از فرقه های غلات نسبت داده شده است.

تاریخچه حلول

چنین به نظر می رسد که حلول، ریشه تاریخی بس عمیقی دارد و در میان تمام مذاهب و ادیانی که به نحوی به خدایی غیر خداوند یکتا قایل بوده اند، وجود داشته است، به گونه ای که بعضی از نویسندگان، عمر این عقیده را همراه با عمر انسانیت می دانند؛ (۱) که البته جای بحث فراوان دارد.

این عقیده در دینهای ابتدایی و نیز در ادیان هند و مصر و یونان قدیم دیده شده است که از آن به تجسد خداوند در انسان (noit r nI) تعبیر می کنند و ممکن است به دو شکل دایم یا موقت باشد. (۲)

بارزترین نمونه این عقیده قبل از اسلام، در دین مسیحیت دیده می شود که قایل به تجسد خداوند در روح حضرت عیسی علیه السلام و حلول روح خدایی در آن حضرت می باشند. (۳)

لذا برخی از نویسندگان، انتشار حلول در اسلام را نشأت گرفته از عقیده "تثلیث مسیحیت" می دانند. (۴)

در اسلام برای اولین بار، اعتقاد به حلول به عبد الله بن سبأ نسبت داده شده که گفته شده است: او قائل به حلول جزء الهی در حضرت علی علیه السلام بود. (۵)

گفته شده است که فرقه های دیگر، این اعتقاد را از او گرفتند و قایل به حلول جزء الهی در ائمه بعد از علی علیه السلام شدند و گفتند که ائمه بدین طریق، استحقاق امامت را به نحو و جوب دارا شدند، همچنان که آدم علیه السلام که مستحق سجود ملائکه گردید، به واسطه

ص: ۱۸۴

۱-۱) - مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۵۸.

۲-۲) - همان، ج ۲، ص ۵۹؛ حامد صراف، احمد، الشبک من فرق الغلاة فی العراق، (چاپ اول: بغداد، مطبعة المعارف ۱۳۷۳ ق)، ص ۵۸.

۳-۳) - مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۵۹.

۴-۴) - الشبک، ص ۶۰.

۵-۵) - الخطط المقریبه، ج ۳، ص ۳۱۰.

حلول روح الهی در او بود.

با اثبات موهوم بودن شخصیت ابن سبا، بی پایه بودن این قول به طور کلی آشکار می شود.

اما جالب آن است که فان فلوتن، مستشرق آلمانی، این گفتار دروغین را راست پنداشته و آن را چنین پرورش داده است:

سبائیه معتقد بودند که جزء الهی در علی علیه السّلام و سپس در امامان بعد از او تجسد پیدا کرده است. البته به نظر آنان لازم نبود که آن جزء الهی همیشه در بدن آن شخص باشد، بلکه ممکن بود که دوباره به مقرّ الهی خود برگردد، تا در موقع خود در بدن شخص دیگری تجسد پیدا کند.

این مدت زمان را که روح الهی از زمین غایب می شد، «غیبت» می خواندند و هرگاه دوباره به زمین بازمی گشت، آن را «رجعت» می نامیدند. (۱)

بدین سان می بینیم که چگونه یک دروغ، آن چنان پرورش پیدا کرده و باعث خیالات و توهمات دیگر شده است.

ما در بحث «رجعت» به این سخن باز خواهیم گشت.

پس از ابن سبا این قول را به فرقه های کیسانیه و بخصوص پیروان عبد الله بن معاویه نسبت می دهند.

می گویند: عبد الله قائل بود که روح خداوند در آغاز در آدم حلول کرد، سپس به وسیله «تناسخ» به پیامبران دیگر منتقل شد تا به پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله رسید. پس از وی در علی علیه السّلام و پس از علی علیه السّلام در فرزندش محمد حنفیه و سپس در پسرش عبد الله بن محمد معروف به ابو هاشم حلول نمود و از او منتقل به عبد الله بن معاویه شد. (۲)

به دسته ای از گروه کیسانیه نسبت داده شده است که می گفتند:

خداوند قدیم، در ظرفی به نام محمد (پیامبر اکرم) با این بدن گوشتی و خونی (یعنی بدن ظاهری) حلول کرد و به نام او سخن گفت. وقتی که محمد صلی الله علیه و اله به ربوبیت رسید،

ص: ۱۸۵

۱ - ۱) - فان فلوتن، السیاده العربیه و الشیعیه و الاسرائیلیات فی عهد بنی امیه، (چاپ دوم: قاهره، مکتبه النهضه المصریه، ۱۹۶۵

م)، ص ۸۰.

۲ - ۲) - المقالات و الفرق، ص ۴۲-۴۱ و ۶۰؛ مقالات الاسلامیین، ص ۵.

برای خود ظروف و خانه‌هایی خلق کرد که در آنها حلول می‌کرد و آن ظروف و خانه‌ها چهار عدد بودند؛ یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین (سلام الله علیهم) و اینها در حقیقت یک معنا بودند که همان رب خالق می‌باشد. (۱)

قبلاً بیان کردیم که عبد الله بن معاویه، فردی سیاسی بود که شورش مهمی را علیه بنی امیه رهبری کرد و گفتیم که بنی امیه و نیز بنی عباس که بتازگی قیام خود را شروع کرده بودند با او مخالف بودند و بالأخره پس از فرار از جنگی که از بنی امیه شکست خورده بود، به دستور ابو مسلم خراسانی در شهر هرات کشته شد. پس از کشته شدن او، تبلیغات از هردو جانب بر ضد او به راه افتاد و این اقوال و عقاید ناپسند را به او نسبت دادند.

همین اقوال نیز به حریبه نسبت داده شده است، با این تفاوت که روح خدا را پس از ابو هاشم، به عبد الله بن حرب کندی منتقل می‌دانند. (۲)

گفته شده است که بیان بن سمعان در زمان امام سجاد علیه السلام نیز قائل به حلول بود و می‌گفت: روح خدا پس از ابو هاشم در او حلول کرده است. (۳)

درباره گروهی از خطایه نقل کرده اند که می‌گفتند:

جعفر بن محمد علیه السلام خداست و در حقیقت، نوری است که در بدن اوصیا حلول می‌کند. این نور در جعفر بود. سپس از او خارج شد و داخل بدن ابو الخطاب گردید. پس از آن از بدن ابو الخطاب خارج و به بدن معمر داخل شد. پس در این هنگام خدا شد و ابو الخطاب از ملائکه گردید.

به یاران محمد بن بشیر، رئیس فرقه بشیریه نیز نسبت داده اند که می‌گفتند:

همه کسانی که به محمد صلی الله علیه و اله انتسابی دارند، در حقیقت خانه‌ها و ظروفی هستند که محمد که رب است در آنها حلول کرده است، و الا محمد فرزندی ندارد و از کسی زاده نشده است، بلکه او خود را در این حجابها پنهان کرده است. (۴)

به اصحاب حسن شریعی، رهبر فرقه شریعی هم نسبت داده اند که می‌گفتند:

خداوند در پنج نفر، یعنی در محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام حلول کرد و

ص: ۱۸۶

۱-۱) -المقالات و الفرق، ص ۶۰.

۲-۲) -همان، ص ۶۰.

۳-۳) -تبصره العوام، ص ۱۶۹.

۴-۴) -المقالات و الفرق، ص ۵۳.

اینها خدایان ما هستند. این پنج نفر، پنج ضد دارند که عبارتند از: ابو بکر، عمر، عثمان، معاویه و عمر و عاص.

بعضی از آنها این اضداد را قابل ستایش می دانستند، چرا که می گفتند به وسیله این اضداد است که آن پنج تن شناخته می شوند و بعضی گفتند: این اضداد به هیچ وجه قابل ستایش نیستند.

همچنین به شریعی نسبت داده اند که قایل به حلول روح خداوند در خودش بود.

به محمد بن نصیر نمیری نیز که از غالیان زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود، نسبت داده اند که به حلول روح خداوند در خودش اعتقاد داشت. (۱)

به برخی از مدعیان باییت در زمان غیبت صغری مانند شلمغانیه نیز نسبت داده اند که قایل به حلول روح خداوند در خودش بود. (۲)

به گروهی به نام سلمائیه نیز نسبت داده شده است که قایل به حلول روح خداوند در سلمان بودند.

ابو الحسن اشعری (متوفای اوایل قرن چهارم) می گوید: در زمان ما عده ای قایل به خداوندی سلمان هستند، (۳) که شاید این ادعا به نحو حلول بوده است.

در میان صوفیه نیز عده ای قایل به حلول بوده اند و می گفتند:

خداوند در انسانها و حیوانها و حتی حیوانهای درنده حلول می کند.

آنها هر چیزی را ببینند، نیکو می شمرند، به این دلیل که شاید خداوند در آن حلول کرده باشد. (۴)

در بعضی از کتب از فرقه ای خاص به نام حلوتیه نام برده شده است و در تعریف این فرقه گفته اند: اینها قایلند که قلب انسان، خانه خداست. پس هرگاه این خانه از غیر خدا خالی شد و از صفات مذموم تهی گردید و شرح صدر پیدا کرد و گشایش یافت، آن گاه خداوند در آن حلول خواهد کرد. (۵)

ص: ۱۸۷

۱-۱) - مقالات الاسلامیین، ص ۱۴.

۲-۲) - تبصره العوام، ص ۱۷۱؛ خاندان نوبختی، ص ۲۲۷.

۳-۳) - بدوی، عبد الرحمن، شخصیات قلقة فی الاسلام، (قاهره، مکتبه النهضة المصریه، ۱۹۴۶ م)، ص ۴۷.

۴-۴) - مقالات الاسلامیین، ص ۱۲.

۵-۵) - هفتاد و سه ملت یا اعتقادات مذاهب، ص ۲۵.

بدین سان، این عقیده در معتقدات صوفیان متأخر نیز داخل شد و آنها قایل به حلول در گونه های مختلف آن شدند و حتی در بعضی از مواقع، معتقد به حلول روح خداوند در قطب و مرشد خود گشتند.

علت اعتقاد به حلول

بعضی از فرقه نویسان معاصر درباره علت اعتقاد به حلول جزء الهی در حضرت علی علیه السلام و ائمه دیگر چنین گفته اند:

۱- غلات شیعه می گویند که جزء الهی در علی علیه السلام حلول کرد و با جسدش متحد شد و آن بدین علت است که از آن حضرت علیه السلام کارهای شگفت سر می زد و گاهی از مغیبات خبر می داد و با کفار می جنگید و پیروز می شد و در خیبر را از جا می کند و می فرمود:

«و الله ما قلعت باب خیبر بقوه جسدانیه و لکن قلعته بقوه ملکوتیه...»

به خداوند سوگند! در خیبر را با قوه بدنی ام از جا نکنم، بلکه آن را به وسیله قوه ای ملکوتی از زمین کندم. (منظور آن حضرت علیه السلام این بود که خداوند در آن هنگام، نیرویی خاص به من بخشید). (۱)

۲- قول به عصمت در شیعه نیز باعث قول به حلول در میان افراد ساده دل شده است.

آنها می گویند: علت عصمت پیغمبر و ائمه از گناه، این است که روح خدا در آنها حلول کرده است و می گویند: اگرچه آنان در ظاهر جسمانی هستند، ولی در حقیقت رحمانی هستند و از این جهت است که معصوم از لغزش و خطایند، زیرا اگر تنها طبیعت بشری داشتند، حتما از گناه و لغزش مصون نمی ماندند. صوفیه و غلات به سبب همین اعتقاد به حلول است که منکر سایه داشتن ائمه علیهم السلام شدند و گفتند: آنان در تابش آفتاب و ماه سایه ندارند؛ زیرا خود نور مطلقند و نور خورشید و ماه بدون هیچ حاجب مانند بلور و شیشه از بدن ایشان عبور می کند. (۲)

البته این هردو علت فقط درباره افراد ساده و ناآگاه مصداق پیدا می کند، نه درباره رهبران شیاد و غلات.

۳- به نظر می رسد علت اصلی مطرح شدن حلول از سوی رهبران فرقه های غلات

ص: ۱۸۸

۱- ۱) - تاریخ شیعه، ص ۱۵۷.

۲- ۲) - همان.

این باشد که آنها برای این که خود را پیامبر معرفی کنند، احتیاج داشتند که ائمه علیهم السّلام را خدا بدانند، اما از طرف دیگر می دیدند که این مطلب در میان مسلمانان خریداری ندارد و نیز پیروان آنها بسیار استبعاد خواهند کرد که بشری خدا باشد، لذا قول به حلول را مطرح کردند که راحت تر می توانست مورد پذیرش قرار گیرد، زیرا اولاً مستقیماً خدایی ائمه علیهم السّلام را مطرح نکرده بودند و می توانستند بین بشر بودن ائمه علیهم السّلام در ظاهر و خدایی آنها در باطن ارتباطی برقرار سازند.

ثانیاً، می توانستند با توجیه و تاویل آیات و نمونه هایی همانند ماجرای خلقت آدم علیه السّلام و خلقت حضرت مسیح علیه السّلام که در آنها سخن از دمیدن روح الهی است، مسأله را تا حدودی عادی جلوه دهند.

آنها بین دمیدن روح الهی در آدم و حضرت مریم و حلول آن، خلط می کردند و بدین وسیله قرآن را هم شاهد خود می گرفتند.

با این توجیه است که یکی از نویسندگان معاصر اهل سنّت قائل شده که «برعکس ادعای اهل سنّت، هیچ یک از فرقه های غلات شیعه قایل نشده اند که ائمه علیهم السّلام واقعا خود خدا و دارای جوهر خدایی باشند، چرا که در نزد همه غلات، اعتقاد این بوده است که امکان معرفت ذات خداوند وجود ندارد، چرا که او از هر وصف و حدی بالاتر است.

بلکه مطلب از این قرار بوده که آنها به نوعی ائمه علیهم السّلام یا سلمان را شریک در الوهیت می دانسته اند که این شراکت در نزد هر فرقه ای با فرقه دیگر، تفاوت پیدا می کرده است».^(۱)

به نظر می رسد مراد این نویسنده از مشارکت، همان حلول جزء خدایی باشد.

البته این توجیه، گرچه توجیه خوبی به نظر می رسد، ولی با توجه به اقوال کتب ملل و نحل که صریحاً قول به خدایی ائمه علیهم السّلام و اشخاص دیگر را از بعضی از فرقه های غلات، بدون مطرح کردن قول به حلول آورده اند و با توجه به این که شیعه روایات بسیاری دارد که در آنها ائمه علیهم السّلام قول به خدایی خود را بدون این که ذکر از حلول بیاورند، رد می کنند، این نکته محرز می گردد که کسانی وجود داشته اند که بدون استفاده از حلول،

ص: ۱۸۹

قایل به خدایی ائمه علیهم السّلام باشند.

برخورد ائمه علیهم السّلام با حلول

موردی در روایات شیعه یافت نشد که ائمه علیهم السّلام اشاره به عنوان حلول کرده و آن را مردود شمرده باشند، لیکن در بعضی از روایات، محتوای حلول بدون ذکر عنوان حلول رد شده است؛ مثل روایت زیر:

یونس بن عبد الرحمان می گوید: در نامه ای از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم که آیا در حضرت آدم علیه السّلام چیزی از جوهریت پروردگار بود؟

امام رضا علیه السّلام در جواب نوشت: صاحب این اعتقاد چیزی از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را ندارد و او زندیق است. (۱)

ممکن است علت عدم اشاره ائمه به حلول این باشد که بالاخره مرجع و منتهای حلول به این است که ائمه علیهم السّلام (یا دیگران) خدا باشند و دیدیم که آنان چگونه با تمام قوا با این اعتقاد مبارزه کردند و هرگونه خدایی یا داشتن صفات خدایی را بشدت از خود منتفی دانستند و قائل به این سخنان را کافر و حتی بدتر از مشرک دانسته و از آنها اعلان بیزاری کرده و آنها را لعنت فراوان فرستاده اند و این گونه سخنان را باعث کوچک کردن عظمت خداوندی به حساب می آورده اند.

علت دیگر، ممکن است این باشد که حلول بتنهایی نمی توانست تامین کننده نظر رهبران شیاد غلات باشد، چرا که آنها در نهایت می توانستند به پیروان خود چنین تفهیم کنند که روح خدا در بدن آدم علیه السّلام حلول کرده است، اما این که چگونه از آدم علیه السّلام به دیگران منتقل شده است، حلول نمی توانست بتنهایی پاسخگو باشد.

این بود که از مسأله «تناسخ» و انتقال ارواح از بدنی به بدن دیگر استفاده می کردند و می گفتند این روح خدایی از آدم علیه السّلام به وسیله تناسخ در پیامبران دیگر حلول کرد، تا مثلاً به امام جعفر صادق رسید و پس از او در ابو الخطاب حلول نمود.

با مطرح شدن مسأله تناسخ، مسأله حلول کم رنگ تر می شد. لذا می بینیم که روایاتی در ردّ تناسخ و این که قایل آن کافر است، وارد شده است.

ص: ۱۹۰

خلاصه مطلب این که ائمه علیهم السّلام دو طرف حلول، یعنی تناسخ و الوهیت را بشدت رد کردند، اما سخنی درباره حلول با عنوان حلول از آنها به دست نیامد.

حلول در کلام و فلسفه اسلامی

از آن جا که مسأله حلول بعدها به حلاج که مورد احترام صوفیان و بعضی عارفان است، نسبت داده شد و سپس وارد مسائل عرفان نظری شد و در آن جا مورد بحث و بررسی قرار گرفت، حساسیت فلاسفه و متکلمان را نیز به خود جلب کرد و آنان به بررسی این مسأله در کتب خود پرداختند و همگی بالاتفاق این مسأله را رد کردند.

نمونه هایی از دلایلی که در ردّ این مسأله آورده اند، از این قرار است:

۱- در «حلول چیزی در چیز دیگر» حتما باید آن دو چیز از یک سنخ باشند و خداوند که واجب الوجود است با هیچ یک از موجودات ممکن هم سنخی ندارد تا در آنها حلول کند. پس عقلا حلول خداوند در موجودات و اشیاء محال است. (۱)

۲- اگر بنا باشد خداوند در چیزی حلول کند، بدان معناست که آن چیز محل خداوند می شود و در این هنگام چون حال به محلّ احتیاج دارد، پس خداوند نیز به آن محلّ احتیاج خواهد داشت، در حالی که ثابت شده است خدا از هر جهت، واجب و غنی و بی نیاز بالذات است و به هیچ چیز احتیاج ندارد و اگر به چیزی احتیاج داشته باشد از وجوب خواهد افتاد و به مرحله ممکنات تنزل پیدا خواهد کرد. (۲)

تهدیه به شیعه در باب حلول

گرچه از نویسندگان معاصر اهل سنت، کمتر کسی را یافتیم که شیعه را با اعتقاد به حلول متهم کند، اما کمال تعجب از طه حسین، محقق و نویسنده معروف مصری است که می گوید:

تناسخ از اواخر قرن اول هجری نزد عرب معروف و مشهور شد و شیعه به آن اعتقاد پیدا کرد. شیعه به بعضی از مذاهبی که به تناسخ نزدیک است، مانند «حلول» و «رجعت» نیز معتقد شد و بین اهل ادب، کسی نیست که گفته های باطل سید حمیری و کثیر را در

ص: ۱۹۱

۱- ۱) -دائرة المعارف مصاحب، ج ۱، ص ۸۶۳.

۲- ۲) -دلائل الصدق، ج ۱، ص ۱۳۸. [۱]

این مورد نداند. (۱)

در این باره تذکر چند نکته لازم است:

۱- طه حسین این سخنان را در کتاب ذکری ابی العلاء که موضوع پایان نامه دکترای او می باشد، ذکر کرده است و این کتاب یکی از اولین کتب این محقق است که طبعاً از ناپختگی هایی برخوردار است که در کتب بعدی او کمتر دیده می شود.

شاید اگر وی فرصت بازنویسی پیدا می کرد، از این سخن باز می گشت؛ چرا که خود او، در کتبی همانند الفتنه الکبری، علی و بنوه، در مقابل اتهامات اهل سنت به دفاع از شیعه پرداخته است.

۲- از بحث تفصیلی گذشته ثابت شد که هیچ یک از ائمه شیعه علیهم السلام و نیز علمای آنها معتقد به حلول نمی باشند.

۳- اشعار کثیر و سید حمیری فقط درباره رجعت است و آنچه معروف است این است که کثیر کیسانی بوده است و سید حمیری نیز یکی از بزرگان کیسانی بود که به وسیله امام صادق علیه السلام توبه کرد و شیعه شد و این اشعار منسوب به او درباره رجعت رهبران کیسانیّه مربوط به قبل از توبه او می باشد. (۲)

۴- اعتقاد به تناسخ

تعریف تناسخ

تناسخ در لغت از ریشه «نسخ» گرفته شده است.

راغب اصفهانی در مفردات، نسخ را این چنین تعریف می کند:

«النسخ هو ازاله شیء بشیء یتعقبه کنسخ الشمس الظلّ و الظلّ الشمس و الشیب الشباب.» (۳)

نسخ یعنی از بین بردن چیزی به وسیله چیزی که در پی آن چیز اول درمی آید؛ چونان که خورشید سایه را، سایه نور خورشید را و پیری جوانی را از میان برد.

ص: ۱۹۲

۱- ۱) -الغدیر، ج ۲، ص ۲۵۲ [۱] که از ذکری ابی العلاء، نوشته طه حسین، ص ۲۵۸ نقل می کند.

۲- ۲) -الغدیر، ج ۲، ص ۲۳۱. [۲]

۳- ۳) -المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۹۰. [۳]

نسخ در اصطلاح ملل و نحل و علم کلام و فلسفه عبارت است از: انتقال روح از بدنی به بدن دیگر در همین جهان. (۱)

میر سید شریف جرجانی در تعریفات خود، تناسخ را چنین تعریف کرده است:

«تناسخ، عبارت است از تعلق روح به بدنی بعد از جدا شدن از بدن دیگر، بدون آن که فاصله زمانی بین این دو تعلق بیفتد. علت تعلق به بدن دیگر، عشق ذاتی است که بین روح و بدن برقرار است.» (۲)

حال، روح انسان ممکن است در بازگشت، به بدن انسان دیگر برگردد که آن را «نسخ» گویند، یا به بدن حیوانات درنده و غیر درنده و پرندگان بازگردد که آن را «مسخ» خوانند، یا به بدن خزندگان و حشرات بازگردد که آن را «رسخ» نامند، یا به اجسام گیاهان و درختان بازگردد که آن را «فسخ» گویند، (۳) بازگشت روح انسان به بدن حیوانات و گیاهان در قوس نزول قرار دارد؛ یعنی این انسان در بازگشت، تنزل پیدا کرده است.

امّا بازگشت روح انسان به بدن انسان دیگر ممکن است در قوس نزول واقع شود؛ مثل این که روح یک پادشاه در بدن یک فرد فقیر و بیچاره بازگردد. همچنین ممکن است در قوس صعود قرار گیرد؛ مثل این که روح در بازگشت در بدن فرد کاملتری بازگردد. (۴)

قائلان به تناسخ در فروع و جزئیات این عقیده، گفتارهایی دارند که در بحثهای آینده به آن می پردازیم.

ص: ۱۹۳

-
- ۱- ۱) - الملل و النحل، ج ۲ ص ۵۵؛ دایره المعارف مصاحب، ج ۱، ص ۶۷۲؛ دایره المعارف القرن العشرين، ج ۱۰، ص ۱۷۲.
- ۲- ۲) - عبارت عربی آن چنین است: «التناسخ عبارة عن تعلق الروح بالبدن بعد المفارقة من بدن آخر من غير تخلل زمان بين التعلقين، للتعلق الذاتي بين الروح و الجسد» به نقل از: هفتاد و سه ملت، ص ۳۰.
- ۳- ۳) - تبصره العوام، ص ۸۷؛ معرفت، محمد هادی، وقفه عند نظریه التناسخ، (چاپ اول: نجف، مطبعه الآداب، ۱۴۰۱ ق)، ص ۶۷۲؛ دایره المعارف مصاحب، ج ۱۰، ص ۶۷۲.
- ۴- ۴) - وقفه عند نظریه التناسخ، ص ۷.

الف-تناسخ در میان ادیان و مذاهب پیش از اسلام

شهرستانی در کتاب الملل و النحل گوید:

«و ما من مله الا و للتناسخ فیها قدم راسخ.»

هیچ آیینی وجود ندارد مگر این که تناسخ در آن به طور عمیق نفوذ کرده باشد. (۱)

این سخن، دلالت بر رسوخ تناسخ در میان اکثر یا همه ادیان و مذاهب می کند.

اعتقاد به تناسخ به شکل ابتدایی آن جزء اعتقادات بسیاری از اقوام اولیه بوده است، اما اولین بار این اعتقاد در میان هندیان به صورت پیشرفته تری ظاهر شد و آن را وسیله ای برای تصفیه روح انسان تا رسیدن به کمال دانستند. بدین ترتیب که هرگاه روح در این بدن تصفیه نشود و صاحب بدن از دنیا برود، روح ناقص به بدنهای دیگر که در آینده خواهند آمد، منتقل خواهد شد تا با تحمل رنجها و سختیها به مرحله تصفیه برسد و کامل گردد. (۲)

این اعتقاد در هند در عصر بودا (قرن ششم قبل از میلاد) مراحل ترقی و تکامل خود را طی کرد.

بودا با این اعتقاد به صورت اخلاقی برخورد کرد و آن را وسیله ای برای پاداش و جزای اعمال خوب و بد قرار داد، بدین ترتیب که انسان هر عمل خوب یا بدی مرتکب شود و در این بدن جزای آن را نبیند، در بدن دیگر که روحش به آن منتقل خواهد شد، جزای آن را خواهد دید و به صورتی متناسب با آن عمل باز خواهد گشت. (۳)

پس از آن در میان پیروان بودا، نظریه «تولّد جدید» رشد پیدا کرد. این نظریه می گفت:

حیاتیهای بی نهایتی واقع خواهد شد و این زندگانی ما مطابق و موافق با زندگی قبلی ماست.

پس از آن، به این اعتقاد صورت بهتری دادند و گفتند:

تناسخ برای تکامل انسان است و روح انسان در هر بازگشتی کاملتر خواهد شد.

ص: ۱۹۴

۱-۱) -الملل و النحل، ج ۲، ص ۲۵۵.

۲-۲) -دایره المعارف مصاحب، ج ۱، ص ۶۷۲.

۳-۳) -مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۶۵.

درباره بودا که به نظر آنان به قلّه کمال رسید، می گویند:

او زندگانیهای بسیاری را تحمل کرد تا به این درجه رسید. زندگانی هایی که او قبل از تکامل طی کرد، از این قرار بود:

در اولین زندگانی خود، سگ بود. سپس دو زندگانی را در لباس خوک طی کرد و دو زندگانی دیگر را در لباس قورباغه. بعد از آن چهار دوره به شکل اژدها ظاهر شد و ده دوره به شکل شیر و یازده دوره به شکل آهو و پس از آن دوازده دوره به شکل میمون.

پس از آن به انسانیت رسید و یک دوره به صورت انسان دزد ظاهر شد. بعد از آن بود که آن روح به بدن بودا منتقل شد و بودا به کمال رسید. (۱)

هندوها نیز به وسیله تناسخ، مجازات اعمال بد را در طی قوانینی به نام قوانین مائو چنین تعیین کردند:

کسی که با استادش بد رفتاری کند، در بازگشت به صورت الاغ خواهد بود. اگر تهمت به استادش زند، به صورت سگ باز خواهد گشت و اگر با پول استادش زندگانی را بگذراند، در مرتبه بعد، به صورت کرم متولد خواهد شد. زن خائن به صورت شغال در خواهد آمد و مردمی که به دیگران اهانت می کنند، به صورت حیوانات درنده در خواهند آمد. آنان که غذای حرام خورند، به شکل کرم باز خواهند گشت. دزدان به تناسب آنچه دزدیده اند، متولد خواهند شد، مثلاً کسی که سنگهای قیمتی دزدیده، به صورت زرگر و آن که حیوانات سرقت کرده، به صورت موش و کسی که عسل دزدیده، به شکل حشره بدبو باز خواهد گشت. (۲)

گفته می شود: احترام هندوها به حیوانات، ریشه در تناسخ دارد، چرا که ارواح حیوانات را ارواح انسانهایی می دانند که به بدنهای این حیوانات منتقل شده است.

در چین نیز ریشه های تناسخ وجود داشته است. (۳)

در یونان نیز به بسیاری از فلاسفه قبل از میلاد مسیح، نسبت اعتقاد به تناسخ داده اند؛ از جمله فیثاغورس و انبذقلس را از معتقدان به این نظریه می دانستند.

درباره فیثاغورس می گویند: او ادعا داشت که قبلاً در یکی از زندگانیهای سابقش،

ص: ۱۹۵

۱-۱) - مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۶۶.

۲-۲) - همان.

۳-۳) - مکارم شیرازی، ناصر، تناسخ، ص ۴۵.

«فروریوس طروادی» بوده است و دلیل آن را این می دانست که او در میان همه غنایم به دست آمده از «طروادی ها» می تواند سپر فروریوس را بدون هیچ سابقه قبلی بشناسد.

او همچنین اعتقاد داشت که ارواح انسانی به بدنهای حیوانات و گیاهان نیز منتقل خواهند شد و از این رو کشتن حیوانات را حرام می دانست.

به انبیاذقلس نسبت داده اند که می گفت: من در زندگانیهای گذشته ام به شکلهای مختلفی همچون گیاه، درختچه، پرنده و ماهی ظاهر شده ام. لذا کشتن حیوانات و خوردن گوشت آنها را حرام می دانست، با این استدلال که چه بسا انسان در حقیقت با این کشتن، یکی از نزدیکان مانند: پدر، مادر، دختر و پسر خود در زندگی سابقش را می کشد. (۱)

به فیلسوفان بزرگی همانند: سقراط، افلاطون و ارسطو نیز این اعتقاد نسبت داده شده است.

البته باید توجه داشت که ملا صدرا قدس سره در کتاب الاسفار این نسبت را نمی پذیرد. (۲)

در میان ایرانیان، «مانی» نیز معتقد به تناسخ بود و می گفت پیروان من که در این زندگانی فعلی به مقام «سماعین» رسیده اند، در بازگشت، به مرحله «صدیقین» خواهند رسید. (۳)

حرنانیه که یکی از فرقه های مذهب صابئی می باشند، نیز معتقد به تناسخ بودند و می گفتند:

زندگانی دنیا در دورهای بی نهایتی تکرار خواهد شد و ثواب و عقاب در همین دنیا خواهد بود، نه در دنیای دیگر و این زندگانی که ما در آن هستیم، در حقیقت جزا و پاداش زندگانی است که قبلا در آن بوده ایم. اگر الآن در خوشی و راحتی هستیم، نشانه آن است که در زندگانی قبلی، کارهای خوبی انجام داده ایم که الآن پاداش آنها را می بینیم و اگر الآن در سختی و فشار، به سر می بریم، دلالت بر آن دارد که قبلا انسانهای بد کرداری بوده ایم. (۴)

ص: ۱۹۶

۱-۱) - مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۶۶-۶۷.

۲-۲) - شیرازی، صدر الدین محمد، الاسفار الاربعه فی الحکمه المتعالیه، ج ۹، ص ۲.

۳-۳) - دایره المعارف مصاحب، ج ۱، ص ۶۷۲.

۴-۴) - الملل و النحل، ج ۲، ص ۵۶.

به گروهی از ثنویین هم که با عنوان «تناسخیه» از آنان یاد شده است، نسبت داده اند که می گفتند:

انسان یا در فعل است و یا در جزا؛ یعنی هرچه در آن است یا مکافات است بر اعمال گذشته و یا عملی است که در آینده، مکافات آن را در بدن دیگر خواهد دید.

بهشت و جهنم در همین بدنهاست و بالاترین درجه، نبوت و پایین ترین درجه، درکه، درکه «مار» است. بعضی از آنها می گویند بالاترین درجه، درجه ملائکه و فرشتگان و پایین ترین درجه، درکه شیاطین است. (۱)

به یهودیان و مسیحیان نیز نسبت تناسخ داده شده است (۲) که برای نویسندگان، این نسبت محرز نشد و اعتقاد به پسر خدا بودن عزیز و مسیح، ربطی به تناسخ ندارد و آنان از راه حلول این اعتقاد را توجیه می کنند، بدون آن که از تناسخ نامی ببرند.

ب- تناسخ در میان فرقه های منسوب به اسلام

کتب ملل و نحل، تناسخ در اسلام را برای اولین بار به عبد الله بن سبأ نسبت می دهند و می گویند: سبأ به قیامت و بعث و حساب و بهشت و جهنم نبودند.

گفتارهایی نیز شبیه آنچه درباره هندوها گفتیم، به آنها نسبت می دهند و می گویند که آنها بدنها را به منزله لباسهایی می دانند که هر از چندگاهی، انسان آنها را عوض می کند. (۳)

قبلا به مناسبتهای مختلف، موهوم بودن عبد الله بن سبأ و گروه سبأ را بیان کردیم و از این رو، طبعا باید آغاز اعتقاد به تناسخ در اسلام را در جای دیگری جست و جو کرد.

فرقه نویسان پس از سبأ به سراغ یاران عبد الله بن معاویه رفته اند و اعتقاد به تناسخ را به آنها نسبت داده اند.

همچنین این اعتقاد را به آنها نسبت داده اند که خود را همان اصحاب حضرت نوح علیه السلام در کشتی و اصحاب دیگر پیامبران در زمانهای خودشان و نیز اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می دانستند و می گفتند ارواح آن اصحاب، به آنها منتقل شده است و لذا اسامی

ص: ۱۹۷

۱-۱) -الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۵-۲۳.

۲-۲) -تبصره العوام، ص ۸۷.

۳-۳) -المقالات و الفرق، ص ۴۴.

خود را از میان نامهای اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله انتخاب می کردند. (۱)

نیز به بعضی از یاران عبد الله بن معاویه نظریه ادوار در تناسخ را با بیان زیر نسبت داده اند:

ارواح انسانها در این بدنهای انسانی به مدّت ده هزار سال از بدنی به بدن دیگر منتقل می شود. پس از پایان این مدت، ارواح انسانهای مؤمن و مطیع پیامبران و ائمه به مدت هزار سال به بدنهای حیوانات خوب، مانند اسبان پادشاهان و خلفا و بزرگزاده ها که در رفاه زندگی می کنند، منتقل می شود. پس از پایان این مدت دوباره به بدنهای انسانی باز می گردند. اما ارواح انسانهای بد و مشرک و منافق و نافرمان نسبت به رهبران، به بدنهای حیوانات بد و زشت منتقل می شود و به مدت ده هزار سال از بدن فیل گرفته تا جسم پشه، همین طور انتقال می یابند و پس از این مدت به مقدار ده هزار سال به بدن انسانهای فقیر و زحمت کش و در رنج و عذاب منتقل می شوند تا پاک شوند. پس از آن دوباره به مدت ده هزار سال به بدن همان انسانهایی که در آغاز بودند، منتقل می شوند.

بهشت و جهنم جز این ادوار چیزی نیست. (۲)

قبلا به مناسبتهای مختلف درباره شخصیت عبد الله بن معاویه و علت دروغ بستن بر او گفت و گو کرده ایم.

البته این نکته را انکار نمی کنیم که ممکن است قائلان به اعتقادات یاد شده وجود داشته باشند، اما نسبت آنها به عبد الله بن معاویه را مردود می دانیم.

از این دو که بگذریم، عقیده به تناسخ در میان همه فرقه های غلات معتقد به حلول که قبلا از آنها یاد کردیم، وجود داشته است، زیرا چنان که گفتیم، حلول بدون تناسخ نمی تواند تأمین کننده نظریات آنان باشد، چه این که رهبران آنان می خواستند از طریق حلول و به واسطه تناسخ، اعتقاد به الوهیت و نبوت ائمه علیهم السلام و نیز رهبران فرقه ها را تأمین کنند.

غیر از فرقه های غلات، در میان فرقه های دیگر مسلمان نیز اعتقاد به تناسخ دیده شده است. این اعتقاد در کتب ملل و نحل به چند فرقه از فرقه های معتزله از قرار زیر

ص: ۱۹۸

۱-۱) -المقالات و الفرق، ص ۴۸.

۲-۲) -فرق الشیعه، ص ۵۲-۵۱؛ المقالات و الفرق، ص ۴۹.

نسبت داده شده است:

۱- خابطیه (حائطیه): پیروان احمد بن خابط (حائط) معتزلی (متوفای ۲۳۲ ه ق) می باشند که شاگرد نظام یکی از بزرگترین رهبران معتزله بوده است.

به او و احمد بن ایوب بن نانوس، شاگرد دیگر نظام، این اعتقادات نسبت داده شده است:

الف- انسانها در مکانی غیر از این دنیا به صورت صحیح و سالم و عاقل و بالغ و مکلف آفریده شدند. آنان که کاملاً از خدا اطاعت کردند، در همان مکان که بهشت و آخرت نام دارد باقی ماندند و آنان که به کلی نافرمانی و عصیان کردند، از آن جا یکسره به آتش جهنم منتقل شدند.

اما آنان که بعضی از فرمانهای خداوند را اطاعت و بعضی دیگر را معصیت کردند، به این دنیا منتقل شدند. آنان که عصیانشان کمتر بود به صورتهای زیبا و نیکو مانند انسان درآمدند و آنان که عصیانشان بیشتر بود، به صورت حیوان درآمدند تا به مقدار گناهی که کردند، در این صورت باقی بمانند. (۱)

سپس این نتایج را از مطالب بالا گرفته اند:

۱- هر بلایی که به اطفال و حیوانات می رسد، علتش آن است که در زمان اول، مرتکب گناه شده اند.

۲- علت جواز ذبح بعضی از حیوانات، خونریز بودن آنها در آن دنیا بوده است و همین طور عدم جواز ذبح بعضی دیگر از حیوانات، آن است که در آن دنیا خونریز نبوده اند.

۳- علت خنثی بودن قاطر، آن است که در دنیای اول، زناکار بوده است. (۲)

۲- حماریه: اینها دسته ای بودند که از حائطیه جدا شدند و می گفتند: اگر مرد ظالمی در این دنیا بمیرد، روح او به بدن چهارپا یا موش یا کرم منتقل می شود و اگر مرد نیکو سیرتی بمیرد، روح او به کالبد مرد پرهیزکار و متقی داخل می شود.

۳- طاریه: این گروه گویند چون ادوار در بدنهای طی شود، انسان پاک شود و آن وقت به

ص: ۱۹۹

۱- ۱) - الملل و النحل، ج ۲، ص ۶۰-۶۲.

۲- ۲) - خسروشاهی، سید رضا، علل ظهور فرق و مذاهب اسلامی، (کتابفروشی تهران، ۱۳۴۱ ش)، ص ۸۲.

ریشه های تناسخ در اسلام

درباره این که چگونه تناسخ به میان فرقه های مختلف پس از اسلام ریشه دوانید، نظریات مختلفی ابراز شده است:

۱- تناسخ نه از یونانیها بلکه از هندیها به میان مسلمانان راه یافت، چرا که اولاً، هندیها در این مذهب بسیار پیشرفته تر از یونانیها بودند و در آن زمان هنوز نظریات یونانیهایی مانند فیثاغورس و انبازقلس به میان مسلمانان راه نیافته بود.

ثانیاً، در آن زمان، اقلیتهای هندی در بصره و کوفه که دو مرکز اصلی این گونه عقاید بود، وجود داشتند. (۲)

ثالثاً، گفته های تناسخیهای پس از اسلام، شباهت بسیاری با اقوال هندوها دارد.

۲- عقیده تناسخ در میان بعضی از گروهها مانند خطاییه، از ایرانیها و از مذهب مانی گرفته شده است، زیرا اولاً، بین تناسخ خطاییه با تناسخ مذهب مانی، شباهت فراوانی است، چه این که خطاییه نیز می گویند: ارواح خوبان به بالا و ارواح بدان به اجسام حیوانات منتقل می شود تا از همه آلودگیهای ظلمت و سیاهی پاک و به نور عالی ملحق شود.

ثانیاً، گروههای مانوی در زمان خطاییه در مرکز آنان، یعنی شهرهای جنوب عراق مانند کوفه حضور فراوان داشته اند. (۳)

۳- ممکن است بعضی از گروههای صائبی مانند حرانیها را نیز در این میان، صاحب نقش بدانیم، بخصوص که آنان نیز در شهرهای جنوبی عراق حضور داشتند.

۴- نباید نقش تناسخ یونانیها را بخصوص پس از نهضت ترجمه در عصر مأمون از نظر دور داشت.

ص: ۲۰۰

۱- ۱) - خسروشاهی، سید رضا، علل ظهور فرق و مذاهب اسلامی، ص ۸۸.

۲- ۲) - مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۶۷.

۳- ۳) - همان، ص ۶۹-۷۰.

این انگیزه ها را می توان در دو بخش، یعنی انگیزه های غیر غلات و انگیزه های غلات برای اعتقاد به تناسخ، بررسی کرد. منظور از غیر غلات، تناسخیهای پیش از اسلام و نیز تناسخیهای معتزله می باشد.

الف- انگیزه های غیر غلات

به طور خلاصه می توان انگیزه های آنها در این اعتقاد را از قرار زیر دانست:

الف- اگر بنا باشد روح پس از مردن بدن، به بدن دیگر منتقل نشود، لازم می آید که بی کار بماند و این با عدم تعطیل در وجود ناسازگار است.

ب- فطرتا روح انسانی برای استکمال خلق شده است و اگر پس از مرگ، به بدن دیگر منتقل نشود، این استکمال متوقف می شود.

جواب از هر دو استدلال، این است که بی کار نبودن روح و کمال داشتن آن وابسته به این نیست که حتما در بدن دیگری وارد شود، بلکه ما برای خود روح پس از جدا شدن از بدن، قائل به حیات و استکمال هستیم. (۱)

ج- دلیل سوم دارای مقدمات زیر است:

۱- ارواح دارای تناهی در وجود هستند، چون قدیم می باشند و همگی دارای وجود بالفعل هستند. و غیرنهایت در مورد وجودات فعلیه محال است.

۲- بدنهای دارای وجودهای نامتناهی هستند، چون از حرکت فلک به وجود می آیند و حرکت فلک و اوضاع آن نامتناهی است.

۳- اگر بنا باشد هر روحی فقط به یک بدن تعلق گیرد، لازم می آید که متناهی را بخش بر نامتناهی بکنیم و این محال است. پس لازم است که هر روحی به چند بدن تعلق گیرد.

جواب این استدلال، این است که دو مقدمه اول و دوم را نمی پذیریم؛ یعنی اولاً، ارواح قدیم نیستند و ثانیاً، بدنهای غیرمتناهی نیستند. (۲)

د- یکی از انگیزه های تناسخ، دیدن وضع رقت بار اطفال بیمار و معلول بود که آنها را به این فکر می انداخت که مگر اینها چه گناهی کرده اند که دچار این وضع شده اند. لذا

١-١) -وقفه عند نظريه التناسخ،ص ٢٦.

٢-٢) -وقفه عند نظريه التناسخ،ص ٢٩؛تناسخ،ص ٤٧.

برای توجیه وضعیت آنان قائل به تناسخ می شدند و می گفتند: آنها در دور پیش از این گناهای انجام داده اند و الآن عذاب آن را می کشند. (۱)

ه- همان توجیه یاد شده را برای وضع رقت بار فقیران و زحمت کشان نیز به کار می بردند و به این وسیله به آنها تسکین روانی می دادند و آنها را به آینده امیدوار می ساختند. (۲)

و- درباره توجیه زندگی حیوانات که چرا حیوان شدند و انسان نشدند، نیز تناسخ کارایی داشت، بدین ترتیب که می گفتند چون آنها در زندگی پیشین گناهکار بوده اند، الآن حیوان شده اند تا تصفیه بشوند. (۳)

ز- بالاخره دیدیم که در میان بعضی از مذاهب قبل از اسلام، تناسخ را راهی برای انکار رستاخیز و قیامت و حساب و کتاب برگزیده بودند.

ب- انگیزه های غلات

این انگیزه ها را می توان بدین گونه برشمرد:

۱- مهمترین انگیزه آنان برای اعتقاد به تناسخ، باز شدن راه اباحی گری و بی بند و باری بود، چرا که با تناسخ، معاد و قیامت و حساب و بهشت و جهنم را نفی می کردند و بهشت و جهنم را با نظریه ادوار توجیه می نمودند و بدین وسیله راه را برای انجام هر کاری در این دنیا می گشودند. بنابراین، با مطرح کردن تناسخ، یکی از اصول سه گانه اسلام یعنی معاد منتفی می شد.

۲- تناسخ در نفی توحید نیز کارایی فراوانی داشت، چرا که دیدیم غلات با استفاده از تناسخ، حلول را از خداوند به پیامبران و غیر پیامبران امتداد دادند و بدین وسیله خدایان متعددی از قبیل پیامبران، ائمه علیهم السّلام و نیز رهبران فرقه های خود ساختند و بزرگترین ضربه را به توحید وارد آوردند.

۳- نبوت نیز با تناسخ، کاری ترین ضربه ها را تحمل کرد، چرا که از طریق حلول روح پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به ائمه علیهم السّلام و نیز رهبران فرقه ها آنها را پیامبر دانستند.

ص: ۲۰۲

۱- ۱) - تلبیس ابلیس، ص ۶۶.

۲- ۲) - تناسخ، ص ۴۷.

۳- ۳) - تلبیس ابلیس، ص ۶۶.

۴- غلات با مطرح کردن تناسخ توانستند سلسله‌هایی تشکیل بدهند و روح رهبر سلسله قبلی را در بدن رهبر سلسله بعدی از راه حلول و با واسطه تناسخ منتقل کنند، چنان که این امر را در عقیده پیروان معمر دیدیم که روح ابو الخطاب را حلول یافته در خود می‌دیدند.

۵- رهبران غلات از راه تناسخ، پیروان خود را به آینده امیدوار می‌ساختند، با این بیان که اگر آنها در این بدن سختیها را تحمل کنند و از ائمه خود یعنی رهبران غلات اطاعت بی‌چون و چرا کنند، در بدن بعدی به صورتی نیکوتر و با زندگی راحت‌تر ظهور خواهند کرد. شاید بعضی از فداکاریهای پیروان غلات را بتوانیم با این مطلب، توجیه کنیم.

۶- همچنین با تناسخ، پیروان خود را از متفرق شدن از پیرامون خویش بر حذر می‌داشتند، بدین ترتیب که می‌گفتند: اگر فعلا از رهبران اطاعت نکنید و آنها را اذیت نمایید، پس از مردن، روح شما به بدن حیوانات منتقل گشته و دچار عذاب خواهید شد تا پاک شوید. (۱)

سوءاستفاده غلات از آیات قرآن در راه اثبات تناسخ

رهبران غلات در توجیه تناسخ برای پیروان ساده‌خود، گاهی به آیات قرآن تمسک می‌جستند؛ از جمله این آیات را برای اثبات مدّعی خود بیان می‌داشتند:

۱- انعام ۳۸:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ

بدانید که هر جنبنده‌ای در زمین و هر پرنده‌ای که به دو بال در هوا پرواز می‌کند، امتهایی مانند شما انسانها می‌باشند. (۲)

آنان این آیه را این‌طور توجیه می‌کردند که آنها هم مانند شما انسان بوده‌اند که الآن به واسطه گناهان به این شکل درآمده‌اند. (۳)

پاسخ آن است که حیوانات مختلف، در اصل خلقت و رزق و کوشش و کیفیت تکثیر

ص: ۲۰۳

۱-۱) -المقالات و الفرق، ص ۴۵.

۲-۲) -فرق الشیعه، ص ۵۳؛ المقالات و الفرق، ص ۴۵.

۳-۳) -وقفه عند نظریه التناسخ، ص ۱۴۲.

نسل و جز اینها، مانند انسان هستند؛ نه این که قبلاً انسان بوده اند.

۲- واقعه ۶۱/:

عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ

اگر بخواهیم شما را فانی کرده، خلقی دیگر مثل شما بیافرینیم و شما را در صورتی که اکنون از آن بی خبرید، ایجاد می کنیم.

می گفتند: آن صورت، همان بدی دیگری است که روح به آن در همین دنیا وارد می شود. (۱)

جواب آن است که این آیه صریح در روز قیامت است که انسان دوباره زنده می شود. (۲)

۳- نساء ۵۶/:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ...

آنان که به آیات ما کافر شدند، بزودی آنها را در آتش درافکنیم (و) هرچه پوست تن آنها بسوزد، به پوست دیگری مبدل سازیم تا سختی عذاب را بچشد....

آنها این آیه را بر همان انتقال روح از بدنی به بدن دیگر و تحمل سختیها برای پاک شدن تطبیق می کردند و آتش را چیزی غیر از همین عذابهای دنیوی نمی دانستند.

جواب این است که این آیه نیز صریحاً عذاب روز قیامت را مطرح می کند. (۳)

۴- انفطار ۸/:

...فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ

ای انسان، خدا تو را به هر صورتی که خواست، آفرید.

آنها می گفتند: مراد از این صورت بدنهای متوالی است که روح به آنها منتقل می شود. (۴)

جواب از این آیه آن است که مراد آیه از صورتهای مختلف، افراد مختلف است، نه

ص: ۲۰۴

۱- ۱) - علل ظهور و مذاهب اسلامی، ص ۸۶.

۲- ۲) - تبصره العوام، ص ۸۸.

٣-٣) - همان.

٤-٤) - فرق الشيعه، ص ٥٣؛ المقالات و الفرق، ص ٤٥.

صورت یک شخص در بدنهای مختلف. (۱)

۵-اعراف/۴۰:

...وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ

(آنان که آیات خدا را تکذیب کردند و از کبر و نخوت سر به آن فرود نیاوردند، هرگز درهای آسمان به روی آنان باز نشود) و داخل بهشت نشوند تا آن که شتر از سوراخ سوزن رد شود.

غلات می گفتند: شتر که با این بدن نمی تواند از سوراخ سوزن رد شود و مراد از آیه آن است که ارواح انسانهای معصیت کار پس از این بدن انسانی به بدن حیوانی مانند شتر منتقل می شود و این ارواح، همین طور پس از مرگ آن شتر به بدنهای حیوانات کوچکتر منتقل می شوند، تا پاک شوند. در نهایت به بدن شپش وارد می شوند که این حشره می تواند از سوراخ سوزن (البته سوزنهای آن زمان) رد شود و در آن هنگام است که دوباره به بدن انسان بازمی گردند و این است معنای وارد شدن به بهشت. (۲)

جواب آن است که این آیه بر طبق یک مثل بیان شده است که در هنگام محال بودن کاری زده می شود و منظور آن است که همچنان که رد شدن شتر از سوراخ سوزن محال است، وارد شدن آنها به بهشت نیز محال است.

۶-فجر/۱۶ و ۱۵:

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ

اما انسان، چون خدا او را به رنج و غمی مبتلا- سازد، سپس به کرم خود، او را نعمتی برای آزمایش و امتحان بخشد، در آن حال (مغرور ناز و نعمت شود و) گوید: خدا مرا عزیز و گرامی داشت و چون او را برای آزمودن، تنگدست و فقیر کند، گوید: خدا مرا خوار گردانید.

غلات می گفتند منظور از اکرام، آن است که روح او را در بدنی نیکو در سلسله تناسخ قرار دهد و منظور از اهانت، آن است که روح او را در بدن انسانهای فقیر و بیچاره در سلسله تناسخ قرار دهد.

ص: ۲۰۵

۱-۱) -وقفه عند نظریه التناسخ، ص ۱۳۸.

۲-۲) -المقالات و الفرق، ص ۴۹.

جواب آن است که این آیه، ناظر به امتحانهای بشر در این دنیا است که خداوند برای امتحان به بعضی نعمت و رزق فراوان می بخشد و بعضی دیگر را در فشار قرار می دهد تا عکس العمل آنها را بسنجد و بر طبق آن جزا دهد. (۱)

۷- اسراء ۵۰/ و ۵۱:

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا...

(ای پیامبر صلی الله علیه و اله به منکران معاد) بگو: شما سنگ باشید یا آهن، یا خلقتی سخت تر از سنگ و آهن، (باز به امر خدا زنده می شوید). پس اگر گویند ما را چه کسی زنده می کند، بگو: همان خدایی که هم اول بار شما را آفرید....

غلات می گفتند: مراد از این آیه، آن است که ارواح انسانها حتی به جمادات مانند سنگ و آهن نیز منتقل می شود. (۲)

جواب این است که آیه در مقام بیان امکان معاد است که خداوندی که شما را آفرید- حال شما هر چه می خواهید باشید- می تواند شما را دوباره در روز قیامت بازگرداند.

برخورد ائمه علیهم السلام با تناسخ

ائمه شیعه علیهم السلام با آگاهی عمیق از مسأله تناسخ و اهداف طرح آن و نیز منتهی شدن آن به انکار اصول دین، بشدت با این اعتقاد مبارزه می کردند.

در این جا به عنوان نمونه چند روایت درباره تناسخ را ذکر می کنیم:

۱- امام رضا علیه السلام در جواب مأمون که نظر آن حضرت علیه السلام را درباره تناسخ جویا شده بود، فرمود:

کسی که اعتقاد به تناسخ داشته باشد، نسبت به خداوند عظیم، کفر ورزیده و بهشت و جهنم را تکذیب کرده است. (۳)

۲- آن حضرت علیه السلام همچنین فرمود:

کسی که قائل به تناسخ شود، کافر است.

سپس فرمود: خداوند غلات را لعنت کند که از مجوسیان و نصاری و قدریه و مرجئه

ص: ۲۰۶

۱- ۱) -المقالات و الفرق، ص ۵۹.

۲- ۲) -همان.

و حروریه بدتر هستند. (۱)

۳- امام صادق علیه السلام در حدیث مفصلی به نقل عقاید و افکار و اعمال قائلان به تناسخ پرداخته است که با توجه به اهمیتش، همه آن را در این جا می آوریم:

قائلان به تناسخ، راه روشن دین را پشت سر انداختند و گمراهیها را برای خودشان زینت دادند و خود را در وادی شهوات رها ساختند.

آنها گمان می کنند که آسمان خالی است (یا سقوط می کند) و چیزی از آنچه که گفته می شود در آن است، در آن وجود ندارد و گمان دارند که تدبیرکننده این جهان، شکلی همانند مخلوقها دارد، با این احتجاج که: خداوند آدم را بر شکل خود آفرید.

آنان معتقدند که بهشت و آتش و برانگیختن وجود ندارد. قیامت، نزد آنها عبارت است از خروج روح از قالب خود و دخول در قالب دیگر، که اگر در قالب اول، نیکوکار بود، به قالبی بهتر و اگر بدکار یا غیرعارف بود، به قالب بعضی حیوانات زحمت کش یا حشرات بدشکل در خواهد آمد.

آنها معتقدند که نماز و روزه بر آنها واجب نیست و هیچ عبادتی را برتر از شناخت و معرفت کسی که معرفتش بر آنها واجب است (یعنی رهبرانشان) نمی دانند.

همه شهوات دنیا از قبیل همه زنان را بر خود حلال می شمردند و ازدواج با خواهر، دختر، خاله و زنان شوهردار را برای خود جایز می دانند.

همچنین مردار، شراب و خون را حلال می دانند.

همه گروهها گفته های آنان را زشت شمردند و همه امتها آنها را لعنت کردند.

وقتی که از آنان دلیل خواسته می شود، به بیراهه می روند. تورات، گفته های آنان را تکذیب می کند و قرآن، آنان را لعنت می کند. با این حال آنان گمان دارند که خدایشان (به وسیله حلول و تناسخ) از قالبی به قالب دیگر منتقل می شود.

اعتقاد دارند که ارواح ازلی، همانها هستند که در آدم علیه السلام بودند و سپس به دیگران تا امروز از بدنی به بدن دیگر منتقل شدند، در حالی که اگر خالق در صورت مخلوق در آید، پس چگونه استدلال می شود که یکی از آنها خالق و دیگری مخلوق است (۲).

ص: ۲۰۷

۲-۲) - چون غلامت اعتقاد داشتند که روح خدا که خالق است در آدم علیه السّلام و دیگر پیامبران و نیز ائمه علیهم السّلام حلول کرده است.

آنها اعتقاد دارند که ملائکه و فرشتگان از فرزندان آدم علیه السلام هستند. با این بیان که هر کس از آنها به بالاترین درجه دین خود رسید، از مرحله امتحان و تصفیه خارج شده و به فرشته تبدیل می شود.

زمانی خیال می کنی که اینها (با این اعتقاداتشان) نصاری هستند. و گاهی آنها را دهریه و طبیعت پرستان می پنداری، چرا که می گویند: اشیاء بر غیر حقیقت تصادفا بدون آن که صانعی داشته باشند، آفریده شدند.

(آنها با این اعتقاداتی که دارند) نباید گوشت هیچ حیوانی را بخورند، چرا که حیوانات نزد آنها، همان فرزندان آدم علیه السلام هستند که (به واسطه معصیت در بدن قبلی) به شکل حیوان تبدیل شدند. (و چه بسا که در دور قبلی، از خویشان آنها بوده اند)، چرا که خوردن گوشت خویشان جایز نیست. (۱)

این حدیث بروشنی اعتقادات این گروه و اعمال آنان و منزلت آنان در بین فرق مسلمانان را بیان می کند.

از بیانات گذشته، بخوبی مطالب مورد بحث در این حدیث روشن می گردد.

ادله مسلمانان در رد تناسخ

اشاره

مسلمانان چه شیعه و چه سنی از همان آغاز ورود تناسخ، به مبارزه با آن و مردود شمردن آن پرداختند. لذا در کتب کلامی شیعه و سنی و در کتب فلسفی شیعه، دلیلهای بسیاری را در رد تناسخ می یابیم. به طور کلی بعضی از کتبی که به رد تناسخ پرداخته اند، از قرار زیر هستند:

۱- شرح مقاصد تفتازانی، ۲- اشارات بو علی سینا، ۳- انوار الملکوت علامه حلی، ۴- اسفار ملا صدرا، جلد نهم، ۵- تجرید الاعتقاد، خواجه نصیر الدین طوسی.

ما در این جا فقط به عنوان نمونه به ذکر چند دلیل می پردازیم:

الف- دلیلهای قرآنی

در قرآن، آیات بسیاری دلالت بر رد تناسخ دارند. همه آیات دلالت کننده بر قیامت،

ص: ۲۰۸

معاد، جزا و بعث و نشور که ظاهرشان صریح در وجود قیامت در دنیای دیگر است، از این جمله اند.

اما بعضی از آیاتی که می توان بالخصوص از آنها در ردّ تناسخ استفاده کرد، از این قرار است:

۱- مؤمنون ۹۹/ و ۱۰۰:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا

وقتی که مرگ یکی از آنها (تبهکاران) فرارسد، گوید: خداوندا بار دیگر مرا به این جهان بازگردان تا اعمال نیک به جا آورم و گذشته را جبران کنم. (در پاسخ به او گفته می شود: نه، هرگز (راه بازگشت نیست). این (فقط) سخنی است که او می گوید.

در این آیه صریحاً بازگشت به این دنیا نفی شده است.

۲- بقره ۲۸:

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

چگونه به خدا ایمان نمی آورید با این که شما (قبل از آفرینش، آن گاه که خاک بودید و) مرده و بی جان بودید و خداوند شما را زنده کرد، پس شما را می میراند و بعد زنده می کند و سپس به سوی او بازمی گردید.

در این آیه می فرماید: پس از مردن از این دنیا، فقط یک بار زنده خواهید شد. بر خلاف قول به تناسخ که زندگیاها متعددی را برای روح در این جهان اثبات می نماید.

از همین قبیل است آیات: روم ۳۹، حج ۶۵/ و مؤمن ۱۱. (۱)

ب- دلیلهای عقلی و کلامی

۱- مرحوم علامه حلی در انوار الملکوت دلایل زیر را به عنوان رد بر تناسخ ذکر کرده است:

الف- اگر روح ما قبلاً در بدن دیگری بوده است، باید الآن هم چیزی از آن بدن درک کنیم، در حالی که هیچ درکی از بدن سابق نداریم.

ص: ۲۰۹

علاوه بر این که تناسخها قائل به تناسخ شدند تا جزا و پاداش را در بدن بعدی ثابت نمایند، در حالی که وقتی انسان در بدن بعدی، چیزی از بدن قبلی را درک نکند، پس چگونه جزا و پاداش تحقق پیدا می کند. (۱)

ب- یکی از دلایل تناسخ، این بود که مسأله الم و درد را در افراد حل کنند و بگویند این دردها به خاطر گناهی است که روح در بدن قبلی انجام داده است، در حالی که می بینیم حتی معصومین علیهم السّلام که هیچ گناهی نکرده اند، دارای الم و درد هستند.

ج- یکی از دلایل تناسخ، این بود که مسأله درد اطفال معلول و بیچاره و وضع رقت بار حیوانات را توجیه کنند.

بنابراین، اگر وضع اطفال معلول و بیچاره و وضع رقت بار حیوانات به خاطر گناهی است که در بدن قبلی انجام داده اند، باید آنها را مستحق چنین وضعی بدانیم و آنها را خفیف شمیریم. در حالی که هیچ کسی چنین سخنی را قبول ندارد. (۲)

۲- اگر روح از بدنی خارج و به بدن دیگر داخل شود، حال اگر بدن اول، دارای روح باشد، لازمه این قول، وجود دو روح در یک بدن است که محال است و اگر دارای روح نباشد، لازمه آن این است که روحی که قبلاً مرحله‌ای از کمال را طی کرده بود، به آغاز راهش باز گردد و این یعنی بازگشت فعلیت به قوه، مانند بازگشت پیر به کودکی. (۳)

۳- هماهنگی روح با بدن:

هر روحی در بدن خاصی به تکامل می رسد و فعلیت می یابد. حال اگر فرض کنیم که روح پس از رسیدن به مرحله فعلیت، به بدنی بازگشت می کند که در مرحله «جنین» یعنی استعداد و قوه محض است، لازمه آن اتحاد دو چیز متضاد باهم است؛ یعنی اتحاد بدنی که در حال استعداد و قوه محض است با روحی که به مرحله فعلیت و ظهور رسیده است و این اتحاد، محال است.

(۴)

ص: ۲۱۰

۱- ۱) - انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۱۲۶.

۲- ۲) - وقفه عند نظریه التناسخ، ص ۱۴۳.

۳- ۳) - طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، (چاپ سوم: بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ ق)، ج

۱، ص ۲۰۹؛ تناسخ، ص ۵۱.

۴- ۴) - الاسفار الاربعه، ج ۹، ص ۲-۳.

تا این جا دیدیم که چگونه ائمه اطهار علیهم السلام و پیروانشان با تناسخ مبارزه کردند.

اما در این میان بوده اند بعضی از نویسندگان قدیم و جدید که به شیعه و اصحاب ائمه علیهم السلام اتهام اعتقاد به تناسخ را می زده اند.

قبلا کلامی از طه حسین نقل کردیم که شیعه را متهم به اعتقاد به حلول و تناسخ کرده بود.

از سخنان مؤلف تبصره العوام که در نیمه اول قرن هفتم می زیسته است، هویدا می شود که در آن زمان تناسخی بودن بعضی از اصحاب خاص ائمه علیهم السلام مشهور بوده است. او می گوید:

بدان که خصم دعوی کند که سدیر صیرفی و مفضل جعفری و زراره بن اعین و مؤمن الطاق که او را «شیطان الطاق» خوانند، اهل تناسخ بودند.

سپس خود وی می گوید:

«گویم این دروغ و باطل است و این اعتقاد بیان و مغیره و ابو الخطاب است» (۱).

علامه حلی قدس سرّه در انوار الملکوت نیز نقل می کند که اعتقاد به تناسخ، به بعضی از قدمای شیعه نسبت داده شده است و نیز این نسبت را به زراره بن اعین هم داده اند. (۲)

تناسخهای جدید

اخیرا یعنی در قرن بیستم و شاید کمی قبل از آن، در آمریکا و اروپا عده ای پدید آمدند که قایل به بازگشت ارواح و مدعی توان احضار ارواح شدند و طرفداران بسیاری را به دور خود جمع کردند.

عقاید آنها از آن جا به کشورهای دیگر نیز سرایت کرد و حتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در ایران تعداد فراوانی طرفدار پیدا کردند که بسیاری از آنان مدعی توان احضار ارواح بودند.

از آن جا که این بحث، از موضوع کتاب ما خارج است، از ورود به آن خودداری می کنیم و فقط چند منبع را در این مورد برای خوانندگان علاقه مند ذکر می کنیم:

ص: ۲۱۱

۱-دائرة المعارف القرن العشرين، نوشته فرید وجدی، جلد ۱۰، صفحه ۱۷۲ به بعد، ذیل کلمه نسخ.

۲-وقفه عند نظریه التناسخ، نوشته آیه الله معرفت.

۳-عود ارواح یا بازگشت روح، نوشته آیه الله مکارم شیرازی.

۴-المذهب الروحانی، نوشته استاد هلالی.

۵-الانسان روح لا جسد.

۶-التقمص، نوشته ذبیانی.

کتاب سه گانه اخیر به نقل از کتاب وقفه عند نظریه التناسخ ذکر شد.

۵- عقیده به تشبیه

مقدمه

بسیاری از انسانها از آن جا که دارای فکری بس کوتاه می باشند که از درک امور معقول ناتوان است و از طرف دیگر، علاقه دارند که خدای را پرستند، برای خود خدایی فراهم می کنند که شبیه امور محسوس باشد؛ مثل این که برای خدا همانند انسان، دست و پا و چشم و گوش و مانند آن تصوّر می نمایند.

همین کوتاهی فکر بود که در طول تاریخ باعث بت پرستی بسیاری از اقوام و ملل شد، چرا که آنها از درک خداوند عاجز بودند و برای او نمادی در روی زمین به نام «بت» می ساختند. شاید بتوان گفت که اعتقاد به «رب النوع ها» در یونان نیز از همین عجز و ناتوانی سرچشمه می گرفت. نیز شاید بتوان علّت موفقیت «سامری» در فریب دادن اصحاب موسی علیه السلام و وادار کردن آنها به پرستش گوساله را در همین کوتاهی فکر، خلاصه کرد.

شاهد این مطلب آن که هنگامی که قوم بنی اسرائیل از رود نیل عبور کردند و شرّ فرعون از سر آنها کوتاه شد و دغدغه خاطر آنها برطرف گردید، وقتی که به قومی رسیدند که مشغول پرستیدن بتها و خداهای محسوس بودند، رو به موسی کرده، گفتند:

ص: ۲۱۲

قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ (۱)

گفتند: ای موسی! برای ما هم خدایی مانند خدایان اینها قرار بده.

این کوتاه فکری در میان مسلمانان نیز باعث اعتقاد به سخنان باطلی شد که ذکر خواهیم کرد.

مباحثی که در این زمینه باید توجه داشت، از قرار زیر است:

تعریف تشبیه

تشبیه در لغت به معنای همانند کردن چیزی به چیز دیگر است و در اصطلاح علم کلام عبارت است از: «مانند کردن خدا به موجودات محسوس».

قائلان به تشبیه، خدا را به انسان تشبیه کرده، برای او مکان و اعضا تصور می کنند.

قائلان به تشبیه را مشبّه خوانند و نیز گاهی از آنان به «مجسمه»؛ یعنی قائلان به «جسمیت داشتن خداوند» تعبیر می کنند.

تاریخچه تشبیه در اسلام

اشاره

در میان گروههای منسوب به اسلام، عده زیادی قائل به تشبیه شدند که می توان آنها را در دو بخش قائلان به تشبیه از میان غیرغلات و غلات تقسیم کرد.

الف- قائلان به تشبیه از میان غیرغلات

مهمترین معتقدان به تشبیه از میان غیرغلات، دو گروهند که تحت نامهای حشویه و کرامیه در کتب ملل و نحل ذکر می شوند و هر دو گروه از منتسبان به اهل سنت می باشند. (۲)

البته رگه هایی از تشبیه را می توان در گروههای دیگر اهل سنت مانند: اشاعره، حنابله، داودیه (پیروان داود بن علی اصفهانی متوفای ۲۷۰ ه ق) یافت، (۳) اما در این جا فقط به بررسی دو گروه یادشده می پردازیم:

حشویه: حشو در لغت به معنای چیزی است که با آن درون بالش را پر می کنند و در

١-١) - اعراف ١٣٨. [١]

٢-٢) - الملل و النحل، ج ١، ص ١٠٣ و ١٠٨.

٣-٣) - الملل و النحل، ج ١، ص ١٠٠؛ تبصره العوام، ص ٧٦؛ بحوث فى الملل و النحل، ج ١، ص ١٢٧.

اصطلاح به معنای چیز زاید بی فایده است. به این جهت به آنها حشو^۱ گفته اند که احادیث دروغین را در میان احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله جای دادند، همچنان که پره‌های پرندگان را در میان بالش جای می دهند و به مضمون این احادیث معتقد شدند؛ (۱) احادیثی که بسیاری از آنها سرچشمه قول به تشبیه در میان آنها شد.

این احادیث که عمدتاً در کتاب التوحید ابن خزیمه که از کتب معتبر نزد حنبلیهاست و نیز کتاب السنه احمد بن حنبل و همچنین در کتب صحاح اهل سنت ذکر شده است، تشبیهاتی برای خدا قائل شده است که بعضی از آنها را ذکر می کنیم:

۱- خدا مانند انسان می خندد.

۲- خدا مزاح می کند.

۳- خداوند دست دارد.

۴- خداوند دارای دو چشم است.

۵- خداوند دارای انگشتانی است که با یک انگشت زمینها، با دیگری آسمانها، با سومی خاک، با چهارمی کوهها و با پنجمی مردمان و خلائق را نگه می دارد.

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به دروغ روایت کرده اند که قلب انسان مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خداوند قرار دارد.

۶- خداوند کلام و صدا دارد.

۷- خداوند سینه دارد.

۸- او نفس دارد.

۹- خداوندی دارای پا می باشد که با گذاشتن آن در جهنم، زیاده طلبی جهنم را خاموش می کند.

۱۰- خداوند وجه و صورت دارد و آدم علیه السلام را مانند صورت خود خلق کرد.

۱۱- خداوند در روز قیامت دیده می شود؛ مانند ماه که در شب چهاردهم رؤیت می شود. (۲)

ص: ۲۱۴

۱- ۱) -المقالات و الفرق، ص ۱۳۶.

۲- ۲) -سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، (چاپ دوم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق)، ص ۱۴۴-۱۳۵.

حشویه می گویند:

«خداوند جسمی است، اما نه مانند اجسام دیگر، گوشت دارد، اما نه مانند گوشت‌های دیگر، خون دارد، اما نه مانند خونهای دیگر...»

می گویند:

«او از قسمت بالا تا سینه اش توخالی و بقیه آن پر است و موی فراوان دارد.»

همچنین می گویند: «خدا با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله مصافحه کرد و دست داد.»

حتی روایتی ذکر می کنند به این مضمون که روزی خداوند چشم درد گرفت و ملائکه از او عیادت کردند و بر طوفان نوح چنان گریه کرد که به چشمانش آسیب رسید. (۲)

اما کرامیه که یاران ابو عبد الله محمد بن کرام (متوفای ۲۵۵ ه ق) می باشند، دارای اقوالی از قرار زیر بوده اند:

۱- خداوند بر عرش استقرار می یابد.

۲- خداوند نهایت دارد، حال یا از شش جهت یا از بعضی جهات.

آنها به گروه‌های متعددی مانند: عابدیه، توبیه، زریبیه، اسحاقیه، واحدیّه و هیصحبیه تقسیم شدند که هر کدام درباره کیفیت اعتقادات یاد شده، اقوال مختلفی ابراز کردند. (۳)

ب- غلات معتقد به تشبیه

فرقه نویسان از میان غلات، اولین بار تشبیه را به گروه مغیره، یعنی پیروان مغیره بن سعید نسبت می دهند.

اعتقاداتی که در باب تشبیه به او نسبت داده اند، از این قرار است:

خداوند، مردی است از نور که بر سرش تاجی است و اعضایی مانند مرد دارد. او دارای قلبی است که از آن حکمت می جوشد. حروف ابجد با اعضای او مطابقت دارد؛ مثلاً پاهای او مانند الف است. او تنها بود، پس وقتی که خواست اشیاء را خلق کند، اسم اعظم را ذکر کرد. پس اسم اعظم پرید و بر تاجش نشست... سپس با انگشتش اعمال

ص: ۲۱۵

٢-٢- همان.

٣-٣- همان، ص ١١٠-١٠٨.

بندگان اعم از فرمانبرها و نافرمانیها را بر کف دستش نوشت. از نافرمانیها عصبانی شد، پس عرق کرد و از عرق او دو دریا درست شد؛ دریایی شور و تاریک و دریایی با آب گوارا و روشن. سپس به دریا نگاه کرد و سایه خود را در آن دید. رفت که سایه اش را بگیرد، سایه اش پرید. چشم سایه اش را کند و از آن خورشید را خلق کرد. آن گاه آن سایه را نابود کرد و گفت: سزاوار نیست که غیر از من خدایی باشد.... (۱)

این اعتقادات را با آن که بسیار مسخره هستند، ذکر کردیم تا هنگامی که کلمات ائمه علیهم السّلام را ذکر می کنیم، اهمیت مطلب و این که این عقاید چگونه در آن زمان به وجهه شیعه ضربه می زده است، روشن گردد.

درباره بیانیه گفته اند:

خداوند، جسم دارد و همه قسمت‌های او غیر از صورتش نابود خواهد شد. (۲)

قبلا نیز از گروهی از غلات به نام اعضائیان سخن رانیدیم که معتقد بودند، خداوند دارای دست و پا و انگشت و اعضای دیگر می باشد. (۳)

گرچه در وجود چنین فرقه ای شک کردیم، چرا که در تاریخ اثری از آنها نیست.

علل اعتقاد به تشبیه در میان فرقه های اهل سنت و غلات

اشاره

به طور کلی می توان علل اعتقاد به تشبیه در میان فرقه اهل سنت را از قرار زیر برشمرد:

۱- استدلال عقلی

الف- چیزی که مورد تعقل واقع می شود باید یا جسم باشد یا عرض. خداوند عرض نیست، چون احتیاج به معروض دارد. پس جسم است. (۴)

جواب از این استدلال، آن است که این تقسیم درست نیست و بسیاری از امور مورد تعقل واقع می شوند که نه جسم هستند و نه عرض؛ مانند احساسات درونی انسان، مثل احساس گرسنگی، تشنگی، ترس، درد و همانند آن.

ب- هر فاعلی باید جسم باشد و خداوند هم که فاعل است باید جسم باشد.

ص: ۲۱۶

٢-٢) -المقالات و الفرق،ص ٢٧.

٣-٣) -فرهنگ فرق اسلامي،ص ٦١.

٤-٤) -الفصل،ج ٢،ص ١١٧.

این استدلال نیز غلط است و فاعل بودن منحصر در جسمیت نیست؛ مانند روح انسان که فاعل بسیاری از امور است.

۲- آیات قرآن

این کوتاه فکran به ظاهر بعضی از آیات قرآن که در آن از دست، وجه و چشم سخن به میان آمده است، تمسک کردند و معنای حقیقی آیات را درنیافتند.

آنان از آیاتی مانند: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۱)، وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صِيفًا صَفًّا (۲) يَأْتِيهِمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ (۳) در راه اعتقاد خود استفاده کردند، در حالی که با توجه به براهین عقلی و آیات قرآنی اثبات کننده عدم جسمیت خداوند، مراد از آیه اول، تسلط خداوند بر عرش (۴) و مراد از آیه دوم و سوم، آمدن امر خدا می باشد، (۵) نه خود خدا.

۳- استدلال به احادیث

نمونه های فراوانی از احادیثی که به وسیله حدیث سازانی مانند ابو هریره جعل شده بود و در آن صفات انسانی را به خداوند نسبت می داد، ذکر کردیم. اینها چون مقید به عمل به ظاهر احادیث بودند و همه احادیث را حجت می دانستند، در این ورطه هولناک افتادند.

علل تمسک غلات به تشبیه

می توان گفت: مهمترین علت تمسک غلات به تشبیه، همانا کوچک کردن عظمت خالق و خداوند در میان مردمان می باشد که به این مطلب امام رضا علیه السلام اشاره فرموده است. (۶)

بدین سان آنها می توانستند ادعای خدایی غیر خداوند را نیز مطرح کنند و حتی خدایی را به رهبران خود نسبت دهند و راه را برای خدایی غیر خدا هموار سازند؛ چرا

ص: ۲۱۷

۱- ۱) طه ۵؛ [۱] خداوند رحمان بر عرش مستقر است.

۲- ۲) الفجر ۲۲؛ [۲] پروردگار تو و فرشتگان (در روز قیامت) به صورت صف در صف می آیند.

۳- ۳) بقره ۲۱۰؛ [۳] خداوند، سراغ آنها در سایه های ابر می آید.

۴- ۴) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۱۲۱.

۵- ۵) همان، ج ۲، ص ۱۰۳؛ ج ۲۰، ص ۴۱۱.

۶- ۶) بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۹۴، ح ۱۸.

که وقتی خداوند مانند انسانها دارای اعضا و جوارح شد، پس بعید نیست که انسان هم به مرتبه خدایی برسد.

دومین انگیزه غلات را می توان ارضای ذهن کوتاه پیروان خودشان دانست که با مطرح کردن خدایی محسوس، تعداد بیشتری را به خود جذب کنند؛ یعنی کسانی را که قدرت تعقل غیر محسوسات را ندارند.

گفتارهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السلام در نفی تشبیه

باتوجه به این که قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله قائلان به تشبیه خداوند به مخلوقات در جزیره العرب فراوان بودند (۱) و با عنایت به این که مهمترین اصل اسلام، اثبات توحید و نفی هرگونه شرک و بت پرستی بود، لذا اسلام از همان آغاز با همه مظاهر بت پرستی که یکی از آنها تشبیه بود، به مبارزه برخاست.

در زمینه نفی تشبیه، احادیث فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ائمه اطهار علیهم السلام رسیده است که به عنوان نمونه بعضی از آنها را ذکر می کنیم:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می فرماید:

«ما عرف الله من شبهه بخلقه.» (۲)

کسی که خداوند را به مخلوقاتش تشبیه کند، (در حقیقت) -او را نشناخته است.

۲- حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«من وحد الله سبحانه لم يشبهه بالخلق.» (۳)

کسی که وحدانیت خداوند را قائل باشد، هیچ گاه او را به مخلوقاتش تشبیه نمی کند.

۳- آن حضرت علیه السلام همچنین می فرماید:

«... ولا اياه عنى من شبهه.» (۴)

ص: ۲۱۸

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱، فقره ۴۲. [۱] حضرت علی علیه السلام درباره قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می فرماید: «و اهل الارض يومئذ ملل متفرقه... بین مشبه لله بخلقه او ملحد فی اسمه»؛ در آن روز، اهل زمین، ملت های مختلف و پراکنده ای بودند،... عده ای از آنان خداوند را به مخلوقاتش تشبیه می کردند و عده ای دیگر درباره او راه الحاد و کفر را پیموده بودند.

- ٢-٢) - بحار الانوار، ج ٣، ص ٢٩٧. [٢]
- ٣-٣) - غرر الحکم و درر الکلم، ج ٥، ص ٣٢٨. [٣]
- ٤-٤) - نهج البلاغه، خطبه ١٨٦، فقره ١. [٤]

کسی که خداوند را تشبیه کند، در حقیقت او را قصد نکرده است؛ (بلکه خدایی دیگر برای خود ساخته است).

۴- شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: برترین اعمال کدام است؟

آن حضرت علیه السلام در جواب فرمود: «توحیدک لربک»؛ این که خدا را یکی بدانی.

سپس آن شخص پرسید: بزرگترین گناهان کدام است؟

حضرت علیه السلام جواب داد:

«تشبیهک لخالقک»؛ (۱) این که آفریننده خود را به مخلوقاتش تشبیه کنی.

۵- امام صادق علیه السلام در حدیث مفصلی درباره تشبیه می فرماید:

کسی که گمان کند خداوند همانند دیگران صورت و چهره دارد، مشرک شده است و کسی که برای خدا اعضایی همانند اعضا و جوارح مخلوقات قائل شود، نسبت به خداوند کفر ورزیده است. پس شهادت او را قبول نکنید و ذبیحه او را نخورید. خداوند برتر است از آنچه تشبیه کنندگان او را به صفات آفریده هایش وصف می کنند. کسی که گمان کند، خداوند در چیزی است یا بر چیزی قرار دارد، یا او از چیزی به چیز دیگر منتقل می شود، یا چیزی از او خالی می ماند، یا چیزی به وسیله او اشغال می شود، در حقیقت او را با صفات مخلوقها وصف کرده است. در حالی که خداوند آفریننده همه چیز است و با قیاس (به مخلوقات) نمی توان او را وصف کرده و به مردم شبیه نیست. هیچ مکانی از او خالی نیست و هیچ مکانی به وسیله او اشغال نمی گردد. در عین دوری اش نزدیک است و در عین نزدیکی اش دور است. این است خداوندی که پروردگار ماست و خدایی جز او نیست.

پس کسی که او را با این صفات اراده کند و دوست داشته باشد، او از موحدان است و کسی که او را با غیر این صفات دوست داشته باشد، خداوند از او بیزار است و ما نیز از او بیزار می باشیم. (۲)

۶- امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

«من شبّه الله بخلقه فهو مشرک، انّ الله تبارک و تعالی لا یشبه شیئا و لا یشبهه شیء و

ص: ۲۱۹

(۱-۱) - بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۷، ح ۱. [۱]

(۲-۲) - همان، ص ۲۸۸-۲۸۷، ح ۲. [۲]

کل ما وقع فی الوهم فهو بخلافه» (۱)

هر کس خداوند را به مخلوقاتش مانند کند، مشرک است؛ زیرا خداوند متعال به هیچ چیزی مانند نیست و هیچ چیزی نیز شبیه او نمی باشد و هر چه در وهم انسان نسبت به خداوند وارد شود، آن خدا نیست.

این بدان معناست که انسان هر تصویری که از خدا داشته باشد، آن تصور خدا نیست، زیرا ذات خداوند در تصوّر نمی گنجد.

احادیث فراوان دیگری در این باب رسیده که برای اطلاع از کثرت آنها فقط کافی است به معجمهای شیعی مانند: «معجم بحار الانوار، المعجم المفهرس لألفاظ الکتب الاربعه، المعجم المفهرس لا- لفاظ نهج البلاغه و المعجم لا لفاظ غرر الحکم و درر الکلم» در ذیل واژه «شبه» مراجعه کرد.

ذکر این نکته لازم است که فقط علامه مجلسی قدس سرّه در مجلد سوم بحار الانوار در کتاب التوحید، بیش از پنجاه حدیث در نفی تشبیه و مکان و زمان و انتقال خداوند ذکر کرده است.

نقش غلات در اتهام تشبیه به ائمه علیهم السلام

با آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ائمه اطهار علیهم السلام با تمام توان خود در راه نفی تشبیه کوشیدند، اما متأسفانه چه در جهان اهل سنت و چه در جهان تشیع، افراد بسیاری بودند که احادیثی به نام آنها و در اثبات تشبیه جعل می کردند.

اما در جهان اهل سنت:

به نمونه هایی از احادیث منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در بحث تاریخچه تشبیه اشاره کردیم که راویان این احادیث، حدیث سازان بزرگی مانند ابو هریره بوده اند، یا این که دیگر حدیث سازان، احادیث را به نام آنها جعل کردند.

برای اطلاع بیشتر از این احادیث، که متأسفانه در کتب معتبر اهل سنت مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم هم راه یافته است، می توان از این منابع استفاده کرد:

۱- اضواء علی السنه المحمديه، نوشته محمود ابوریه؛

ص: ۲۲۰

۲- ابو هريره شيخ المضيره، نوشته محمود ابوريه؛

۳- ابو هريره و احاديث ساختگی، نوشته علامه شرف الدين، ترجمه نجفعلی ميرزایی؛

۴- بحوث في الملل و النحل، جلد ۱، نوشته جعفر سبحانی.

۵- دراسات في الكافي للكليني و الصحيح للبخاري، نوشته هاشم معروف الحسنی.

اما در جهان تشيع:

از بعضی احاديث شيعه چنين استفاده می شود که غلات، اخبار بسياری را در اثبات تشيه با اسناد معتبر ساخته و به ائمه عليهم السلام نسبت می دادند و بدین وسيله هم چهره ائمه عليهم السلام را در میان مسلمانان آلوده جلوه می دادند و هم باعث سردرگمی شيعيان و اصحاب ائمه عليهم السلام می شدند.

بدین جهت است که می بينيم بسياری از اصحاب نزد ائمه عليهم السلام آمده، سؤالاتی در باب تشيه از آنها می پرسيدند. نیز به همین علت است که مشاهده می کنيم که ائمه عليهم السلام با تمام قدرت در مقابل تشيه ايستادگی کرده، قائلان به تشيه را مشرک و کافر می دانستند.

برای بهتر روشن شدن مطلب، حدیثی را در این جا نقل می کنيم:

حسين بن خالد که یکی از ياران امام رضا عليه السلام بود، به آن حضرت عليه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا مردم، ما (شيعيان) را منسوب می کنند به اين که به تشيه و جبر اعتقاد داريم و علت آن، احاديثی است که در اين باب از پدران تو روايت شده است.

امام رضا عليه السلام در جواب فرمود: ای پسر خالد! به من بگو بينم، آیا احاديثی که در باب تشيه و جبر از پدران من روايت شده، بيشتر است يا احاديثی که در اين باب از پيامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله روايت شده؟

ابن خالد جواب داد: البته احاديث روايت شده از پيامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در اين باب فراوانتر است.

امام رضا عليه السلام فرمود: پس مردم (يعنی اهل سنت) بايد بگويند که پيامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اعتقاد به جبر و تشيه داشت؟

ابن خالد جواب داد: مردم می گویند که پيامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله هيچ يك از آن احاديث را نگفته، بلکه به آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اين احاديث را بسته اند.

امام رضا علیه السلام جواب داد: پس باید درباره پدران من نیز همین سخن را بگویند؛ یعنی این که این احادیث را به آنها بسته اند.

سپس فرمود: کسی که معتقد به جبر و تشبیه باشد، کافر و مشرک است و ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم.

ای پسر خالد، بی گمان اخبار و روایات منسوب به ما، در باب جبر و تشبیه را غلاتی ساختند که عظمت خدا را کوچک کردند. پس کسی که آنها را دوست بدارد، ما را دشمن داشته است.... (۱)

از این حدیث، این نکته مهم به دست می آید که غلات برای قبولانیدن اعتقادات خود در باب تشبیه، احادیث فراوانی را جعل کرده بودند که در دسرهای فراوانی را برای اصحاب ائمه علیهم السلام ایجاد می کرد.

خوشبختانه مولفان کتب اربعه شیعه، هنگام جمع آوری احادیث، با توجه به روایات فراوانی که در باب رد تشبیه رسیده بود، روایات ساختگی تشبیه را در کتب خود نیاوردند. بر فرض، اگر در کتب روایی شیعه به روایاتی که تشبیه را تأیید می کند برخوردیم، باید بدون معطلی چنین حکم کنیم که این روایات، همان روایات ساختگی غلات است.

اتهام به اصحاب ائمه علیهم السلام در باب تشبیه

در فصل دوم، هنگام ذکر فرقه های ساختگی با نامهای هشامیه (۲) و جوالیقیه یاد آور شدیم که در بسیاری از کتب ملل و نحل اهل سنت، این دو صحابی بزرگوار و متکلم شیعه را متهم به اعتقاد به تشبیه می کنند (۳) و اقوال و گفتارهایی را به آنها نسبت می دهند که ذهن هر عاقلی از پذیرفتن آنها پرهیز می کند؛ مثل این که خداوند از کوه ابو قبیس کوچکتر است، اندازه خداوند هفت وجب به وجبهای خودش است و.... (۴)

متأسفانه بعضی از این اخبار نیز به جوامع روایی شیعه راه یافته است. احادیثی هم ذکر شده است که در آنها این دو نفر را متهم به تشبیه کرده اند. هنگامی هم که نظر

ص: ۲۲۲

۱-۱) -بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۹۴، ح ۱۸.

۲-۲) -مقالات الاسلامیین، ص ۶.

۳-۳) -همان، ص ۳۱.

۴-۴) -همان، ص ۶ و ۳۱.

ائمہ علیہم السلام را درباره آنها و نظراتشان جو یا شده اند، ائمہ علیہم السلام نیز آن دو نفر را رد کرده اند. (۱)

حتی به این دو اکتفا نکرده، بلکه پای بعضی دیگر از بزرگان اصحاب مانند یونس بن عبد الرحمان از بزرگترین اصحاب امام رضا علیه السلام را نیز به میان کشیده اند. (۲)

مرحوم علامه مجلسی هنگام ذکر این احادیث، انتساب این اقوال به آن اصحاب را نمی پذیرد و در توجیه این احادیث، احتمالات زیر را ذکر می کند:

۱- این احادیث را مخالفان شیعه ساختند تا به مردم وانمود کنند که روات و علما و بزرگان شیعه دارای چنین اقوال سفیهانه ای می باشند.

۲- شاید بعضی از این اقوال را این بزرگان در هنگام مناظره به منظور ساکت کردن طرف و از باب جدل گفته باشند.

این که ائمہ علیہم السلام نسبت این اقوال به آنان را رد نکرده اند، شاید برای حفظ جان آنان و یا مصلحتهای دیگری بوده است.

۳- ممکن است بگوییم که آنها قبل از این که از اصحاب ائمہ علیہم السلام به شمار آیند، پیرو فرقه های دیگری بوده اند و این اقوال منسوب به آنها، مربوط به زمانی است که هنوز شیعه نشده بودند؛ مثل این که درباره هشام بن حکم نقل می کنند که قبلاً از پیروان جهم بن صفوان بوده است. (۳)

اما ما نیز در این باب، احتمالات زیر را بعید نمی دانیم:

۱- این اقوال را مخالفان شیعه به اصحاب نسبت داده باشند، تا بدین وسیله از راه غیر مستقیم، ائمہ شیعه علیہم السلام را بکوبند.

۲- ممکن است همان غلاتی که اخباری در باب جبر و تشبیه به نام ائمہ علیہم السلام ساختند، اقوال و اعتقاداتی را در باب تشبیه به چنین اصحاب شناخته شده ای که مقبول شیعیان بودند نسبت داده باشند، تا بدین وسیله آنها را همراهان خود جلوه دهند.

ممکن است آنان این روایات را با اسناد معتبر جعل کرده باشند، تا جای هیچ گونه شک و شبهه برای شیعیان باقی نماند.

ص: ۲۲۳

۱- ۱) - بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۸، ح ۳ و ص ۲۹۱، ح ۱۰.

۲- ۲) - همان، ص ۲۸۸، ح ۳ و ص ۲۹۲، ح ۱۳.

۳- ۳) - همان، ج ۳، ص ۲۹۰.

تفویض و معانی مختلف آن

تفویض در لغت به معنای واگذار کردن کاری به دیگری و حاکم گردانیدن او در آن کار است. (۱) و در اصطلاح علم کلام عبارت است از اعتقاد به این که خداوند متعال پس از آفرینش بندگان، آنها را به خود واگذاشت تا هر کاری که می خواهند بکنند، بدون این که در اعمال آنان نقشی داشته باشد.

به عبارت دیگر، انسان در اعمال خود کاملاً آزاد می باشد و این اعتقاد معتزله است و بدین وسیله توحید افعالی را منکر شدند.

در مقابل آنها اشاعره قرار دارند که همه افعال بندگان را منسوب به خداوند متعال می دانند و او را مجبور اراده الهی. (۲)

اما روایات بسیاری از ائمه علیهم السّلام رسیده است که در آن فرموده اند:

«لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین.» (۳)

نه اعتقاد به جبر درست است و نه اعتقاد به تفویض، بلکه حقیقت چیزی است میان این دو.

بدین ترتیب، کلام شیعی، نه آزادی انسان را منتفی و نه او را کاملاً واگذاشته به خود می داند، بلکه انسان را موجودی دارای اختیار می داند که اراده او در طول اراده خداوند قرار دارد و نه در عرض آن. (۴)

اما تفویض در احادیث شیعه در معانی مختلفی وارد شده است که مرحوم علامه مجلسی آنها را این چنین جمع بندی می کند:

۱- تفویض در آفرینش:

بدین معنا که بگوئیم خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السّلام را آفرید و خلقت و

ص: ۲۲۴

۱- ۱) - زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، (چاپ دوم، دار مکتبه الحیاه)، ج ۵، ص ۷۱.

۲- ۲) - بنگرید به: الشیعه بین الاشاعره و المعتزله.

۳- ۳) - بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۹۷؛ ج ۵، ص ۸۲، ۲۲، ۱۲؛ ج ۶۸، ص ۱۲۸.

۴- ۴) - برای اطلاع بیشتر، بنگرید به: کتابهای انسان و سرنوشت و عدل الهی، تألیف شهید مطهری.

روزی رساندن و تربیت و میراندن و زنده کردن بندگان را، به آنان واگذار کرد.

این ممکن است به یکی از دو معنا گفته شود:

الف- پیامبر صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السّلام همه این کارها را با قدرت و اراده خودشان بدون هیچ دخالتی از سوی خداوند انجام می دهند.

این کفری است صریح و ادله عقلی و نقلی بر بطلان آن شهادت می دهد.

ب- خداوند، این کارها را مقارن با اراده ایشان انجام می دهد، از این قبیل که موسی اراده می کند و مقارن آن، خداوند عصا را تبدیل به مار می کند، تا بدین وسیله صدق و راستگویی آنها را به اثبات برساند.

این معنا اگرچه عقلاً محال نیست، اما روایات ردّ تفویض، آن را مردود می شمارد، مگر در هنگام ظهور معجزات.

۲- تفویض در امر دین:

این نیز دارای دو معناست:

الف- این که بگوییم خداوند کلاً امر دین را به پیامبر صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السّلام واگذار کرد، تا هر چه بخواهند حلال کنند و هر چه بخواهند حرام، بدون این که این حرام و حلالها را وحی یا اسلام بیان کرده باشد.

این معنا باطل است و هیچ عاقلی آن را درست نمی داند و قرآن هم می فرماید:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از روی هوی و هوس سخن نمی گوید و هر چه می گوید وحی الهی است.

ب- بگوییم خداوند چون پیامبرش را به کمال رساند و آن حضرت صلی الله علیه و اله به مقامی رسید که جز حق و صواب را انتخاب نمی کرد، پس اختیار بعضی از امور مثل تعیین مستحبات در نماز و روزه و غیر اینها را به او واگذار کرد و سپس او را با وحی تأیید کرد.

این معنا غلط نیست و روایاتی در تأیید آن وارد شده است. (۲)

۳- تفویض اداره جامعه:

ص: ۲۲۵

٢-٢) - بنگرید به: بحار الانوار، ج ٢٥، ص ٣٣٢، ٣٤٠، ٣٤٤؛ ج ١٠١، ص ٣٤٢.

این که بگوییم خداوند، امور اجتماعی بندگان خود مانند امور سیاسی، تعلیم و تربیت و امثال آن را به پیامبر صلی الله علیه و اله و ائمه واگذار کرد و بندگان را فرمان به اطاعت از آنها داد.

این معنا صحیح است؛ زیرا خداوند می فرماید:

ما آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا (۱)

آنچه را پیامبر صلی الله علیه و اله برای شما آورده (و به آن فرمان داده) بپذیرید و آنچه را از آن نهی کرده، از آن باز ایستید.

غیر از این، آیات و روایاتی دیگر دال بر صحت این مطلب وجود دارد.

۴- تفویض بیان علوم و احکام:

به این معنا که هرگاه صلاح دانستند، احکام را برای بندگان بیان کنند و هرچه را مصلحت ندانستند، بیان نکنند تا وقت آن فرارسد.

۵- تفویض در کیفیت حکم:

به این معنا که این اختیار به آنان واگذار شده که در مسائل مختلف، طبق ظاهر شرع حکم نمایند، یا این که از علم خود در حکم استفاده کنند، یا آنچه را که خداوند به آنان الهام کرده در حکم لحاظ کنند.

۶- تفویض در بخشش:

سرپرستی امر خمس، انفال و بعضی دیگر از امور مالی حکومتی به آنان واگذار شده و این اختیار نیز به آنان داده شده است که در موارد مختلف هرچه را صلاح دیدند به دیگران ببخشند، یا این که آنان را از بخشش محروم کنند. (۲)

از این بیان غواص دریاها، احادیث، روشن می شود که تفویض در روایات به یک معنا به کار نرفته، بلکه دارای معانی مختلف است که معصومین علیهم السلام بعضی را رد و بعضی را اثبات کرده اند.

اما تفویضی که الآن مورد نظر ماست، تفویض به معنای قسمت اول معنای اول است؛ یعنی این که بگوییم: «خداوند پس از خلق پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السلام همه امور عالم از خلق و رزق و زنده کردن و میراندن را به آنها واگذار کرد».

تفویض به این معنا را گروهی از غلات به نام مَفُوضَه قائل بودند.

(١-١) - حشر ٧. [١]

(٢-٢) - بحار الانوار، ج ٢٥، ص ٣٢٦-٣٥٠.

چنان که روشن است، عنوان «مفوضه» دلالت بر اعتقادی می کند که فرقه مزبور به آن پایبند بوده اند و در این عنوان نام رهبر فرقه ذکر نشده است. لذا اثبات وجود این فرقه از نظر تاریخی مشکل است.

امّا روایات زیادی از ائمه علیهم السّلام وارد شده است که در آنها مَفوضه به عنوان گروهی جدای از غلات قرار گرفته اند. (۱) از این گروه بخصوص در زمان امام رضا علیه السّلام فراوان نام برده شده است، بدون این که نامی از پیروان و یا رهبر این گروه ذکر شده باشد.

شیخ مفید قدّس سرّه مَفوضه را جزء غلات می داند، اما فرقی بین آنان و غلات دیگر قایل می شود و آن این که مَفوضه اعتراف دارند که ائمه علیهم السّلام حادثند نه قدیم و مخلوقند، اما با این حال آنان را خالق موجودات و رازق آنها می دانند و می گویند: خداوند این مرتبه را برای آنان قرار داد که خلقت عالم و آنچه در آن است و نیز همه کارها را به آنان واگذار کرد. (۲)

سعد بن عبد الله اشعری قمی (متوفای ۳۰۱ ه ق)، عقاید مَفوضه را چنین بیان می کند:

«آنها اعتقاد دارند که خداوند واحد ازلی، شخص کاملی که بدون کم و زیاد بود، به جای خود گذاشت و تدبیر و خلقت عالم را به او واگذار کرد. این شخص، همانا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و بقیه ائمه علیهم السّلام هستند که در معنای یکی می باشند.

آنها گمان می کنند که معرفت خدای قدیم ازلی لازم نیست و باید محمد صلی الله علیه و اله را شناخت که خالق است که امر خلق به او واگذار شده است.

همچنین اعتقاد داشتند صفاتی که در قرآن به عنوان صفات خداوند ذکر شده است؛ مانند: واحد، صمد، قاهر، خالق، باری و حی، حقیقت این صفات از خداوند قدیم ساقط شده و به آنها منتقل شده که امر به آنها واگذار شده است.

آنها محمّد را خالق آسمانها و زمین و کوهها و انسانها و جنّ و بالأخره آنچه در عالم

ص: ۲۲۷

۱- ۱) - بنگرید به: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۳۷، ۳۲۸، ۲۷۳؛ ج ۴۴، ص ۲۷۱.

۲- ۲) - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۵، به نقل از: شیخ مفید قدّس سرّه.

است می دانستند. (۱)

ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری (متوفای ۳۲۴ ه ق) درباره آنان چنین می گوید:

(مفوضه) گمان می کنند که خداوند، همه امور را به محمد صلی الله علیه و اله واگذار کرده و او را قادر بر آفرینش دنیا ساخت. او بود که دنیا را خلق کرد و آن را تدبیر می کند. عده زیادی از آنها این سخنان را نیز درباره علی علیه السلام گویند و گمانشان بر این است که ائمه علیهم السلام شرایع را نسخ می کنند، ملائکه بر آنها فرود می آیند و معجزاتی به وسیله آنها به ظهور می رسد و به آنها وحی می شود.

بعضی از آنها (مفوضه) بر ابرها هنگامی که از بالای سر آنها می گذرد، سلام می کنند و می گویند: علی علیه السلام در ابرهاست. (۲)

بعضی دیگر گفته اند:

مفوضه، محمد را مدبر اول و علی را مدبر ثانی می دانند.

فخر الدین رازی در تعریف آنان گفته است:

آنها گمان دارند که خداوند، ارواح علی علیه السلام و فرزندانش را آفرید و عالم را به آنها واگذار کرد و آنها آسمانها و زمینها را آفریدند.

می گویند: وقتی که در رکوع و سجود می گوئیم: «سبحان ربی العظیم و بحمده» و «سبحان ربی الاعلی و بحمده»، مراد علی علیه السلام و اولادش هستند. اما اله اعظم، همان کسی است که عالم را به آنها واگذار کرد. (۳)

در کتب فرقه نویسی به گروهی به نام مخمسه نیز برمی خوریم که می گفتند: سلمان فارسی، مقداد، عمار، ابوذر و عمرو بن امیئه ضمری از طرف خداوند، مأمور اداره مصالح عالمند و به سلمان، مقام رسالت می دادند. (۴)

این گروه به نام مفوضه مشهور نشده اند، ولی عقایدشان شبیه مفوضه است

ظاهر این گفتارها همگی دلالت بر این دارد که فرقه ای به نام مفوضه در تاریخ وجود داشته است، اما با دقت در اعتقادات آنها می توان مشترکات بسیاری بین عقاید آنان و

ص: ۲۲۸

۱-۱) -المقالات و الفرق، ص ۶۰-۶۱.

۲-۲) -مقالات الاسلامیین، ص ۱۴.

۳-۳) - تعلیقات دکتر مشکور بر المقالات و الفرق، ص ۲۳۸، به نقل از: الفرق بین الفرق، ص ۱۵۳.

۴-۴) - تاریخ شیعه، ص ۱۸۲؛ خاندان نوبختی، ص ۲۶۳.

دیگر گروه‌های غلات پیدا کرد. ممکن است این نکته را تقویت کنیم که مفوضه در حقیقت جزء یکی از فرقه‌های شناخته شده غلات بوده اند که در همان حال، اعتقادات خاصی را به عقاید دیگر غلات اضافه می‌کردند یا تغییراتی در آنها می‌دادند.

می‌توان برای این مطلب بخشی از زیارت حضرت حجت (عج) را شاهد آورد که در آن آمده است:

«الحمد لله الذی... لم يجعلنا... من الغلاة المفوضین.» (۱)

حمد و سپاس خدایی را که ما را از غلات مفوضه قرار نداد.

در این جا بین غلات و مفوضه جدایی نینداخته است.

ذکر این نکته نیز لازم است که به هر حال، چه مفوضه را گروهی مستقل بدانیم و چه آنها را جزء دیگر فرقه‌های غلات به شمار آوریم، این گروه مخالفان عقاید خود را به نام مقصره؛ یعنی کوتاهی کنندگان در معرفت پیامبر صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السلام می‌شناختند و می‌گفتند:

چون آنها به این نکته نرسیدند که محمّد خالق است و امر به او واگذار شده است، باید مراقب حلال و حرام باشند و اعمال مقرر در فقه اسلامی را انجام دهند که در حقیقت، این اعمال، غلهایی است برای آنان به منظور عقوبت آنها در کوتاهی در معرفت. (۲)

از این بحث روشن شد که مفوضه نیز در زمره غالیان در ذات (غلات ملحد) قرار دارند و این که بعضی از نویسندگان معاصر، آنان را به عنوان غلات غیر ملحد به شمار آورده و عقایدی که بیشتر شبیه غلو در صفات است به آنان نسبت داده اند، صحیح نمی‌باشد. (۳)

بر خورد ائمه علیهم السلام با مفوضه

در فصل دوم در بخش موضع گیری ائمه علیهم السلام در برابر غلات، بعضی از احادیثی که در آنها صفت رزاقیت و خالقیت از ائمه علیهم السلام نفی شده بود، ذکر گردید. این احادیث در حقیقت در ردّ مفوضه، که این صفات را برای ائمه علیهم السلام ثابت می‌دانستند، صادر شده بود.

در این جا نیز بعضی دیگر از احادیث که درباره مفوضه صادر شده است، یاد

ص: ۲۲۹

۲-۲) -المقالات و الفرق، ص ۹۲؛ فرق الشيعة، ص ۹۳.

۳-۳) -مدرسی، سید حسین، مکتب در فرآیند تکامل، انتشارات داروین، ص ۳۲-۴۱.

می شود:

۱- از امام رضا علیه السّلام درباره غلات و مفوضه سؤال شد. آن حضرت علیه السّلام در جواب فرمود: غلات کافرند و مفوضه مشرک.

سپس هرگونه ارتباطی با آنها حتی کمک کردن به وسیله یک کلمه را موجب خروج از ولایت خدا و رسول و اهل بیت علیهم السّلام دانستند. (۱)

مشرک بودن مفوضه بدین سبب است که آنها با این اعتقاد خود در حقیقت برای خدا شریک در خالقیت قایل شده اند.

۲- امام رضا علیه السّلام در حدیثی می فرماید: کسی که گمان کند خداوند عز و جل کار آفرینش و روزی را به حجتهای خود (یعنی پیامبر صلی الله علیه و اله و ائمه) واگذار کرده است، قایل به تفویض شده و مشرک گردیده است. (۲)

۳- یکی از اصحاب ائمه علیهم السّلام از امام رضا علیه السّلام درباره تفویض سؤال کرد، آن حضرت علیه السّلام در جواب فرمود:

خداوند متعال امر دینش را به پیامبرش واگذار کرد و فرمود: ما آتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا؛ (۳) هر آنچه را رسول صلی الله علیه و اله به شما فرمان دهد، بگیرید و از آنچه شما را بازدارد، بازایستید.

اما امر خلق و رزق را به او واگذار نکرد.

سپس حضرت علیه السّلام فرمود:

خداوند، عزّ و جلّ آفریننده همه چیزهاست و اوست که در قرآن فرمود: الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ (۴) (خدایی که) شما را خلق کرد، سپس روزی داد، سپس شما را می میراند، سپس زنده می کند. آیا هیچ یک از کسانی که برای خدا شریک قرار داده اید، چنین کارهایی را انجام می دهد. منزّه است خداوند و برتر است از آنچه برای او شریک قائل می شوند.

حضرت علیه السّلام بدین وسیله به شرک مفوضه اشاره فرمود.

ص: ۲۳۰

۱- ۱) - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۲۸، ح ۲.

۲- ۲) - همان، ج ۲۵، ص ۳۲۹، ح ۳.

۳- ۳) - حشر، ۷. [۱]

۴- ۴) - روم، ۴۰. [۲]

نکته قابل تذکر این که در بعضی از روایات، تفویض در معانی دیگر، مانند تفویض در عطا و بخشش، تفویض در تدبیر جامعه و تفویض در تعیین بعضی از مستحبات از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله، ثابت شده است که این از نظر عقل و نقل، اشکالی در بر ندارد. (۱)

متهم کردن علمای شیعه به تفویض

با وجود مشرک دانستن مَفوضه از سوی ائمه علیهم السّلام، باز هم نسبت تفویض از سوی مخالفان، به شیعه داده شده است.

مؤلف تبصره العوام، کلامی دارد که از آن برمی آید که در زمان او، یعنی قرن ششم و هفتم، نسبت تفویض به شیعه، شایع بوده است. وی می نویسد:

این قوم (مَفوضه) دعوی کردند که خدای تعالی امور عالم را تفویض با (به) محمّد و امامان کرد. ایشان آمر و ناهی و حاکمند در جمله امور شریعت و قومی دیگر از ایشان گفتند که تفویض خلق و احیاء و اماتت بدیشان کرد و رسول و امامان مستحق عبادتند و ایشان را نامها نهند به اسماء خدای تعالی.

سپس می افزاید:

معتزله و جمله نواصب، این حکایت بر علمای امامیه بندگانند و این دعوی بلا دلیل است. (۲)

ما هم ثابت کردیم علاوه بر بدون دلیل بودن این مدّعا، دلیل برخلاف آن داریم. و شاید ریشه این اتهام، همان تهمتی باشد که به اصحاب ائمه مانند هشام بن حکم و هشام بن سالم می زدند.

عقاید مشترک بین غلات و شیعه

اشاره

با بیان قاطع می توان گفت که هر محقق منصفی پس از تحقیق در عقاید شیعه و غلات، به این نتیجه می رسد که هیچ نقطه مشترکی بین عقاید غلات و عقاید شیعه امامیه وجود ندارد. شیعه عقایدی دارد که آنها را با دلایل عقلی و نقلی به اثبات می رساند و غلات برای جذب طرفداران اهل بیت عصمت به سوی خود و نیز توجیه عقاید باطل

ص: ۲۳۱

۱-۱) - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۴-۳۲۸.

۲-۲) - تبصره العوام، ص ۱۷۶.

خود، از نام آن عقاید استفاده کرده و عقاید خود را تحت آن نامها، اما با محتوایی کاملاً بیگانه از آنچه که شیعه از آن عقاید منظور دارد، مطرح کردند.

بدین گونه هر محقق با اندکی تحقیق، بخوبی درمی یابد که آنچه بین آن دو (یعنی عقیده شیعه و عقیده غلات) مشترک است فقط نام آن می باشد و نه محتوای آن و در حقیقت، چنان شده که آن اسم، مشترک لفظی بین عقاید شیعه و عقاید غلات گردیده است که از این باب می توان عقایدی مانند رجعت، بداء و مهدویت را ذکر کرد.

نکته دیگر این که در این میان، بعضی از مخالفان شیعه، از چهره قبیح غلات در جامعه سوء استفاده کرده، بعضی از عقاید اساسی شیعه مانند وصایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام را به غلات نسبت دادند و گفتند: «آنها بودند که اولین بار، این عقیده را مطرح کردند»، در حالی که واقعیات تاریخی، خلاف این امر را ثابت می کند.

بالآخره، این اشتراک لفظی و این اتهام جعل عقیده وصایت از سوی غلات، تأثیر خود را در تاریخ اسلام بر جای گذارد و سبب گمراهی گروهی بسیار از محققان اهل سنت و نیز مستشرقان شد، به طوری که باعث شد تا در کتابهای مختلف خود، شیعه را در بسیاری از عقاید با غلات مشترک بدانند و بدین وسیله مذهب تشیع را وارونه جلوه دهند.

سعی ما در این جا بر آن است که جدایی بین عقاید شیعه و عقاید غلات را که هر دو گروه با یک نام و عنوان بیان کرده اند، ثابت کنیم.

۱- عقیده وصایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام

اشاره

وصایت از نظر شیعه

مهمترین مسأله اختلافی بین اهل سنت و شیعه، مسأله وصایت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می باشد.

از نظر کلامی، اهل سنت بر این اعتقاد است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در طول حیات خود، نسبت به مسأله امام و جانشین بعد از خود، بی توجه بود و کسی را به عنوان جانشین خود، انتخاب نکرد، بلکه این امر را به عهده امت اسلامی وا گذاشت تا خود، هر که را

صلاح بدانند، برگزینند.

امّا شیعه بر این اعتقاد است که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از همان ابتدای رسالت نسبت به مسأله خلافت و جانشینی خود حسّاس بود و در همان سالهای آغازین رسالت، حضرت علی علیه السّلام را به عنوان وزیر و وصی خود برگزید و در طول عمر مبارک خود بارها به این مسأله تصریح فرمود.

با اهمیت ترین این موارد از نظر تاریخی در روز هجده ذیحجه سال دهم هجرت بود که در حضور بیش از صد هزار نفر مسلمان، این مسأله را برای همه مسلمانان حاضر اعلام داشت.

اهل سنت نیز گرچه از نظر کلامی اعتقاد یاد شده را دارند، اما در کتب تاریخی و روایی خود احادیث فراوانی را آورده اند که در آنها به جانشینی حضرت علی علیه السّلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله تصریح شده است.

در این میان، بسیاری از علمای شیعه، زحمات طاقت فرسایی را بر خود روا داشته اند و با تلاش فراوان احادیث دلالت کننده بر وصایت حضرت علی علیه السّلام را در ضمن فضائل آن حضرت علیه السّلام از کتب معتبر روایی اهل سنت گرد آورده اند که از این بین می توان به کتب زیر اشاره کرد:

۱- احقاق الحق، تألیف قاضی نور الله شوشتری شهید.

۲- الغدیر، تألیف علامه شیخ عبدالحسین امینی.

۳- فضائل الخمسه من الصحاح الستة، نوشته سید مرتضی حسینی فیروزآبادی.

۴- عبقات الانوار، تألیف سید حامد حسین لکنهوی.

۵- شبهای پیشاور، نوشته سلطان الواعظین شیرازی.

گوشه ای از آیات و روایاتی که شیعه با آنها وصایت و جانشینی حضرت علی علیه السّلام را اثبات می کند و بسیاری از علمای اهل سنت هم به آنها معترفند، بدین گونه است:

۱- آیه ولایت:

بسیاری از مفسّران اهل سنت، مانند: فخر رازی در تفسیر کبیر، زمخشری در کشاف، طبری در تفسیر خود و سیوطی در الدر المنثور، به این نکته اعتراف دارند که آیه ولایت در سوره مائده در شأن حضرت علی علیه السّلام بیان شده است که در حال نماز، انگشتی خود

را به مستمندی بخشید.

این آیه چنین است:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (۱)

فقط ولی و سرپرست شما خدا و پیامبرش و مؤمنان هستند، آن مومنانی که اقامه نماز می کنند و در حال رکوع، زکات می دهند.

فخر رازی در تفسیر خود چنین نقل می کند:

پیامبر صلی الله علیه و اله که شاهد بخشیده شدن انگشتر حضرت علی علیه السلام در حال رکوع به فرد سائل بود، از خداوند خواست همچنان که دعای حضرت موسی علیه السلام را مستجاب کرد و به او وزیری از اهلش عطا کرد که باعث تقویت او شد، برای آن حضرت علیه السلام نیز وزیری از اهلش قرار دهد. هنوز دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به پایان نرسیده بود که این آیه نازل شد (۲).

۲- حدیث یوم الدار:

این حدیث در بسیاری از کتب تاریخ اهل سنت، مانند: تاریخ طبری، (۳) تاریخ الکامل ابن اثیر (۴) و البدایه و النهایه ابن کثیر (۵) با تفاوتی در نقل وارد شده است.

مضمون حدیث از این قرار است:

در اوایل بعثت که آیه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۶) نازل شد، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله جلسه میهمانی مرکب از خویشان خود ترتیب داد و در آن جا رسالت خود را اعلام کرد و فرمود: «فایکم یؤازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیی و خلیفتی فیکم».

کدام یک از شما مرا در این کار کمک کار است تا برادر من و وصی من و جانشین من در میان شما باشد.

سه مرتبه این مطلب را تکرار فرمود و در هر مرتبه غیر از حضرت علی علیه السلام هیچ کس اعلام موافقت نکرد.

سرانجام حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در پایان مرتبه سوم فرمود:

ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا.

١-١ - مائده ٥٥. [١]

٢-٢ - التفسير الكبير، ج ١٢، ص ٢٦.

٣-٣ - تاريخ الطبرى، ج ١، ص ٥٤٣-٥٤٢.

٤-٤ - الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ٥٨٢.

٥-٥ - البدايه و النهايه، ج ٣، ص ٤٠. [٢]

٦-٦ - شعراء ٢١٤. [٣]

این شخص (حضرت علی علیه السلام) برادر من، وصی من و جانشین من در میان شماست، پس سخنان او را گوش فرادهید و از او اطاعت کنید.

خویشان حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله در حالی که برخاسته بودند و می خندیدند، رو به ابو طالب کرده، با لحنی مسخره آمیز می گفتند:

او (پیامبر صلی الله علیه و اله) به تو فرمان داد که از پست اطاعت کنی و سخنانش را گوش فرادهی. (۱)

جالب توجه این جاست که بعضی از تاریخ نویسان اهل سنت مانند ابن کثیر در البدایه و النهایه، که این حدیث را مخالف عقیده خود دیده اند، دست به تحریف حدیث زده اند و به جای کلمات «وصی و خلیفتی» عبارت «کذا و کذا» (یعنی چنین و چنان) را آورده اند و راویان حدیث را متهم به ضعف و تشیع کرده اند. (۲)

۳- حدیث منزلت:

این حدیث در کتب حدیثی معتبر نزد اهل تسنن، مانند: صحیح بخاری (کتاب بدء الخلق در باب مناقب حضرت علی علیه السلام و در باب غزوه تبوک)، مسند احمد بن حنبل (ج ۱، ص ۱۷۴)، مسند ابو داود (ج ۱، ص ۲۸)، خصائص نسائی (ص ۱۵، ۱۶)، صحیح مسلم (در کتاب فضائل الصحابه)، صحیح ترمذی (ج ۲، ص ۲۰۱) و همین طور در بسیاری از کتب تاریخ اهل سنت، مانند: طبقات ابن سعد (ج ۱، قسم اول، ص ۱۴، ۱۵)، تاریخ بغداد (ج ۴، ص ۷۱)، تاریخ طبری (ج ۲، ص ۳۶۸) و بسیاری دیگر از کتب اهل سنت، وارد شده است.

ماجرای این حدیث، بدین گونه است:

حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در غزوه تبوک، به همراه بسیاری از اصحابش از مدینه خارج شدند و به سمت رومیان به راه افتادند و برای این که مدینه از رهبر خالی نماند، حضرت علی علیه السلام را به جای خود در مدینه گذاشتند. بعضی از اصحاب زبان به طعن گشودند و گفتند: پیامبر صلی الله علیه و اله علی علیه السلام را در مدینه گذاشت تا مواظب زنان و بچه ها باشد.

حضرت علی علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله شکایت برد و آن حضرت صلی الله علیه و اله در آن هنگام این

ص: ۲۳۵

۱- ۱) - تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۳-۵۴۲.

۲- ۲) - البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۴۰.

جمله تاریخی را فرمود:

«انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی».

منزلت تو نسبت به من مانند منزلت هارون نسبت به موسی است، با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست.

این نکته برای همگان واضح است که هارون، وصی موسی بود.

از ظاهر بعضی از کتب اهل سنت چنین برمی آید که این حدیث در موارد مختلفی غیر از مورد یاد شده نیز بیان شده است. (۱)

۴- حدیث غدیر:

این حدیث در بسیاری از منابع روایی و تاریخی اهل سنت آمده است.

مرحوم میر حامد حسین در جلد اول عبقات الانوار، تواتر این حدیث در نزد اهل سنت را ثابت می کند.

مرحوم علامه امینی در جلد اول کتاب شریف الغدیر از صد و ده تن از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نام می برد که راوی این حدیث بوده اند. (۲) همچنین از هشتاد و دو تابعی یاد می کند که این حدیث را روایت کرده اند. (۳) علاوه بر این از سیصد و شصت تن از علمای اهل سنت از قرن دوم تا قرن چهاردهم نام می برد که این حدیث را در کتب خود آورده اند. (۴) سرانجام از بیست و شش تن از علمای اهل سنت و شیعه نام می برد که تالیفات مستقلی در باب حدیث غدیر و طرق آن داشته اند. (۵)

ماجرای این حدیث از قرار زیر است:

وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله با تعداد زیادی از اصحاب خود، که آنان را تا صد و بیست هزار نفر ذکر کرده اند، از آخرین سفر حج خود، که حجه الوداع نامیده شد، به مدینه بازمی گشت، این آیه بر آن حضرت صلی الله علیه و اله نازل شد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ (۶)

ص: ۲۳۶

۱- (۱) فضائل الخمسه، ج ۱، ص ۳۱۶-۲۹۹.

۲- (۲) الغدیر، ج ۱، ص ۶۱-۱۴. [۱]

۳- (۳) همان، ص ۷۲-۶۲. [۲]

۴- (۴) همان، ص ۱۵۱-۷۳. [۳]

۵- (۵) همان، ص ۱۵۷-۱۵۲. [۴]

ای رسول! آنچه را از سوی پروردگارت به تو نازل شد، به مردم ابلاغ کن و اگر آن را ابلاغ نکنی در حقیقت، رسالت خدا را ابلاغ نکرده ای. (و از مردم نترس که) خدا تو را از مردم حفظ خواهد کرد.

با نزول این آیه، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در مکانی به نام غدیر خم که راه کاروانهای مختلف از هم جدا می شد، فرمان توقف داد و امر کرد منبری از چوب محملهای شتران برای آن حضرت صلی الله علیه و اله فراهم کردند. آن گاه به روی منبر رفته فرمود:

«الست اولی بالمؤمنین من انفسهم.»

آیا من نسبت به مومنان از خودشان سزاوارتر (به تصرف در امورشان) نبودم.

همه گفتند: آری، ای رسول خدا.

آن گاه آن حضرت صلی الله علیه و اله در حالی که دست علی علیه السلام را بالا گرفته بود، فرمود:

«من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اعن من اعانه و اخذل من خذله.»

هر کس که من مولای او هستم، علی هم مولای اوست. خدایا! دوست بدار هر آن کس را که علی را دوست دارد و دشمن بدار هر آن کس را که با او دشمنی کند. یاری کن هر آن کس را که او را یاری کند و کمک کن هر کسی را که به او کمک دهد و خواری ساز هر کس را که او را خواری سازد.

بسیاری از مردم از شنیدن این جملات خوشحال شدند و سپس دسته دسته نزد حضرت علی علیه السلام رفته، تبریک گفتند که در میان این تبریک گویندگان چهره عمر بن خطاب نیز به چشم می خورد که چنین تبریک گفت:

«بخ بخ لك يا ابن ابي طالب اصبحت مولای و مولی كل مسلم.»

مبارک باد بر تو ای پسر ابی طالب که هم اکنون مولای من و مولای هر مسلمانی گشتی.

پس از این ماجرا بود که این آیه نازل شد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (۱)

امروز دین شما را برایتان کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام

ص: ۲۳۷

را برای شما پسندیدم. (۱)

علامه امینی قدس سره در کتاب خود از موارد بسیاری نام می برد که حضرت علی علیه السلام به وسیله حدیث غدیر بر مخالفان خود احتجاج کرد و از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بر مضمون آن تأیید گرفت. نیز پس از آن، احتجاجات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن علیه السلام و همچنین بسیاری از شخصیت‌های بزرگ تاریخ اسلام به این حدیث را نقل می کند. (۲)

۵- حدیث ثقلین:

این حدیث در بسیاری از کتب معتبر اهل سنت، مانند: صحیح مسلم، صحیح ترمذی (ج ۲، ص ۳۰۸)، خصائص نسائی (ص ۲۱)، مستدرک حاکم (ج ۳، ص ۱۰۹)، مسند احمد بن حنبل (ج ۳، ص ۱۷) آورده شده است.

این حدیث چنین است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در روزهای آخر زندگانی خود به اصحاب چنین فرمود:

«انی اوشک ان ادعی فاجیب و انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله عزّ و جلّ و عترتی.

کتاب الله جبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی، انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظرونی بم تخلفونی فیهما.»

(ای مردم) نزدیک است که از سوی پروردگام خوانده شوم و دعوت او را اجابت کنم. من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم: یکی کتاب خداوند عزّ و جلّ و دیگری عترتم را. کتاب خداوند ریسمان محکمی است که از آسمان تا زمین کشیده شده است و عترت من همان اهل بیتم می باشند. این دو از هم جدا نمی شوند تا بر سر حوض (کوثر) بر من وارد شوند. پس ملاحظه کنید که چگونه پس از من با آنها رفتار می کنید. (۳)

می بینیم که در این حدیث، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله اهل بیت خود را که طبق آیه تطهیر، علی علیه السلام و فرزندان او می باشند، عدل قرآن قرار داد و از آنها به عنوان یک چیز گرانبها یاد کرد. از این جا روشن می شود که پس از آن حضرت صلی الله علیه و اله تنها اهل بیت هستند که می توانند

ص: ۲۳۸

۱- ۱) - مسند احمد، ج ۱، ص ۳۷۲؛ فضائل الخمسه، ج ۱، ص ۳۶۳، به نقل از: تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۱۷.

۲- ۲) - الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۶-۱۵۹. [۱]

۳- ۳) - فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۵۳-۴۴.

غلات و مسأله وصایت

مخالفان شیعه که می دیدند شیعه با دلایل انکارناپذیری مسأله وصایت و خلافت حضرت علی علیه السلام را اثبات می کند و آنها از راه بحث و استدلال توان مقاومت در برابر شیعه را ندارند، از راه هوجبگری وارد شده و بدین سان سعی کردند مسأله وصایت را لوٹ کنند.

آنها شخصیتی خیالی به نام عبد الله بن سبا را اختراع کردند و نظریه وصایت را به او نسبت دادند. (۱)

اهدافی که از اختراع این شخصیت و نسبت دادن نظریه وصایت به او تعقیب می شد، از این قرار می باشد:

۱- زمان ظهور عبد الله بن سبا را در اواخر حکومت عثمان دانستند و گفتند: او برای اولین بار در این زمان مسأله وصایت حضرت علی علیه السلام را بر ضد عثمان مطرح کرد.

بدین وسیله خواستند به طور ضمنی بگویند که این مسأله در زمان حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله مطرح نبوده است، در حالی که با دلایل محکم، وجود این مسأله در زمان حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ثابت شد.

۲- عبد الله بن سبا و نظریه وصایتش را عامل اصلی تحریک مردم و اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بر ضد عثمان معرفی کردند و بدین گونه خواستند هم عدالت صحابه را غیرقابل خدشه جلوه دهند، با این بیان که اصحاب نبودند که به جان هم افتادند تا عدالت بعضی از آنها خدشه دار شود، بلکه ابن سبا بود که آنها را تحریک می کرد و عامل اصلی فتنه بود و هم مسأله وصایت را آلوده جلوه دهند، بدین ترتیب که به مردم چنین وانمود می کردند که مسأله وصایت، باعث ریخته شدن خون خلیفه ای مظلوم به روی زمین شد.

۳- آنها گفتند که ابن سبا یک یهودی بود و در زمان یهودیت خود به وصایت یوشع بن نون برای حضرت موسی علیه السلام اعتقاد داشت. او پس از اسلام با کمک تعالیم یهودیت، مسأله وصایت حضرت علی علیه السلام نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را مطرح کرد. بدین ترتیب،

ص: ۲۳۹

وسيله ارتباطی بين يهوديت و تشيع برقرار نمودند و چنين القا کردند که اصلاً مسأله وصایت در اسلام و در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وجود نداشته است، و ابن سبأ آن را از يهوديت به اسلام آورد. همچنین در این بین، حدیث منزلت را خدشه دار و چنين القا کردند که یوشع وصی حضرت موسی علیه السلام شد، نه هارون علیه السلام.

۴- گفتند: این ابن سبأ بود که اولین بار، وجوب امامت حضرت علی علیه السلام را مطرح کرد و بدین وسیله، مسأله امامت را با هوچیگری مخدوش ساختند.

۵- گفتند: ابن سبأ برای اولین بار طعن و لعن بر خلفا را علنی کرد و شیعه از او تبعیت کرد؛ بدین وسیله دستاویزی برای کریه جلوه دادن چهره شیعه در نزد اهل سنت درست کردند.

۶- پس از مطرح کردن همه مسائل و مطالب یاد شده و سپس جلوه دادن سکوت حضرت علی علیه السلام در برابر همه این مطالب، به طور غیرمستقیم چنين القا کردند که حضرت علی علیه السلام از سخنان ابن سبا راضی بود، چرا که سخنی دال بر مخالفت با او بر زبان نمی آورد؛ بدین وسیله به طور غیرمستقیم، چهره حضرت علی علیه السلام را با آن همه فضایل، مخدوش جلوه می دادند.

۲- اعتقاد به مهدویت

مهدویت در شیعه

اعتقاد به مهدی، یعنی اعتقاد به ظهور شخصی با نام یا عنوان مهدی، که زمین را پس از آن که پر از ظلم و جور شد، پر از عدل و داد می کند. ریشه این اعتقاد در اسلام از احادیث منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله گرفته شده که در بسیاری از کتب حدیث اهل سنت نیز نقل شده است. به همین جهت است که در طول تاریخ اسلام به افراد بسیاری بر می خوریم که ادعای مهدویت داشتند.

خلاصه نظرات شیعه درباره مهدویت چنین است:

الف- مهدی شخصی است از آل محمد صلی الله علیه و اله.

در این مورد، اهل سنت نیز روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده اند که ابو داود در

صحیح خود آنها را جمع آوری کرده است. (۱) در دیگر کتب اهل سنت نیز این روایات ذکر شده است. بدین ترتیب، روشن می شود که مدعیان مهدویت از غیرخاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در نظر شیعه، ادعای دروغین داشتند.

ب- مهدی از فرزندان امام حسین علیه السلام می باشد.

با این اعتقاد، روشن می شود که شیعه هیچ گاه به مهدویت فرزندان امام حسن علیه السلام مانند محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که بعضی اتهام ادعای مهدویت را به او نسبت داده اند، اعتقاد نداشته است.

ج- مهدی علیه السلام در رتبه نهمین نسل امام حسین علیه السلام قرار دارد. (۲)

بدین ترتیب روشن می شود که شیعه، به مهدویت نسلهای پیشین مانند امام موسی کاظم علیه السلام (نسل چهارم امام حسین علیه السلام) و امام صادق علیه السلام (نسل سوم امام حسین علیه السلام) اعتقاد ندارد.

د- مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که در شب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج به دنیا آمد. او زنده است تا در آخر الزمان، در حالی که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام همراه اوست، ظهور کند. (۳)

طبق این اعتقاد، مهدی علیه السلام به دنیا آمده است و عمر طولانی دارد، تا آن هنگام که وقت ظهورش فرا رسد.

بنابراین، شیعه این اعتقاد را ندارد که مهدی مرده است و دوباره به زمین بازمی گردد.

بیشتر اهل سنت در این اعتقاد با شیعه موافق نیستند. آنها گرچه اصل مهدویت و ظهور شخصی با عنوان مهدی موعود (عج) را می پذیرند، اما اعتقادشان بر این است که این شخص هنوز به دنیا نیامده است.

در این میان، بعضی از نویسندگان اهل سنت در این اعتقاد با شیعه همگام می باشند که عبارتند از:

۱- محمد بن یوسف کنجی، در کتاب البیان؛

۲- محمد بن طلحه شافعی، در کتاب مطالب السؤل؛

ص: ۲۴۱

۱- ۱) - سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۶.

۲- ۲) - المهدی، ص ۶۸.

۳- ۳) - همان، ص ۷۵.

۳- سبط ابن الجوزی، در کتاب تذکره الاثمه؛

۴- شعرانی، در کتاب الیواقیت و الجواهر؛

۵- شیخ محی الدین عربی، در کتاب فتوحات مکیه در باب سیصد و شصت و شش؛

۶- شیخ صلاح الدین صفدی، در کتاب شرح الدائرة؛

۷- علی بن محمد مالکی، در کتاب الفصول المهمه؛

۸- شیخ حموی (الجوینی) شافعی، در کتاب فرائد السمطین؛ (۱)

ه- و بالأخره، مهدی (عج) در آخر الزمان ظهور می کند و زمین را پر از عدل و داد می کند، پس از آن که پر از ظلم و جور شده بود.

اهل سنت نیز در این اعتقاد با شیعه هماهنگ می باشند و احادیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را به همین مضمون در کتب حدیثی خود از قبیل: مسند احمد، مستدرک حاکم نیشابوری و کنز العمال گردآوری کرده اند. (۲)

و- مهدی علیه السلام همانم با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می باشد؛ یعنی نام او محمد است.

اهل سنت نیز احادیثی با مضمون یاد شده، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت کرده اند. (۳)

بنابراین، مدعیان مهدویت که همانم پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نبوده اند، در نظر شیعه اعتباری ندارند.

غلات و مهدویت

گفته می شود اولین بار، فکر استفاده از عنوان مهدی موعود (عج) که در روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وارد شده بود، به ذهن مختار بن ابی عیبه ثقفی خطور کرد. وی برای پیشرفت نهضت مهدویت «محمد بن حنفیه» را مطرح ساخت و عدّه زیادی را بدین ترتیب به دور

ص: ۲۴۲

۱- ۱) - برای اطلاع بیشتر، مراجعه شود به کتاب الامام المهدی عند اهل السنّه، گردآوری فقیه ایمانی (از انتشارات امیر المؤمنین اصفهان) که در دو جلد، بسیاری از متون اهل سنت را در مورد حضرت مهدی (عج) به ترتیب تاریخی تا قرن حاضر آورده است.

۲- ۲) - مسند احمد، ج ۳، ص ۳۶؛ مستدرک الحاکم، ج ۴، ص ۵۵۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۱.

۳- ۳) - المهدی ص ۱۲۳، به نقل از: سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۷۰؛ الصواعق المحرقة، ص ۹۸.

موالی و ایرانیان تحت ستم از بس ظلم کشیده بودند، صبر نداشتند تا مهدی حقیقی ظهور کند و لذا به دنبال این ادعای دروغین مختار و همچنین دیگر مدعیان راه افتادند و نهضت و قیام خود را علیه بنی امیه شکل دادند، (۲) زیرا موالی از تبعیض نژادی و نیز مالیاتهای سنگین و طاقت فرسای که بنی امیه بر آنان قرار داده بودند، در رنج بسیار به سر می بردند.

همچنین گفته اند: مختار برای آن که مبادا محمد حنفیه بخواهد از این مقام بر ضد او سوء استفاده نماید، گفت: علامت مهدی آن است که اگر با شمشیر بر او ضربت وارد کنند، ضربت در او کارساز نباشد. (۳)

قبلا به مناسبتهای مختلف بیان کردیم که دشمنان فراوان مختار، اتهامات زیادی را بر ضد او جعل کردند و این نیز یکی از آن اتهامات است؛ چه این که مختار و محمد بن حنفیه هیچ کدام چنین ادعایی نداشتند.

اما پس از مختار، گروههایی از کیسانیه پدید آمدند که ریشه اولیه غلات بودند. این گروهها، از مهدویت برای پیشبرد اهداف خود غافل نبودند و فرقه های مختلفی را پدید آوردند که بعضی از آنها از این قرار می باشند:

۱- فرقه ای به نام کرّیه از پیروان ابن کرب غالی بودند که اعتقاد داشتند علی علیه السلام بر محمد بن حنفیه نام مهدی گذاشت و او نمرده است و نمی میرد، لکن غایب شده و مکانش نامعلوم است و بزودی رجعت خواهد کرد، مالک زمین خواهد شد و در زمان غیبت او هیچ امامی وجود ندارد. (۴)

۲- گروهی دیگر گفتند: محمد بن حنفیه نمرده است و در کوههای رضوی، که مکانی بین مکه و مدینه است، زندگی می کند و دو شیر از او نگهبانی می کنند. اوست امام منتظر که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بشارت او را داده است.

این گروه به نام حرّیه معروف شده اند و از پیروان ابن حرب بودند. (۵)

ص: ۲۴۳

۱- ۱) - مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۷۱ و ۷۷.

۲- ۲) - تاریخ الامامیه، ص ۱۱۴ و ۱۶۵. [۱]

۳- ۳) - مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۷۱.

۴- ۴) - فرق الشیعه، ص ۴۴. [۲]

۵- ۵) - المقالات و الفرق، ص ۲۸؛ فرق الشیعه، ص ۴۷.

به نظر می‌رسد اشتراک نام محمد حنفیه با نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله تاثیر زیادی در جذب نیرو به سوی این گروهها داشته باشد.

۳- گروه دیگر که به نام هاشمیه معروف شده اند، معتقد به مهدویت پسر محمد، یعنی عبد الله معروف به ابو هاشم شدند. اینها قبول داشتند که محمد مرده است، اما امام بعد از او را ابو هاشم می‌دانستند.

شایان ذکر است که فرقه بیائیه که پیروان بیان نهدی، معاصر امام باقر علیه السلام بودند، نیز در ابتدا به مهدویت ابو هاشم اعتقاد داشتند. (۱)

پس از این گروه، ادعای مهدویت را به جناحیه، یعنی پیروان عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب نسبت داده اند. چنان که قبلاً گفتیم، خود عبد الله، یکی از قیام کنندگان بر ضد حکومت اموی بود که عباسیان نیز از او دل خوش نداشتند و بالأخره در سال ۱۲۹ ه ق به دست پیروان ابو مسلم خراسانی کشته شد. (۲)

او هرگز ادعای مهدویت نداشت، بلکه این گروههای منتسب به او بودند که از او در راه اهداف خود، بهره برداری کردند و پس از مرگش نیز مدعی شدند که او زنده است و در کوههای اصفهان زندگی می‌کند، نمی‌میرد تا این که ظهور کند و رهبری مردم را بر عهده گیرد و او همان مهدی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بشارت او را داد. (۳)

این بود گوشه‌هایی از وضع مهدویت در زمان بنی امیه، اما مهدویت در زمان بنی عباس:

بعضی از فرقه‌های غلات مانند مغیریّه، از پیروان مغیره بن سعید عجلی که در زمان امام باقر علیه السلام زندگی می‌کرد، از قیامهای علویان بر ضد حکومت عباسی سوء استفاده می‌کردند، و با ادعای مهدویت رهبران قیام، سعی در جذب نیرو به طرف خود داشتند.

مغیریّه ادعا داشتند محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب که بر ضد بنی عباس یعنی حکومت منصور قیام کرد و کشته شد، مهدی است و کشته نشده، بلکه در کوههای ناحیه حاجز که در بین مکه و نجد قرار دارد، زندگی می‌کند تا هنگام

ص: ۲۴۴

۱-۱) - فرق الشیعه، ص ۴۸.

۲-۲) - همان، ص ۴۹. [۱]

۳-۳) - مقالات الاسلامیین، ص ۲۰.

پس از مرگ ابو مسلم خراسانی، بعضی از طرفدارانش، که از غلات عباسیه بودند، مرگ او را باور نکردند و او را مهدی موعود دانستند و انتظار او را می کشیدند، تا زمین را پر از عدل و داد کند. (۲)

در زمان امام جعفر صادق علیه السلام نیز گروهی مدعی مهدویت اسماعیل، فرزند آن امام شدند و مرگ او را باور نکردند. (۳)

فرقه بشیریّه که از پیروان محمد بن بشیر کوفی، از غالیان معروف زمان امام موسی بن جعفر علیه السلام بودند، ادعای مهدویت امام موسی بن جعفر علیه السلام را داشتند.

آنان می گفتند: امام موسی علیه السلام نه مرده است و نه در زندان بود، بلکه او زنده و غائب و همو مهدی قائم است که در وقت غیبتش، محمد بن بشیر را وصی و جانشین خود قرار داد. (۴)

می بینیم که آنها از ادعای مهدویت امام هفتم، قصد اثبات جانشینی محمد بن بشیر، رئیس فرقه خود را داشتند و بدین وسیله عده ای از ناآگاهان را به دور خود جمع کردند.

پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام چون بسیاری از شیعیان آن حضرت علیه السلام، فرزند او را ندیده بودند، به وسیله عده ای اغفال گشته قایل به مهدویت امام حسن علیه السلام و زنده بودن او شدند که البته اکثر آنها از غلات نبودند. (۵)

در زمان حیات آن حضرت علیه السلام نیز عده ای که به نام نفیسیّه معروف بودند، او را امام علیه السلام نمی دانستند و معتقد به امامت برادرش جعفر، معروف به جعفر کذاب شدند و او را قائم دانستند و آن قدر درباره او غلو کردند که او را از حضرت علی علیه السلام هم برتر دانستند. (۶)

چنان که می دانیم، در آن زمان، خلافت عباسی برای ضربه زدن به خط امامت اصیل، از خطهای انحرافی مانند جعفر و پیروانش حمایتهای فراوانی به عمل می آورد.

ص: ۲۴۵

۱-۱) - فرق الشیعه، ص ۷۱؛ مقالات الاسلامیین، ص ۲۱؛ تاریخ الامامیه، ص ۱۱۶.

۲-۲) - تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه، ص ۱۶۲.

۳-۳) - فرق الشیعه، ص ۷۹. [۱]

۴-۴) - همان، ص ۹۳. [۲]

۵-۵) - همان، ص ۱۰۶. [۳]

۶-۶) - همان.

شایان ذکر است که هم اکنون، هیچ یک از پیروان مدعیان دروغین مهدویت جز فرقه ای از اسماعیلیه در جهان وجود ندارد.

علل ادعاهای دروغین مهدویت

این که چرا عده ای به دروغ، ادعای مهدویت می کردند و به چه علت این ادعا طرفدارانی پیدا می کرد، تا حدودی از مبحث قبل روشن شد. در این جا فقط به جمع بندی این علل می پردازیم. این علل عبارتند از:

الف- امید به برآورده شدن آرزوها:

حکومت بنی امیه و همچنین حکومت بنی عباس از راه اسلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فاصله زیادی گرفته بودند و نسبت به بسیاری از ملیتهای غیر عرب مسلمان، ظلم فراوانی روا می داشتند. این غیر عربها که سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله درباره مسلمانان را می دانستند و نیز احادیثی پیرامون مهدی علیه السلام منسوب به آن حضرت صلی الله علیه و اله شنیده بودند، همواره انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السلام را می کشیدند، تا اسلام را همانند جدش پیاده کند و آنها را از ظلم و جور نجات دهد. بدین سبب، به مجرد آن که نغمه ای با عنوان مهدویت ساز می شد، آنان بدون تحقیق با آن نغمه همساز می شدند و به دنبال آن مدعیان به راه می افتادند و سرانجام در ورطه های هولناک غلو و خروج از دین هلاک می شدند.

ب- ادعای مهدویت برای پیروزی بر دشمنان:

عده ای از رهبران فرقه ها و گروههای مختلف، با طرح ادعای مهدویت سعی داشتند از نظر روانی امید به پیروزی را در پیروان خود تقویت کنند و بدین وسیله بر دشمن پیروز شوند، چرا که طبق روایات منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله حضرت مهدی علیه السلام بالأخره در قیام خود به پیروزی خواهد رسید و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد. (۱)

ج- استفاده های مادی از مهدویت:

چنان که دیدیم، بعضی از رهبران غلات، با ادعای مهدویت امامی از امامان شیعه که از دنیا رفته بود، خود را به عنوان وصی و جانشین او در زمان غیبتش به مردم معرفی می کردند و بدین وسیله عده ای را دور خود گرد می آوردند، اموال آنها را می گرفتند و

ص: ۲۴۶

برای خود، مال و منال و مقامی کسب می کردند، چنان که این امر در میان فرقه بشیریّه بسیار شایع بود. (۱)

د- پشتیبانی حکومتها از مدعیان دروغین مهدویت:

شاید به صورت احتمال بتوان گفت که حکومتها نیز در شایع شدن ادعاهای دروغین مهدویت و پیشرفت آنها نقشی داشته اند، به این بیان که آنها همیشه از ظهور مهدی حقیقی و درهم پیچیده شدن طومار حکومت خود هراسان بودند. لذا برای رفع نگرانی خود و نیز امید دادن به پیروانشان، هرگاه مدعی دروغین مهدویت پیدا می شد و آنها می دیدند که براحتی از عهده او برخوردارند، او را تقویت می کردند، تا پس از آن که آن شخص و گروهش نابود شدند، به مردم چنین القا کنند که مهدی از بین رفت و دیگر خطری حکومت ما را تهدید نمی کند.

اتهاماتی به شیعه در باب مهدویت

اشاره

دیدیم که شیعه، عقاید خود در باب مهدویت را از احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله که در کتب اهل سنت نیز موجود می باشد، گرفته است. از این جا بخوبی روشن شد که القاکننده فکر مهدویت، خود حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بوده است.

اما در این میان، اتهامات فراوانی نسبت به این عقیده شیعه در بسیاری از کتب اهل سنت و مستشرقان راه یافته است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

الف- مهدویت و یهود؛

بعضی خواسته اند بین عقیده مهدویت شیعه و مهدویت نزد یهودیان ارتباط برقرار سازند و بدین وسیله، شیعه را با یهود پیوند دهند.

در این زمینه، دوباره به سراغ شخصیت ابن سبأ، که همیشه برای کوبیدن شیعه مورد علاقه آنان بوده است، رفته اند و عقیده مهدویت را برای اولین بار در اسلام به او نسبت داده اند. برای روشتر شدن بحث، دو مورد از این نمونه ذکر می کنیم:

۱- ابن حزم می نویسد:

وقتی که خبر قتل علی علیه السلام را برای عبد الله بن سبأ بردند، او گفت: اگر مغز سرش را هفتاد مرتبه دیگر هم برای ما بیاورید، مرگ او را باور نخواهیم کرد. او نمرده و نخواهد

مرد تا این که زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از ظلم پر شده است.

ابن حزم سپس می افزاید:

این عقیده (عقیده به مهدویت) قبلاً در یهود وجود داشته است و ابن سبأ این طرز تفکر را از یهود گرفت، زیرا یهودیان معتقدند؛ یکی از بزرگان صالح آنها به نام ملک‌یصدق بن عامر بن ارفخش بن سام بن نوح، غایب شده است و بعداً ظهور خواهد کرد.

خوب است در این جا کسی از ابن حزم بپرسد، بالأخره، ابن سبأ قایل به خدایی حضرت علی علیه السلام بود یا مهدویت او. اگر قایل به خدایی او بود، پس غایب شدن و سپس ظهور کردن او چه معنی دارد و در زمان غیبت او، چه کسی خدا می باشد؟ و اگر قایل به مهدویت اوست، پس چگونه علی هم خداست و هم مهدی. (۱)

۲- از مؤلفان معاصر، عبد الرحمن بدوی به پیروی از ابن حزم و با تفصیل بیشتری می نویسد:

اصل مهدویت، که ریشه ای یهودی برای مسیح منتظر دارد، از ابن سبأ است درباره حضرت علی علیه السلام.

او سپس برای اثبات ریشه های مهدویت در یهود و مسیحیت، مصادر زیر را یاد می کند: انجیل متی ۳۰/۲۴ و ۶۴/۲۶؛ انجیل مرقس ۲۶/۱۳ و ۶۲/۱۴؛ انجیل لوقا، ۲۷/۲۱. (۲)

بدوی در جای دیگر می گوید:

افکار مهدویت در قرنهای پنجم و ششم میلادی در عربستان شایع بود و ابن سبأ حتماً از آنها اطلاع داشته است.

او درباره ابن سبأ می نویسد:

ابن سبأ یهودی بود، چون او از صنایع یمن بود و صنعا از قدیم، گروهی یهودی را دربر داشت و یهودیت ابن سبأ یهودیتی متأثر از مسیحیت بود.

آن گاه نظریه ولهاوزن مستشرق را بیان می کند و می گوید:

او اولین کسی بود که روشن ساخت درباره عقاید شیعه، سزاوارتر آن است که بگوییم

ص: ۲۴۸

۱- (۱) -الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۱۸۰.

۲- (۲) -مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۲۵.

از یهود گرفته شده است نه از ایرانیان. (۱)

با اثبات موهوم بودن ابن سبا و نیز اثبات مهدویت در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله، بی پایگی سخنان دکتر بدوی روشن می گردد.

در این جا باید بگوییم، هر محقق با مراجعه به کتاب مذاهب الاسلامیین دکتر بدوی درمی یابد که این کتاب، یک کتاب ملل و نحل پیشرفته است، بدین معنا که همانند کتب ملل و نحل بدون ذکر سند و بدون این که اعتنایی به صحت و سقم ادعاهای مطرح شده در کتب ملل و نحل قدیم داشته باشد، همه آنها را در کتاب خود جمع آوری کرده است.

پیشرفته بودن آن بدین روست که در لابلائی کتاب خود، تحلیلهای مستشرقان را، که منبعی جز همان کتب ملل و نحل قدیم نداشته اند، برگرفته و در کتاب خود جای داده و بدین ترتیب در انحراف از حقیقت، گوی سبقت را از پیشینیان خود ربوده است.

ب- مهدویت و مسیحیت؛

بعضی از مستشرقان مانند وات، سعی کرده اند که مهدویت را الهام گرفته از مسیحیت بدانند، با این بیان که همچنان که مسیحیان به رجعت عیسی نجات دهنده معتقدند و همان طور که درباره عیسی در منابع اسلامی آمده که وی کشته نشده، بلکه غایب شده و در زمانی دیگر باز خواهد گشت، مدعیان مهدویت رهبران خود نیز هنگامی که با مرگ رهبران خود روبرو می شدند، می گفتند: او در حقیقت نمرده، بلکه امر بر ما مشتبه شده است و او غایب شده و باز خواهد گشت. این عقیده به شیعه کمک کرد تا نظامهای سیاسی و اجتماعی موجود در جامعه را بپذیرد، بدون این که به کامل بودن آنها اعتراف بکند، چرا که نظام کامل را فقط در زمان ظهور مهدی علیه السلام می داند. (۲)

از مباحث قبل، کذب این ادعا نیز روشن گردید.

ظاهر این است که صدور چنین اتهامهایی از سوی مستشرقان نسبت به شیعه، از بی اطلاعی آنان از منابع اصیل اسلامی یا عدم مراجعه به آنها حکایت دارد.

ج- مهدویت و ایرانیها؛

در این مورد، احمد کسروی که از مرتدان شیعه و از نویسندگان معاصر به حساب می آید، کوشیده است ربطی بین عقاید ایرانیها و مهدویت

ص: ۲۴۹

۱-۱) - مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۲۸.

۲-۲) - تاریخ الامامیه، ص ۱۶۵، [۱] به نقل از: p,tic.po,tt.v01.

پیدا کند.

او می گوید:

ایرانیها به دو خدا یکی خدای خوبیها به نام یزدان و دیگر، خدای بدیها به نام اهریمن معتقد بودند و می گفتند: این دو خدا، هر دو بر زمین حکومت می کنند، تا این که ساوشیانت (شاه بهرام؟) پسر زرتشت پیامبر ظهور و بر اهریمن غلبه کند و دنیا را یکسره به دست یزدان بسپارد. لذا آنها همیشه منتظر ظهور «ساوشیانت» بودند و هنگامی که مسلمانان، ایران را فتح کردند و ایرانیها با عربها در آمیختند، این عقیده بسرعت در میان عربها راه خود را پیدا کرد.

سپس می گوید:

أما درباره کلمه مهدی، نمی دانیم در چه زمان و به وسیله چه کسی وضع شد. (۱)

اعتقاد ما بر این است که اگر کسروی کمی بیشتر درباره مطلب اخیر خود تحقیق می کرد، بالأخره به دست می آورد که چه کسی این کلمه را وضع کرده و در چه زمانی وضع شده است؟

بله، این کلمه چنان که از مباحث قبل روشن شد، اولین بار در اسلام، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و به وسیله آن حضرت علیه السلام به کار برده شد.

وقتی هم که این مطلب کسروی پاسخ داده شد، بطلان همه مطالب قبلی او هویدا می گردد.

د- اتهام ابن خلدون به شیعه در باب مهدی (عج)؛ در بعضی از کتب، برای لوث کردن عقیده مهدویت شیعه، آن را به گونه ای ارائه کرده اند که هر عاقلی را از آن متنفر کند. از جمله این کتب، مقدمه ابن خلدون است که نویسنده در آن جا چنین می نویسد:

شیعیان اثنا عشری گمان دارند که دوازدهمین امامشان که محمد بن حسن عسکری ملقب به مهدی می باشد، به سردابی که در شهر حله و در خانه های شیعیان بود، وارد

ص: ۲۵۰

۱- ۱) - دکتر عبد الله فیاض در کتاب تاریخ الامامیه به نقل از صفحه سی و پنج متن عربی شده کتاب کسروی که به نام التشیع و الشیعه عرضه شده، این گفتار را ذکر کرده است. اما نگارنده با مراجعه به متن کتاب شیعه گری کسروی، چنین پاراگرافی را نیافت. لذا از قول کتاب یاد شده نقل کرد.

شد و در همان جا در حالی که دشمنان او قصد دستگیری او و مادرش را داشتند، غایب گردید، در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و زمین را از عدل پر خواهد کرد. آنها با این جمله به حدیث وارد شده در کتاب ترمذی اشاره می کنند. شیعیان تا الآن منتظر او هستند و لذا او را «منتظر» نامیده اند. کار عده ای از آنان، این است که هر شب بعد از نماز مغرب، در حالی که مرکبی فراهم کرده اند، به در این سرداب می آیند و نام او را صدا می زنند و از او می خواهند که ظهور کند و همان جا می ایستند تا هوا کاملاً تاریک گردد. آن گاه پراکنده می شوند و با خود می گویند: امشب که ظهور نکرد، فردا شب ظهور خواهد کرد. شب بعد و شبهای بعد نیز همین عمل را تکرار می کنند.» (۱)

برای محققان همانند ابن خلدون که حقیقتاً در بسیاری از موارد، تحقیقات بسیار جامعی داشته است و در بعضی از تحقیقات جامعه شناسانه خود تا آن جا پیش رفته که به پدر علم جامعه شناسی معروف شده، واقعاً بعید و دور از ذهن است که در این مورد و مواردی شبیه به آن، نسبت به جمعیت زیادی از مسلمانان، این چنین بی انصافی کند و بدون تحقیق، کارهای مسخره ای را به آنها نسبت دهد.

این کلام ابن خلدون دارای اشتباههای فراوانی است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- سردابی که آن حضرت علیه السلام در آن غایب شد، در سامراء بود و نه در حله.

۲- این سرداب، در خانه های شیعیان نبود.

۳- ابن خلدون می گوید: او پس از غیبت، دیگر دیده نشد تا وقتی که ظهور کند. در حالی که عقیده شیعه آن است که آن حضرت علیه السلام در زمان غیبت صغری به وسیله نایبان خاصش با مردم تماس نزدیک داشت.

۴- شیعه معتقد است که آن حضرت علیه السلام از مکه ظهور خواهد کرد نه از حله.

۵- اصولاً آیا وجود چنین گروهی که هر شب به در آن سرداب بیایند، از نظر تاریخی ثابت شده است؟

اگر ثابت شده است، زمان آن چه هنگام بوده و محل دقیق آن سرداب در حله

ص: ۲۵۱

کجاست؟

۶-بالآخره بر فرض که وجود تاریخی این گروه ثابت شود، آیا سزاوار است که کار این دسته را منتسب به همه شیعیان اثنا عشری بدانیم، در حالی که در کتب حدیثی و اعتقادی آنها هیچ گونه اثری از چنین ترهاتی پیدا نمی شود. (۱)

۳-اعتقاد به رجعت

اشاره

اعتقاد به رجعت در طول تاریخ شیعه، مشخصه این مذهب به شمار می رفته و همیشه به خاطر این اعتقاد از سوی مخالفان، مورد طعن قرار می گرفته است.

مخالفان شیعه بدون آن که به دلایل ارائه شده از سوی شیعه برای رجعت، توجهی کنند، آن را به عنوان یک عقیده بدعت آمیز مطرح نموده، رد می کردند و احیانا در بعضی از کتب خود نیز آن را به تمسخر می گرفتند.

در این میان، تحریف رجعت و منحرف کردن این عقیده از مسیر اصلی آن از سوی غلات، بهانه های خوبی به دست مخالفان داد تا هرچه بیشتر بر این اعتقاد بتازند.

ما در این جا سعی داریم پس از روشن کردن معنای رجعت و ارائه دلایل شیعه بر این اعتقاد، به عقاید غلات در باب رجعت بپردازیم و سپس اتهاماتی را که به شیعه در این باره وارد شده است، مطرح کنیم.

تعریف رجعت از دیدگاه شیعه

رجعت در لغت به معنای بازگشت می باشد و در اصطلاح روایات شیعه و کلام آنها عبارت است از بازگشت عده ای خاص از مردگان به این دنیا بعد از انقلاب حضرت مهدی (عج) و قبل از روز قیامت. (۲)

در میان همه فرقه های مختلف مسلمانان، تنها شیعیان هستند که به رجعت با این

ص: ۲۵۲

۱- ۱) -ماجرای سرداب را بعضی دیگر از نویسندگان اهل سنت مانند: ابن بطوطه در رحله ابن بطوطه، ابن خلکان در وفیات الاعیان، قرمانی در اخبار الدول و اخیرا قمیصی در الصراع بین الاسلام و الوثنیة نیز نقل کرده اند. برای اطلاع بیشتر از چگونگی این اتهام، بنگرید به: الغدیر، ج ۳، ص ۳۰۸-۳۰۹. [۱]

۲- ۲) -الالهیات علی هدی الکتاب و السنّه و العقل، ج ۲، ص ۲۸۷. [۲]

تعریف اعتقاد دارند. در حقیقت اعتقاد آنها به رجعت، یکی از فروع اعتقاد آنان به مهدویت می باشد، چرا که زمان رجعت را بعد از ظهور حضرت مهدی (عج) می دانند.

جایگاه رجعت در اعتقادات شیعه

مرحوم علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار بیش از صد و هشتاد حدیث از ائمه علیهم السّلام در اثبات رجعت نقل می کند که خود وی تعداد آنها را حدود دویست حدیث ذکر می کند. (۱)

او بیان می کند که بیش از چهل نفر از بزرگان شیعه مانند: کلینی، صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی و علامه حلی در بیش از پنجاه کتاب خود، این احادیث را ذکر کرده اند و به آن اعتقاد داشته اند. (۲)

مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب الايقاظ من الهجعه بالبرهان علی الرجعه، حدود ششصد دلیل اعم از روایات و آیات بر این عقیده اقامه کرده است. (۳)

از این جا نتیجه می گیریم که رجعت در میان شیعه با تواتر معنوی ثابت شده است؛ یعنی این که از همه این احادیث اجمالا چنین به دست می آید که رجعت از نظر ائمه علیهم السّلام به صورت یک امر ثابت، فرض شده است؛ گرچه در میان این احادیث در کیفیت رجعت و اشخاصی که رجعت می کنند، تفاوتی به چشم می خورد.

از بررسی احوالات بعضی از اصحاب ائمه علیهم السّلام این نکته به دست می آید که بحث درباره این مسأله در زمان آنان از بحثهای مطرح کلامی بوده است، به گونه ای که بعضی از اصحاب ائمه علیهم السّلام مانند فضل بن شاذان (از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السّلام)، حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی و دیگران ناچار شده اند برای اثبات این عقیده از نظر شیعه

ص: ۲۵۳

۱-۱) - بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۴-۱۲۲.

۲-۲) - همان، ص ۱۲۳-۱۲۲.

۳-۳) - برای اطلاع بیشتر از مباحث رجعت از دیدگاه شیعه، بنگرید به: محمد رضا طبسی نجفی، الشیعه و الرجعه؛ و تنبیه الامّه فی اثبات الرجعه؛ سید علی نقی فیض الاسلام، پاسخنامه از گلی؛ و رهبر گمشدگان؛ سید هبه الله بهشتی لاری، بشاره الرجعه یا بازگشت مردگان به دنیا؛ نجم الدین طبسی، رجعت از نظر شیعه؛ خادمی شیرازی، رجعت.

با این همه، در این جا باید به دو نکته توجه داشت:

اول این که با همه این اوصاف، رجعت از اصول دین و نیز اصول مذهب شیعه به شمار نمی رود، (۲) چرا که اصول دین در نزد شیعه همانند اهل سنت از سه اصل توحید، نبوت و معاد بیشتر نیست و اصول مذهب شیعه، فقط عدل و امامت می باشد.

بلکه رجعت یکی از مسلمات شیعه است که به پیروی از روایات و آیات به آن معتقد شده است.

به عبارت روشنتر، شیعه اصول عقاید خود را قبل از آن که از راه نقل ثابت کند، از راه عقل اثبات می کند و بر هر کدام از توحید و نبوت و معاد و نیز عدل و امامت، برهان عقلی اقامه می نماید. با این حال، در این جا توان آن را ندارد که رجعت را از راه عقل ثابت کند، چرا که عقل، تنها نکته ای را که در این باب می تواند ثابت کند، امکان رجعت است، به این معنا که با توجه به قدرت مطلق خداوند و این که خدا قادر است و در قیامت، مردگان را زنده می کند، پس می تواند بعضی از مردگان را در همین دنیا هم زنده کند.

اما اثبات این که رجعت حتماً واقع خواهد شد و نیز محقق ساختن این نکته که رجعت پس از انقلاب مهدی علیه السلام است، جز از راه آیات و روایات امکان ندارد و عقل را در این جا توانی جز سنجش امکان عقلی آن نیست.

کوتاه سخن آن که شیعه بر امکان رجعت دلیل عقلی دارد، اما بر حتمی بودن وقوع آن دلیل عقلی ندارد. اما باید توجه داشت که شیعه از راه برهان، عصمت ائمه علیهم السلام خود را اثبات کرده و معتقد است که آنان در باب احکام و معارف الهی، دارای علمی بیش از علم عادی مردمان بودند که این علم را یا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و یا از طرق دیگر به دست آورده بودند.

ائمه علیهم السلام با این اوصاف، وقوع رجعت پس از انقلاب مهدی علیه السلام را به آنها خبر داده اند.

پس از این روست که همه آنان به این مسأله اعتقاد دارند.

با این توضیحات، کلام مرحوم مظفر در عقاید الامامیه بخوبی روشن می شود. وی

ص: ۲۵۴

۱-۱) - بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۳.

۲-۲) - الالهیات، ج ۲، ص ۲۸۷؛ عقاید الامامیه، ص ۶۳-۵۸.

مسأله رجعت از اصولی نیست که حتما اعتقاد به آن و نظر و دقت در آن واجب باشد.

اعتقاد ما به این مسأله به جهت پیروی از آثار و روایات صحیحی است که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است. ما اعتقاد داریم اهل بیت هیچ گاه دروغ نمی گویند و این مسأله از امور غیبی است که وقوع آن را به ما اطلاع داده اند و البته بر امتناع وقوع آن دلیل نداریم. (۱)

نکته دوم این که آنچه همه شیعه به آن اعتقاد دارند و بین آنها تقریباً اجماعی است، اصل وقوع رجعت است، اما کیفیات آن و این که کدام یک از ائمه علیهم السلام باز می گردند و نیز کدام یک از کفار برای چشیدن عذاب برگردانده می شوند و این که هر کدام چندسال عمر می کنند و این که کدام یک از مؤمنان بر می گردند، مورد اتفاق نیست.

اصولاً-ویژگی تواتر معنوی همین است که به امر مشترکی که در همه روایات است، تواتر و یقین حاصل می شود و نه به مختصات هریک از روایات.

بدین سان مشترک بین روایات رجعت، فقط اصل وقوع رجعت است.

تفاوت بین رجعت و تناسخ

ممکن است برای بعضی در اثر عدم دقت، این شبهه پیش آید که رجعت، همان تناسخ است. شاید هم علت بعضی از حملاتی که به این اعتقاد شیعه شده است، در اثر خلط آن با تناسخ باشد.

اما در این جا باید به نکات زیر توجه داشت:

۱- تناسخ عبارت است از خروج روح از یک بدن و دخول در بدن دیگر، که این امر به علت جمع دو روح در یک بدن یا جمع بین قوه و فعلیت که قبلاً بیان شد، محال عقلی است و عقل از پذیرفتن آن سرباز می زند، در حالی که رجعت، عبارت است از زنده شدن مردگان با همان بدن سابق (یا بدنی شبیه بدن سابق) که این در حقیقت شبیه معاد جسمانی است که علاوه بر آن که عقل آن را انکار نمی کند، نمونه های بسیاری از موارد وقوع آن هم، چنان که در بررسی آیات یادآور خواهیم شد، ثابت شده است و مهمترین دلیل بر امکان آن، وقوع این مسأله در روز قیامت است.

ص: ۲۵۵

۲- دیدیم که ائمه شیعه علیهم السّلام و نیز اصحاب ائمه و بزرگان شیعه با مسأله تناسخ بشدت برخورد کردند و آن را موجب کفر دانستند، اما آنها مسأله رجعت را با تکیه بر آیات و روایات اثبات می کنند.

دلایل رجعت از نظر شیعه

اشاره

چنان که از مباحث قبل روشن شد، شیعه امکان رجعت را از راه قدرت مطلق خداوند و نیز وقوع معاد اثبات می کند، چرا که رجعت را چیزی غیر از نوعی معاد در همین دنیا نمی داند، اما برای اثبات وقوع رجعت در مقابل اهل سنت به آیات و روایات متمسک می شود. در این جا نمونه هایی از این دلایل را ذکر می کنیم:

الف- آیات دلالت کننده بر وقوع رجعت

این آیات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

آیاتی که وقوع رجعت (یعنی بازگشت مردگان به زندگی) را در امتهای پیشین بیان می کند و آیاتی که دلالت بر وقوع رجعت قبل از روز قیامت دارد.

۱- آیات دلالت کننده بر وقوع رجعت در امتهای پیشین:

آیات در این مورد در قرآن کریم فراوان است که در این جا به ذکر نمونه هایی می پردازیم:

الف- زنده شدن هفتاد نفر همراهان حضرت موسی علیه السّلام؛ در سوره بقره آیه ۵۵، خداوند داستان زنده شدن هفتاد نفر از همراهان موسی را که تقاضای دیدار خدا را کرده بودند و در مقابل صاعقه تاب نیاورده، از دنیا رفتند، بیان می کند.

ب- زنده شدن کشته بنی اسرائیل؛ در آیات ۷۲ و ۷۳ سوره بقره، خداوند داستان زنده شدن کشته بنی اسرائیل علیه السّلام را که خویشانش به خاطر ثروت پدرش او را کشته بودند، بیان می کند که خداوند دستور داد قسمتی از گاو ذبح شده را به او بزنند تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند.

ج- زنده شدن هزاران نفر؛ در آیه ۲۴۳ سوره بقره، سخن از زنده شدن هزاران نفر است که (برای فرار از طاعون) از شهر خود خارج شدند و به دستور خداوند مردند و

سپس پس از گذشت سالها، دوباره به دستور خداوند زنده شدند. (۱) (و آن قدر زندگی کردند تا به اجل مقدر خود از دنیا رفتند).

د- زنده شدن عزیر پس از صد سال؛ آیه ۲۵۹ سوره بقره، داستان عزیر را بیان می کند که خداوند، مدت صد سال او را میراند و سپس زنده کرد.

به همین آیه، حضرت علی علیه السلام در مقابل ابن کوّاء استدلال فرمود. (۲)

ه- زنده کردن مردگان از سوی عیسی علیه السلام؛ در آیه ۴۹ سوره آل عمران، داستان زنده شدن مردگان به دست حضرت عیسی علیه السلام به اذن خداوند بیان شده است.

۲- آیات دلالت کننده بر وقوع رجعت پیش از روز قیامت (در امت آخر الزمان):

آیات این دسته بسیار فراوانتر از آیات گروه اول است که مرحوم علامه مجلسی در باب الرجعه حدود ۵۰ آیه را که در احادیث شیعه مورد استناد قرار گرفته است، ذکر کرده است که البته دلالت این آیات بر مسأله مورد بحث، دارای قوت و ضعف است.

همچنین جناب شیخ محمد رضا طوسی در کتاب الشیعه و الرجعه، (۳) بیش از ۷۰ آیه را که دلالتی بر رجعت دارد، آورده است.

به هر حال، ما در این جا فقط به چند نمونه اشاره می کنیم:

الف- نمل ۸۳:

و یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ

(ای رسول! یاد آر) روزی را که از هر قومی یک دسته را که تکذیب آیات ما می کنند بر می انگیزیم و آنها بازداشته خواهند شد.

در روایات بسیاری، ائمه شیعه علیهم السلام به این آیه برای اثبات رجعت قبل از روز قیامت استدلال کرده اند، با این بیان که این آیه می گوید: از هر قومی دسته ای را برمی انگیزیم.

پس معلوم می شود که مربوط به قیامت نیست، چرا که در روز قیامت همه برانگیخته می شوند؛ چنان که قرآن می فرماید:

ص: ۲۵۷

۱- ۱) - با استفاده از حدیث امام باقر علیه السلام در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷۴، حدیث ۷۴ بیان شده است.

۲- ۲) - همان، ص ۷۳-۷۲، ح ۷۲.

وَ حَسْرَتَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۱)

(یاد آر روزی را که)... همه را از قبرها برانگیزیم و هیچ کسی را فروگذار نکنیم.

پس از این جا روشن می شود که قبل از روز قیامت، حشر دیگری وجود دارد که فقط بعضی زنده می شوند و این، همان رجعت است.

ب- مؤمن ۱۱/:

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَيْنِ

(در روز قیامت) کافران می گویند، خدایا! تو ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی.

در این که دوبار میراندن و زنده کردن چگونه بوده است، اقوال مختلفی ابراز شده است، اما بعضی از امامان شیعه علیهم السلام چنین بیان کرده اند که بعضی از کافران از دنیا که می روند، در رجعت زنده می شوند و دوباره از دنیا می روند و سپس در روز قیامت، زنده می شوند. (۲)

ج- مؤمن ۵۱/:

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

ما حتما رسولان و مؤمنان را در دنیا نصرت و یاری می دهیم.

در حدیثی، امام صادق علیه السلام به این آیه چنین استدلال می کند:

در دنیا، پیامبران فراوانی بودند که یاری نشدند و کشته شدند و همچنین امامانی کشته شدند و یاری نشدند. پس از این جا روشن می شود که مصداق این آیه در رجعت خواهد بود. (۳)

ب- روایات مورد استدلال برای رجعت

اهل سنت، روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده اند به این مضمون که هرچه در اتمهای پیشین واقع شده بود، عینا در این امت هم واقع خواهد شد. (۴)

این روایات از سوی ائمه شیعه علیهم السلام مورد تأیید واقع شده و برای اثبات رجعت در

ص: ۲۵۸

۲-۲) - بحار الانوار، ج ۵۳، ح ۳۶، به نقل از امام صادق علیه السلام.

۳-۳) - بحار الانوار، ص ۶۵، ح ۵۷.

۴-۴) - الالهيات، ج ۲ ص ۲۹۲، به نقل از: صحيح البخاری، ج ۹، ص ۱۰۲.

مقابل مخالفان شیعه به آن استناد شده است، با این بیان که رجعت هم طبق آیات قرآن، یکی از امور مهمی است که در امتهای پیشین واقع شده بود، پس در این امت هم واقع خواهد شد.

حضرت امام رضا علیه السلام در یکی از مجالس خود در مقابل مامون برای اثبات رجعت به همین روایات با بیان یاد شده استدلال کرد. (۱)

اما در کتب شیعه، روایات فراوانی برای اثبات رجعت از زبان ائمه علیهم السلام آورده شده است که اکثر آنها برای استدلال در مقابل اهل سنت کارآمد نیست، بلکه فقط برای استدلال جهت اثبات رجعت برای شیعیان مفید است، زیرا حتی اگر بگوییم اهل سنت، ائمه شیعه علیهم السلام را به عنوان انسانهای صادق و راستگویی می شناخته اند، باید توجه داشته باشیم که اولاً، راستگویی ائمه علیهم السلام فقط وقتی برای اهل سنت کارآمد است که آنان حدیثی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کنند، چرا که آنها قائل به عصمت و علم فراوان ائمه معصومین علیهم السلام نیستند.

ثانیاً، در صورتی روایات ائمه علیهم السلام منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را قبول می کنند که راوی این روایات از نظر آنها مورد اعتماد باشد. در حالی که راویان بسیاری از روایات رجعت، شیعیان هستند که در نزد اهل سنت مورد اعتماد نیستند. حتی به علت این که اهل سنت، رجعت را قبول نداشتند، روایات بسیاری از شیعیان معتقد به رجعت را رد می کردند؛ چنان که در صحیح مسلم آمده است:

جراح بن ملیح (یکی از راویان اهل سنت) می گوید: من شنیدم که جابر (بن یزید جعفری) می گفت: نزد من هفتاد هزار حدیث است که آنها را از قول امام باقر علیه السلام که از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل می کند، نقل می کنم.

سپس مسلم از محمد بن عمر رازی (یکی از راویان اهل سنت) نقل می کند که شنیدم حریز (یکی دیگر از راویان اهل سنت) می گفت: من جابر بن یزید جعفری را ملاقات کردم، اما هیچ حدیثی از او نوشتم، چرا که به رجعت ایمان داشت. (۲)

از این جا به دست می آید که شیعه در مقابل اهل سنت فقط به همان روایات کلی

ص: ۲۵۹

۱- ۱) - بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۵۹، ح ۴۵.

۲- ۲) - بحار الانوار، ص ۱۴۰، به نقل از: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۴-۱۳.

می تواند استناد کند، لکن از بحثهای قبل روشن شد که از آیات بخوبی می توان برای اثبات رجعت به صورت کلی استفاده کرد.

رجعت در میان غلات

اشاره

این بخش از بحث را در دو محور پی می گیریم:

الف- معنای رجعت از نظر غلات؛

ب- اهداف غلات از طرح مسأله رجعت.

الف- معنای رجعت از نظر غلات

با بررسی عقاید غلات در باب رجعت، چنین به دست می آید که فرق مختلف غلات، رجعت را در دو معنای کاملاً متفاوت باهم به کار می بردند:

۱- معنای اول رجعت، شبیه رجعتی است که شیعه قایل است؛ یعنی رجعت و «بازگشت» را درباره بزرگانی که آن فرقه ها خود را منسوب به آنها می کردند، به کار می بردند.

اولین بار، این معنا را گروههایی از کیسانیه درباره محمّد بن حنفیه به کار گرفتند و گفتند که او گرچه مرده است، اما قبل از روز قیامت به این جهان باز خواهد گشت. (۱)

همچنین به بعضی از غلات کیسانیه نسبت داده شده است که قایل به رجعت همه پیامبران و پیامبر اسلام و حضرت علی علیه السلام بودند. (۲) سید حمیری، شاعر معروف نیز که زمانی از عمر خود را در مذهب کیسانی گذراند و سپس شیعه امامی شد، اشعاری درباره رجعت سروده است. (۳)

فرقه های کرّیه (پیروان ابن کرب)، صائدیّه (پیروان صائد نهدی) و بیائیّه (پیروان بیان بن سمعان) نیز معتقدند که رهبران شان به همراه یاران خویش، دوباره به دنیا باز خواهند گشت و منتظر رجوع آنان بودند. (۴)

با بررسی تاریخ غلات، فکر رجعت به این معنا را در غلات دهه های بعد کمتر می یابیم و این به دو علت است:

ص: ۲۶۰

٢-٢) - همان، ص ٥٧. [١]

٣-٣) - مقالات الاسلاميين، ص ١٤.

٤-٤) - فرق الشيعة، ص ٤٦. [٢]

یکی شایع شدن فکر مهدویت در غلات متأخر، که با این فکر، آنان اصلاً منکر مرگ رهبران خود می شدند و می گفتند آنان غایب شده و در آخر الزمان ظهور خواهند کرد. و دیگر، مطرح شدن رجعت به معنای دوم است که به بحث درباره آن خواهیم پرداخت.

اما در میان فرقه های شیعه غیر از غلات نیز رجعت به معنای اول را می بینیم که از آن جمله، می توان گروه واقفیه یا موسائیه (موسویه) را برشمرد. آنها معتقد بودند امام موسی بن جعفر علیه السلام آخرین امام است و او از دنیا رفته، ولی باز خواهد گشت. (۱)

چنان که گفتیم، این فرقه که هم اکنون منقرض شده اند، از غلات نبودند، اما بعضی از نویسندگان، آنها را از غلات دانسته اند. (۲)

همچنین از فرقه ای به نام جعفریه نام برده شده است که به امامت و غیبت و رجعت امام صادق علیه السلام معتقد بودند.

بعضی از نویسندگان به اشتباه این فرقه را نیز از غلات به حساب آورده اند. (۳)

۲- رجعت به معنای دوم در نزد غلات، در حقیقت بخشی از نظریه تناسخ، که نزد آنها معروف بود، می باشد. به این معنا که هنگامی که روح پس از مردن بدنی به بدن دیگر می رود، این همان رجعت است که از آن به نظریه «رجعت و کرات» تعبیر می کنند. (۴)

به این جهت به آن «کرات» (یعنی دفعه ها) می گویند که طبق نظریه تناسخ غلات، یک روح به دفعات فراوانی از بدنی به بدن دیگر منتقل می شود.

با همین معنای رجعت بود که مسأله بهشت و جهنم و بعث و برانگیخته شدن را توجیه می کردند، به این ترتیب که می گفتند: رجعت روح به بدن دارای رفاه، همان بهشت و به بدن دارای سختی و عذاب، همان جهنم است.

شاید بتوان گفت تصور بسیاری از اهل سنت از رجعت مطرح شده نزد شیعه همین معنای دوم باشد که به آن شدت به شیعه می تازند و نظریه رجعت شیعه را محکوم می کنند، (۵) در حالی که روشن شد که این معنای رجعت، در حقیقت تحریف رجعت شیعه

ص: ۲۶۱

۱-۱) - فرق الشیعه، ص ۴۶.

۲-۲) - مانند عباس اقبال در خاندان نوبختی، ص ۲۶۵.

۳-۳) - فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۴۱.

۴-۴) - فرق الشیعه، ص ۵۶؛ [۱] المقالات و الفرق، ص ۴۵ و ۵۰.

می باشد و شیعه همان طور که بشدت با تناسخ مخالف است، با این معنای رجعت نیز مخالف است.

از میان مستشرقان، فان فلوتن فرانسوی به این معنای رجعت اشاره کرده است.

او در این باره می نویسد:

غلات می گفتند: آن جزء از روح الهی که در شخصی مثل امام حلول یافته و باعث رسیدن او به خدایی شده، ممکن است پس از مرگ او به مقرّ الهی خود باز گردد، تا در نوبتی دیگر در شخصی دیگر تجسّد یابد. این فاصله زمانی را که روح در بدن کسی تجسّد نیافته، «غیبت» می گفتند و رجوع دوباره روح الهی به زمین و تجسّدش در شخص دیگر را رجعت می نامیدند. (۱)

در مقابل او، ولهاوزن می گوید:

متأخرین از غلات، معنای دیگری از رجعت فهمیدند و آن به این گونه بود که می گفتند امام صادق علیه السلام مدتی غیبت کرده است و بعد از مدتی دوباره ظهور می کند و این است معنای رجعت. (۲)

البته این معنا در حقیقت، همان معنای اول رجعت با مقداری تحریف است.

ب- اهداف غلات از مطرح کردن مسأله رجعت

به طور کلی می توان اهداف غلات را در دو علت خلاصه کرد:

۱- زنده کردن روح امید به آینده در میان پیروان خود:

با این بیان که اگرچه آنها در این مرحله از دنیا سختیهای فراوان می کشند و رهبرانشان کشته می شوند، اما در همین دنیا بازگشتی وجود دارد که در آن بازگشت، همه آنها در رفاه و خوشی در کنار رهبران خود به سر خواهند برد.

۲- ادّعیای نیابت در زمان رجعت:

بعضی از رهبران غلات، مانند رهبران کیسانیه، خود را در زمان قبل از رجعت

ص: ۲۶۲

۱ - ۱) - فلوتن، فان، السیاده العربیه و الشیعه و الاسرائیلیات فی عهد بنی امیّه، (چاپ دوم: قاهره، مکتبه النهضه المصریه، ۱۹۶۵ م)، ص ۸۰.

۲ - ۲) - الاحزاب المعارضه السیاسیه الدینیه فی صدر الاسلام: الخوارج و الشیعه، ص ۱۷۴.

محمد بن حنفیه، نایب او می دانستند و با ادعای نیابت از او، گروههایی را به دور خود جمع می کردند.

چنان که قبلاً نیز گفتیم، بعدها با شایع شدن فکر مهدویت، غلات اصولاً منکر مرگ رهبران خود شدند و گفتند: آنها تنها برای مدتی محدود غایب شده اند.

اتهام به شیعه در باب رجعت

در باب رجعت نیز عبد الله بن سبای ساختگی به کمک مخالفان شیعه آمده و توانسته است به وسیله این عقیده، پل ارتباطی میان شیعه و یهود و نصاری برقرار سازد.

مخالفان شیعه می گویند: اولین کسی که نظریه رجعت را در اسلام بیان کرد، عبد الله بن سبأ بود که گفت: محمد صلی الله علیه و اله از عیسی علیه السلام برتر است و اگر بناست عیسی علیه السلام به زمین بازگردد، پس چرا محمد صلی الله علیه و اله بازنگردد. (۱)

همین افسانه ساختگی، سیلاب تهمت‌ها را در طول تاریخ تشیع بر سر شیعه جاری ساخت و نیز همین داستان ساختگی، بهانه ای به دست مخالفان شیعه همانند احسان الهی ظهیر در الشیعه و السنه (۲) و عبد الله قمیصی در الصراع بین الاسلام و الوثنیه داده است تا شیعه را مولود تربیت شده یهود در سرزمینهای اسلامی بدانند. نیز همین داستان طبری است که مستند گولد زیهر در کتاب العقیده و الشریعه فی الاسلام شده است تا درباره نظریه رجعت چنین بگوید:

نظریه رجعت به خودی خود از اختراعات شیعه یا از عقایدی که مخصوص به آنها باشد، نیست، بلکه این احتمال وجود دارد که از طریق یهود و نصاری به میان شیعه راه یافته باشد، چرا که آنها معتقدند ایلای پیامبر به آسمان رفت و برای اقامه عدل به زمین بازخواهد گشت. (۳)

در جواب این اتهامات، کافی است که بگوییم شیعه، رجعت را از طریق آیات قرآن اثبات می کند و اگر گفته شود قرآن از یهود و نصاری این نظریه را گرفته است نیز می توان

ص: ۲۶۳

۱-۱) -تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۴۷.

۲-۲) -احسان الهی، ظهیر، الشیعه و السنه، (چاپ سوم: لاهور، اداره ترجمان السنه، ۱۳۹۶ ق)، ص ۵.

۳-۳) -العقیده و الشریعه فی الاسلام، ص ۲۱۵.

گفت شیعه، این نظریه را از یهود و نصاری گرفته است.

۴- اعتقاد به بداء

مقدمه

بداء یکی از معتقدات مهم شیعه است که از سوی مخالفان تحریف شده و با نسبت دادن معنای تحریف شده آن به شیعه، حملات سختی را به این مذهب سامان داده اند.

بعضی از فرقه های غلات نیز از معنای تحریف شده بداء در پیشبرد مقاصد خود استفاده کرده اند. شاید بتوان گفت یکی از علل نسبت دادن معنای تحریف شده بداء به شیعه، استفاده نابجای غلات از این لفظ بوده است.

این مسأله از آن جا حساسیت اهل سنت را برانگیخته است که تصور کرده اند، شیعه قصد دارد با طرح این مسأله، علم مطلق خداوندی را انکار کند و نسبت نادانی به خداوند در بعضی از موارد بدهد، در حالی که با تعریف صحیح بداء در نزد شیعه، روشن خواهد شد که شیعه نیز مانند دیگر مسلمانان به علم مطلق و نامحدود و بدون جهل خداوند معتقد می باشد.

سعی بر آن است که در پایان این بحث، روشن شود که نزاع بین شیعه و اهل سنت در مسأله بداء، یک نزاع لفظی است (مانند ماجرای عنب و انگور) و هر دو قایل به علم مطلق خداوندی می باشند و آنچه اهل سنت به شیعه نسبت می دهد و آن را رد می کند، اصولاً شیعه به آن قایل نیست.

برای هرچه روشتر شدن مطلب، بحث را پی می گیریم.

تعریف بداء در نزد شیعه

بداء بر وزن سماء و سلام، اسم مصدر «بدا بیدو» از باب «طلب یطلب» است. این کلمه ناقص واوی است نه مهموز. (۱)

درباره معنای این کلمه در لغت، دو قول ابراز شده است:

ص: ۲۶۴

۱- بدهاء به معنای ظهور و آشکار شدن است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «بدا لنا سور المدینه»، یعنی دیوار شهر برای ما ظاهر شد.

(۱)

این کلمه هم در ظهور رأی و نظر و هم در ظهور چیزهای دیگر (مثل دیوار شهر) به کار می‌رود و در این هنگام، این لفظ فقط معنای ظهور را می‌رساند و دیگر کاری به سبب ظهور ندارد، بخصوص درباره علّت ظهور رأی و این که چرا این رأی در این هنگام ظاهر شد و قبلاً ظاهر نشده بود.

پس این که بعضی گفته‌اند: بدهاء به معنای ظهور رأی است به جهت آن که شخص قبلاً جاهل بوده، یا این که از نظر قبلی خود پشیمان شده است، درست نیست. (۲)

۲- بدهاء، به معنای ظهور بعد از خفاست و در محاورات عرفی وقتی به کار برده می‌شود که برای شخصی رأیی ظاهر شود که قبلاً آن رأی را نداشته است؛ مثلاً رأیش بر این قرار گرفته بود که کاری را انجام دهد، اما نظرش عوض شد و تصمیم به انجام کاری دیگر گرفت. (۳)

اگر بدهاء به معنای اول در مورد خداوند به کار برده شود، لفظ در معنای اصلی و حقیقی خود استعمال شده است و هرگاه گفتیم: «بدا لله»، یعنی از خداوند چنین امری ظاهر شد، اما این عبارت هیچ دلالتی بر این که این معنا قبلاً برای خداوند مخفی بود، ندارد، چه رسد به این که بخواهد سبب خفا را که آیا جهل بوده یا ندامت و پشیمانی، بیان کند. فقط مطلبی که هست، این است که «لام» در این جا به معنای «من» به کار رفته است. (۴)

اما اگر بدهاء به معنای دوم در مورد خداوند به کار رود، به صورت حقیقی خود به کار نرفته، بلکه مجازاً در مورد خداوند استعمال شده است. در این هنگام، بدهاء به معنای «ابداء» یعنی اظهار است؛ یعنی خداوند، چیزی را که دیگران نمی‌دانستند برای آنان اظهار و روشن کرد.

حال با این توضیحات می‌رسیم به تعریف اصطلاحی بدهاء در نزد شیعه: «بدهاء آن

ص: ۲۶۵

۱ - ۱ - خرازی، سید محسن، بدایه المعارف الالهیه فی شرح عقائد الامامیه، (چاپ دوم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۰۸ ق)، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲ - ۲ - البدهاء عند الشیعه، ص ۸.

۳ - ۳ - الهادی، جعفر، البدهاء فی ضوء الکتاب و السنّه، (چاپ اول: قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ ق)، ص ۱۱-۱۲.

۴ - ۴ - همان، ص ۸۸.

است که خداوند بر طبق مصالحی که خود می داند، در امور تکوینی برخلاف رأی قبلی خود چیزی را برای دیگران اظهار کند، در حالی که دیگران خیال می کردند که رأی سابق هنوز پابرجاست.»

اما توضیح این تعریف:

یکی از مسائلی که همه مسلمانان به آن عقیده دارند و در قرآن نیز به آن تصریح شده است، مسأله «نسخ» است. «نسخ» به این معناست که خداوند، حکم تشریحی سابق خود را از بین ببرد و حکم دیگری برخلاف حکم سابق، بیان کند؛ مثل این که بگوید: از حالا به بعد به سوی بیت المقدس نماز نخوانید، بلکه به سوی کعبه و مکه نماز گزارید.

درباره نسخ گفته اند، که حکم نماز خواندن به سوی بیت المقدس (حکم اول) از ابتدا نزد خداوند محدود به زمان خاصی (مثلا تا سال دوم هجرت) بوده است، اما خداوند در ظاهر، حکم را به صورت مطلق و بدون زمان بیان کرده بود. در این کار نیز مصلحتی نهفته بود؛ مثل این که بخواهد مردم را در برابر اطاعت احکام الهی امتحان کند.

پس در نسخ نمی توان عوض شدن رأی خداوند و نیز نادانی او به مصالح و مفاسد احکام خود را نسبت داد.

درباره بداء نیز گفته اند که بداء نیز همان نسخ است، با این تفاوت که نسخ، اصطلاحی است در امور تشریحی و بداء اصطلاحی است در امور تکوینی؛ (۱) مثلا- خداوند از ابتدا می دانست که بناست حضرت موسی علیه السلام به مدت چهل شب با او مناجات کند، اما برای مصالحی مثل امتحان بنی اسرائیل، به آن حضرت علیه السلام ابلاغ کرد که سی شب نزد من بیا و با من مناجات کن. پس از آن سی شب، ده شب دیگر را نیز برای مناجات اضافه کرد، در حالی که حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل خیال می کردند که همان امر اولی، یعنی مناجات سی شبه واقع خواهد شد.

بنابراین، در این جا «بداء» به معنای تغییر علم خداوند نیست، تا بگوییم مثلا- سبب این تغییر، جهل خداوند یا پشیمانی اوست؛ صفاتی که به هیچ وجه در خداوند راه ندارد.

از این جا این سخن که قبلا گفتیم بخوبی روشن می شود که «بداء» به معنای «ابداء»

ص: ۲۶۶

است؛ یعنی خداوند رأی اصلی خود را برای مردم اظهار می کند و از اول بنای خداوند بر این بوده است که حکم اول واقع نشود، ولی به جهتی آن را برای دیگران بیان نکرد.

مثال دیگر: خداوند از حضرت ابراهیم علیه السلام خواست که فرزندش اسماعیل را ذبح کند.

خداوند از همان ابتدا می دانست که منظور اصلی اش وقوع ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام نیست و این که چنین به ابراهیم علیه السلام فرمان داد، برای امتحان او و فرزندش بود. اما حضرت ابراهیم علیه السلام و دیگران خیال می کردند که حکم اصلی خداوند همان ذبح است و وقتی که خداوند، حکم اصلی خود را که همان عدم ذبح بود، بیان کرد، در اصل، حقیقت مطلب را برای ابراهیم علیه السلام اظهار و آشکار کرد، نه این که در علم خود تغییری داده باشد.

از این جا روشن می شود که «بداء» در نزد شیعه، به معنای تغییر در علم الهی نیست تا نسبت جهل و نادانی یا پشیمانی به خداوند داده شود.

شیعه روایات فراوانی در علم مطلق خداوند از ائمه علیهم السلام خود نقل می کند. مرحوم علامه مجلسی در کتاب التوحید، باب «العلم و کیفیه...» تعداد ۴۴ حدیث در این زمینه آورده است (۱) که در این جا نمونه هایی از آن احادیث را ذکر می کنیم:

۱- امام باقر علیه السلام می فرماید:

«ان الله نور لا ظلمه فیه و علم لا جهل فیه و حیاة لا موت فیه» (۲).

خداوند نوری است که هیچ تاریکی در او راه ندارد و علمی است که هیچ جهل و نادانی در او متصور نیست و زندگی است که مرگ در او نیست.

از امام صادق و امام رضا علیهما السلام نیز شبیه همین حدیث نقل شده است. (۳)

۲- امام باقر علیه السلام همچنین می فرماید:

«كان الله و لا شیء غیره و لم یزل الله عالما بما کون فعلمه به قبل کونه کعلمه بعد ما کونه.»

خداوند بود و هیچ چیزی غیر از او نبود، اما در آن حال خداوند به آنچه بعدا ایجاد خواهد کرد، عالم بود، همچنان که بعد از این که آنها را ایجاد کرد، به آنها عالم بود. (۴)

ص: ۲۶۷

٢-٢) - همان، ص ٨٤، ح ١٨. [١]

٣-٣) - همان، ح ١٦ و ١٧.

٤-٤) - همان، ص ٨٦، ح ٢٣.

این سخن در مقابل کسانی است که می گویند: علم خداوند به اشیاء بعد از خلقت آنها ایجاد شد.

۳- ابن حازم از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا امروز چیزی ایجاد می شود که علم خداوند در دیروز به آن تعلق نگرفته بود؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

«خیر، کسی که چنین بگوید، خدا او را خوار و ذلیل نماید.»

راوی می پرسد: نظر شما این است که هرچه بود و هرچه تا روز قیامت به وجود آید، در علم خدا بوده است؟

امام صادق علیه السلام جواب داد:

«آری، خداوند به مخلوقات علم دارد قبل از آن که آنها را خلق کند.» (۱)

امامان شیعه در مقابل کسانی که «بداء» را به معنای تغییر علم الهی به کار می بردند، بشدت ایستاده، آنها را طرد می کردند که در این زمینه نیز به ذکر دو نمونه اکتفا می کنیم:

۱- امام صادق علیه السلام می فرماید:

«من زعم ان الله عزّ و جلّ یبدو له فی شیء لم یعلمه امس فابرو و امنه.» (۲)

کسی که گمان کند برای خداوند چیزی را که دیروز نمی دانست، امروز آشکار می شود، از او بیزار می بجوید.

۲- امام صادق علیه السلام همچنین می فرماید:

«من زعم انّ الله تعالی بداله فی شیء بداء نداه، فهو عندنا کافر بالله العظیم.» (۳)

کسی که گمان کند برای خداوند در چیزی به جهت پشیمانی تغییر در رأی حاصل می شود، او نزد ما نسبت به خداوند عظیم کافر شده است.

در توضیح این دو حدیث، ذکر این نکته لازم است که منشأ بداء تحریف شده که به معنای تغییر در علم الهی است، دو چیز است؛ یکی نسبت جهل و نادانی به خداوند و دیگری پشیمانی خداوند. این دو حدیث، معتقدان به هر دو منشأ را از جرگه شیعه و بلکه مسلمانان خارج ساخته است.

ص: ۲۶۸

۱- ۱) - بحار الانوار، ج ۴، ص ۸۹، ح ۳۰.

۲- ۲) - همان، ص ۱۱۱، ح ۳۰. [۱]

تا این جا روشن شد که نظر شیعه درباره علم الهی و تغییرناپذیری آن نیز مانند نظر دیگر فرقه های مسلمانان است، بلکه شیعه از برخی فرقه های مسلمانان درباره علم الهی پا را فراتر گذاشته و علم الهی را عین ذات الهی می داند، برخلاف اشاعره، که قایل به زاید بودن علم بر ذات الهی هستند و عینیت ذات خداوند با صفات خداوند و از جمله با علم الهی را نمی پذیرند.

بنابراین نسبتهایی که از سوی بعضی از علمای اهل سنت درباره مسأله بداء به شیعه داده شده، حاکی از بی اطلاعی آنان از عقاید شیعه است.

هر محقق منصفی با مراجعه به کتب روایی شیعه، مانند: نهج البلاغه، اصول کافی، بحار الانوار و نیز کتب کلامی، فلسفی و تفسیری شیعه بخوبی درمی یابد که نظرات شیعه در باب علم الهی از دقیقترین و محکمترین نظراتی است که در این باره بیان شده است.

دلایل شیعه بر بداء

«بداء» نیز همانند رجعت، مسأله ای نیست که شیعه بتواند بر آن برهان عقلی اقامه کند، بلکه این نیز یکی از معتقدات شیعه است که جز از راه آیات و روایات قابل اثبات نیست؛ همانند اعتقاد به وجود ملائکه، جنّ و شیطان.

پس بحث در این جا در دو محور ادامه می یابد: الف: آیات دلالت کننده بر بداء، ب:

روایات استدلال شده بر بداء.

الف- آیات دلالت کننده بر بداء؛ بعضی از این آیات، بدین قرار است:

۱- داستان ذبح اسماعیل: خداوند در آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره صافات، داستان فرمان دادن ابراهیم به ذبح اسماعیل و خبر از تحقق آن و سپس بداء در آن را بیان می کند که قبلاً آن را ذکر کردیم.

۲- داستان مناجات حضرت موسی علیه السلام با خداوند: به این داستان نیز که در آیه ۱۴۲ سوره اعراف بیان شده است، اشاره و بیان کردیم که اضافه کردن ده شب دیگر برای مناجات، به منظور امتحان بنی اسرائیل بود که بسیاری از آنان در این امتحان، سرشکسته بیرون آمدند.

۳- داستان قوم حضرت یونس: خداوند به وسیله حضرت یونس به این قوم وعده

عذاب داد، اما چون آنها توبه کردند، عذاب از آنها برداشته شد. این داستان در آیه ۹۸ سوره یونس بیان شده است.

۴- رعد ۳۸-۳۹:

لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

هر امری را وقتی معین در کتاب حق مرقوم است. خداوند هرچه را بخواهد، محو می سازد و هرچه را بخواهد، اثبات می کند و ام الكتاب نزد خداوند است.

در این آیه می بینیم که خداوند محو و اثبات را برای خود ثابت می داند که هرگاه بخواهد طبق مصالح، امری را محو و هرگاه بخواهد، آن را اثبات کند.

۵- الرحمن ۲۹/

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ

خداوند هر روزی در کاری است.

این آیه بر مشیت دائم خداوند دلالت دارد.

ب- روایات استدلال شده بر بداء؛ این روایات دو دسته اند: روایات اهل سنت و روایات شیعه:

*روایات اهل سنت:

شیعه با این روایات می تواند بر اهل سنت احتجاج و مسأله بداء را برای آنها اثبات کند.

بعضی از این روایات، چنین است:

الف- سیوطی در الدر المنثور از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که آن حضرت علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و اله از معنای آیه يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ سؤال کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود:

«الآن با تفسیر این آیه، چشم تو و چشم امت بعد از خودم را روشن می کنم. صدقه دادن بر وجه صحیح و نیکی کردن به پدر و مادر و کار خوب انجام دادن، شقاوت را به سعادت تبدیل می کند و انسان را از هلاکت گاههای خطرناک باز می دارد.» (۱)

همچنین در ذیل این آیه، ۳۵ حدیث دیگر از منابع مختلف اهل سنت نقل می کند که

١-١) - الدر المنثور، ج ٤، ص ٦٦.

بسیاری از آنها بر اثبات بداء فی الجملة دلالت دارد. (۱)

ب- شوبان، بنده آزاد شده پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از آن حضرت نقل می کند که فرمود:

«لا یرد القدر الا الدعاء و لا یزید فی العمر الا البر.»

قدر الهی را جز دعا از کار نمی اندازد و جز نیکی کردن چیزی باعث طول عمر انسان نمی شود. (۲)

ج- احمد در مسند خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل می کند که فرمود:

«همانا انسان به وسیله گناه کردن خود را از رزقش محروم می کند و... جز نیکی چیزی باعث طول عمر انسان نمی شود.» (۳)

د- از عبد الله بن عمر نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود:

«الدعاء ینفع ممّا نزل و ممّا لم ینزل، فعلیکم عباد الله بالدعاء.» (۴)

دعا هم در مورد قضایی که نازل شده و هم درباره آنچه نازل نشده است، سودمند است (و می تواند آن را تغییر دهد). پس ای بندگان خدا بر شما باد به دعا کردن.

از مجموع این احادیث و روایات فراوان دیگر، که مضمون آنها شبیه این روایات است، این نکته به دست می آید که از نظر احادیث اهل سنت، قضای الهی نیز قابل تغییر است و بداء معنایی جز این ندارد.

از این جا روشن می شود که اختلاف شیعه و سنی فقط بر سر اسم بداء است، نه بر سر محتوای آن، وگرنه محتوای آن را هر دو طرف قبول دارند.

*روایات شیعه:

این روایات بسیار فراوان است و قبلا یاد آور شدیم که مرحوم مجلسی هفتاد روایت در این زمینه از ائمه اطهار علیهم السلام ذکر کرده است.

این روایات عمدتا برای استدلال در میان خود شیعه مفید است، نه برای استدلال در مقابل مخالفان، مگر روایاتی که دلیل قرآنی ذکر کرده یا متذکر حادثه ای شده باشد که مورد قبول اهل سنت هم هست.

در این جا به عنوان نمونه یک روایت را ذکر می کنیم:

ص: ۲۷۱

٢-٢) - مسند احمد، ج ٥، ص ٢٨٢، ٢٨٠، ٢٧٧.

٣-٣) - همان، ص ٢٧٧. [٢]

٤-٤) - سنن ترمذی، کتاب الدعوات.

امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

حضرت عیسی علیه السلام به همراه یارانش به گروهی رسیدند که مراسم عروسی را برگزار می کردند. آن حضرت به یارانش خبر داد که عروس امشب خواهد مرد، اما چنین نشد.

وقتی که به دنبال علت رفتند، روشن شد که عروس در آن شب صدقه داده و بدین وسیله مرگ را از خود دفع کرده بود؛ مرگی که بنا بود به وسیله یک افعی که در همان محل بود، صورت گیرد. (۱)

توجیه شیعه برای مسأله بداء

اصرار فراوان شیعه بر مسأله «بداء» برای آن است که «مشیت مطلق» خداوند را ثابت کند؛ یعنی این نکته را به اثبات برساند که خداوند پس از خلقت جهان، به یکباره گوشه نشینی اختیار نکرده است، بلکه همه چیز به خواست اوست و هر روز هر چه را اراده کند، همان انجام می گیرد (کلّ یوم هو فی شأن). نقطه مقابل شیعه در این بحث، یهود هستند که اعتقاد داشتند خداوند پس از خلق عالم و تقدیر امور آن، دیگر در جهان دخالت نمی کند و دست او بسته شده است. قرآن در این باره چنین می فرماید:

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ (۲)

و یهود گفتند دست خدا بسته است، دستهای آنان بسته باد و به لعن خدا گرفتار گردیدند، بلکه دو دست خدا گشاده است و هر گونه بخواهد بر خلق انفاق می کند.

می بینیم که یهود با این سخن خود، قدرت و مشیت مطلق خداوند را نفی می کردند و به سبب همین اعتقادات بود که یهودیان نسخ را بر خداوند جایز نمی دانستند؛ حال، چه نسخ در شرایع و تشریحات و چه نسخ در تکویات که همان بداء باشد.

یکی از آثاری که این اعتقاد یهود در برداشت، این بود که انسان را موجودی مجبور معرفی می کرد که هیچ اختیاری از خود ندارد و هر آنچه خدا در ازل برای سرنوشت او نوشته است، همان پیش خواهد آمد و نه تنها خود او نمی تواند در سرنوشت خود دخالت کند، بلکه خداوند نیز نمی تواند سرنوشت او را تغییر دهد، چون دست خداوند

ص: ۲۷۲

۱- ۱) - بحار الانوار، ج ۴، ص ۹۴، ح ۱.

۲- ۲) - مائده ۶۴. [۱]

پس از آن تقدیرات، از دخالت در این عالم بسته شده است.

اما شیعه به کمک آیاتی همچون: **كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۱)** و آیه: **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۲)** و نیز آیات دیگری که مشیت و قدرت مطلق خداوند را بیان می کند، در مقابل این اعتقاد یهود ایستادگی و مشیت مطلق را برای خداوند ثابت کرد.

یکی از مهمترین اموری که به وسیله آن مشیت مطلق ثابت می شود، همین مسأله «بداء» است، چرا که با این مسأله است که خداوند اموری را که قبلاً خود به جهت مصالحی خبر وقوع آنها را داده بود، واقع نمی سازد، یا به نحو دیگری آنها را به وقوع می رساند.

البته این نکته در نزد شیعه ثابت شده است که همه کارهای خداوند براساس مصالحی می باشد و این تغییر ظاهری نیز حتما دارای مصالحی بوده است. حال مشکل اساسی در این جا این است که مسأله بداء با این کیفیت، چگونه با علم مطلق الهی سازگار می باشد؟

از بیانات گذشته تا حدودی منافی نبودن این مسأله با علم الهی آشکار شد و در این جا هم برای روشنتر شدن بحث، دو توجیه دیگر که در طول یکدیگر هستند، ذکر می کنیم:

۱- گاهی خداوند از وقوع امری با توجه به مقتضیات آن امر خبر می دهد؛ مثلاً گناهکار بودن قوم یونس، این اقتضا را داشت که خداوند آنها را عذاب کند و خداوند وقوع عذاب را به پیامبرش یونس خبر داد و یونس از شهر بیرون رفت.

این نوع خبر دادن را می گویند خبر از آینده به نحو مقتضی؛ یعنی شرایط و اوضاع برای وقوع امری محقق است.

مثال دیگر: دکتر با معاینه قلبتان به شما می گوید که قلب شما تا هفتاد سال آینده کار می کند و شما با این قلب تا هفتاد سال آینده زنده هستید؛ یعنی شرایط و اوضاع قلب شما این گونه است که زندگی شما را تا هفتاد سال آینده امتداد می دهد.

مثال سوم: بنزین اتومبیل شما به مقداری است که می توانید با آن تا ۱۰۰ کیلومتر راه

ص: ۲۷۳

۱- ۱) - الرحمن ۲۹. [۱]

۲- ۲) - رعد ۳۹. [۲]

بیمایید؛ یعنی شرایط و اوضاع با این مقدار بنزین برای پیمودن این مقدار مسافت مهیاست. و اگر کسی به شما خبر دهد که شما با این اتومبیل به شهری که در فاصله ۱۰۰ کیلومتری مبدأ شما قرار دارد، خواهید رسید، خبر صحیحی است.

در همه این موارد، گاهی اموری پیش بینی نشده (برای ما؛ گرچه خداوند همه چیز را می داند) پیش می آید که مانع از این می شود که مقتضی، عمل خود را انجام دهد. در این صورت می گوییم «مانع» از تاثیر «مقتضی» پیش آمده است؛ مثل این که قوم یونس، مقتضی عذاب را که گناه بود برداشتند و توبه کردند، یا این که ضربه ای به قلب شما خورد که مانع از ادامه کار آن تا هفتاد سال آینده شد، یا مخزن بنزین اتومبیل سوراخ شد و مانع از رسیدن شما به شهر بعدی گردید.

پس این که گاهی در ظاهر تغییری را در خبرهای الهی مشاهده می کنیم، از این جهت است که آن خبرها به نحو مقتضی بوده است. (۱)

۲- اما در این باره که چگونه این مساله با علم خدا سازگار است، در بعضی از روایات، (۲) مطلب جالبی بیان شده است، مبنی بر این که خداوند دو علم دارد: یکی علمی که در نزد او مخزون است و غیر از او هیچ کسی آن را ندارد و دیگر، علمی که آن را به فرشتگان و پیامبران و ائمه علیهم السلام تعلیم می دهد.

در علم مخزون خداوند هیچ گونه تغییری راه ندارد، چرا که آن علم، علمی است به اشیاء با توجه به همه شرایط و موانع آن.

به عبارت بهتر در مثالهای قبلی، خداوند علم به بروز موانع داشت و می دانست که طبق آن موانع، گرچه مقتضی امور یاد شده موجود است، اما آن امور به وجود نخواهد آمد و همه تغییراتی که در علم دوم رخ می دهد، در این علم محفوظ است، اما علمی که به ملائکه و دیگران تعلیم داده، در بعضی از موارد همان علم به مقتضیات است که آنها هنوز علم به مانع پیدا نکرده اند.

شبهه این تعبیر در روایات دیگر با تعبیراتی مانند علم موقوف (علم غیر حتمی) و علم

ص: ۲۷۴

۱- ۱) - بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۲۸.

۲- ۲) - همان، ص ۱۱۳، ح ۳۶؛ به نقل از امام باقر علیه السلام و روایت ۲، ص ۹۵ همین کتاب به نقل از امام رضا علیه السلام.

حتمی آمده است. (۱) برگشت تعیراتی همچون اجل محتوم (وقت حتمی اشیاء) و اجل مسمی به همین مطلب است. (۲)

بعضی از روایاتی که ذیل آیه *يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ* وارد شده است، دلالت بر این دارد که در نزد خداوند، دو لوح موجود است که در آنها علم الهی ثبت است: یکی «لوح محفوظ» که به آن «ام الكتاب» نیز گفته می شود و در آن لوح اصولا هیچ تغییر و تبدیلی رخ نمی دهد، چرا که در آن لوح، علم خداوند با توجه به همه شرایط و مقتضیات و موانع ثبت شده است. دیگر لوح «محو و اثبات» و در این لوح است که تغییر رخ می دهد، چرا که ممکن است مانعی از تاثیر مقتضی جلوگیری کند، یا به هر حال مصالح دیگری پیش آید. این که گاهی در اخبار غیبی که انبیا از سوی خداوند داده اند، تغییراتی ایجاد می شد، از این رو بود که منبع علم آنها لوح محو و اثبات بوده است، نه لوح محفوظ. (۳)

جایگاه بداء در نزد شیعه و فواید آن

دیدیم که «بداء» یکی از مهمترین مسائلی است که شیعه می تواند به وسیله آن، ریشه های مجبور بودن انسان را قطع کند و با اثبات مشیت دائمی خداوند، انسان را موجودی مختار و سازنده سرنوشت خود معرفی کند و از این رهگذر بتواند قول اشاعره را، که انسان را مجبور و تحت تسلط کامل تقدیر الهی می دانند، مردود بشمارد.

از طرف دیگر، این قول خواهد توانست در مقابل معتزله که قایل به تفویض اختیار انسان به او شده اند، قد علم کند، بدین ترتیب که گرچه انسان موجودی مختار است، اما در این جا نباید نقش مشیت الهی را نادیده گرفت و یکباره خدا را از زندگی انسان بیرون کرد، بلکه خداوند طبق علم مخزون و لوح محفوظ خود، می داند که انسان با اختیار خود چه راهی را برای سرنوشت خود انتخاب خواهد کرد؛ یعنی علم خداوند به افعال انسان، علمی است با توجه به اختیار انسان. در این هنگام است که شیعه در مقابل این دو فرقه می تواند بگوید:

ص: ۲۷۵

۱-۱) - بحار الانوار، ص ۱۱۹، ح ۵۸ و ص ۹۶، ح ۲.

۲-۲) - همان، ص ۱۱۶-۱۱۷، ح ۴۶.

۳-۳) - همان، ج ۴، ص ۱۳۰.

«لا جبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین.»

نه جبر درست است و نه تفویض، بلکه حقیقت چیزی است بین این دو.

به وسیله «بداء» است که خدایی که شیعه معرفی می کند، خدایی است که دائماً مشیت دارد.

در این هنگام است که انسان برای اعمال خود، نقشی در سرنوشت خود می بیند و از تغییر دادن سرنوشت خود ناامید نمی شود، دعا می کند، اعمال نیک انجام می دهد، صدقه می دهد، و تضرع می کند تا سرنوشت خود را تغییر دهد.

نمی گوید:

گلیم بخت کسی را که یافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

و یا:

در کف شیر نر خونخواره ای غیر تسلیم و رضا کو چاره ای

با بداء است که روح امید و خوشبینی به آینده در انسان بیدار می شود و به گوشه ای نمی نشیند تا هرچه سرنوشت می خواهد، با او بکند.

از این روست که ائمه شیعه علیهم السّلام برای مسأله بداء، اهمیت فراوانی قایل شده اند. در این جا به عنوان نمونه چند روایت را متذکر می شویم:

الف- امام صادق علیه السّلام می فرماید:

«ما عظم الله عزّ و جلّ بمثل البداء.» (۱)

خداوند به وسیله هیچ چیزی مثل بداء تعظیم نشده است.

ب- امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام می فرماید:

«ما عبد الله عزّ و جلّ بشیء مثل البداء.» (۲)

خداوند عز و جل به وسیله هیچ چیزی مثل بداء، بندگی نشده است.

ج- امام صادق علیه السّلام می فرماید:

خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد جز این که از او بر سه چیز پیمان گرفت:

۱- اقرار به بندگی خداوند ۲- شریک قائل نشدن برای خداوند ۳- این که خداوند هر

ص: ۲۷۶

۱- ۱) - بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۰۷، ح ۲۰. [۱]

۲- ۲) - همان، ح ۱۹.

چه را بخواهد، محو و هر چه را بخواهد، اثبات می کند. (۱)

د- بالاخره امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لو يعلم الناس ما فى القول بالبداء من الاجر ما فتروا عن الكلام فيه.» (۲)

اگر مردم می دانستند که باور داشتن بداء چه اندازه اجر و ثواب دارد، هیچ گاه در سخن گفتن درباره آن کوتاهی نمی کردند.

غلات و مسأله بداء

بداء نیز یکی از اعتقادات اساسی شیعه است که از سوی غلات تحریف شد و این چهره تحریف شده به دیگران معرفی شد و باعث حملات فراوان بر این مسأله گردید.

فرقه نویسان استفاده تحریف شده از بداء را برای اولین بار به مختار بن ابی عبیده ثقفی نسبت می دهند به این بیان که می گویند: مختار برای جنگ با مصعب بن زبیر، یکی از سرداران خود به نام احمد بن شمیط را با سه هزار نفر نیرو روانه کرد و به آنها گفت:

«پیروزی با شماست.» چون احمد شکست خورد و کشته شد و فراریان نزد مختار آمدند و به او وعده اش را یادآور شدند، پاسخ داد: پیروزی برای شما مقدر شده بود، ولی برای خدا بداء حاصل شد. مختار به آیه *يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ* استدلال کرد. (۳)

او همچنین در موارد دیگر برای توجیه دروغگویی ها و وعده های دروغ خود از این مسأله استفاده می کرد.

در این جا باید یادآور شویم که اولاً پذیرفتن این نسبت به مختار با توجه به دروغهای فراوانی که بر ضد او جعل شده بود، مشکل است. ثانیاً، به هر حال، خود مختار از غلات نبود، گرچه بعدها گروههایی از غلات خود را به او منسوب کردند. لذا در بعضی از کتب، بداء را به کیسانیه منسوب کرده اند. (۴)

بعضی از کتب، یادآور شده اند تعریفی که کیسانیه از بداء داشتند، غیر از تعریف شیعه بود. آنها بداء را به معنای تغییر علم خداوند و تبدل اراده او در بعضی از امور

ص: ۲۷۷

۱-۱) -بحار الانوار، ص ۱۰۸، ح ۲۴. [۱]

۲-۲) -همان، ح ۲۶.

۳-۳) -الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۹.

می دانستند و به این ترتیب، صفت علم ازلی را از خداوند نفی می کردند و به او نسبت جهل می دادند. (۱)

شاید بتوان گفت یکی از اولین موارد استفاده غلات از این مسأله، استفاده ابو الخطاب باشد. وقتی او با عیسی بن موسی، حاکم کوفه درگیر شد، به یارانش دستور داد که با چوب نی به سپاهیان عیسی حمله کنند و به آنها گفت که چوب نی های شما در بدن آنها کار نیزه و شمشیر را خواهد کرد، اما شمشیرها و نیزه های آنان در شما کارگر نخواهد افتاد. بدین ترتیب، ده نفر، ده نفر، اصحاب خود را به کشتن داد و آن گاه که سی تن از آنها کشته شدند و یاران او زبان به اعتراض گشودند، در جواب گفت:

«ان كان قد بدا لله فيكم فما ذنبي» (۲)؛ اگر برای خداوند در مورد شما بداء حاصل شده باشد، تقصیر من چیست؟

به طور کلی به نظر می رسد استفاده غلات از مسأله بداء به دو علت بوده است:

اول این که آنها برای پیشوایان خود علم نامتناهی ادعا می کردند، چنان که مثلاً هاشمیّه درباره ابو هاشم می گفتند که او «عالم به هر چیز است». (۳) آنان با طرح مسأله بداء می توانستند اخبار غیبی رهبران را، که به تحقق نمی پیوست، توجیه کنند.

دوم این که از این مسأله در راه جنگ با مخالفان بخوبی بهره برداری می کردند و در ابتدا وعده پیروزی می دادند و آن گاه که شکست می خوردند، مسأله بداء را پیش می کشیدند.

نکته قابل تذکر این که فرقه اسماعیلیّه و نیز بعضی از شیعیان، به حدیثی تمسک می کنند که در آن امام صادق علیه السلام فرموده بود، در مورد اسماعیل بداء حاصل شد. روایتی که نقل می کنند چنین است:

«ما بدا لله كما بدا له في اسماعيل ابني». (۴)

برای خدا هیچ بدایی مانند آن بدایی که در مورد پسر اسماعیل حاصل شد، حاصل نشده بود.

ص: ۲۷۸

۱-۱ - رافعی، مصطفی، اسلامنا فی التوفیق بین السنّه و الشیعه، (چاپ اول: بیروت، موسسه الاعلمی، ۱۴۰۴ ق)، ص ۳.

۲-۲ - فرق الشیعه، ص ۸۱-۸۲. [۱]

۳-۳ - همان، ص ۵۰.

۴-۴ - بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۰۹. [۲]

چنین بیان می کنند که اسماعیل چون بزرگترین فرزند امام بود، بنا بود بعد از پدرش امام باشد، اما از آن جا که در هنگام حیات پدر رحلت کرد، روشن شد که برای خدا، بداء حاصل شده است.

با استفاده از این حدیث، اسماعیلیه، امامت را به محمد، فرزند اسماعیل سپردند. (۱)

حدیث دیگری نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است بدین مضمون که «من با خدا مناجات کردم و از خدا خواستم که فرزندم اسماعیل را جانشین من سازد، اما خدا نپذیرفت و موسی را به عنوان جانشین من برگزید». (۲)

درباره این گونه احادیث، تذکر نکات زیر ضروری است:

۱- این احادیث در اصل (۳) زید نرسی ذکر شده و اعتبار این اصل برای شیعه ثابت نشده است (۴) و بلکه بعضی از احادیث آن را از مجعولات می دانند.

۲- اسامی ائمه یک به یک با خصوصیات آنها طبق روایات شیعه مشخص شده است. (۵) بنابراین، امام صادق علیه السلام می دانست که اسماعیل پس از او امام نیست و علاوه بر این دلیلی برای اصرار نابجای آن حضرت علیه السلام نبود، چرا که طبق اعتقاد شیعه، مسأله تعیین امام از سوی خداوند انجام می گیرد. پس بسیار روشن است که این حدیث با معتقدات شیعه، سازگاری ندارد. (۶)

۳- بعضی بداء در اسماعیل را از طریق روایات چنین توجیه کرده اند که «دوبار برای اسماعیل چنین نوشته شد که کشته خواهد شد، اما امام صادق علیه السلام از خداوند دفع چنین امری را خواستار شد و خدا دعای او را مستجاب کرد و او به مرگ طبیعی از دنیا رفت». (۷)

ممکن است اصل «بداء» درباره اسماعیل چنین بوده باشد و بعدها گروههایی آن را تحریف کرده باشند.

از این جا روشن می شود این که محقق طوسی قدس سره گفته است که اصل بداء فقط در

ص: ۲۷۹

۱- ۱) - فرق الشیعه، ص ۸۴. [۱]

۲- ۲) - بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۶۹، ح ۴۲.

۳- ۳) - درباره معنای اصل، در فصل چهارم بحث مفصلی آورده شده است.

۴- ۴) - البداء فی ضوء الکتاب و السنه، ص ۱۰۳.

۵- ۵) - در این باره رجوع شود به: الشیعه و الرجعه، ج ۱، ص ۳۷.

۶- ۶) - البداء فی ضوء الکتاب و السنه، ص ۱۰۳.

۷- ۷) - بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۲۷.

روایاتی دیده می شود که درباره اسماعیل وارد شده و این روایات، خبر واحد است و موجب علم و پیروی از آنها نمی شود و از این طریق خواسته است بگوید که مسأله بداء در نزد شیعه قائلی ندارد، صحیح نیست، چرا که قبلاً بیان کردیم که شیعه مسأله بداء را از آیات و روایات فراوانی اثبات می کند.

مرحوم علامه مجلسی ریشه این سخن خواجه نصیر الدین طوسی را مسلط نبودن او بر روایات شیعه درباره بداء می داند. (۱)

اتهاماتی به شیعه در مورد بداء

شیعه در طول تاریخ به سبب اعتقاد به بداء بسیار مورد حمله و اتهام قرار گرفته است که اجمالاً به بعضی از موارد آن اشاره می کنیم:

۱- بداء که یکی از مهمترین نقطه های تقابل شیعه و یهودیت است، از سوی یکی از نویسندگان معاصر به عنوان فکری دارای ریشه یهودی مطرح شده است.

او می گوید:

یکی از نتایج کارهای ابن سبأ، نشر افکار یهودی مانند رجعت و بداء در میان جامعه مسلمانان بود. (۲)

۲- سلیمان بن جریر که زیدی مذهب و از مخالفان سرسخت امامیه بود، بداء را به عنوان یکی از فرارگاه های شیعه ذکر می کند. او می گوید:

امامان رافضی برای شیعیان خود دو مطلب را پایه گذاری کردند که به وسیله آن دو مطلب هیچ کس نمی تواند آنان را به دروغگویی متهم کند. از آن دو یکی بداء و دیگری تقیه است.

اما بداء: چون ائمه شیعه خود را در علم جانشین انبیا دانستند و گاهی خبرهای غیبی می دادند که به وقوع می پیوست، در این هنگام به شیعیان خود می گفتند: «دیدید که ما به شما خبر دادیم.» هرگاه خبری می دادند که به وقوع نمی پیوست، (برای فرار از اعتراض شیعیان) می گفتند: «برای خدا بداء حاصل شد.» (۳)

ص: ۲۸۰

۱- ۱) -بحار الانوار، ص ۱۲۳.

۲- ۲) -الشیعه و السنه، ص ۲۴.

۳- ۳) -فرق الشیعه، ص ۷۷-۷۶.

بعدها این مطلب سلیمان بن جریر، دستاویزی برای مخالفان دیگر همانند فخر رازی گردید.

از بحثهای قبل روشن شد که ائمه اصل مسأله بداء را برای اثبات مشیت مطلق خداوند بیان کردند که آیاتی از قرآن نیز دال بر این مطلب بود، نه برای خبرهای غیبی خود.

علاوه بر این که خبرهای غیبی ائمه که واقع نشد، بسیار محدود بود و شاید بتوان گفت از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی کرد، در حالی که موارد «بداء الهی» بسیار فراوان می باشد.

این انتساب، حاکی از بی اطلاعی سلیمان و رهروانی چون فخر رازی از مسأله بداء است.

۳- جالبتر از همه این که در دائره المعارف الاسلامیه، بداء شیعه را در افکار معتزله ریشه یابی می کند و می گوید: شاید این نظریه برگرفته از نظریه «اصلح» معتزله باشد که می گویند: خداوند در کارهایش مصلحت عبود را رعایت می کند و افعال خداوند، طبق مصلحت بنده تغییر و تبدیل می یابد. (۱)

بر فرض که پذیریم معتزله چنین نظریه ای داشته باشند، ربطی با نظریه بداء شیعه ندارد و بداء شیعه را باید قبل از هر چیز در آیات و روایات جست و جو کرد که قبل از این افکار معتزله بیان شده است.

۴- بعضی از کتب فرقه شناسی در هنگام ذکر فرقه های غلات، فرقه ای به نام «بدائیه» اختراع کرده اند (۲) که مثل بسیاری از فرقه های دیگر، وجود خارجی ندارد.

۵- اعتقاد به تاویل قرآن

اشاره

تاویل قرآن نیز یکی از مسائلی است که شیعه به آن اعتقاد دارد و غلات این عقیده شیعه را گرفته و به شکل بسیار زشتی آن را تحریف کرده اند.

شاید بتوان گفت، در میان مسائلی که غلات آن را به تحریف کشانیدند، هیچ کدام

ص: ۲۸۱

۱- ۱) -دایره المعارف الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۴۰.

۲- ۲) -الاعتصام، ص ۲۱۹.

سرنوشتی غم انگیزتر از «تأویل» نداشته است.

حال برای هرچه روشنتر شدن بحث، آن را در چند محور ادامه می دهیم:

تأویل در نزد شیعه

تأویل در لغت از «اول» به معنای بازگشت گرفته شده است (۱) و در اصطلاح علوم قرآن به دو معنا به کار می رود:

۱- روشن کردن معنای متشابهات قرآنی:

توضیح آن که آیات قرآن به دو دسته آیات محکم و آیات متشابه تقسیم می شوند.

«آیات محکم، آیاتی هستند که معنای آنها به قدری روشن است که جای بحث و گفت و گو در معنای آن نیست.» (۲) و «آیات متشابه آیاتی هستند که در ابتدای نظر، معنای آنها پیچیده است و در آغاز، احتمالات متعدد در آنها می رود، اگرچه با توجه به آیات محکم، معنای آنها روشن می شود.»

حال، کاری که در راه روشن کردن معنای آیات متشابه صورت می گیرد، به آن «تأویل» می گویند. تأویل در این صورت فقط درباره آیات متشابه به کار می رود.

۲- معنای ثانوی آیه که به آن «بطن» می گویند، در مقابل معنای اولی و ابتدایی آیه که به آن «ظهر» می گویند. (۳)

توضیح آن که طبق بسیاری از احادیث شیعه، آیات قرآن ظاهری دارند و باطنی. (۴)

ظاهر آنها همان است که همه کس می تواند آن را بفهمد، اما باطن قرآن را جز افراد خاصی نمی توانند درک کنند. در بعضی از روایات آمده است که قرآن بطنهای متعددی دارد که بعضی از آنها در طول زمان مشخص خواهد شد. (۵)

ص: ۲۸۲

۱- ۱) - المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۱.

۲- ۲) - زیر نظر مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، (چاپ بیست و یکم: تهران دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸ ش)، ج ۲، ص ۳۲۱-۳۲۰.

۳- ۳) - درباره این دو معنا بنگرید به: معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۳۰.

۴- ۴) - بنگرید به: بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۹۴، ح ۴۷، ج ۹۲، ص ۹۰، ح ۳۷ و ص ۹۲، ح ۳۸.

۵- ۵) - همان، ص ۹۴، ح ۴۷ و ص ۹۵، ح ۴۸. [۱]

تأویل به این معنا شامل همه آیات قرآن می شود و اختصاص به آیات متشابه ندارد.

البته تاویل به معانی دیگر نیز به کار رفته که فعلاً محل بحث نیست و نیز دیدگاههای مختلفی در این باره وجود دارد. (۱)

اما اصل این که بعضی از آیات قرآن دارای تأویل می باشد، از آیه ۷، سوره آل عمران استفاده شده است که خداوند می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ .

او (خداوند) کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد که قسمتی از آن آیات محکم (صریح و روشن) است که اساس این کتاب می باشد و قسمتی از آن متشابه است. اما آنان که در قلبهایشان انحراف است، از متشابهات پیروی می کنند، تا فتنه انگیزی کنند و تفسیر (نادرستی) برای آن می طلبند، در حالی که تفسیر آنها را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند که می گویند: ما به همه آنها ایمان آوردیم، همه از طرف پروردگار ماست، و جز صاحبان خرد متذکر نمی شوند.

«راسخان در علم» کسانی هستند که در علم و دانش، ثابت قدم و استوار می باشند.

البته این معنای عامی است، اما در میان این افراد، عده ای ممتاز هستند که درخشندگی خاصی دارند و طبعاً در درجه اول در میان مصادیق این کلمه قرار گرفته اند. (۲) لذا می بینیم در بعضی از روایات شیعه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السلام به عنوان راسخان در علم ذکر شده اند. (۳)

یا در بعضی از روایات آمده است که خداوند علم تنزیل (ظاهر قرآن) و تاویل را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله تعلیم فرمود و آن حضرت صلی الله علیه و اله این علم را به حضرت علی علیه السلام آموخت. (۴)

در بعضی از روایات، ائمه علیهم السلام نیز بیان کرده اند که «ما یم راسخان در علم». (۵) از این جا روشن می شود که علم تاویل را در آغاز فقط خدا می دانست که آن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله

ص: ۲۸۳

۱-۱) -المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۴. [۱]

۲-۲) -تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۲۶. [۲]

۳-۳) -بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۸۰، ح ۸.

۴-۴) -همان، ص ۹۷، ح ۶۱.

۵-۵) -همان، ص ۹۲، ح ۴۰ و ۴۱.

تعلیم فرمود و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله این علم به حضرت علی علیه السلام که در شهر علم است، رسید و پس از آن به ائمه معصومین علیهم السلام منتقل شد.

البته کلمه راسخان در علم عام است و ابایی از این ندارد که کسان دیگری نیز عالم به تاویل باشند، امّا چون تاویل در حقیقت، دانستن معنای اصلی آیه و باطن آن است، جز از راه وحی یعنی از طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ممکن نیست.

نمونه هایی از آیات قرآن یافت می شود که حضرات معصومین علیهم السلام به وسیله تاویل مصداقهای دیگری از آن آیه ها را (یعنی غیر از آنچه شأن نزول آیه بوده است) بیان کرده اند؛ مثلاً آیه ۳۰ سوره ملک می فرماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ

(ای پیامبر صلی الله علیه و اله) بگو اگر آب شما فرود رود، چه کسی برای شما آب گوارا خواهد آورد.

معنای ظاهری آیه روشن است، اما در بعضی روایات، آب گوارا را به «حجتهای خدا یعنی ائمه علیهم السلام» تاویل کرده اند.

(۱)

غلات و تاویل قرآن

با مطالعه ای اجمالی درباره رهبران غلات درمی یابیم که آنها مسلماً از راسخان در علم نبوده اند، بلکه دنیاطلبان سطحی و قشری بودند که برای رسیدن به مطامع دنیوی خود، راه غلو را در پیش گرفته بودند.

حال، این رهبران با علم بسیار اندک خود، به سراغ قرآن آمدند و بدترین جنایات را درباره این کتاب مقدس روا داشتند. آیات بسیاری از قرآن را بر خواستها و تمایلات و عقاید خود تطبیق کردند و با این کار بسیاری از پیروان ساده لوح خود را فریب دادند.

در حقیقت، این تلاش آنان به منظور تاویل قرآن نبود، بلکه تفسیر به رأی و تحمیل قرآن بر نظرات و تمایلات خودشان بود، که در بسیاری از روایات بر آن، وعده عذاب سختی داده شده است. (۲)

ص: ۲۸۴

۱- ۱) - به نقل از: التمهید فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۳۰.

۲- ۲) - درباره روایات تفسیر به رأی، رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۲-۱۰۷، که ۲۰ حدیث در این باره نقل کرده است.

آنان با این کار خود، قرآن، این کتاب مقدس را بازیچه قرار دادند و هرطور می خواستند با آن به بازی پرداختند.

نمونه های فراوانی از تأویل آیات قرآنی به وسیله غلات در دست است که شاید بتوان شمار آنها را از پنجاه مورد بیشتر دانست. (۱)

خوشبختانه هیچ یک از تأویلات دور از ذهن آنها در کتب تفسیری شیعه راه نیافته است و در هیچ کتاب تفسیری شیعه، اثری از آن تأویلات دیده نمی شود.

به بعضی از تأویلات غلات در بحثهای پیشین اشاره کردیم و بعضی دیگر را در بحثهای آینده خواهیم آورد و در این جا تنها به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم:

الف- بزیه، که یکی از فرق غلات از پیروان خطابیّه بودند، می گفتند: هر مؤمنی (به کیش آنها) به او وحی می شود، چرا که خدا می فرماید:

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (۲)

هر کس که می میرد به اذن خدا می میرد.

این آیه را تاویل به وحی می کردند و می گفتند: هر نفس (یعنی هر مؤمنی) که بخواهد بمیرد، خدا به او وحی می کند و مرگ او را به او می گوید. (۳)

این در حالی است که اولاً، این آیه، صریح در مرگ است، در حالی که آنان وحی همیشگی را می خواهند ثابت کنند. ثانیاً، اذن خدا، هیچ ربطی به وحی ندارد.

ب- خطابیّه می گفتند، تأویل آیه: ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَثْرًا (۴) آن است که در هر عصری دو رسول لازم است که یکی ناطق و گویا و دیگری صامت و خاموش است، و محمد صلی الله علیه و اله رسول ناطق و علی علیه السلام رسول خاموش بود. (۵)

این که اینها چگونه از این آیه مطلب خود را استفاده می کردند، واقعا جای تعجب است، چرا که آیه مربوط به ارسال رسل قبل از زمان حضرت موسی علیه السلام می باشد که خداوند پیامبران فراوانی فرستاد، اما به هیچ وجه نمی توان از آن رسول ناطق و صامت را

ص: ۲۸۵

۱-۱) - این موارد را نگارنده استقصاء کرده است.

۲-۲) - آل عمران ۱۴۵. [۱]

۳-۳) - مقالات الاسلامیین، ص ۱۱.

۴-۴) - مومنون ۴۴؛ [۲] سپس ما فرستادگانمان را پی در پی فرستادیم.

۵-۵) - المقالات و الفرق، ص ۵۰.

نظریات فان فلوتن درباره تأویل

فان فلوتن مستشرق آلمانی، گفته هایی در مورد تأویل دارد که گرچه سخنان او درباره تأویل شریعت است، اما از آن جا که بخشی از تأویل شریعت به تأویل در قرآن مرتبط می شود، به ذکر نظریات او می پردازیم.

الف- او می گوید:

«اعتقاد کیسانیه درباره لزوم انفراد امام در تأویل شریعت به اطاعت ضروری امام منتهی می شود.» (۱)

در این جا چند نکته شایان تذکر است:

اول این که فرق بین کیسانیه و دیگر فرق غلات و امامیه آن بود که آنها کل شریعت را تاویل می کردند و ائمه امامیه فقط بعضی از تاویلات آیات قرآن را بیان می کردند.

دوم این که به نظر امامیه فقط راسخان در علم حق بیان تأویل قرآن را دارند و رهبران کیسانیه از این گروه نبودند.

سوم این که ائمه امامیه، تاویل آیات قرآنی را بیان می کردند؛ یعنی واقعیتی را که موجود بود به مردم می گفتند، اما کیسانیه و دیگر غلات، آیات قرآن را از نزد خود تاویل می کردند، بدون این که به واقعیت تأویل آیات قرآنی دسترسی داشته باشند.

چهارم آن که: کیسانیه و غلات، ابتدا لزوم اطاعت امام خود را بر خود ثابت می کردند و آن گاه یکی از شئون امام خود را حق تأویل می دانستند.

ب- سپس می گوید:

«از اختلاط عقاید اسلامی با عقاید دیگر، عقاید اسلامی مانند پر کاهی شد که در روی امواج متلاطم خرافات و بدعتها شناور باشد.» (۲)

منظور او، آن است که هر گروهی، که تازه وارد جرگه اسلام می شد، سعی می کرد با تأویل، عقاید خود را بر اسلام تحمیل و بدین ترتیب عقاید اسلامی را بر خواستهای خود تطبیق کند.

ص: ۲۸۶

۱-۱) -تاریخ تشیع و علل سقوط بنی امیه، ص ۹۸.

۲-۲) -همان.

این نکته که تأویل، باب وسیعی بود که هر گروهی از آن سوء استفاده می کرد، سخن بجایی است؛ چنان که از همان دهه های اولیه اسلام جنگهایی که بر ضد حضرت علی علیه السلام به راه انداختند، با استفاده از تأویل قرآن بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در این باره می فرماید:

«ان فیکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله و هو علی بن ابی طالب.» (۱)

در میان شما کسی است که در راه تأویل قرآن (با دشمنان اسلام) می جنگد، همچنان که من بر تنزیل (و اصل نزول آن) جنگیدم و آن کس علی بن ابی طالب است.

می بینیم که حضرت علی علیه السلام هنگامی که ابن عباس را برای احتجاج و مناظره با خوارج می فرستد، به او می فرماید:

«لا تخصمهم بالقرآن، فانّ القرآن حمال ذو وجوه.» (۲)

به وسیله قرآن با خوارج محاجّه نکن، زیرا قرآن وجوه مختلفی دارد و هر کس عقیده خود را بر آن حمل می کند.

آن حضرت در نامه ای به معاویه می نویسد:

«فعدوت علی طلب الدنیا بتأویل القرآن.» (۳)

تو دنیا را با تأویل قرآن گرفته ای.

با مراجعه به تاریخ درمی یابیم که گروهها و فرقه های مختلف کلامی و فقهی برای اثبات آراء و نظریات خود از قرآن استفاده کردند.

در این جاست که انسان به عمق کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله پی می برد که فرمود:

«من دو چیز گرانها را میان شما گذاشتم یکی قرآن و دیگری عترتم و این دو تا حوض کوثر از هم جدا نخواهند شد. تا به این دو چنگ زده اید، گمراه نخواهید شد.» (۴)

ص: ۲۸۷

۱- ۱) - التمهید فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۲۹، به نقل از: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶-۱۵، [۱] همچنین برای اطلاع بیشتر از روایاتی که بر قتال حضرت علی علیه السلام بر تأویل دلالت دارد، بنگرید به: بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۹۳ و ۲۹۹؛ ج ۳۶، ص ۳۱۶ و ۳۳۱؛ ج ۳۸، ص ۱۳۴؛ ج ۷۵، ص ۱۶۹؛ ج ۹۷، ص ۱۷ و....

۲- ۲) - نهج البلاغه، نامه ۷۷. [۲]

۳- ۳) - همان، نامه ۵۵، فقره ۳. [۳]

۴-۴) به گوشه ای از منابع این حدیث در همین فصل، در بخش وصایت اشاره شد.

یعنی این دو مکمل یکدیگرند و عترت، بیان کننده قرآن و برای رفتن به راه سعادت باید هر دو را داشته باشید، نه این که بگویید فقط کتاب خدا برای ما کافی است.

درباره این سخن فان فلوتن، واقعیت آن است که با مراجعه به تاریخ اسلامی درمی یابیم که اگر نبودند ائمه اطهار علیهم السلام و بیانات آنان درباره آیات مختلف قرآن، سخن او سخن درستی بود، زیرا با آن که عامه مردم، اهل بیت علیهم السلام را به عنوان «ثقل اصغر» قبول نکردند، اما تعلیمات آنان مهمترین نقش را در حفظ قرآن و حفظ عقاید اسلامی به جای گذارد.

ج- سپس می گوید:

«مردم برای تطبیق اسلام با تمایلات خود، متوسل به تأویل شدند که اساسش را ائمه از سلاله محمد گرفتند و این باعث شد تا تمام ستمدیدگان مخالف با دولت اسلامی از هواخواهان وابسته به شیعیان شوند و مردم را به هواخواهی از آل البيت عليهم السلام دعوت کنند.» (۱)

اما نکاتی که در این کلام وجود دارد:

این که می گوید: توسل مردم به تأویل برای تطبیق اسلام با تمایلات خودشان بود، سخنی است تا حدی صحیح، اما این که می گوید اساس تأویل را ائمه علیهم السلام وضع کردند، سخن نابجایی است، زیرا اساس تأویل را قرآن بیان کرد و در این زمینه، روایاتی نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله رسیده است.

بله، ائمه اطهار علیهم السلام برای این که تازگی قرآن را در هر زمان ثابت کنند، (۲) نمونه هایی از تأویلات قرآن را بیان کردند.

همچنین این سخن او که می گوید تمام ستمدیدگان مخالف وابسته به شیعیان می شدند، واقعیت تاریخی ندارد، چرا که می بینیم مثلاً بنی عباس در دوران مبارزه با بنی امیه، سخنی از شیعیان و امامان آنها نمی آورند. فقط «الرضا من آل البيت» (یعنی آن که

ص: ۲۸۸

۱- ۱) -تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه، ص ۱۴۱.

۲- ۲) -در بعضی از روایات آمده است: «القرآن یجری مجرى الشمس»؛ یعنی همچنان که خورشید هرروز با طلوع خود، روز تازه ای را آغاز می کند، هرروز که بر قرآن می گذرد، حقایق تازه ای از درون آن کشف می شود. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۷، ح ۷۴.

از آل البیت مورد رضایت قرار گیرد) را مطرح می کردند. نیز بسیاری از شورشیان و مبارزان ضدّ حکومت مثل بابک خرّم‌دین شیعه نبودند.

بله، بعضی از گروهها سعی می کردند با طرفداری از امامان شیعه، افرادی را پیرامون خود جمع کنند که در مواردی که امامان از آن گروهها بر اسلام احساس خطر می کردند، بشدت در مقابل آنها می ایستادند، که تاکنون نمونه های فراوانی را ذکر کرده ایم.

ص: ۲۸۹

انسان موجودی است دوبعدی؛ یعنی دارای دو بعد مادی و معنوی، برخلاف حیوانات که فقط دارای بعد مادی و فرشتگان که فقط دارای بعد معنوی می باشند.

بعد مادی انسان، سرچشمه گرفته از خلقت انسان از خاک و طبیعت است که مایل به اصل خود یعنی طبیعت مادی می باشد.

بعد معنوی او نشأت گرفته از نَفَحْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (۱) می باشد. و با این بعد است که انسان به عالم بالا تمایل پیدا می کند.

هر کدام از این دو بعد که بر انسان غلبه کند، او را به طرف خود می کشاند. لذا در میان انسانها، افرادی را در اوج قله معنویت و افرادی را در حضيض منجلا ب مادیّت مشاهده می کنیم، اما سروکار داشتن دائمی انسان با طبیعت و نیز لزوم تلاش بیشتر انسان برای رسیدن به معنویت، سبب شده است که طبیعتا بعد مادی او قویتر باشد. از این روست که می بینیم نیازهای این بعد در زندگی انسانهای عادی از اهمیت بیشتری برخوردار است.

انسان طبق بعد طبیعی خود، مایل است مانند حیوانات آزاد باشد؛ یعنی آزاد بخورد، آزاد زندگی کند و هر کاری را که مایل بود انجام دهد و هیچ قانون و دین و شریعتی، ناظر و حاکم بر اعمال و کارهای او نباشد.

یکی از علل مخالفت انسانها با ادیان الهی و تعالیم آنها مانند اعتقاد به روز قیامت،

ص: ۲۹۰

همین آزادی خواهی انسان بوده است، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ (۱)

انسان دوست دارد که هر آنچه را در پیش روی او قرار دارد از بین ببرد. می پرسد: روز قیامت چه زمانی برپا می شود؟

از این جاست که بعضی از مفسران با استفاده از آیات قرآنی معتقد شده اند که انسان طبعاً مدنی و تمدن طلب و اجتماعی نیست، چرا که اجتماع و جامعه برای او قیودی به وجود می آورد و او را محدود می سازد، اما از آن جا که برای ادامه حیات، ناچار به هم نوع خود نیاز دارد، تشکیل اجتماع داده است. با این حال، از هر فرصتی برای فرار از قوانین اجتماع استفاده می کند و علل عمده اختلافات انسانی، همین آزادی طلبی است.

دین برای رفع اختلافات انسان و رساندن او به کمال معنوی به وجود آمده است. (۲)

کتب ملل و نحل یکی از خصوصیات مشترک همه فرقه های غلات را اباحی گری و بی بندوباری دانسته اند.

رهبران غلات که خود انسانهایی زیاده طلب، شهوت پرست و مقام جو بودند، از «اصل حیوان نمایی انسان» بخوبی استفاده کردند و توانستند با این ترفند، عده زیادی را به دور خود جمع کنند، چنان که درباره ابو الخطاب گفته اند پیروان او از هزار نفر بیشتر شد، یا درباره بابک خرمدین نوشته اند که توانست با یاران فراوان خود، حدود ۲۲ سال در مقابل حکومت عباسی مقاومت کند. شاید بتوان گفت، آزادی طلبی بی حد و حصر رهبران غلات و پیروان آنها بود که آنها را به سمت تشکیل فرقه هایی سوق داد و بقیه تعالیم آنان مانند تناسخ، حلول، تفویض و... در حقیقت، توجیهی برای این اباحی گری بود، چرا که با این اصول بود که می توانستند اباحی گری و بی بندوباری مطلق خود را توجیه کنند.

در جهان امروز نیز شاید بتوان گفت علت اصلی پرتطرفدار بودن نظریات روان شناسی و روانکاوی افرادی همچون زیگموند فروید، آن است که علت بسیاری از بیماریها را سرکوب شدن عقده های درونی انسان می دانند و آزادی و بی بندوباری جنسی را به عنوان تنها راه حل برمی گزینند.

ص: ۲۹۱

۱-۱) -قیامت ۵-۴. [۱]

۲-۲) -المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۱۷-۱۱۱.

در اثر این نظریه و نظریاتی همانند آن است که تمدن امروز غرب به چنان مصایبی گرفتار شده که حتی فریاد سردمداران این تمدن را به اعتراض بلند کرده است، چرا که انسان چه در بعد معنوی و چه در بعد مادی، هیچ گاه توقف را برای خود جایز نمی داند و در هر دو طرف تا بی نهایت سیر می کند.

اگر قدرت پلیسی قوی آنها نبود، هم اکنون این نظریات، تمدنی به نام تمدن غرب باقی نگذاشته بود.

در این قسمت از کتاب، سعی ما بر آن است که مباحثی همچون علل اباحی گری غلات، توجیحات غلات برای اباحی گری، مراحل اباحی گری و شفاعت و اباحی گری را مطرح کنیم تا هرچه بیشتر عمق فاجعه ای را که آن روز جهان اسلام را تهدید می کرد، دریابیم. آنگاه است که نقش عظیمی که ائمه علیهم السلام در نابودی و اضمحلال این فرقه ها ایفا کردند، روشنتر خواهد شد.

علل اباحی گری غلات

از مطالب گذشته تا حدودی این علل روشن شد و در این جا فقط به نتیجه گیری و جمع بندی اکتفا می کنیم.

الف- جذب طرفداران بیشتر:

غلات از راه ترویج اباحی گری توانستند بسیاری از مردم کم ظرفیت و بی بندوبار را به دور خود جمع و از آنها در راه پیشبرد مقاصد خود استفاده کنند.

ب- ارضای غریزه شهوت طلبی و دین خواهی:

ایده آل ترین حالت برای انسان طبیعی، آن است که هم متدین به دینی باشد تا نیاز فطری اش پاسخ داده شود و هم بتواند خواسته های طبیعی خود، مانند آزادی بی حد و حصر و شهوت طلبی را تأمین کند.

رهبران غلات با شناخت کامل این خواسته، برای طرفداران خویش، دینی خود ساخته به وجود آوردند که در آن، هم انسان خود را متدین به دینی حس می کرد و هم آزادی کامل در برآوردن نیازهای مادی و شهوی خود داشت.

رکن اساسی این دین یک چیز بیشتر نبود و آن معرفت و شناخت امام، گرچه به

صورت ظاهری بود که در بیشتر موارد، به جای تطبیق کلمه بر امام بر امام معصوم، آن را بر رهبران غلات منطبق می کردند.

ج- تأثیرپذیری از احکام ایرانیان پیش از اسلام:

در این میان نباید سهم تاثیر بعضی از احکام مجوسیان مانند ازدواج با محارم و نیز بعضی از عقاید مزدکیان مانند اشتراک در مال و در زن را از یاد برد، بخصوص با توجه به این نکته که تعدادی از تازه مسلمانان ایرانی که در کوفه و شهرهای دیگر می زیستند، در میان فرقه های مختلف غلات دیده می شوند. (۱)

د- اطاعت محض غلات از رهبران خود:

رهبران غلات در مقابل اعطای آزادی مطلق به پیروان خود فقط یک چیز از آنان خواستند و آن اطاعت بی چون و چرا از اوامر آنان بود. پیروان غلات، که این آزادی را منت بزرگی بر خود می دانستند، بدون چون و چرا از اوامر رهبران خود اطاعت می کردند و حتی دست به کارهایی نظیر کشتن دشمنان آنان می زدند، چنان که درباره ابو منصور گفته شده است که او به یاران خود دستور می داد که مخالفان را خفه سازند و آنان نیز چنین می کردند. (۲)

مراتب و مراحل اباحی گری

با مطالعه درباره اباحی گری و بی بندوباری غلات درمی یابیم که لابلالی گری همه آنها به یک نسبت نبوده است، بلکه بعضی از این گروهها در اباحی گری از حیوانات هم سبقت گرفته بودند و بعضی دیگر هنوز در مراحل اولیة اباحی گری بودند.

علاوه بر این که ممکن بود یک گروه برای خود، مراحل مختلفی را در اباحی گری داشته باشد و مثلاً در اوایل کار، تعداد کمتری از واجبات و محرمات را نادیده بگیرد و کم کم با افزوده شدن افراد و سقوط بیشتر در ورطه گمراهی، به فساد بیشتر کشیده شود.

ص: ۲۹۳

۱- ۱- اگر وجود تاریخی فرقه هایی از غلات، با نامهای مزدکیه و مانویه ثابت شود، می توان این نظریه را تأیید بیشتری کرد، امّا چنین به نظر می رسد که بر فرض وجود تاریخی این فرقه ها، آنان از همان آغاز، اسلام را سرپوشی برای عقاید اشتراکی و اباحی خود قرار دادند، نه این که از مسلمانی به مزدکی و مانوی منتقل شده باشند.

۲- ۲- المقالات و الفرق، ص ۴۶.

از همه اینها گذشته، بعضی از گروهها برای افراد گروه خود در کادرها و رده های مختلف، مراتب مختلف از اباحی گری را تجویز می کردند؛ به عنوان مثال برای رهبران خود که به گمان آنها از مرحله امتحان گذر کرده اند، هرکاری را جایز می دانستند.

به هر حال، ما در این جا با توجه به مجموع گروههای غلات، مراتب و مراحل مختلف اباحی گری را آورده ایم و گرچه ممکن است همه این مراحل نسبت به یک گروه صادق نباشد، ولی همه این مراحل نسبت به همه گروهها مصداق پیدا می کند.

با مطالعه این مراحل، روشن خواهد شد که بسیاری از گروههای امروزی که راه اباحی گری را در درون خود پیموده اند از بعضی یا همه این مراحل عبور کرده اند یا عبور خواهند کرد.

این مراحل عبارتند از:

الف- اسقاط بعضی از احکام شرع اسلام: بعضی از گروهها مانند بشیریّه، نمازهای پنجگانه و روزه را به جای می آوردند، اما زکات و حج و دیگر واجبات را نادیده می گرفتند و نیز همه محرمات را بر خود حلال می شمردند.

بعضی از گروهها مانند مفوضه، نماز و بعضی دیگر از واجبات را برای تأدیب افراد مبتدی لازم می دانستند و بعضی دیگر از افراد همین گروه، انجام اعمال و احکام شرعی را به منزله لباسی می دانستند که آنها را از دید دشمن محفوظ نگه می دارد.

(۱)

ب- اسقاط احکام شرع در حد غریزه حیوانی: بیشتر (اگر نگوئیم همه) گروههای غلات سرانجام به اباحی گری مطلق در حد غریزه حیوانی رسیدند و همه واجبات شرع و محرمات آن را نادیده گرفتند. آنها نماز، روزه و دیگر واجبات را انجام نمی دادند و زنا، خوردن گوشت خوک، خون، مردار و دیگر محرمات را جایز می شمردند. (۲)

ج- لایابالی تر از حیوانات: غلات پس از فرو رفتن در ورطه اباحی گری، چنان در آن غرق شدند که همه چیز را در راه شهوات خود نادیده گرفتند و لواط را جایز شمردند. (۳)

آنان حتی ازدواج با محارم مانند دختر، مادر و خواهر را روا دانستند، (۴) به گونه ای که

ص: ۲۹۴

۱-۱) -المقالات و الفرق، ص ۹۲؛ فرق الشیعه، ص ۹۳.

۲-۲) -المقالات و الفرق، ص ۱۰۰، ۶۳، ۴۸؛ فرق الشیعه، ص ۵۷.

۳-۳) -المقالات و الفرق، ص ۱۰۰.

۴-۴) -همان، ص ۵۳ و ۶۳.

درباره یکی از رهبران غلات نقل شده است که با دختر خود ازدواج کرد. (۱)

بعضی حتی خود را از قید هرگونه خویشاوندی مانند پسری، پدری و برادری رها کردند. (۲) و نزد آنها صحیح نبود که گفته شود فلان شخص، پسر یا پدر یا برادر فلان فرد است.

د- ایجاد بلوا و آشوب در اجتماع: مراحل گذشته، همگی درون گروهی بود، اما بعضی از گروهها قوانینی وضع کردند که از حد درون گروهی تجاوز کرده، باعث ایجاد هرج و مرج در جامعه می شد؛ مثلاً بعضی از گروهها شهادت دروغ به نفع یکی از افراد گروه در مقابل دیگر مردم را واجب می شمردند، (۳) یا رهبران بعضی دیگر از گروهها (مانند ابو منصور، رهبر فرقه کسفیه یا منصوریه) به افراد خود می گفتند: «هرکس که با شما مخالف باشد، مشرک است و باید هرکجا به مشرکان دسترسی پیدا کردید، آنها را بکشید که این خود جهادی است مخفی و خمس آنچه از مقتول به دست می آید، از آن قاتل است». (۴)

بدین ترتیب، تعداد زیادی از مخالفان خود را ترور می کردند و باعث ایجاد بلوا و آشوب در جامعه مسلمانان می شدند.

از این جاست که یکی از دلایل حساسیت فوق العاده ائمه معصومین علیهم السلام در مبارزه با این گروهها هویدا می شود، چرا که آنان می دانستند در صورت پیشرفت و پیروزی این گروهها، نه تنها از اسلام خبری باقی نمی ماند، بلکه اصولاً انسانیت و قوانین انسانی نیز نابود می شد.

توجیهات غلات برای اباحی گری

اشاره

غلات برای موجه جلوه دادن اباحی گری خود، برای طرفدارانشان توجیهاتی می آوردند که می توان آنها را به دو قسمت توجیهات قرآنی و توجیهات غیرقرآنی تقسیم

ص: ۲۹۵

۱-۱) -المقالات و الفرق، ص ۳۲؛ فرق الشیعه، ص ۴۶. (این عمل به حمزه بن عماره نسبت داده شده است.)

۲-۲) -المقالات و الفرق، ص ۴۸ و ۶۳.

۳-۳) -المقالات و الفرق، ص ۵۳؛ فرق الشیعه، ص ۵۷.

۴-۴) -همان، ص ۴۶.

کرد.

۱- توجیحات قرآنی

رهبران غلات که بعضی از آنها مانند ابو الخطّاب از افراد عالم به قرآن و حدیث بودند، در راه مطامع خود، دست به تأویل آیات قرآنی می زدند و اباحی گری و لایبالی گری خود را توجیه می کردند.

بعضی از آیاتی که در این راه، مورد سوء استفاده غلات قرار گرفت، از این قرار است:

۱- مائده ۹۳:

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا...

بر آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند، باکی نیست در آنچه از خوردنیها خوردند، هرگاه تقوا پیش گیرند و ایمان آرند و کارهای نیک کنند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آرند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند.

آنها از این آیه برای جواز خوردن همه محرّمات از قبیل: مردار، خون، گوشت و خوک استفاده می کردند (۱) و این آیه را ناسخ آیه ای می دانستند که می فرماید:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِزْيِيرِ... (۲)

بر شما مردار و خون و گوشت خوک و... حرام شد. (۳)

آنچه درباره این آیه می توان گفت، این است که اولاً، این آیه بعد از آیه تحریم شراب و قمار و قربانی بتها نازل شد و پاسخ آنانی را بیان کرد که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله درباره سرنوشت کسانی سؤال می کردند که قبل از تحریم این محرّمات مبتلا به آنها بوده اند و از این رو «طعموا» با «صیغه ماضی» بیان شده است، نه با «صیغه مضارع» که دلالت بر استمرار و قانون کند.

ثانیاً، شرط بخشیده شدن این گروه، تقوا، ایمان، عمل صالح و احسان کردن بیان شده و تنها سه بار کلمه تقوا در این آیه به کار رفته است، در حالی که غلات، هیچ یک از این

ص: ۲۹۶

۱-۱) -المقالات و الفرق، ص ۴۱؛ مقالات الاسلامیین، ص ۵ و ۹؛ الخطط المقریزیه، ج ۳، ص ۳۰۲.

۲-۲) -مائده ۳. [۱]

۳-۳) -المقالات و الفرق، ص ۴۱.

شرایط را لحاظ نمی کردند و دارا نیز نبودند.

ثالثاً، اول آیه، حکم را مختص به کسانی می داند که دارای ایمان و عمل صالح باشند، نه این که هر کس بخواهد، بتواند از این تخفیف ویژه که مربوط به مقطعی خاصی از زمان بوده، استفاده کند. (۱)

۲- نساء ۲۸:

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ

خدا می خواهد کار را بر شما آسان کند و تخفیف دهد.

خطابیه می گفتند: منظور از این آیه آن است که خداوند به وسیله ابو الخطاب، کار را بر ما آسان کرده و احکام شرع را از ما برداشته است؛ احکامی که همانند غل و زنجیر می باشد. (۲)

۳- مجادله ۱۳:

فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ

پس حال که (برای مناجات و سخن سرّی گفتن با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله عمل صدقه دادن را) انجام ندادید و خدا شما را بخشید، نماز به پا دارید و زکات بدهید.

این آیه درباره افرادی بود که می خواستند با پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به طور سرّی سخن بگویند که خداوند بر آنها صدقه ای را قبل از سخن گفتن واجب کرد که به این واجب، هیچ کس غیر از حضرت علی علیه السلام عمل نکرد و پس از چندی، خداوند این حکم را برداشت. پس مراد از «اذ لم تفعلوا»، یعنی «چون صدقه ندادید» می باشد، اما غلات می گفتند احکام شرع بر آنانی واجب است که امام خود را شناخته باشند و مراد از «اذ لم تفعلوا» یعنی «عدم معرفت امام». پس این آیه می گوید: چون شما امام و پیامبر را شناختید، باید نماز و زکات را به پا دارید، اما بر ما که رهبر خود را شناخته ایم، این اعمال واجب نیست. (۳)

۴- شوری ۵۰:

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنَاثًا...

ص: ۲۹۷

۱- ۱) -المیزان، ج ۶، ص ۱۲۵؛ تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۷۶. [۱]

۲- ۲) -فرق الشیعه، ص ۵۸-۵۷. [۲]

یا خداوند در یک رحم، دو فرزند پسر و دختر قرار می دهد.

ترجمه این آیه با توجه به آیه قبل و نیز ذیل آن، همان است که ذکر شد.

در آیه قبل می فرماید:

«خداست تنها مالک زمین و آسمانها. هر چه بخواهد می آفریند و به هر که خواهد فرزند دختر و به هر که خواهد، فرزند پسر عطا می کند.»

در ذیل آیه ۵۰ هم می فرماید:

«... و هر که را بخواهد عقیم و نازا قرار می دهد که او دانا و تواناست.»

اما غلات، این آیه را چنین تاویل کردند که خداوند به ازدواج درمی آورد مردان را (باهم) و زنان را و از این آیه برای تجویز لواط و زنا استفاده کردند. (۱)

۵- توبه ۵:

فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ

هر کجا مشرکان را یافتید، آنها را بکشید.

بعضی از فرقه های غلات مانند منصوریه، مخالفان خود را مشرک به حساب می آوردند و از این آیه برای جواز قتل آنها استفاده می کردند. (۲)

۲- توجیحات غیر قرآنی

توجیحات و دلایل غیر قرآنی که غلات برای اباحی گری خود می آورند، از این قرار بود:

۱- اصل معرفت امام:

بسیاری از غلات، معرفت امام و رهبر را که عمدتاً همان رهبران غلات بودند، جایگزین تمام اعمال و احکام شرع می دانستند و می گفتند: هر که امام و پیامبر را شناخت، هر کاری خواست می تواند بکند و همه احکام شرع از او برداشته شده است. (۳)

عده ای از آنها می گفتند: اعمال شرع فقط بر مقصر، یعنی آنان که در شناخت رهبر،

١-١) -المقالات و الفرق ص ٩٣.فرق الشيعة، ص ٩٣. [١]

٢-٢) -المقالات و الفرق، ص ٤٦.

٣-٣) -همان، ص ٣٩، ص ٦٣؛ فرق الشيعة، ص ٤٩. [٢]

کوتاهی روا داشته اند، واجب می باشد تا بدین ترتیب، جزای کوتاهی خود را ببینند. (۱)

۲- اصل آفرینش اشیاء و طیبات برای انسانها:

آنها می گفتند: همه شهوات، طیبات است و خداوند، هیچ یک از طیبات را بر انسان حرام نکرده است بخصوص که با بعضی از آن شهوات، ما خوشحال می شویم و بدنهایمان را تقویت می کنیم. (۲)

همچنین می گفتند: ما انسانها باغ و بوستان خداوند هستیم و خداوند به ما امر کرده است که بوستان او را فراموش نکنیم. پس باید از این بوستان به هر طریق حتی با زنا و لواط استفاده نماییم. (۳)

نیز می گفتند: خدا همه چیز را برای ما خلق کرد و باید از همه چیزها استفاده نماییم.

همچنین درباره واجب بودن غسل جنابت می گفتند: چرا انسان باید به خاطر خروج نطفه ای که از آن خلق شده است، غسل کند؟ (۴)

۳- اصل وجوب احکام تا مرحله امتحان:

بعضی از غلایت می گفتند واجبات و احکام شرعی حدی دارد و وقتی انسان به آن حد رسید، از او ساقط می شود و آن حد، «امتحان» است. پس اگر انسان به وسیله امتحان، خالص شد و از آلودگیها نجات پیدا کرد، دیگر احکام شرع برای او معنا ندارد، چرا که امتحان شده را دوباره امتحان نمی کنند؛ مثلاً هرگاه طلا را به وسیله کوره از ناخالصی ها پاک کردیم، دیگر معنا ندارد که آن را به وسیله آتش و یا سرکه امتحان کنیم. آنان بدین وسیله، احکام شرع را از خود که افرادی امتحان شده (به گمان خودشان) به حساب می آمدند، ساقط می دانستند. (۵)

۴- کنایه ای بودن اسامی واجبات و محرمات:

بیشتر گروههای غلایت می گفتند: مراد از واجباتی از قبیل نماز، روزه، زکات، حج و غیراینها که در قرآن از آنها نام برده شده است، این اعمال ظاهری نیست، بلکه این اسامی، کنایه از افرادی است که باید آنها را دوست داشته باشیم. پس واجبی در قرآن

ص: ۲۹۹

۱-۱) -المقالات و الفرق، ص ۶۱.

۲-۲) -همان، ص ۴۸.

۳-۳) -المقالات و الفرق، ص ۴۸؛ مقالات الاسلامیین، ص ۸.

۴-۴) -المقالات و الفرق، ص ۵۳.

۵-۵) -همان، ص ۴۸.

غیر از محبت و مودت آن افراد وجود ندارد. مراد از محرّماتی مانند مردار، خون، گوشت و خوگ نیز افرادی است که باید آنها را دشمن بداریم. پس هیچ چیز در قرآن غیر از تبری از آن افراد، حرام شمرده نشده است. (۱)

مسأله شفاعت و اباحی گری

اشاره

یکی از عقاید شیعه که در دنیای معاصر از سوی وهابیتون و نیز بعضی از نویسندگان اهل سنت بشدت مورد حمله قرار گرفته، مسأله «شفاعت» است.

یکی از اشکالاتی که بر این مسأله گرفته اند، این است که مسأله شفاعت در شیعه، چراغ سبزی است که رهبران شیعه به پیروان خود برای غوطه ور شدن در گناهان داده اند.

این گونه نگرش به شفاعت در شیعه در بعضی از کتب مستشرقان هم نفوذ پیدا کرده است. (۲)

البته طرز تلقی بعضی از عوام شیعه نیز از مسأله شفاعت به گونه ای است که مخالفان شیعه مطرح کرده اند، (۳) به این معنا که شفاعت را به عنوان یک کارخانه عظیم گناه سازی تلقی کرده، یدک کشیدن نام «شیعه» و دوستدار اهل بیت علیهم السلام بودن را مجوزی برای گناهان می دانند. شاعر آنان می گوید:

ناجی اگر معامله روز حشر با علی است من ضامنم تو هر چه بخواهی گناه کن

شاید بتوان گفت: این طرز فکر، یکی از رسوبات افکار و عقاید غلات است که هنوز از ذهن بعضی از عوام زدوده نشده است، به گونه ای که شفاعت را چیزی شبیه پارتی بازبهای دنیای امروزی تلقی می کنند که وسیله ای برای جلوگیری از اجرای قانون و رخته دادن تبعیض در آن می باشد، اما باید دانست شفاعتی که شیعه مطرح می کند و اصل آن را از آیات قرآنی اقتباس کرده، نه تشویق به گناه است و نه چراغ سبزی برای معاصی، نه عامل عقب افتادگی است و نه چیزی شبیه پارتی بازی در جامعه های دنیای

ص: ۳۰۰

۱-۱) - مقالات الاسلامیین، ص ۹؛ المقالات و الفرق، ص ۵۳.

۲-۲) - دونلوسن، دوایت. م. عقیده الشیعه، (قاهره، مکتبه الخانجی)، ص ۳۳۳.

۳-۳) - عدل الهی، ص ۲۴۹؛ [۱] پیام قرآن، ج ۶، ص ۵۳۰.

امروزی، (۱) بلکه یک مسأله مهم تربیتی است که آثار مثبت و سازنده فراوانی دارد که به آنها اشاره خواهد شد.

حال برای هرچه روشتر شدن موضوع، آن را در محورهای زیر پی می گیریم:

۱- معنای شفاعت

شفاعت در لغت از «شفع» که به معنای ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر و جفت و زوج می باشد و در مقابل لغت «وتر» که به معنای طاق و فرد است، قرار می گیرد. (۲)

و در اصطلاح به این معناست، که شخصی که وسیله و سبب ناقصی برای تقرب و نزدیکی به بزرگی را دارد، بخواهد آن را به کمک امر دیگری که واسطه است تکمیل کند؛ یعنی در حقیقت آن واسطه را به وسیله و سبب ناقص خود ضمیمه می کند و آنچه را که قبلاً فرد بود، جفت می کند و به وسیله آن به منظور خود می رسد، به طوری که اگر آن واسطه نبود، به علت ضعف وسیله خود نمی توانست به خواسته اش برسد. (۳)

از این تعریف، نکات زیر استفاده می شود:

۱- شفاعت دارای سه رکن است: اول، مستشفع و شفاعت خواه که به آن «مشفوع له» (شفاعت شده به نفع او) نیز می گویند؛ دوم، شفیع یا واسطه؛ سوم، «المشفوع عنده»؛ یعنی آن که وسیله شفاعت خواه و ضمیمه شفیع به نزد او برده می شود و از او خواسته «شفاعت خواه» طلب می شود.

۲- از خود لغت شفاعت چنین به دست می آید که «شفاعت خواه» حتماً باید وسیله ناقصی در اختیار داشته باشد تا کمک واسطه به آن ضمیمه شود و به صورت جفت درآید و گرنه چنانچه شفاعت خواه تنها بخواهد به کمک واسطه به منظور خود برسد، در حقیقت واسطه است که منظور او را برآورده می کند و در این جا دیگر لغت شفاعت، مصداق پیدا نمی کند.

به عبارت دیگر: از لفظ شفاعت چنین به دست می آید که متمم سبب است، نه این که مستقل در تأثیر باشد. (۴)

ص: ۳۰۱

۱- ۱) - پیام قرآن، ج ۶، ص ۵۲۳.

۲- ۲) - المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۶۳.

۳- ۳) - المیزان، ج ۱، ص ۱۵۷.

۴- ۴) - همان.

۲- شفاعت در قرآن

اصل وجود شفاعت طبق آیات چندی از قرآن اثبات می شود که در این جا به ذکر چند آیه می پردازیم:

۱- بقره ۲۵۵:

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ

کیست که نزد او (خداوند) به شفاعت برخیزد مگر به فرمان و اجازه او.

این آیه، شفاعت با اذن الهی را ثابت می کند.

۲- مریم ۸۷:

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا

(در روز قیامت) هیچ کس مالک شفاعت نباشد مگر کسی که از خداوند رحمان عهدی (در این زمینه) گرفته باشد.

این آیه اجمالاً وجود شفاعت برای آنان را که عهد دارند، ثابت می داند.

۳- طه ۱۰۹:

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا

و در آن روز، شفاعت هیچ کس سود نبخشد مگر آن کس که خدای رحمان به او رخصت شفاعت داده و سخنش پسند او گردیده است.

۴- انبیاء ۲۸:

...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى

(مقربان در گاه الهی) از هیچ کس جز آن کسی که خدا از او راضی است، شفاعت نمی کنند.

۳- شفاعت در روایات

روایات فراوانی از اهل تسنن و تشیع درباره اثبات شفاعت وارد شده است.

برای اطلاع از روایات اهل تسنن کافی است که به معجمهای حدیثی اهل سنت مانند:

المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی مراجعه شود که در مجلد سوم این کتاب (صفحه ۱۴۷ تا صفحه ۱۵۲) روایات شفاعت

که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل شده و در کتب

ص: ۳۰۲

صحاح اهل سنت آمده، آدرس داده شده است. همچنین یکی از علما و نویسندگان حوزه علمیه قم به عنوان نمونه تعداد چهل و پنج حدیث درباره اثبات شفاعت از صحاح اهل سنت جمع آوری و در کتاب خود ذکر کرده است. (۱)

در بعضی از کتب روایی شیعه نیز احادیث فراوانی درباره شفاعت وارد شده است. (۲)

به طور کلی می توان احادیث وارده در باب شفاعت از سوی امامان شیعه را به سه دسته قسمت کرد:

۱- دسته اول، احادیثی هستند که اصل وجود شفاعت را اثبات می کنند. (۳)

۲- دسته دوم، روایاتی هستند که شفیعیان را معرفی و کیفیت شفاعت آنان را بیان می کنند. این شفیعیان عبارتند از:

وجود مبارک حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله (۴)، حضرت فاطمه زهراء علیها السلام (۵)، ائمه معصومین علیهم السلام (۶)، قرآن (۷)، انبیا (۸)، علما (۹)، شهدا (۱۰)، ملائکه (۱۱)، مؤمنان و شیعیان (۱۲)، کلمه اخلاص، ایمان، اعمالی مانند: جهاد، روزه، عمل به حق، راستگویی، عمل به دستورهای انبیا، صلوات، رعایت امانت (۱۳) و توبه. (۱۴)

۳- دسته سوم احادیثی هستند که شرایط و موانع شفاعت را بیان می کنند؛ مثلاً- در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله شفاعت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را برای زنانی ثابت می داند که

ص: ۳۰۳

۱- ۱) - رضا استادی، شفاعت در قرآن و حدیث، ص ۵۸-۳۸.

۲- ۲) - رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۸، ص ۶۱-۳۴.

۳- ۳) - همان، ج ۸، ص ۳۷، ح ۱۳ و ص ۴۰، ح ۲۲.

۴- ۴) - بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۴ به بعد، [۱] احادیث ۳۹، ۳۳، ۳۱، ۲۵، ۲۴، ۲۱، ۱۶، ۱۴، ۱۲، ۱۱، ۴، ۱، ۵۲، ۴۹، ۴۸، ۴۳، ۴۲ و ۷۲.

۵- ۵) - همان، ص ۵۲ به بعد، احادیث ۷۶، ۶۲، ۵۹.

۶- ۶) - همان، ص ۳۶ به بعد، [۲] احادیث ۴۲، ۳۹، ۳۲، ۳۰، ۲۷، ۱۹، ۱۶، ۱۵، ۱۱، ۱۰ و ۶۵.

۷- ۷) - همان، ص ۴۳، ح ۳۸. [۳]

۸- ۸) - همان، ج ۸، ص ۳۴، ح ۲. [۴]

۹- ۹) - همان، ص ۵۶، ح ۶۶. [۵]

۱۰- ۱۰) - همان، ص ۳۴، ح ۲. [۶]

۱۱- ۱۱) - همان، ص ۵۸، ح ۷۵. [۷]

۱۲- ۱۲) - همان، ص ۳۴ به بعد، احادیث ۸۰، ۷۹، ۷۰، ۶۸، ۶۷، ۵۱، ۴۴، ۷، ۳ و ۸۶.

۱۳- ۱۳) - میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۲۲.

۱۴- ۱۴) - همان، ص ۱۲۳؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۸، ح ۷.

اعمال واجب خود، مانند: نماز، روزه، حج، زکات و اطاعت از شوهر را انجام داده باشند و از دوستان و اقارب حضرت علی علیه السلام به حساب آیند. (۱)

امام صادق علیه السلام در آخرین لحظات عمر خود، مهمترین سفارشی که به اطرافیان خود کرد، این بود: «کسی که نماز را سبک شمارد، به شفاعت ما نایل نخواهد شد». (۲)

علاوه بر اینها در احادیث فراوانی، ائمه علیهم السلام به هر کسی اجازه نداده اند که خود را شیعه اهل بیت علیهم السلام معرفی کند (تا مورد شفاعت آنان قرار گیرد)، بلکه برای شیعه، صفاتی همانند اطاعت کامل از اعمال و آثار معصومین علیهم السلام، انجام واجبات و دوری از محرمات را ذکر کرده اند. (۳) به طور کلی از شیعیان خود خواسته اند که طوری عمل کنند که باعث زینت و سرافرازی امامان خود باشند، نه این که با اعمال خود، چهره پاک ائمه خود را آلوده جلوه دهند. (۴)

بدین سان که به این نتیجه می‌رسیم که بحق باید شعری را که قبلاً ذکر کردیم، این چنین خواند:

ناجی گر معامله روز حشر با علی است شرم از رخ علی کن و ترک گناه کن (۵)

در بعضی از احادیث، چنان به اعمال و رفتار شیعیان عنایت شده است که می‌فرمایند:

اگر در شهر چند هزار نفری، یک شیعه وجود داشته باشد، باید همو پرهیزکارترین افراد آن شهر باشد. (۶)

ص: ۳۰۴

۱-۱ - بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۹، ح ۷۶.

۲-۲ - میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۰۴. [۱]

۳-۳ - همان، ص ۲۴۲، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۱.

۴-۴ - همان، ج ۵، ص ۲۴۱.

۵-۵ - آنچه درباره این شعر گفته شده، این است که شاعری با تخلص ناجی، قصیده‌ای در مدح حضرت علی علیه السلام سرود و در آخر آن این بیت را آورد: ناجی اگر معامله روز حشر با علی است من ضامنم تو هرچه بخواهی گناه کن شب هنگام، حضرت علی علیه السلام را به خواب دید و حضرت علیه السلام ضمن گلایه از این بیت آن را چنین اصلاح فرمود: ناجی گر معامله روز حشر با علی است شرم از رخ علی کن و ترک گناه کن صرف نظر از صحت یا سقم این داستان، شعر اول منطق بعضی از عوام درباره شفاعت را بیان می‌کند و شعر دوم منطق ائمه علیهم السلام را.

۶-۶ - میزان الحکمه ج ۵، ص ۱۶۴. [۲]

از این مبحث بخوبی روشن شد که هیچ گاه منظور ائمه علیهم السّلام از مطرح کردن مسأله شفاعت، ایجاد کارخانه گناه سازی و تشویق شیعیان به گناه نبوده است. و شفاعت مطرح شده در شیعه به کلی با مسأله اباحی گری غلات بیگانه می باشد.

۴- توجیه شفاعت

یکی از مهمترین اشکالاتی که بر مسأله شفاعت وارد شده، این است که شفیع با شفاعت خود از اجرای قانون کلی خداوند جلوگیری می کند و بدین ترتیب، تبعیض در قانون خداوند راه می یابد.

علامه طباطبایی قدس سرّه در مقام رفع این اشکال می فرماید:

«باید دانست که شفیع از خداوند در مقام شفاعت، سه چیز را نمی خواهد:

۱- از او نمی خواهد که مولویت خود و عبودیت عبد را نادیده گیرد و باطل کند.

۲- از او نمی خواهد که از حکم خود صرف نظر کند.

۳- از او نمی خواهد که قانون کلی مجازات را باطل کند.

بلکه در مقام توسّل به او به یک یا چند امر متمسک می شود:

۱- به صفاتی از مولی مانند: کرم، بزرگی و سخاوت که موجب عفو و گذشت خداوند می شود، متمسک می کند.

۲- صفاتی از عبد و بنده را که موجبات رفت و مغفرت را فراهم می آورد، یادآور می شود؛ مانند مذلت و بیچارگی بنده و کوچکی و بدی حال او.

۳- به صفاتی در خودش مانند نزدیکی اش به مولی و منزلت داشتنش نزد او متمسک می شود و با این قرب و نزدیکی از خداوند می خواهد که از گناه شفاعت خواه در گذرد.

این سه امر، اموری کلی است که جزء قانون خداوند برای مغفرت می باشد؛ یعنی در حقیقت خود خداوند، این اسباب را برای مغفرت معزفی کرده است و هرگاه این اسباب و شرایط فراهم شود، مغفرت نیز جریان پیدا می کند.

پس به وسیله شفاعت، نه قوانین کلی خداوند تغییر می یابد و نه تبعیضی در قانون

استاد شهید مطهری در توجیه شفاعت، بیان دیگری دارد و می گوید:

شفاعت بر دو قسم است:

۱- شفاعت رهبری یا شفاعت عمل.

۲- شفاعت مغفرت یا از بین بردن عذاب.

شفاعت رهبری یا عمل، آن است که شخص به واسطه پیروی از دستورهای یک پیشوا و عمل به فرموده های او، همراه با او به بهشت وارد می شود.

بسیاری از روایاتی که شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و امامان معصوم و علما و مؤمنان را مطرح می کند، ناظر به همین شفاعت است؛ یعنی در حقیقت اطاعت از راهنمایی های یک فرد در قیامت به صورت شفاعت راهنما از رهبر، تجسم پیدا می کند.

این که در بعضی از روایات وارد شده است که امام حسین علیه السلام از تعداد زیادی از شیعیان خود شفاعت می کند، از این روست که تعداد فراوانی از شیعیان با الهام گرفتن از مکتب امام حسین علیه السلام که باعث احیای دین اسلام شده، به راه هدایت رهنمون شدند.

در این نوع شفاعت، هیچ بحث و شک و شبهه ای نیست.

عمده بحث در شفاعت، در مغفرت است که باعث از بین بردن عذاب گناهکار می شود.

در این جا باید دانست یکی از صفاتی که خداوند برای خود اثبات کرده، صفت بخشایشگری از گناهان بندگان است که باعث پدید آمدن «اصل مغفرت» می شود.

باید دانست که مغفرت خداوند دارای قوانینی است و چنان نیست که به طور گزاف جریان یابد. یکی از آن قوانین، این است که بنده قابلیت داشته باشد و در این جا عمل بنده به عنوان علت قابل مطرح می باشد. حال اگر قابلیت بنده احراز شد، اما بعضی از گناهان، مانع از دخول او در بهشت و یا ارتقا به مقامات بالاتر بهشتی شد، در این جاست که شفیع به میدان می آید و از خداوند می خواهد که از گناهان آن بنده درگذرد.

وجود این وسایط و قبول شفاعت آنان نیز جزء قوانین خداوند است که خداوند آن را برای اجرای اصل مغفرت وضع کرده است.

حتی اگر آیات و روایات دلالت بر شفاعت نمی کرد، ما می توانستیم از راه عقل، برای نفوس کلّیه، اثبات شفاعت کنیم اما خوشبختانه روایات وارده در این زمینه، علاوه بر اثبات شفاعت برای نفوس کلّیه همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و معصومین علیهم السلام برای بعضی از نفوس جزئیة مانند علماء، شهدا و مؤمنان نیز شفاعت را اثبات کرده است. (۱)

۵- آثار تربیتی شفاعت

قبلاً گفتیم که شفاعت نه تنها باعث تشویق به گناه نمی شود، بلکه دارای آثار تربیتی مهمی است که از گناه جلوگیری می کند. این آثار عبارتند از:

۱- ایجاد امید و مبارزه با روح یأس: وقتی انسان درک کند که گناه باعث طرد کلّی از درگاه خداوند نمی شود و می تواند با توسّل به شفیعان، گذشته خود را جبران کند، از ناامیدی روی گردان شده، برای سازندگی خود تلاش می کند.

۲- ایجاد رابطه ای معنوی با اولیاء الله: وقتی انسان دریابد که اولیایی وجود دارند که به واسطه تقرّب خود به خداوند می توانند از او شفاعت کنند، سعی می کند که آنان را بشناسد و رابطه ای معنوی با آنان ایجاد کند و از فرموده ها و دستورهای آنان اطاعت کند.

۳- تحصیل شرایط شفاعت: در آیات قرآنی که ذکر شده، شفاعت را منوط به اذن و اجازه و پسندیده بودن گفتار و رفتار بنده موکول کرد و اینها اموری است کلّی و تخلّف ناپذیر.

بنابراین، بنده برای احراز شفاعت، با اعمال خود در تحصیل اذن و اجازه خداوند تلاش خواهد کرد.

۴- توجّه به سلسله شفیعان: چنان که گفتیم، در روایات، امور بسیاری مانند: امانت، صلّه رحم، قرآن، جهاد، روزه، عمل به حق، راستگویی و توبه به عنوان شفیعان مطرح شدند. این امور باعث می شود که انسان شفاعت خواه، سعی فراوانی در توجه و عمل به آن اعمال پیدا کند. (۲)

ص: ۳۰۷

۱- ۱) - مجموعه آثار شهید مطهری، کتاب عدل الهی، ص ۲۶۵-۲۴۷، با تلخیص و تصرّف.

۲- ۲) - پیام قرآن، ج ۶، ص ۵۳۱-۵۲۳، با تلخیص و تصرّف.

از مباحث فصلهای گذشته، روشن شد که ائمه علیهم السلام تمام توان و تلاش خود را در راه نابودی غلات مصروف داشتند و نهایت سعی خود را برای مختلط نشدن شیعیان با آنان و نیز عدم سرایت و رواج افکار و عقاید آنان در میان شیعیان به کار گرفتند. این سعی و تلاش بخوبی آثار خود را نمایان کرد، چنان که هنوز قرن چهارم هجری قمری به پایان نرسیده بود که تمام آثار فیزیکی غلات که در قرون دوم و سوم و اوایل قرن چهارم جامعه اسلامی را عرصه تاخت و تاز خود و رواج افکار التقاطی و باطلشان قرار داده بودند، از بین رفت، به طوری که در کتب ملل و نحل که در اوایل قرن چهارم نوشته شده است به کمتر موردی برمی خوریم که از وجود فرقه ای با عنوانهای ذکر شده در فصل دوم در آن زمان خبر داده باشند.

اما در این میان نمی توان آثار غیرمستقیم معنوی و غیرفیزیکی غلات در تاریخ و افکار و عقاید و علوم شیعی را نادیده گرفت.

در این فصل، تلاش می شود در حد امکان، آثار غلات در تاریخ و افکار و عقاید شیعه بررسی گردد.

در لابلای مطالب فصول گذشته به گوشه هایی از این آثار اشاره شد و در این جا به منظور جمع بندی بهتر این مطالب، آثار ذکر شده در مباحث گذشته به صورت گذرا نیز

مطرح خواهند شد.

در این فصل، به طور کلی آثار غلات را در محورهای زیر بررسی می کنیم:

۱- تاثیر غلات در تخریب وجهه ائمه علیهم السلام

۲- تاثیر غلات در تخریب وجهه اصحاب ائمه علیهم السلام

۳- تاثیر غلات در آلوده کردن قیامها و شورشهای اهل بیت و طرفدارانشان

۴- غلات و هدر دادن نیروهای شیعه

۵- غلات، دستاویزی برای مخالفان شیعه در وارد کردن انواع اتهامات به آن

۶- غلات و حدیث سازی

۷- غلات و علم رجال

۸- غلات و علم کلام و عقاید شیعه

۹- غلات و علم فقه.

تأثیر غلات در تخریب وجهه ائمه علیهم السلام

امامان شیعه با استفاده از هر فرصتی انتساب غلات به خود و شیعه را رد می کردند، اما به هر حال، مردم ناآگاه آن زمان بخصوص با توجه به کم بودن وسایل ارتباطی، وقتی که می دیدند گروههای غلات با انتساب خود به ائمه علیهم السلام عقاید و افکار خود را مطرح می کنند، طبعاً به ائمه علیهم السلام بدبین شده، کدورتی در آنان ایجاد می شد.

حال، چه زمان و چگونه رد و انکار ائمه علیهم السلام به آنان برسد و این کدورت را برطرف کند، مشخص نبود، و چه بسا افرادی که با همین کدورت از دنیا می رفتند، بدون آن که بفهمند ائمه علیهم السلام از اعمال و عقاید غلات بشدت بیزارند.

علاوه بر مردم ناآگاه، دشمنان آگاه شیعه نیز از این فرصت بخوبی بهره برداری کرده، با مطرح کردن عقاید غلات و انتساب آن عقاید به ائمه شیعه، سعی در اجرای نقشه خود برای کریه جلوه دادن چهره ائمه شیعه داشتند.

به هر حال در آن زمانها، غلات باعث شدند تا تبلیغات وسیعی بر ضد امامان شیعه به راه بیفتد و چهره پاک آنان را غبار آلود نشان دهد.

در این جا برای روشنتر شدن مطلب به دو مورد از آثار این تبلیغات اشاره می کنیم:

الف-یحیی بن عبد الحمید حمانی در کتاب خود می نویسد:

روزی به «شریک» گفتم: چگونه است که بعضی از مردم می گویند: احادیث جعفر بن محمد (یعنی امام صادق علیه السلام) ضعیف است؟

شریک در جواب گفت: شخص جعفر بن محمد، انسان صالح و مسلمان و پرهیزکاری بود، اما عده ای از مردم جاهل و نادان دور او را گرفته، مرتب نزد او رفت و آمد می کردند و احادیث ساختگی، که دارای مضامین منکر و زشت و باطل بود، از قول او نقل می کردند، تا بدین وسیله و با استفاده از محبوبیت ائمه در میان مردم و شیعیان، جیب مردم را خالی کنند و درمهای آنان را به دست آورند؛ در این راه از نسبت دادن هر گونه منکری به جعفر بن محمد ابا و امتناع نداشتند.

من خود از مردم عوام بعضی از این احادیث را شنیدم که بعضی از مردم به واسطه این احادیث در ورطه هلاکت افتادند و بعضی دیگر این احادیث را رد کردند.

اینها (یعنی اطرافیان جعفر بن محمد) افرادی مانند مفضل بن عمر (صیرفی) و عمر (عمرو) و غیر این دو بودند که مثلاً- می گفتند: «جعفر در حدیثی که از جدش به واسطه پدرش نقل کرده، به آنان گفته است: معرفت و شناخت امام از روزه و نماز کفایت می کند.

یا در حدیثی به آنان گفته است که علی علیه السلام در ابرهاست و همراه با باد پرواز می کند و بعد از مرگ نیز سخن می گوید و در هنگامی که او را در مغتسل (محل غسل) غسل می دادند، حرکت می کرده است. یا از او روایت می کردند که امام، خداوند آسمان و زمین است. پس بدین ترتیب آن جاهلان گمراه برای خدا شریک قرار دادند.

آن گاه شریک می گوید:

به خداوند سوگند! که جعفر هیچ یک از این سخنان را نگفته است. جعفر با تقواتر و پرهیزکارتر از آن بود که لب به چنین سخنانی بگشاید و مردم سخنان او را بشنوند و او را در حدیث ضعیف شمرند. اگر من جعفر را می دیدم، بیقین می دانستم که او در میان مردم یگانه است. (۱)

در این نقل اگر شریک، همان قاضی «شریک بن عبد الله نخعی کوفی» (متوفای ۱۷۷

ص: ۳۱۱

یا ۱۷۸ ه ق) باشد، (۱) این گفتار می تواند بخوبی اوضاع و احوال ایجاد شده علیه امام صادق علیه السّلام در نیمه دوم قرن دوم هجری را نشان دهد و مقدار تأثیر غلات در آلوده کردن چهره ائمه علیهم السّلام را بیان کند.

۲- علما، فقها و محدّثان اهل سنّت همانند شیعه، امامان را به عنوان امام و رهبر قبول نداشتند، اما معمولاً آنان را به عنوان افرادی عالم و راستگو می پذیرفتند و به دور آنان جمع می شدند تا از زبان آنان احادیث پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و اله را بشنوند، چنان که می بینیم، در میان راویان احادیث ائمه علیهم السّلام و بخصوص امام صادق علیه السّلام افراد زیادی از اهل سنّت وجود دارند که در اصطلاح رجال به آنها «عامی» گفته می شود.

این احادیث و روایات سینه به سینه در میان اهل سنّت رواج داشت و سپس به درون صحاح مدوّن آنان راه یافت.

اما در این میان، محمّد بن اسماعیل بخاری، که کتاب صحیح خود را که معتبرترین کتاب حدیثی اهل سنت می باشد حدوداً در سال ۲۵۰ ه ق تدوین کرد، در آن کتاب هیچ حدیثی از امامان شیعه و شاگردان آنان نقل نکرد (۲)، با آن که او معاصر امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السّلام بود و احادیث بسیاری که اهل سنّت از امام صادق علیه السّلام و دیگر امامان شیعه نقل کرده بودند، در معرض دید او قرار داشت. (۳)

این در حالی است که بخاری از دیگر سو از «ابو هریره» که به حدیث سازی مشهور است، تعداد ۴۵۰ حدیث و از «انس بن مالک»، که به دشمنی با علی علیه السّلام معروف است، تعداد ۲۰۰ روایت نقل می کند، یا احادیث فراوانی از عبد اللّٰه بن زبیر، که به دلیل بغض و دشمنی با آل البيت علیهم السّلام چهل روز در نماز خود صلوات بر پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و اله را ترک کرد تا اهل بیت را از افتخار کردن به پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و اله بازدارد، نقل کرده است. (۴)

گفته شده است: در میان کسانی که در سلسله اسناد صحیح بخاری واقع شده اند، حدود ۶۰ نفر ناصبی یعنی دشمن علی علیه السّلام و اهل بیتش وجود دارند. (۵)

ص: ۳۱۲

۱-۱) - همچنان که مصحح بحار الانوار در پاورقی به صورت احتمال ذکر کرده است.

۲-۲) - دراسات فی الکافی للکلینی و الصحیح للبخاری، ص ۹، ص ۲۳.

۳-۳) - همان، ص ۲۳.

۴-۴) - همان، ص ۱۶۵.

۵-۵) - همان، ص ۱۶۴.

به نظر می‌رسد یکی از مهمترین علل اعتنا نکردن بخاری به احادیث نقل شده از امامان شیعه، رواج داشتن احادیث غلوآمیز فراوانی بوده است که در آن زمان به نام ائمه علیهم السّلام از سوی غلات شایع شده بود، امّا به هر حال، در این میان نباید بخاری را در محروم کردن جهان اهل تسنّن از این منبع پرفیض ائمه علیهم السّلام بی‌تقصیر دانست، بلکه او می‌توانست بنا به عقیده خودش، احادیث صحیح منقول از ائمه علیهم السّلام را با ملاک‌هایی که خود داشت، در کتاب خویش بیاورد و احادیث ساختگی و غلوآمیز در نظر خود را ترک کند.

با گذشت زمان و روشن شدن حقایق، بسیاری از محققان و عالمان اهل سنّت توانستند گوشه‌هایی از حقیقت را دریابند و بین غلات و ائمه شیعه علیهم السّلام جدایی افکنند.

امّا در این میان، کمال تعجب از یکی از نویسندگان معاصر اهل سنّت به نام عبد السلام رستم است که در کتاب خود، آل‌البیت را از غلات به شمار می‌آورد. (۱)

باتوجه به کثرت و فراوانی منابع موجود برای تحقیق منصفانه در جهان کنونی، مطرح‌کنندگان چنین نظریاتی را نباید به جهل و ناآگاهی متهم کرد، بلکه راهی بجز نسبت دشمنی با آل‌البیت علیهم السّلام برای توجیه چنین نظریاتی باقی نمی‌ماند.

تأثیر غلات در تخریب وجهه اصحاب ائمه علیهم السّلام

در فصل دوم گفته شد دشمنی و مخالفت با شیعه باعث شد تا صاحبان کتب ملل و نحل و فرقه‌شناسی، برای تکثیر فرقه‌های غلات و نیز کوبیدن ائمه علیهم السّلام فرقه‌هایی با عنوان اصحاب پاک ائمه علیهم السّلام جعل کنند و عقاید مسخره و باطلی را به آنان نسبت دهند و بدین ترتیب با یک تیر دو نشان بزنند؛ یعنی هم چهره اصحاب بزرگ ائمه علیهم السّلام را که از متکلمان زبردست بودند آلوده نشان دهند و هم باتوجه به انتساب آن اصحاب به ائمه علیهم السّلام، به طور غیرمستقیم، چهره ائمه را غبارآلود کنند. در این باره از فرقه‌هایی با عنوانهای جو‌الیقیّه (منسوب به هشام بن سالم جو‌الیقی)، زراریه (منسوب به زراره بن اعین)، شیطائیه یا نعمائیه (منسوب به مؤمن الطاق)، مفضلیه (منسوب به مفضل بن عمر

ص: ۳۱۳

(۱-۱) - هاشم عثمان، العلویون بین الاسطوره و الحقیقه، ص ۱۷، به نقل از: عبد السلام رستم، ابو جعفر المنصور، ص ۲۰.

جعفی)، هشامیه (منسوب به هشام بن حکم) و یونسیه (منسوب به یونس بن عبد الرحمن) یاد کردیم و نیز گوشه هایی از اتهامات وارده به اصحابی همانند سدید صیرفی، میثم تمار و ابو بصیر را ذکر نمودیم.

این نکته نیز قابل تذکر است که بسیاری از این اتهامات به صورت روایات در بعضی از کتب رجالی شیعه مانند رجال کشی ذکر شده است (۱) که به نظر می رسد، علاوه بر آن که دست دشمنان شیعه در جعل این روایات هویداست، نقش غلات را نیز در جعل این روایات نباید از نظر دور داشت، زیرا بسیاری از این بزرگان، به تبعیت از ائمه علیهم السلام بشدت با افکار و عقاید غلات مبارزه می کردند و تأثیر فراوانی در روشنگری مردم داشتند. لذا غلات با جعل روایات و نسبت دادن عقاید غلوآمیزی به آن اصحاب، سعی کردند تا هم از وجهه آن اصحاب به نفع خود استفاده کنند و هم چهره پاک آنان را در نظر مردم، آلوده جلوه دهند، چنان که برای تفرقه انداختن بین اصحاب ائمه علیهم السلام به نام بعضی از آنان کتابهایی را بر ضد دیگر اصحاب جعل کردند؛ مثلاً به هشام بن حکم نسبت داده اند که او کتابی در ردّ شیطان الطاق نگاشته است (۲)، در حالی که هشام بن حکم و مؤمن الطاق، هر دو از اصحاب بزرگوار ائمه علیهم السلام بودند و هر دو از متکلمان زبردست به شمار می رفتند و هیچ گاه هشام با شناختی که از مؤمن الطاق دارد، از او با عنوان شیطان الطاق یاد نمی کند و همین نام کتاب، خود دلالت بر دروغ بودن این نسبت دارد.

جابر بن یزید جعفی یکی از بزرگان اصحاب ائمه علیهم السلام است که بشدت مورد سوء استفاده غلات قرار گرفته بود. او از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود که در سال ۱۲۸ ه ق از دنیا رفت و روایات بسیاری را از آن دو امام نقل می کرد و مورد تأیید آنان بود، به گونه ای که امام صادق علیه السلام در چند حدیث بر او رحمت فرستاد و فرمود: او در نقل سخنان و احادیث، راستگو و صادق بود. (۳)

همچنین بزرگان علم رجال شیعه همانند ابن قولویه، علی بن ابراهیم، شیخ مفید قدس سرّه و ابن غضائری او را تأیید و توثیق کرده اند. (۴)

ص: ۳۱۴

۱-۱) - اختیار معرفه الرجال، ذیل اسامی یاد شده.

۲-۲) - الذریعه ج ۱۰، ص ۲۰۳، به نقل از: فهرست شیخ طوسی، ص ۱۷۵؛ رجال النجاشی، ص ۳۰۵.

۳-۳) - معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۹-۲۰.

۴-۴) - همان، ص ۲۵.

اما غلات ادعا کردند که جابر بن یزید جعفی، خلیفه و جانشین مغیره بن سعید است و وقتی که خالد بن عبد الله قسری، مغیره را سوزانید، جابر، رئیس فرقه مغیره شد. (۱)

پیروان عبد الله بن حرب کنندی نیز ادعا کردند که جابر بن عبد الله انصاری و جابر بن یزید جعفی، قایل به غلو و تناسخ می باشند. (۲)

از سوی دیگر، غلات باعث شدند تا عدّه زیادی از اصحاب ائمه علیهم السّلام در علم رجال، متهم به غلو شوند و بدین ترتیب، موجبات زحمت علمای رجالی شیعه را فراهم آوردند که در این باره در بخش غلات و علم رجال، سخن خواهیم گفت.

تأثیر غلات در آلوده کردن قیامهای شیعی

تأثیر غلات در آلوده کردن چهره قیامهای اهل بیت علیهم السّلام و طرفدارانشان را می توان از طرق زیر بیان کرد که در حقیقت، خلاصه ای از بعضی از مطالب فصل دوم می باشد:

۱- در بعضی از قیامهای شیعی با آن که غلات، نقش چندانی در قیام نداشتند، اما دشمنان و مخالفان شیعه برای بدنام کردن چهره قیام، رهبران قیام را منتسب به غلو می کردند و فرقه ای به نام آنان می ساختند، چنان که درباره قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی چنین کردند.

۲- در بعضی از موارد، غلات با منتسب کردن گروههای خود به رهبران مخالفان حکومت، نقش مهمی در آلوده ساختن چهره آنان ایفا کردند، چنان که بسیاری از غلات گروههای خود را منتسب به ابو هاشم عبد الله بن محمد حنفیه دانستند.

۳- بعضی از غلات در قیامهایی مانند قیام عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب داخل شده و با انجام کارهای ناشایست، باعث بدنامی آن نهضت و قیام گردیدند. به این مطلب هنگام ذکر فرقه جناحیه اشاره کردیم.

۴- بعضی از غلات مانند فرقه مغیره، ادعای طرفداری از انقلابیونی همانند محمد بن عبد الله بن الحسن را کردند و به بهانه طرفداری از او، دست به ترور کور مخالفان خود زدند، تا جایی که منصور، خلیفه عباسی، محمد بن عبد الله را خنق، یعنی بسیار

ص: ۳۱۵

۱- ۱) - مقالات الاسلامیین، ص ۸؛ الفصل فی الملل، ج ۵، ص ۱۸۴.

۲- ۲) - المقالات و الفرق، ص ۴۳.

خفه کننده می نامید و کارهایی را که طرفداران مغیره می کردند، به او نسبت می داد. (۱)

غلات، دستاویزی برای مخالفان و دشمنان شیعه

اشاره

غلات و عقاید مختلف آنان، دستاویزی برای دشمنان و مخالفان شیعه پدید آورد، تا با مطرح کردن عقاید غلات و انتساب آن عقاید به شیعه، چهره شیعه را مشوه و آلوده نشان دهند و همگان را از آن منزجر و متنفر کنند. البته در این میان نیز بعضی از ناآگاهان اهل سنت و مستشرقان، بدون تحقیق و تفحص درباره عقاید شیعه، اتهاماتی را که در کتب پیشینیان آمده، طوطی وار در کتب خود تکرار کرده اند و هم اکنون نیز بازار این اتهامات از سوی وهابیت و بعضی از مستشرقان، بسیار داغ است.

در فصول گذشته، به مناسبت‌های مختلف، بعضی از این اتهامات را ذکر کردیم که از آن جمله است:

۱- مؤسس شیعه عبد الله بن سبا، یهودی غالی است. لذا بین یهودیت و شیعه، پیوند نزدیکی برقرار است.

۲- شیعه افکار و عقاید رجعت، وصایت و مهدویت را از غلات گرفته است.

۳- شیعه، معتقد به تناسخ است.

۴- شیعه، معتقد به حلول است.

در این جا نیز به ذکر بعضی از اتهامات پیشینیان و معاصران، که نسبت به شیعه روا داشته اند، می پردازیم؛ با این تذکر که فقط اتهاماتی را ذکر می کنیم که مرتبط با غلات است.

این مبحث را در سه بخش اتهامات پیشینیان اهل سنت، اتهامات معاصران اهل سنت و اتهامات مستشرقان پی می گیریم و در هر مورد سعی می کنیم ریشه اتهام را متذکر شویم.

ص: ۳۱۶

۱- ۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، (مصر، دار الکتب العربیه)، ج ۷، ص ۱۲۱. در این کتاب، فرمان این اعمال را به خود مغیره بن سعید نسبت داده است، در حالی که این مطلب از نظر تاریخی صحیح نیست، چرا که مغیره در سال ۱۱۹ ه ق در زمان بنی امیه به قتل رسید (الکامل، ج ۴، ص ۴۲۸) اما محمد بن عبد الله بن حسن، قیام خود را در سال ۱۴۵ ه ق و در زمان منصور، خلیفه عباسی علنی کرد. (الکامل، ج ۵، ص ۱۴۷)

در این جا فقط به ذکر گوشه ای از اتهامات فراوان وارد بر شیعه که در کتب مختلف اهل سنت پراکنده است، می پردازیم:

۱- ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی (۲۴۶-۳۲۷ ه ق) در کتاب عقد الفرید ابتدا شیعه را یهودیان امت اسلام معرفی می کند و سپس به ذکر مشترکات شیعه و یهود از زبان راوی معروف اهل سنت، شعبی می پردازد و در این راستا اتهامات فراوانی به شیعه وارد می آورد که بعضی از آنها چنین است:

الف- شیعیان مانند یهودیان، حضرت جبرئیل علیه السلام را دشمن می دارند، چرا که معتقدند جبرئیل علیه السلام اشتباها و به جای آن که وحی را بر علی علیه السلام فرود آورد، بر محمد صلی الله علیه و اله فرود آورد. (۱)

در هنگام ذکر فرق غلات، از فرقه هایی مانند: ذباییه، غرابیه و مخطئه نام بردیم که این اعتقاد به آنان نسبت داده شده بود و متذکر شدیم که هیچ اثری از وجود تاریخی این فرقه ها در دست نیست و به احتمال زیاد خود این فرقه ها و عقایدشان ساخته ذهن دشمنان شیعه می باشد.

ب- شیعیان مانند یهودیان، ریختن خون هر مسلمانی را حلال می دانند. (۲) شاید این اتهام از اعمال بعضی از فرقه های غلات مانند «مغیریه» و «منصوریه» نشات گرفته باشد که ریختن خون مخالفان خود را جایز می شمردند.

ج- شیعیان مانند یهودیان، نماز مغرب را تا هنگام ظاهر شدن همه ستارگان در آسمان و زمانی که تاریکی همه جا را فرا می گیرد، تأخیر می اندازند. (۳)

در این جا دو نکته قابل تذکر است:

اولاً، یهودیان، نماز مغرب مانند مسلمانان ندارند که آن را تا هنگام تاریکی به تأخیر اندازند.

ثانیاً، در روایات شیعه، این عمل به «ابو الخطاب» نسبت داده شده است که این مطلب

ص: ۳۱۷

۱- ۱) - عقد الفرید، ج ۲، ص ۴۱۰.

۲- ۲) - همان.

۳- ۳) - همان.

را در بخش تأثیر غلات در فقه شیعه بحث خواهیم کرد.

۲- ابو محمد عثمان بن عبد الله بن حسن عراقی حنفی، مؤلف کتاب الفرق المفرقه بين اهل الزيغ و الزندقه چنین به معرفی شیعه می پردازد:

به رافضیها، امامیه، غلات و زیدیه نیز گفته می شود. به این جهت به آنها غلات می گویند که در شأن حضرت علی علیه السلام غلو می کنند و بعضی اوقات او را خدا و بعضی از مواقع، او را پیامبر و در مواردی دیگر، او را شریک در پیامبری می دانند. (۱)

چنان که دیدیم، از میان فرقه های غلات معتقدانی به موارد یاد شده وجود داشت، اما بی انصافی کامل است که عقاید فرقه هایی کوچک و ناچیز را به جمعیت بزرگی همانند شیعه نسبت داد و حتی غلات را با امامیه از نظر وجود یکی دانست و اختلاف آنان را فقط در نامگذاری پنداشت.

۳- ابو الحسین عبد الرّحیم الخیاط معتزلی، مؤلف کتاب الانتصار درباره شیعه، که از آنها به رافضیها تعبیر می کند، می گوید:

رافضیان اعتقاد دارند که پروردگارشان صاحب شکل و صورت است و دارای حرکت و سکون می باشد و از جایی به جای دیگر منتقل می شود. این است توحید همه رافضیان، مگر عدّه کمی که با معتزله همنشین شدند و به توحید واقعی اعتقاد پیدا کردند و به همین علت از میان شیعه رانده شدند، اما بزرگان شیعه مانند هشام بن سالم، شیطان الطاق (مؤمن الطاق)، علی بن میثم، هشام بن حکم و سکاک به آنچه گفتیم معتقد می باشند. (۲)

قبلاً درباره این اتهام و رد آن در هنگام ذکر فرقه های هشامیه، نعمانیه و جوالیقیه سخن گفتیم و افزون بر این، هنگام ذکر عقاید غلات، به طور مفصل درباره عقیده تشبیه غلات و رد آن از سوی شیعه، سخن به میان آوردیم.

۴- ابن تیمیه (متوفای ۷۲۸) در منهاج السنه، خواجه نصیر الدین طوسی و همه شیعیان را به ارتکاب محرّمات و حلال شمردن آنها، اجتناب نکردن از شرابخواری و دیگر کارهای زشت حتی در ماه مبارک رمضان، نماز نخواندن و عقیده به شرک متهم

ص: ۳۱۸

۱- ۱) - الفرق المفرقه بين اهل الزيغ و الزندقه، ص ۳۰.

۲- ۲) - به نقل از: الغدير، ج ۳، ص ۹۰. [۱]

می کند. (۱)

البته شخصی مانند ابن تیمیّه را نباید ناآگاه نسبت به عقاید شیعه دانست، چرا که در زمان او کتب اصیل شیعه در دسترس همگان قرار داشته است، اما ممکن است بگوییم اباحی گری غلات، این بهانه را به دست او داده است تا شیعه را در نزد مردم، این چنین معرّفی کند.

۵- مؤلف مجهول الحال بعض فضائح الروافض (معاصر سلطان محمد سلجوقی، ۵۴۷-۵۵۴ ه ق) که از ناصبیان بوده، تمامی کتاب خود را مملو از اتهامات علیه شیعه کرده است. او در هنگام ذکر القاب شیعه، بسیاری از نامهای فرقه های غلات را به عنوان القاب شیعه ذکر می کند. این القاب در نظر او چنین است:

رافضی، ترابی، سبایی، مفوضه، حلولی (و در توضیح آن می گوید: زیرا گویند روح «اله» در علی شد و از این جا بود که خلق از کردارها و علم او عاجز بودند. این بوده است اعتقاد دو ابن بابویه؛ یعنی صدوق و پدرش و نیز علی متکلم رازی)، اثنی عشری، حشوی، امامی، قطعی، غرابی، خطابی. (۲)

۶- ابن حزم (متوفای ۴۵۶) در کتاب الفصل، ابتدا به معرّفی عقاید منصوریه می پردازد و می گوید: ابو منصور عجلی معتقد بود که اولین مخلوق خدا، عیسی علیه السلام و سپس علی علیه السلام بود و اعتقاد داشت که پیامبری و نبوت هیچ گاه قطع نخواهد شد و محرّمات مانند: زنا، شراب، مردار، خوک و خون را حلال می دانست و می گفت: آنها مردانی هستند که باید آنها را دشمن بداریم.

آن گاه می گوید:

اکثر رافضیان (شیعیان) هم اکنون این اعتقادات را دارند. (۳)

۷- زبیدی در تاج العروس، در بحث از لغت امامت و امامیه می گوید: امامیه، فرقه ای از غلات شیعه هستند. (۴)

ص: ۳۱۹

۱- ۱) - منهاج السنّه، ج ۱، ص ۷.

۲- ۲) - به نقل از: النقص [۱] فی بعض مثالب النواصب فی بعض فضائح الروافض، ص ۵۸۳. [۲]

۳- ۳) - الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۱۸۵.

۴- ۴) - تاج العروس، ج ۸، ص ۱۹۴.

۱- عبد الله علی قمیصی، یکی از نویسندگان وهابیتون و از بزرگترین دشمنان شیعه در عصر حاضر می باشد. او کتابی به نام الصراع بین الاسلام و الوثنیه نوشته و در این کتاب، شیعه را به عنوان «وثنی» و بت پرست در مقابل اسلام قرار داده است.

این کتاب که با هدف هشدار به علمای اهل سنت برای رها کردن فکر تقریب و همبستگی با شیعه نگارش یافته، مملو از افتراء بر شیعه است که به بعضی از آنها که مرتبط با بحث ما یعنی غلات است، اشاره می کنیم:

الف- او می گوید: گروهی از شیعیان می گویند، واجبات و محرمات، کنایه از اشخاصی هستند (که باید آنها را دوست یا دشمن دانست) و با این بهانه، همه محرمات را حلال شمردند و واجبات را ترک کردند. (۱)

در بحثهای گذشته دیدیم که این سخن، گفتار غلات است که قمیصی آن را به شیعه نسبت داده است.

ب- او می نویسد: جالب آن است که یکی از بزرگان شیعه به نام بیان، ادعای خدایی کرد و گفت: منظور از آیه: هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ (۲) هم او می باشد، یا فرد دیگری از آنها که به کسف معروف بود، ادعا داشت که او مراد از آیه: وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ (۳) می باشد. (۴)

در فصل دوم دیدیم که بیان و منصور عجلی معروف به کسف، دو تن از بزرگان غلات بودند که مورد لعن ائمه شیعه علیهم السلام قرار گرفتند.

البته از دشمنان شیعه عجیب نیست که این چنین مطالب را تحریف شده، تحویل جامعه بی خبر مسلمانان دهند.

ج- سپس می نویسد: شیعیان حج را به دور سنگ طواف کردن و بت پرستی می دانند و لذا قرامطه که یکی از فرقه های شیعه بودند، به مکه حمله کردند. هم اکنون نیز کمتر

ص: ۳۲۰

۱- ۱) - قمیصی عبد الله علی، الصراع بین الاسلام و الوثنیه، (قاهره، المطبعة السلفیه، ۱۳۵۶ ق)، ج ۱، مقدمه، ص «ع».

۲- ۲) - آل عمران ۱۳۸. [۱]

۳- ۳) - طور ۴۴. [۲]

۴- ۴) - الصراع بین الاسلام و الوثنیه، ج ۱، [۳] ص «ع».

شیعه ای یافت می شود که به حج خانه خدا رود. (۱)

درباره این سخن باید گفت:

اولاً، قرامطه از شیعه نیستند و قبلاً تعدادی از کتابهایی را که از سوی علمای بزرگ شیعه در ردّ قرامطه نوشته شده بود، ذکر نمودیم.

ثانیا، شیعیان حج را بت پرستی نمی دانند.

ثالثاً، هم اکنون آن اندازه تعداد حجاج ایران که یک کشور شیعی است، فراوان است که موجبات بحث مقامات ایرانی و سعودی درباره تقلیل حجاج ایرانی را فراهم آورده است.

د- در جای دیگر، سخن گذشتگان خود را تکرار می کند که شیعه، شباهت بسیاری با یهود دارد و اصولاً مذهب شیعه به وسیله یهودیان اختراع شده است. (۲)

ه- نیز می نویسد: نزد شیعیان پیامبر صلی الله علیه و اله پدید آورنده عالم است و همه امور به دست علی علیه السلام است و علی علیه السلام از نظر صفات و ذات، نامحدود است. (۳)

این اعتقادات بعضی از غلات مانند مفوضه (اگر وجود تاریخی آن را بپذیریم) است که قمیصی به شیعه نسبت داده است.

و- او می گوید: شیعیان معتقد به حلول و تشبیه و خدایی بعضی از انسانها و نیز موصوف کردن خداوند به صفات نقص می باشند. (۴)

و در جای دیگر می نویسد: شیعه، معتقد به تناسخ و حلول می باشد. (۵)

چنان که در فصل دوم و سوم دیدیم، این اعتقادات همگی مربوط به غلات است.

۲- جهان، یکی دیگر از مخالفان تاسیس دار التقرب است. او در ردّ مؤسسان دار التقرب از اهل سنت چنین می نویسد:

شیعیان اعتقاد دارند که خداوند به جبرئیل علیه السلام فرمان داد که علی علیه السلام را مأمور ابلاغ اسلام کند، اما جبرئیل، مخالفت امر الهی کرد و وحی را بر محمد صلی الله علیه و اله فرود آورد.

سپس می نویسد: بعضی از علمای اهل سنت، برای پوشاندن این سخنان کفرآمیز

ص: ۳۲۱

۲-۲) - همان، ج ۲، ص ۴۹۲.

۳-۳) - همان، ص ۱۶-۱۵.

۴-۴) - همان، ج ۱، ص ۶۸.

۵-۵) - همان، ص ۳۰۴.

زندقه، دار التقرب را در مصر پدید آوردند. (۱)

این، اتهامی است که قبلاً نمونه آن را از پیشینیان دیدیم و چنان این تهمت جای خود را در میان مردم بی خبر از اهل سنت پیدا کرده بود که تا چند دهه پیش (و شاید تاکنون) بسیاری از آنان معتقد بودند: شیعیان پس از تمام شدن نمازهای خود، سه مرتبه دستها را بلند می کنند و می گویند: «خان الامین»؛ یعنی جبرئیل که امین خداوند بود، خیانت کرد، این در حالی است که ذکری که شیعیان پس از اتمام سلام نماز می گویند، بجز سه مرتبه «الله اکبر»، چیز دیگری نیست. (۲)

۳- مؤلف کتاب تطور المجتمع الاسلامی العربی می نویسد:

بعضی از شیعیان در توجیه حَقَّائیت علی علیه السلام برای خلافت، غلو کردند و به او بعضی از صفات مقدس و برخی نیز بعضی از صفات الوهیت را نسبت دادند. (۳)

۴- ناشر کتاب التنبیه و الرد علی اهل الاهواء و البدع تألیف ملطی (متوفای ۳۷۷ ه ق)، در مقدمه این کتاب می نویسد:

الف- عبد الله بن سبأ به وجود آورنده نظریه وصیت در میان شیعیان بود و هم او بود که علی علیه السلام را ملقب به وصی کرد. (۴)

ب- شیعیان به برتری دادن علی علیه السلام بر دیگران اکتفا نکردند و به این قانع نشدند که علی علیه السلام افضل مردمان و فردی معصوم است، بلکه او را به مرتبه خدایی رساندند، به گونه ای که بعضی از آنان گفتند: در علی علیه السلام جزء الهی حلول کرده است و گفته می شود:

اولین کسی که خدایی علی علیه السلام را مطرح کرد، ابن سبأ بود. (۵)

ج- هم او بود که نظریه رجعت را پدید آورد. (۶)

ص: ۳۲۲

۱ - ۱ - رضوی، محمد رضی، کذبوا علی الشیعه، (تهران، کتابخانه مدرسه چهارم ستون)، ص ۴۱، به نقل از: جهان، تبذیر الظلام، ص ۲۲۲.

۲ - ۲ - شبهای پیشاور، ص ۳۳۳. مؤلف کتاب در این مورد، داستانی را که برای خودش اتفاق افتاده است، نقل می کند.

۳ - ۳ - هویه التشیع، ص ۱۶۸، [۱] به نقل از: تطور المجتمع الاسلامی العربی، ص ۴۸.

۴ - ۴ - التنبیه و الرد علی اهل الاهواء و البدع، مقدمه ناشر، صفحه «س».

۵ - ۵ - همان.

۶ - ۶ - همان.

د-بالاخره باید گفت که بسیاری از عقاید شیعیان تندرو، ساخته دست زندیقان فارسی مانند: مانویها و مزدکیها و نیز یهودیان می باشد و اصل اعتقاد به حلول و رجعت در عقاید یهود یافت می شود. (۱)

خواننده خود با توجه به مطالب فصلهای گذشته، بی پایگی این ادعاها را درمی یابد و نیازی به تکرار مباحث گذشته در این جا نیست.

۳- اتهامات مستشرقان

بعضی از مستشرقان با مراجعه به کتب اهل سنت و بدون تحقیق و تفحص در کتب اصیل شیعه، از روی نادانی یا تعمد، عقایدی را که به غلات مربوط بود، به شیعه نسبت داده اند و در جهان غرب، «شیعه» را به صورتی کریه معرفی کرده اند. در این جا به عنوان مثال، نمونه هایی ذکر می شود:

۱- ولهاوزن آلمانی درباره شیعه می نویسد:

الف- کلمه سبئی، کلمه ای است که در هنگام مذمت همه شیعیان به طور مساوی به کار برده می شود. (۲)

ب- شیعه گونه جدیدی از دین اسلام را که از بدعتهای مختار سرچشمه می گرفت، عرضه کرد و بدین ترتیب اختلافات شیعه و سنی زیادتر شد. (۳)

ج- منشأ و سرچشمه سبئی ها از زمان علی و حسن علیهما السلام است که منسوب به عبد الله بن سبأ یمنی می باشد. چنین به نظر می رسد که مذهب شیعه، که تاسیس آن به عبد الله بن سبأ نسبت داده می شود، به یهودیان نزدیکتر است تا به ایرانیها، پس منشأیی یهودی دارد، نه فارسی. (۴)

ارتباط برقرار کردن بین شیعه و یهود، مطلبی بود که از دیرباز به وسیله مخالفان شیعه رواج داشته و هنوز نیز به قوت خود باقی است.

۲- گولدزیهر، مستشرق مجارستانی در کتاب العقیده و الشریعه، اتهامات زیر را بر

ص: ۳۲۳

۱- ۱) -التنبیه و الرد علی اهل الاهواء و البدع، مقدمه ناشر، صفحه «س».

۲- ۲) -الاحزاب المعارضه السياسیه الدینیه فی صدر الاسلام، الخوارج و الشیعه، ص ۳۸.

۳- ۳) -همان، ص ۱۶۸.

۴- ۴) -همان، ص ۱۷۰.

الف- بعضی از شیعیان، ائمه علیهم السلام را تا حدّ خدایی بالا می برند. (۱)

ب- همه شیعیان اعتقاد دارند که اجسام ائمه علیهم السلام سایه ندارند.

سپس در توجیه این سخن می گوید:

حق آن است که این تصورات و مانند آن در عصری رواج یافت که ائمه از دیدگان مخفی بودند. (۲)

در این جا این نکته شایان ذکر است که این اعتقاد در هیچ یک از کتب روایی، کلامی و تفسیری شیعه وارد نشده است و هیچ فرد شیعی معتقد به این عقیده نبوده و نیست. بله، ممکن است در برهه هایی از تاریخ، بعضی از غلات، چنین اعتقادات مسخره ای را رواج می داده اند با این توجیه که اجسام ائمه علیهم السلام از نور است و لذا سایه ندارد.

ج- شیعیان اعتقاد دارند که هیچ گونه جراحت و زخمی بر مهدی علیه السلام کارگر نیست. (۳)

در این جا باید گفت: این اعتقاد بعضی از غلات درباره مهدی های خود بوده است، نه شیعیان.

د- داخل محدوده تشیع، نظریاتی یافت می شود که قایل به تجسّد الوهیت در علی علیه السلام و ائمه می باشد... و اغلب فرق غلات از این مذهب تجسّد شیعی، نشأت گرفتند.

ه- سپس بعد از وارد کردن این اتهامات، بی انصافی را از حد گذرانده، چنین می نویسد:

به طور یقین باید گفت، شیعه منطقه ای بوده است که در آن، ریشه ها و میکربهای سخافتها و کم خردی ها روییده است؛ سخافتهایی که بر نظریه الوهیت در اسلام پایه گذاری شده است. (۴)

ص: ۳۲۴

۱-۱) -العقیده و الشریعه، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲-۲) -همان.

۳-۳) -همان، ج ۱، ص ۲۰۶.

۴-۴) -همان، ص ۲۰۶-۲۰۷.

فرقه های مختلف غلات در اوایل قرن دوم هجری ظاهر شدند و در زمان امامت امام صادق علیه السلام که از سال ۱۱۴ ه ق تا سال ۱۴۸ به درازا کشید، به منتهای قدرت خود رسیدند و تا اوایل قرن چهارم هجری به حیات خود ادامه دادند و در طی این دو قرن، ضربات جبران ناپذیری بر مذهب شیعه وارد آوردند که به گوشه هایی از آن اشاره می کنیم:

۱- مشغول کردن اذهان ائمه علیهم السلام به خود

با مرگ حجاج بن یوسف ثقفی در سال ۹۵ ه ق و کمتر شدن فشار و اختناق حکومت، چیزی نمانده بود که امام باقر علیه السلام با استفاده از موقعیت مناسب به دست آمده به نشر فرهنگ اصیل اسلامی پردازد که ناگاه جریان غلات پدید آمد و با استفاده از محبوبیت ائمه علیهم السلام شروع به فعالیت های مغرضانه خود کرد.

امام باقر علیه السلام از فعالیت فرهنگی خود باز نایستاد و همچنان به نشر معارف اسلام پرداخت، اما به هر حال بسیاری از وقت گرانبهای خود را مصروف مبارزه با این گروه های خطرناک کرد.

در زمان امامت امام صادق علیه السلام (از سال ۱۱۴ تا ۱۴۸) که در بخشی از آن، حکومت بنی امیه سرگرم مبارزه با عباسیان بود و در بخشی دیگر، هنوز حکومت نوپای عباسی استقرار کامل نیافته و مشغول مبارزه با مدعیان دیگر حکومت بود، فرصت بسیار مناسبی برای حضرت صادق علیه السلام به دست آمد و آن حضرت توانست با بهره گیری صحیح از این فرصت، معارف اسلام و شیعه را به اوج شکوفایی خود برساند.

در این میان، غلات نیز که در منتهای قدرت خود به سر می بردند، برای منحرف کردن خط اصیل شیعه کوشیدند و فکر و ذهن امام صادق علیه السلام را به خود مشغول داشتند، به گونه ای که در بسیاری از موارد، خواب را بر چشم امام علیه السلام حرام می کردند و امام علیه السلام را دائما در حال نگرانی و اضطراب به واسطه تأثیرات منفی این گروه ها نگاه می داشتند.

چنان که در فصل دوم دیدیم، نیروی فراوانی از امام کاظم علیه السلام تا حضرت حجت (عج) نیز صرف مبارزه با این گروه ها شده که اگر در صورت نبود این گروه ها، صرف امور

فرهنگی می شد، جامعه بشری از درک فیوضات بیشتر محروم نمی گشت.

۲- جذب شیعیان ساده دل به سوی خود

گروههای مختلف در طول دوران فعالیت خود با عنوان کردن غلو در باره ائمه علیهم السّلام توانستند بسیاری از شیعیان ساده دل را که هنوز معارف عمیق اسلام در عمق جانهای آنها رسوخ نکرده بود، به سوی خود جذب کنند و از این راه ضربه فراوانی به نیروهای شیعه وارد سازند.

این شیعیان در بسیاری از موارد، هنگامی که در گروه هضم می شدند، به صورت نیروی مخالف سرسختی در مقابل ائمه علیهم السّلام و شیعیان پاک صف آرای می کردند و ضرباتی که از این نیروها بر پیکر شیعه وارد می آمد، به مراتب هولناک تر از ضرباتی بود که از دشمن متحمل می شد، چرا که اینها دوستان دیروز بودند که بر بسیاری از اسرار و رموز واقف شده بودند، و بخوبی نقاط ضربه پذیر شیعه را درک می کردند و بر آن نقاط ضربه های خود را فرود می آوردند.

در بعضی از موارد، افرادی که به سمت آنان جذب می شدند، نه شیعیان ساده دل، بلکه عالم نمایان شیعه بودند که برای کسب مال و منال و مقام به آنها روی می آوردند و در آن هنگام به صورت دشمن دانا در می آمدند. نمونه های مختلف این موارد را می توان در لابلای فصول گذشته جست و جو کرد. ما نیز در بخش تأثیر غلات در علم رجال به ذکر نمونه هایی از این گونه خواهیم پرداخت.

۳- ایجاد تفرقه در صفوف شیعیان

غلات با مطرح کردن عقاید غلو آمیز درباره ائمه علیهم السّلام و احیاناً نسبت دادن آن عقاید به ائمه علیهم السّلام به کمک جعل احادیث، توانستند در صفوف به هم فشرده شیعه، تفرقه ایجاد کنند و بسیاری از نیروهای شیعه را سرگرم مبارزه با یکدیگر کنند، آن هم درست در زمانی که شیعه بیشترین نیاز را به همبستگی و اتحاد داشت.

یکی از بدترین جنایاتی که گروه‌های مختلف غلات نسبت به شیعه روا داشتند، جریان حدیث سازی آنها بود که می‌توان گفت: آثار آن تاکنون نیز کاملاً زدوده نشده است و کم و بیش می‌توان مواردی از احادیث جعل شده به وسیله غلات را در جوامع روایی شیعه مشاهده کرد. (۱)

در این جا برای هرچه روشتر شدن مطلب، ناچاریم آن را در محورهای زیر بررسی کنیم:

۱- چگونگی تدوین حدیث در شیعه

اهل سنت اوایل قرن دوم، یعنی سال ۱۰۵ هـ ق در زمان حکومت هشام بن عبد الملک اقدام به تدوین حدیث و گردآوری احادیث در کتب کردند. تا قبل از آن، احادیث را سینه به سینه و دهان به دهان انتشار می‌دادند. (۲)

اما شیعه برخلاف اهل سنت از نیمه اول قرن اول هجری، شروع به تدوین حدیث کرد، چنان که گفته شده است اولین کتابی که در آن احادیث جمع آوری شده است، از آن ابو رافع، غلام آزاد شده پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است که فردی شیعه بود. (۳)

روش تدوین حدیث در شیعه از این قرار بود که آنها احادیثی را که خود از امام علیه السلام می‌شنیدند، یا به واسطه راویان دیگر، گفته امام به آنها می‌رسید، در مجموعه‌هایی جمع آوری می‌کردند که اصطلاحاً به آن مجموعه‌ها «اصل» می‌گفتند.

البته در صورت دوم که صاحب اصل، احادیث را خود شخصاً از امام نشنیده بود (و از راوی دیگری قول امام را نقل می‌کرد) فقط وقتی عنوان اصل صدق می‌کرد که راوی اول آن احادیث را در کتابی نوشته باشد.

ص: ۳۲۷

۱- ۱) - تستری، محمد تقی، الاخبار الدخیله، (تهران، مکتبه الصدوق)، ص ۲۴۰؛ دراسات فی الصحیح للبخاری و الکافی للکلینی.

۲- ۲) - ابوریّه، اضواء علی السنّه المحمدیه، (چاپ سوم: قم، افست دار الکتب العلمیه)، ص ۲۶۰.

۳- ۳) - تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۲۸۰، ۲۷۸.

از این جاست که اصل را چنین تعریف کرده اند.

«اصل، کتابی است که مؤلف آن، احادیثی را در آن جمع آوری کرده باشد که یا خود شخصا از معصوم روایت کرده است یا به واسطه راوی دیگری از معصوم نقل کند. البته در صورتی که از کتاب آن راوی نقل نکند.»

در مقابل «اصل»، لغت «مصنّف» قرار دارد که به کتابی گفته می شود که در آن احادیث معصومین علیهم السّلام از کتب دیگر نقل شده باشد. از این جا علّت نامگذاری اصل روشن می شود، چرا که آن کتب روایی، اصل و مادر کتب روایی دیگر بوده اند.

احتمال خطا در «اصل» بسیار کمتر از «مصنّف» است، زیرا واسطه یا اصلا وجود ندارد یا این که بسیار کم است. لذا اعتماد بیشتری نسبت به صحت «اصل» ایجاد می شود و در صورتی که مؤلف «اصل» از افراد مورد اعتماد باشد، اصل او شرایط اعتبار و حجّیت را دارا می باشد.

بعضی از رجال نویسان شیعه مانند ابن غضائری، کتب رجالی خود را به دو بخش «صاحبان اصل» و «مصنّفین» تقسیم کرده بودند و این، نشان دهنده اهمّیت اصول، نزد آنها بوده است.

در باره تعداد اصول نمی توان نظر قاطعی را ابراز داشت، اما قدر مسلم این است که تعداد آنها از عدد چهارصد کمتر نیست و لذا این اصول در میان شیعه به «اصول اربع مائه»، یعنی «اصول چهارصد گانه» مشهور شده اند، البته بعضی از بزرگان شیعه این تعداد را فقط مخصوص زمان امام صادق علیه السّلام می دانند.

در باره زمان تألیف اصول شیعه گفته شده است که زمان مشخصی نمی توان برای آن تعیین کرد، فقط مسلم آن است که این اصول قبل از زمان حکومت حضرت علی علیه السّلام و بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السّلام نگاشته نشده است.

نکته قابل تذکّر، این که این اصول دارای ترتیب مشخصی نبود و همانند جوامع روایی شیعه که بعدا به وجود آمدند، باب بندی و منظم نشده بود. (۱)

این اصول همچنان موجود بود، تا آن که در اوایل قرن چهارم، ابو جعفر محمد بن

ص: ۳۲۸

۱-۱) - تمام بحث از الذریعه، ج ۲، ص ۱۲۳ به بعد، ذیل کلمه اصل اقتباس شده است.

يعقوب بن اسحاق، معروف به كليني (متوفى ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ ق) احاديث صحيح (صحيح در نظر خود) را از میان این اصول در آورده، به صورت باب بندي شده و منظم در كتاب خود كه آن را كافي نامگذاري كرد، گرد آورد كه این كتاب، شامل سه بخش اصول، فروع و روضه می باشد.

پس از او، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسين بن بابويه قمی معروف به شيخ صدوق (متوفى ۳۸۱ هـ ق) كتاب جامع روايي خود به نام من لا يحضره الفقيه را عرضه كرد.

بالآخره در قرن پنجم هجرى ابو جعفر محمد بن حسن طوسى (متوفى ۴۶۰ هـ ق)، دو جامع روايي به نامهای الاستبصار و التهذيب را نگاشت.

این کتب چهارگانه در نزد شیعه به نام کتب اربعه معروف می باشد که احاديث آنها از اصول و نیز کتبی که به وسیله اصحاب ائمه عليهم السلام و راویان آثار آنان نگاشته شده بود، جمع آوری شده است.

این نکته، شایان ذکر است که صاحبان این کتب روايي، تنها احاديثی را در کتابهای خود ذکر کرده اند که به نظرشان صحيح بوده است.

با نگاهی شدن این جوامع روايي، توجه شیعیان به اصول کمتر شد و کم کم این اصول رو به فراموشی گذاشتند.

اما تا سال ۴۴۸ هـ ق همه «اصول» روايي شیعه موجود بود تا آن که در این سال در آتش سوزی که هنگام ورود طغرل بيك، اولین پادشاه سلجوقی در کتابخانه کرخ بغداد رخ داد، بسیاری از این اصول از بین رفت.

خوشبختانه در این هنگام شيخ طوسى، دو كتاب جامع روايي خود را که آخرین کتب اربعه بود، تأليف کرده بود.

گفته می شود تعداد زیادی از این اصول تا عصر ابن طاووس (متوفى ۶۶۶ هـ ق) نیز باقی بود. (۱)

هم اکنون تعداد ۳۹ عدد از این اصول موجود می باشد. (۲)

ص: ۳۲۹

۱-۱) - الذریعه، ج ۲، ص ۱۳۴.

۲-۲) - الذریعه، ج ۲، ص ۱۲۳ به بعد؛ امین، سید حسن، دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه، (بیروت، ۱۹۷۳ م)، ج ۵، ص ۳۹، مقاله سید محمد حسین حسینی جلالی درباره «اصل».

به طور کلی می توان گفت: حدیث سازی غلات، به دو صورت بوده است:

۱- ساختن حدیث با مشخص بودن نام سازنده:

در بسیاری از موارد، غلات، احادیثی را به دروغ از قول معصوم علیه السلام بی واسطه یا با واسطه برای دیگران نقل می کردند. در این صورت، راوی که آن حدیث را از فرد غالی شنیده بود، هنگام ذکر حدیث برای دیگران، وقتی که سلسله سند حدیث را نقل می کرد، نام آن غالی را نیز ذکر می کرد.

در این هنگام با مراجعه به قواعد رجالی نام سازنده حدیث مشخص می شد.

در کتب رجالی شیعه نام بسیاری از غلات با عنوانهای وضاع (یعنی بسیار حدیث سازنده) و کذاب (دروغگو) همراه شده است.

در بخش تاثیر غلات در علم رجال نامهای بسیاری از این افراد را ذکر خواهیم کرد.

۲- حدیث سازی به شیوه «دس»:

«دس» در لغت به معنای داخل کردن چیزی در درون چیز دیگر به صورت مخفیانه می باشد و از همینجاست که به مکرها و توطئه های مخفیانه «دسیسه» گفته می شود. (۱)

حدیث سازی غلات از طریق «دس» به این صورت بود که افراد فرقه هایی همانند مغیره و خطایبه آن هنگام که هنوز غلوشان برای اصحاب ائمه علیهم السلام آشکار نشده بود، به دستور رهبران خود یعنی مغیره بن سعید و ابو الخطاب، کتب روایی اصحاب ائمه علیهم السلام را که معمولاً از اصول بود، به بهانه نسخه برداری می گرفتند و به رهبران خود تحویل می دادند و آنان ضمن آن که بعضی از احادیث اصلی کتاب را استنساخ می کردند، روایاتی هم از نزد خود با سلسله اسنادی شبیه اسناد کتب اصلی، در کتب استنساخ شده جای می دادند. سپس کتب اصلی را به صاحبانشان برمی گرداندند و کتب استنساخ شده را که حاوی احادیث جعلی فراوانی با سلسله اسناد معتبر بود، در میان دیگر شیعیان با نام مؤلف و صاحب کتب اصلی توزیع می کردند، بدون آن که در سلسله سند، نام جاعل را ذکر کنند. شیعیان از همه جا بی خبر هم، احادیث آن کتب را به عنوان احادیث ائمه علیهم السلام

ص: ۳۳۰

نقل می کردند.

در این جا برای روشتر شدن مطلب به ذکر چند حدیث می پردازیم:

۱- هشام بن حکم از قول امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند:

مغیره بن سعید، به طور عمد بر پدرم (امام باقر علیه السلام) دروغ می بست. یاران او، که در میان یاران پدرم مخفی بودند، کتابهای اصحاب پدرم را می گرفتند و به مغیره می دادند و او در آن کتب به صورت مخفیانه (دس) کفر و زندقه را جای می داد و آنها را (با سلسله سند) به پدرم اسناد می داد. سپس آن کتب را به یارانش می داد تا در بین شیعیان پخش و منتشر کنند.

پس هر نوع غلوئی که در کتابهای پدرم می یابید، بدانید که از آن مواردی است که مغیره در کتب پدرم به صورت مخفیانه جای داده است. (۱)

۲- یونس بن عبد الرحمان که یکی از بزرگترین اصحاب امام رضا علیه السلام می باشد، (وقتی که به علت ردّ بعضی از احادیث، مورد سوال و اعتراض قرار می گیرد) چنین می گوید: من مسافرتی به عراق داشتم که در آن جا تعدادی از یاران امام باقر علیه السلام و تعداد بیشتری از اصحاب امام صادق علیه السلام را ملاقات کردم و احادیثی را از آنها شنیدم و کتب (احادیث) آنها را گرفتم (و استنساخ کردم). سپس آن احادیث و کتب را به نزد ابو الحسن الرضا علیه السلام آوردم و بر آن حضرت عرضه کردم. (اما با کمال تعجب مشاهده کردم که) امام رضا علیه السلام بسیاری از آن احادیث را در کرد و فرمود: «این احادیث از امام صادق علیه السلام صادر نشده است.»

سپس فرمود:

همانا ابو الخطاب بر ابو عبد الله (امام صادق علیه السلام) دروغ می بست. خدا ابو الخطاب و یاران او را لعنت کند که تا امروز این احادیث (باطل) را در کتب یاران ابو عبد الله به صورت مخفیانه جای می دهند.... (۲)

از این حدیث، چنین استفاده می شود که این توطئه غلات، در آن زمان آن گونه که مطلوب آنان بود، اثر خود را بخشیده بود، به گونه ای که در دو شهر بصره و کوفه که مرکز

ص: ۳۳۱

۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۴۷.

۲- ۲) - همان، ص ۱۴۶.

یاران امام صادق علیه السّلام بود، بسیاری از این احادیث جعلی با سلسله اسناد معتبر وجود داشته و شیعیان به خیال آن که این احادیث از ائمه علیهم السّلام صادر شده است آنها را دهان به دهان و کتاب به کتاب نقل می کردند.

توطئه چنان پیش رفته بود که شخصیت ژرفنگری همانند یونس بن عبد الرّحمان که از سوی امام رضا علیه السّلام به عنوان «سلمان زمانه» (۱) معرفی شده است نیز در ابتدا تحت تاثیر این احادیث قرار می گیرد و آنان را جمع آوری می کند، اما در رونش نوعی شک و شبهه باقی می ماند که برای از بین بردن آن، آن احادیث را بر امام رضا علیه السّلام عرضه می کند.

درباره تعداد این احادیث «مدسوسه» نمی توان با نظر قاطع مطلبی گفت، اما بعضی از قول مغیره بن سعید نقل کرده اند که او گفته است:

من تعداد دوازده هزار حدیث در میان احادیث جعفر بن محمد (امام صادق) جعل کردم، (۲) اما ما نمی توانیم این نقل قول را بپذیریم، زیرا اولاً، این نقل قول را در کتاب معتبری نیافتیم.

ثانیاً، بر فرض که استناد این قول به مغیره ثابت شود، چون او فردی کذاب بوده است، سخنش معتبر نیست و چه بسا این سخن را به هدف بی اعتبار جلوه دادن احادیث امام صادق علیه السّلام گفته باشد.

ثالثاً، مغیره در سال ۱۱۹ هـ ق به هلاکت رسید و امام صادق در سال ۱۱۴ به امامت رسید. پس مغیره فقط ۵ سال از امامت امام صادق علیه السّلام را درک کرده و بعید است که در این زمان بتواند به جعل این مقدار حدیث بپردازد و آن را در کتب اصحاب امام صادق علیه السّلام جای دهد.

رابعاً، طبق حدیثی که قبلاً نقل کردیم، امام صادق علیه السّلام فرموده بود مغیره در میان کتب و روایات اصحاب پدرم روایاتی را جعل کرد و هیچ اشاره ای به جعل روایات از سوی مغیره در کتاب اصحاب خود نکرده است، در حالی که اگر چنین بود، حضرت علیه السّلام حتماً تذکر می داد. پس صحیحتر آن است که بگوییم، اگر مغیره احادیثی هم جعل کرده باشد،

ص: ۳۳۲

۱-۱) - معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۲۰۲.

۲-۲) - معروف الحسنی، هاشم، الموضوعات فی الآثار و الاخبار، (چاپ اول: دار الکتب اللبنانی، ۱۹۷۳ م)، ص ۱۵۰.

در میان روایات امام باقر علیه السّلام بوده است، نه امام صادق علیه السّلام.

کوتاه سخن آن که به نظر می رسد در این نقل، دست مخالفان شیعه در کار باشد و برای بی اعتبار کردن احادیث شیعه، آن را از قول مغیره نقل کرده اند.

به هر حال، ناگفته پیداست که جعل احادیث از طریق «دسّ» به مراتب خطرناکتر از نوع اول جعل حدیث می باشد، زیرا با توجه به این که غلات برای احادیث جعل شده، سند معتبر نیز فراهم می کردند، سالیان بسیار طول می کشید، تا صحت و سقم حدیث آشکار شود.

این احادیث جعلی مسلماً در بعضی از «اصول اربع مائه» نیز راه یافته است و با عنوان صاحبان آن اصول در میان اصحاب ائمه علیهم السّلام دست به دست می گشته است.

۳- چگونگی مبارزه شیعه با حدیث سازی غلات

شیعیان عالم و فقیه از همان آغاز جریان حدیث سازی غلات به وسیله آهنگ بیدارباش ائمه علیهم السّلام متوجه توطئه خطرناک غلات شدند و در جست و جوی راههای عملی برای مبارزه با آن برآمدند.

برای مبارزه با نوع اول حدیث سازی، شروع به نگارش کتب رجالی کردند و در آن کتب به معرفی راویان راستگو و مورد اطمینان و راویان دروغگو و واضح حدیث می پرداختند و از این جاست که در دنیای اسلام، اولین کتب رجالی پدید آمد.

در این باره می توان قدیمترین کتب رجالی شیعه تا اوایل قرن چهارم را از قرار زیر ذکر کرد:

۱- کتاب الرّجال، نوشته عبد الله بن جبلة کنانی (متوفای ۲۱۹ ه ق)

۲- کتاب مشیخه، نوشته حسن بن محبوب (متوفای سال ۲۲۴ ه ق)

۳- کتاب الرّجال، نوشته حسن بن فضال (متوفای سال ۲۲۴ ه ق)

۴- کتاب الرّجال، نوشته علی، فرزند حسن بن فضال.

۵- کتاب الرّجال، نوشته محمد بن خالد برقی.

۶- کتاب الرّجال، نوشته فرزندش احمد بن محمد بن خالد (متوفای ۲۷۴ ه ق)

۷- کتاب الرّجال، نوشته احمد عقیقی (متوفای ۲۸۰ ه ق)

۸- کتاب الرّجال، نوشته حمید دهقان (متوفای سال ۳۱۰ ه ق)

۹- کتاب الرّجال، نوشته محمّد بن عمر بن عبد العزیز کشی (متوفای ۳۲۸ ه ق)

۱۰- کتاب الرّجال، نوشته محمّد بن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۹ ه ق)

۱۱- کتاب الرّجال، نوشته شیخ ابو العباس احمد بن محمّد بن سعید بن عقده (۲۲۳- ۲۴۹ ه ق) که در آن به بررسی چهارده هزار راوی پرداخته بود (۱)، امّا بدیهی است که نگارش کتب رجالی برای مبارزه با نوع دوم حدیث سازی یعنی حدیث سازی، از طریق «دس» ناکافی می نمود، زیرا چه بسا احادیثی که دارای سلسله سند معتبر، اما از نظر محتوا و متن، مخالف با اصول اسلام بودند.

از این جاست که به احادیث فراوانی برمی خوریم که با آن که از نظر سند بی عیب و نقص می باشند، اما مورد عمل اصحاب قرار نمی گیرند و این سخن درباره آنها شایع شده است که «کلما ازدادت صحّحه ازدادت ضعفها»؛ هرچه این احادیث از نظر سلسله سند دارای صحّت بیشتر باشند، اما چون مورد عمل اصحاب قرار نگرفته اند، موجبات بی اعتمادی بیشتری را نسبت به آن احادیث فراهم می آورد.

در این جاست که ائمه علیهم السّلام برای خنثی کردن این نوع از توطئه غلامت به کمک شیعیان می آیند و برای آنان ملاکهایی کلی تعیین می کنند که آن ملاکها، نه در مورد اسناد احادیث، بلکه درباره محتوا و متن احادیث می باشد، که به شیعیان می آموزند در برخورد با این گونه احادیث، به جای آن که به نقد اسناد حدیث پردازند، به متن و محتوای حدیث دقّت کنند و با توجه به آن ملاکها آن را رد یا قبول کنند.

این ملاکها که برای مقبول افتادن حدیث ذکر شده بود، از این قرار است:

۱- موافقت با قرآن و عدم مخالفت با آن (۲)

۲- موافقت با سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و عدم مخالفت با آن (۳)

۳- شاهد و تأیید داشتن از احادیث ثابت شده ائمه علیهم السّلام. (۴)

ص: ۳۳۴

۱- ۱) - الذریعه، ج ۲، ص ۱۳۲. [۱] همچنین بنگرید به: آقا بزرگ تهرانی، مصفّی المقال فی مصنّفی علم الرجال.

۲- ۲) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۴۶؛ الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۶۹.

۳- ۳) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۴۷-۱۴۶؛ التهذیب، ج ۸، ص ۵۵؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۲۸۸.

۴- ۴) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۴۷-۱۴۶.

گرچه احادیث فراوانی درباره این ملاکها نقل شده است، اما ما در این جا فقط به ذکر دو حدیث بسنده می کنیم:

۱- امام صادق علیه السلام می فرماید:

هیچ حدیثی را از قول ما قبول نکنید، مگر آن که موافق قرآن و سنت باشد یا با آن حدیث، شاهی از احادیث سابق ما بیاید. همانا مغیره بن سعید، که لعنت خدا بر او باد! احادیثی را در کتب اصحاب پدرم جعل کرد که پدرم آنها را نگفته بود. پس از خدا پروا کنید و از قول ما حدیثی را که مخالف با گفتار پروردگارمان و سنت پیامبرمان محمد صلی الله علیه و اله می باشد، نپذیرید، زیرا هر گاه ما حدیثی بگوییم می گوئیم: خداوند چنین فرمود و پیامبر خدا صلی الله علیه و اله چنان فرمود.

(۱)

۲- امام رضا علیه السلام در ادامه حدیثی، که سابقا از آن حضرت علیه السلام درباره جعل اخبار از سوی ابو الخطاب نقل کردیم، چنین می فرماید: «... پس آنچه را که از قول ما نقل می شود و مخالف قرآن است، نپذیرید، زیرا ما هر گاه سخن بگوییم، موافق قرآن و سنت می گوئیم. سخنان ما یا از خداست، و یا از پیامبر او و ما هیچ گاه در احادیث خود نمی گوئیم: فلانی چنین گفت و بهمانی چنان گفت، تا در این هنگام موجبات تناقض در کلمات ما پدید آید.

کلام آخرین نفر ما (ائمہ علیهم السلام) همانند کلام اولین فرد ماست و کلام اولین فرد ما تأیید کننده کلام آخرین نفر ما می باشد. اگر کسی برای شما حدیثی خلاف آنچه گفتیم آورد، آن را بر او رد کنید و به او بگویید: تو خود نسبت به آنچه آورده ای داناتر هستی.

این را بدانید که هر گفتاری از ما دارای حقیقتی می باشد و همه گفتارهای ما نوری دارند، پس آنچه که حقیقت و نور ندارد، (گفتار ما نیست، بلکه) گفتار شیطان است.» (۲)

۴- نتیجه این مبارزه

شیعه خیلی زود توانست به وسیله نقّادی سند با کمک علم رجال و نقّادی متن و محتوا با توجه به ملاکها و معیارهای یاد شده، بسیاری از احادیث جعل شده به وسیله

ص: ۳۳۵

۱- ۱) - اختیار معرفه الرجال، ص ۱۴۶.

۲- ۲) - همان، ص ۱۴۷.

غلات را از درون کتب خود براند و کتب حدیثی خود را بیالاید.

بخصوص صاحبان کتب اربعه روایی شیعه، عنایت بسیاری به پالایش احادیث، هم از نظر متن و هم از نظر سند، داشتند و توانستند با پالایش احادیث اصول اربع مائه و دیگر کتب روایی سابق، خدمت بزرگی به معارف شیعه کنند. اما نمی توان با قاطعیت ادعا کرد که همه احادیث کتب اربعه حتما از سوی معصومین علیهم السّلام صادر شده است و هیچ حدیث جعلی، در این کتب یافت نمی شود.

در میان شیعه، بجز عدّه معدودی از اخباریها، هیچ کس به صحت همه احادیث کتب اربعه معتقد نیست (۱) و فقههای شیعه، هنگامی که حکمی فقهی، تنها مستند به حدیثی در کتب اربعه باشد، با دقت به موشکافی در آن حدیث می پردازند و چه بسیار احادیثی که از تیغ موشکافی آنها جان سالم به در نبرده، طرد می شوند.

به عنوان مثال، احادیث فراوانی در کتاب کافی یافت می شود که هم از نظر سلسله سند و هم از نظر متن و محتوا دارای اشکال می باشد. در بسیاری از اسناد کتاب کافی، افراد غالی یا لاقبل متهم به غلو وجود دارد و در بعضی از احادیث این کتاب، مواردی یافت می شود که مخالف صریح قرآن است؛ مثل روایتی که تحریف قرآن را ثابت می کند و می گوید: قرآن در ابتدا هفده هزار آیه بود. (۲) این مخالف صریح آیه: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذُّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** (۳) می باشد.

وجود این نوع احادیث در کافی است که بهانه به دست مخالفان و دشمنان شیعه داده است تا شیعه را به اعتقاد به عقایدی همچون تحریف قرآن متهم کند و چه بسیار کتابهایی که هم اکنون به وسیله وهابیت منتشر شده و با استناد به کافی و دیگر کتب روایی شیعه، که احیانا روایاتی از این قبیل در آنها یافت می شود، با استناد به چند حدیث معدود و با مطرح کردن این که کافی یکی از کتب معتبر نزد شیعه است، اعتقاد به تحریف قرآن را در نزد شیعه مسلم می انگارند و بدین وسیله اذهان مردم ساده دل و بی خبر از

ص: ۳۳۶

۱-۱) - برای آگاهی بیشتر از این مبحث رجوع شود به: معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۶-۲۲ و ۹۷-۸۷.

۲-۲) - الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۶۳۴.

۳-۳) - حجر ۹/؛ [۱] ما خود قرآن را فرو فرستادیم و خود آن را (از هر گونه تحریف) حفظ خواهیم کرد.

کتب و منابع شیعه را نسبت به شیعه مکدر می سازند. (۱)

این در حالی است که در میان شیعه، بجز یکی دو نفر، همگی اجماع بر عدم تحریف قرآن دارند. (۲)

امّا متأسفانه این اتهامها و این حجم تبلیغات بر ضدّ شیعه، هنوز نتوانسته است علمای شیعه را به فکری اساسی وادارد، تا به بازنگری عمیق و دقیق در میان روایات کافی و دیگر کتب روایی خود پردازند.

آنچه هم اکنون به دنبال قرون متوالی در نزد شیعه معمول است، این است که هنگامی که مدرک و مستند یک حکم جزئی فقهی، یک حدیث باشد، با دقت‌هایی فراتر از دقت دقیقترین ذره بین های دنیا به بحث و بررسی درباره صحت آن حدیث و مناقشه در سند و متن آن می پردازند، اما هنگامی که به حوزه علم عقاید و کلام می روند، کمتر این دقتها را معمول می دارند و چه بسیار عقایدی که آنها را به وسیله احادیث ضعیف اثبات می کنند.

همین موضوع است که بزرگترین نقطه ضربه پذیر شیعه را فراهم آورده و از قدیم الایام تاکنون، شیعه ضربات فراوانی را از همین نقطه متحمل شده است.

هم اکنون کتاب کافی با تیراژهای فراوان در میان کشورهای عرب به عنوان مهمترین و معتبرترین کتاب روایی شیعه توزیع می گردد و عده ای بهانه جو که به دنبال کوچکترین فرصت برای ضربه زدن به شیعه می باشند، بعضی از احادیث آن را مستمسک خود قرار داده، حملات خود به شیعه را شدت می بخشند، در حالی که این نکته قابل توجه است که شاید بتوان گفت: هم اکنون در میان علما و شیعه هیچ کسی یافت نمی شود که معتقد به صحت همه احادیث کافی باشد. (۳)

این نکته قابل توجه است که از نظر سلسله سند (که علمای شیعه جرأت بیشتری برای ورود در این مبحث دارند) و نه از نظر متن، تنها حدود سی درصد احادیث کافی، طبق ملاک‌هایی که متأخران برای حدیث صحیح از نظر سند وضع کرده اند، صحیح

ص: ۳۳۷

۱- ۱) - به عنوان مثال، احسان اللهی ظهیر در کتاب الشیعه و السنه چنین کرده است.

۲- ۲) - برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: محمد هادی معرفت، صیانه القرآن عن التحریف؛ لطف الله صافی، مع الخطیب فی خطوطه العریضه.

۳- ۳) - معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۶-۲۲.

آماری که در این زمینه از احادیث کافی گرفته شده، از این قرار است:

کل احادیث کافی: ۱۶۱۹۹ حدیث.

احادیث صحیح: ۵۰۷۸ حدیث.

احادیث حسن (۲): ۱۴۴ حدیث.

احادیث موثق (۳): ۱۱۲۸ حدیث.

احادیث قوی (۴): ۳۰۲ حدیث.

احادیث ضعیف (۵): ۹۴۸۵ حدیث (۶).

ص: ۳۳۸

۱-۱) - توضیح آن که «صحیح» در اصطلاح قدمای امامیه عبارت بود از «هر حدیثی که دارای قراینی باشد که موجب اطمینان و وثوق به صدور آن از معصوم علیه السلام گردد». بعضی از این قرائن عبارت بود از: وجود حدیث در بسیاری از اصول اربع مائه، تکرار حدیث در یک یا چند اصل با طرق مختلف، وجود حدیث در اصلی که منتسب به یکی از اصحاب اجماع است و وجود حدیث در کتبی که بر ائمه علیهم السلام عرضه شده و آنان، آن کتاب را تأیید کرده اند. اما با گذشت قرون، این قراین از بین رفت و امامیه مجبور شدند اصطلاح جدیدی برای «صحیح» وضع کنند. پس از قرن هشتم هجری که سید جمال الدین بن طاووس یا علامه حلّی قدس سرّه تقسیم بندی جدیدی برای احادیث عرضه کردند، صحیح این گونه تعریف شد: «حدیث صحیح، حدیثی است که سلسله سند آن از راوی تا معصوم علیه السلام به صورت متصل افراد امامی عادل ضابط باشند و مراد از صحیح نزد متأخران، همین معنای دوم است.» (جعفر سبحانی، اصول الحدیث و احکامه، ص ۵۲-۴۳، با تلخیص و تصرف؛ حسن بن زین الدین، منتقى الجمان، ص ۸).

۲-۲) - حدیث حسن، حدیثی است که آن را امامی ممدوح نقل کرده باشد، بدون آن که مدح کنندگان به عدالت او تصریح کرده باشند (اصول الحدیث و احکامه، ص ۴۸).

۳-۳) - حدیث موثق، حدیثی است که در سلسله سند آن، فرد مسلمان مورد اطمینان که غیر شیعه است وجود داشته باشد (اصول الحدیث و احکامه، ص ۴۸).

۴-۴) - حدیث قوی در دو مورد استعمال می شود: گاهی به همان معنای موثق به کار می رود؛ یعنی حدیثی که در آن افراد مسلمان غیر امامی موثق باشند، و گاهی به معنای حدیثی می باشد که در سند آن فرد امامی وجود دارد که مدح و ذمی درباره او نرسیده است. (اصول الحدیث و احکامه، ص ۵۷) و مراد از قوی در این جا، همان معنای دوم است.

۵-۵) - حدیث ضعیف، آن است که در هیچ کدام از اقسام ذکر شده داخل نباشد (اصول الحدیث و احکامه، ص ۴۸).

۶-۶) - این آمار به نقل از دراسات فی الکافی للکلینی و الصحیح للبخاری، صفحه ۱۳۹ آورده شده است.

در این جاست که به این نتیجه می‌رسیم که تلاش مرحوم کلینی و دیگر صاحبان کتب اربعه، بسیار قابل تقدیر می‌باشد، اما تلاش کاملی نبود و آنها نتوانستند احادیث شیعه را به طور کلی از احادیث جعلی غلات و غیر غلات پالایش کنند. بسیار بجاست که علمای بزرگ شیعه با تشکیل لجنه‌ای به پالایش دوباره احادیث این کتب پردازند و نتیجه را به صورت مهذب‌هایی از این کتب، به جهانیان عرضه کنند تا این نقطه ضربه پذیر شیعه نیز سد گردد.

غلات و علم رجال

اشاره

یکی از تأثیرات مخرب و منفی فرقه‌های غلات در شیعه، آثاری است که از آنها در علم رجال شیعه به جا مانده است که هنوز علم رجال دیرپای شیعه از این آثار پایدار در رنج می‌باشد.

با مراجعه به موسوعات رجالی شیعه، به نام بسیاری از افراد برمی‌خوریم که متهم به غلو شده‌اند و نفس این اتهام، حال چه ثابت بشود و چه نشود، باعث اختلاف در میان رجالیون شیعه، برای قبول یا رد روایات این افراد شده است و از این جاست که آثار منفی غلات در علم رجال، به علوم دیگر شیعی مانند عقاید و فقه نیز سرایت می‌کند، زیرا افراد متهم به غلو در سلسله اسناد بسیاری از روایات عقیدتی و فقهی قرار دارند که با روشن نشدن وضع آنان، آن روایات نیز بلا تکلیف می‌مانند، مگر این که از جای دیگر، دلیلی قاطع بر رد یا تأیید آن روایات بیابیم.

به هر حال، سرمنشأ آثار منفی غلات در علم رجال را می‌توان مواردی از قرار زیر دانست:

۱- اختلاف در معنای غلو و درجات غلو

در کتب رجالی، عده‌ای متهم به غلو شده‌اند، در حالی که با مراجعه به شرح حال آنان درمی‌یابیم که هیچ عقیده‌ای که دلالت بر غلو کند، نداشته‌اند. (۱)

ص: ۳۳۹

۱- ۱) - مامقانی، عبد الله، تنقیح المقال فی علم احوال الرجال، (چاپ سنگی)، ج ۱، ص ۲۱۲.

از این جاست که به تقسیم بندی که در اول کتاب درباره غلوّ کردیم، می‌رسیم که غلوّ در اصطلاح علمای رجال، دو استعمال دارد: یکی غلوّ در ذات؛ یعنی قول به الوهیت ائمه علیهم السّلام یا حلول روح خداوندی در آنها و دیگری غلوّ در صفات؛ مانند انتساب بسیاری از معجزات و کرامات به ائمه علیهم السّلام. از بررسی موارد این اتهامات به این نتیجه می‌رسیم که غلوّ در این کتب به یک معنا به کار نرفته، بلکه گاهی درباره شخصی به کار می‌رود که مسلماً از فرق و گروه‌های معروف غلات بوده است و در بعضی از موارد درباره شخصی به کار رفته که اعتقادات خاصی درباره صفات ائمه علیهم السّلام و یا معجزات آنها داشته است (۱). جالب آن است که بسیاری از روایانی که متّهم به غلوّ شده‌اند، از سوی نصر بن صّبّاح این اتهام بر آنان وارد شده، که خود او نیز متّهم به غلوّ است.

مرحوم آیه الله خویی درباره رفع این مشکل می‌گوید:

غلوّ دارای درجاتی است و ممکن است شخصی که دارای درجه پایینی از غلوّ است، اشخاص دارای غلوّ در درجه بالا را از غلات بداند و آنها را لعنت کند. (۲)

به هر حال، مشخص نبودن معنای غلوّ در علم رجال، باعث می‌شود که هنگام بررسی اتهامات، مشکلاتی برای عالم رجالی پدید آید و بسادگی نتواند شخص مورد اتهام را رد یا تأیید کند.

۲- نزاع قمیها و بغدادیها و راه یافتن اجتهاد در علم رجال

مسأله غلات باعث شد تا در قرن چهارم هجری، اختلافی اساسی میان دو گروه از علمای شیعه درباره غلوّ پدید آید.

علماء و بزرگان قم از یک سو همانند شیخ صدوق، بسیاری از صفات عالی و نیز کرامات پیامبر صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السّلام را منکر شدند و معتقدان به آن صفات و کرامات را متّهم به غلوّ کردند، که نقطه اوج این اختلاف در مسأله سهو النبی صلی الله علیه و اله بود که قمیها معتقد بودند پیامبر صلی الله علیه و اله عصمت از سهو ندارد و برای آن حضرت صلی الله علیه و اله مسأله سهو و فراموشی در حال

ص: ۳۴۰

(۱-۱) - سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، (چاپ دوم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۰۸ ق)، ص ۹۳.

(۲-۲) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۱۳۶، ذیل شرح حال نصر بن صّبّاح.

ابو جعفر محمد بن حسن بن ولید، استاد شیخ صدوق می گفت: اولین درجه غلو آن است که شخص معتقد به رخ ندادن سهو برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله باشد. (۲) البته واضح است که مراد او از غلو در این جا، غلو در صفات است نه در ذات و چنین غلوی مانند غلو در ذات موجب کفر نمی شود.

از طرف دیگر، علمای شیعی بغداد همانند شیخ مفید، معتقد به عدم جواز سهو برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بودند و نیز صفات و فضایل بسیار دیگری برای ائمه صلی الله علیه و اله ثابت می کردند که قمیها آنها را انکار می کردند و طرف مقابل خود یعنی قمیها را متهم به تقصیر و کوتاهی در معرفت پیامبر صلی الله علیه و اله و ائمه می دانستند. (۳) شیخ مفید درباره پیشگفته استاد شیخ صدوق، می فرمود: «اگر این نقل قول از او صحیح باشد، او مقصر است.» (۴)

این گروه علامت غلو را نفی حدوث از ائمه علیهم السلام و حکم به الوهیت و قدیم بودن آنها می دانستند (۵) که البته منظور آنها از غلو در این جا غلو در ذات بود.

گفته شده است:

نتیجه ای که از این اختلاف پدید آمد، این بود که اجتهاد در علم رجال راه پیدا کرد، بدین ترتیب که قمیها و ابن غضائری که شأن و منزلت خاصی برای ائمه علیهم السلام قائل بودند و تعدی از آن منزلت را غلو می دانستند، هنگام بررسی احوال راویان به روایات آنها دقت می کردند و هرگاه در روایات آنان، مطلبی را می یافتند که با عقیده شان درباره ائمه علیهم السلام منافات داشت و از آن حدی که برای ائمه علیهم السلام قائل بودند، فراتر رفته بود، راوی آن را متهم به غلو و روایات آنان را رد می کردند. لذا مشاهده می کنیم که بسیاری از افراد که متهم به غلو شده اند، این اتهام از سوی قمیها و ابن غضائری بر آنان وارد شده است و به

ص: ۳۴۱

-
- ۱-۱) - برای اطلاع بیشتر، رجوع شود به: یعقوب جعفری، مقایسه ای میان دو مکتب فکری شیعه در قم و بغداد، (ارائه شده برای کنگره شیخ مفید قدس سره)، ص ۲۶-۲۵.
 - ۲-۲) - من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۵۸.
 - ۳-۳) - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۳۶.
 - ۴-۴) - تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۵ (مصنفات الشیخ المفید، مجلد پنجم).
 - ۵-۵) - همان، ص ۱۳۶.

دنبال این اتهام، آنها را به دروغ‌گویی و حدیث‌سازی نیز متهم کرده اند. (۱) جالب آن است که بعضی از موارد و اعتقاداتی که باعث می‌شد تا شخصی از سوی قمیها به غلو متهم شود، اعتقاداتی درباره ائمه علیهم‌السلام است که هم اکنون جزء ضروریات یا مثل ضروریات مذهب شیعه، شمرده می‌شود. (۲)

۳- صاحبان و راویان اصول در میان متهمان به غلو

در میان صاحبان «اصول اربع مائه» گاهی نام افراد متهم به غلو دیده می‌شود؛ مانند:

داود بن کثیر رقی (۳) و علی بن احمد ابو القاسم کوفی. (۴) همچنین بعضی از راویان «اصول» و «کتب» روایی شیعه مانند احمد بن هلال عبرتایی در بین متهمان به غلو یافت می‌شود. (۵)

از آن جا که صحت احادیث این گروه متوقف بر روشن شدن حال آنها در طول زندگانی یا لااقل در حال روایت کردن اصول و کتب می‌باشد، در علم رجال بحثهای فراوانی درباره شخصیت‌های این گونه شده و اختلاف درباره این گونه شخصیتها، اختلاف در روایات منقول از آنها را نیز در پی آورده است.

۴- نیکو بودن حالت قبل از غلو

درباره بعضی از غلات مانند ابو الخطاب (۶)، طاهر بن حاتم (۷)، علی بن احمد ابو القاسم کوفی (۸)، محمد بن علی بن بلال (۹)، محمد بن علی شلمغانی (۱۰) و فارس بن حاتم (۱۱)، گفته شده است: آنها قبل از آن که غالی شوند، از شیعیان پاک و راستگو بوده اند که در علم رجال از

ص: ۳۴۲

۱- ۱) -بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۳۶؛ کلیات فی علم الرجال، ص ۹۳، به نقل از: الفوائد الرجالية، ص ۳۸-۹.

۲- ۲) -تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۱۲.

۳- ۳) -الذریعه، ج ۲، ص ۱۶۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۲۲.

۴- ۴) -الذریعه، ج ۲، ص ۱۶۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۴۶.

۵- ۵) -معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۵۲.

۶- ۶) -معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۴۳. [۱]

۷- ۷) -همان، ج ۹، ص ۱۵۶. [۲]

۸- ۸) -همان، ج ۱۱، ص ۲۴۶. [۳]

۹- ۹) -همان، ج ۱۶، ص ۳۰۹. [۴]

۱۰- ۱۰) -همان، ج ۱۷، ص ۴۷. [۵]

۱۱- ۱۱) -همان، ج ۱۳، ص ۲۳۸. [۶]

این حالت به «الاستقامه قبل الغلو» (یعنی قبل از غلو در راه مستقیم بودن) تعبیر می شود.

درباره این حالت در بین علمای رجال در سه مقام ممکن است اختلاف واقع شود:

۱- آیا شخص قبلاً دارای حالت استقامت بوده یا نه؟

۲- آیا روایاتی که از او نقل شده در حال استقامت بوده یا در حال غلو؟

۳- اگر بپذیریم که شخص دارای حالت استقامت بوده و روایات منقول از او در حال استقامت نقل شده، آیا روایات او معتبر است یا خیر؟

۵- توبه و بازگشت غالی

بعضی از غلات در اثر ارشادهای ائمه علیهم السّلام از غلو خود دست برداشتند و دوباره به شیعیان پیوستند؛ مانند آنچه درباره صالح بن سهل همدانی گفته شده است. (۱) مسائلی که درباره این نوع اشخاص در علم رجال مطرح می شود، از این قرار است:

۱- آیا شخص، حالت رجوع و بازگشت داشته یا نه؟

۲- روایات منقول از او، آیا در حال غلو بوده یا در حال پس از توبه؟

۳- اگر ثابت شود که این روایات در حال رجوع نقل شده آیا این روایات، دارای اعتبار است یا خیر؟

۶- غلو و وثاقت

بعضی از رجال یون شیعه، همچنان که وثاقت را با سنی بودن راوی منافی نمی دانند، در بعضی از موارد، غلو را نیز با وثاقت منافی نمی بینند و معتقدند که ممکن است شخص دارای غلو باشد، اما در عین حال، فردی موثق و راستگو به حساب آید؛ مثلاً مرحوم آیه الله خویی درباره محمد بن علی بن بلال می گوید:

او از جمله افراد غلات بود... اما در عین حال، وثاقت نداشتن وی ثابت نشده است. (۲)

سخنی که ما در این جا داریم، این است که اگر منظور ایشان، این باشد که با توجه به این که محمد بن علی بن بلال قبلاً دارای حالت استقامت بوده، پس روایات حال

ص: ۳۴۳

۱- ۱) - معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۷۲.

۲- ۲) - همان، ج ۱۶، ص ۳۰۹.

استقامت او موثق است، سخن بجایی است. همچنین اگر غلّو این شخص، به نحو غلّو در صفات بوده، باز هم برای وثاقت وجهی هست. اما اگر بگوییم که شخص دارای غلّو در ذات بوده و منظور از وثاقت، وثاقت روایات او در حال غلّو می باشد، سخن درستی نگفته ایم، زیرا در فصل قبل، گفتیم که فرق مختلف غلات، هنگامی که در وادی غلّو می افتادند، سرانجامشان به اباحی گری منتهی می شد و طبعاً چنین افرادی از دروغ و حدیث سازی پرهیز نداشتند.

۷- روایت غلات از راوی

بعضی از افراد مانند جعفر بن محمد بن مفضل در علم رجال مستقیماً متهم به غلّو نشده اند، اما درباره آنها نقل شده است که غلات از او روایت نقل می کرده اند (۱). این خود منشأ اختلافی در بین رجالین برای اعتبار یا عدم اعتبار روایت این گونه اشخاص می شود. نیز در موارد دیگر، غلات درباره بعضی از افراد می گویند: «او از بزرگان ماست»؛ مثل آنچه درباره داود بن کثیر رقی گفته شده است. (۲) در این گونه موارد نیز اختلاف در میان رجالین پدید می آید.

۸- غلّو یا علّو

رجال نویسانی مانند نجاشی، درباره بعضی از اشخاص، تعبیری این گونه دارند:

«كان غلّوا (علّوا) في الوقت.» (۳)

سپس بین رجال نویسان بعدی در این عبارت، اختلافاتی پدید آمده است:

۱- بعضی گفته اند: این کلمه «غلّو» است و مراد آن است که شخص در آن هنگام غالی بوده است.

۲- بعضی دیگر گفته اند: این کلمه «غلّو» است و مراد آن است که راوی در هنگام نقل روایت از راوی قبلی، در اوج جوانی خود که همه نیروهای جسمی انسان در نهایت حدّ

ص: ۳۴۴

۱- ۱) - معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲- ۲) - رجال النجاشی، ص ۲۵۷.

۳- ۳) - مانند آنچه نجاشی درباره احمد بن عبد الواحد گفته است. (معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۱۴۴). [۱]

خود قرار دارد، بوده است.

۳- بعضی نیز گفته اند: این کلمه «علو» است و به معنای آن است که راوی در آن هنگام، سنّ زیادی داشته است.

چنان که در بعضی از موارد می گوید: «كان علواً في الوقت فلم اسمع منه الحديث».

یعنی این شخص در آن هنگام، بسیار پیر شده بود (و با توجه به این که در هنگام پیری قوای انسان به تحلیل می رود) من از او حدیثی نشنیدم تا نقل کنم. (۱)

۹- اسامی حدود صد و بیست تن از متهمان به غلو

در کتب مختلف رجالی شیعه، بسیاری از راویان متهم به غلو شده اند که نفس این اتهام، خود موجبات اختلاف در وثاقت فرد را پدید می آورد.

ما در این جا برای هر چه کاملتر شدن بحث، با استقرایی نسبتاً کامل، اسامی این افراد را از کتاب معجم رجال الحديث که بحق باید گفت: «در زمان معاصر، کاملترین کتاب رجالی شیعه می باشد» استخراج کرده ایم و توضیحات لازم را در ذیل نام هر شخص خواهیم داد. (۲)

قبل از ورود به این بحث، خود را ناچار از تذکرات ذیل می بینم:

۱- بدیهی است که اتهام غلو به معنای اثبات آن نیست و چه بسیار افراد پاکی که متهم به غلو شده اند. همچنین ذکر این اسامی در کتاب معجم رجال الحديث به معنای قبول اتهام از سوی نویسنده آن نمی باشد.

۲- در بسیاری از موارد، این اتهام از سوی قمیها و ابن غضائری وارد شده است که اعتقادات خاصی درباره کرامات و صفات ائمه داشتند.

۳- ممکن است بسیاری از افراد متهم شده، هم اکنون در سلسله اسناد روایات شیعه وجود نداشته باشند، اما مسلم آن است که آنان در زمان خود روایاتی از ائمه یا اصحاب آنان نقل می کرده اند که شاید بسیاری از روایات آنها به وسیله صاحبان کتب اربعه و دیگر کتب روایی شیعه، پالایش شده باشد.

ص: ۳۴۵

۱- ۱) - معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۱۴۴ بعضی از این احتمالات را ذکر کرده است.

۲- ۲) - در مواردی نیز از دیگر کتب رجالی مانند: جامع الرواه و فهرست شیخ طوسی استفاده کرده ایم.

۴- بعضی از این افراد متهم، هم اکنون در سلسله اسناد کتب روایی شیعه وجود دارند.

مؤلف معجم رجال الحدیث در این باره کتب اربعه و کتاب کامل الزیارات و تفسیر قمی را که از معتبرترین کتب نزد شیعه می باشند، برگزیده و در مواردی که از فردی روایاتی در این کتب موجود باشد، متذکر می شود.

از این جا روشن می شود که موجود نبودن روایت از شخصی در این کتب، به معنای نبود روایات او در دیگر کتب روایی شیعه نمی باشد.

۵- رهبران فرقه های غلات که فرقه هایی با نام آنان تشکیل شده بود و در فصل دوم از آنها نام بردیم، به جهت پرهیز از تکرار، در این جا از ذکر نام آنان خودداری می کنیم.

۶- ملاک ما در این اتهام، یاد شدن شخص متهم با الفاظ و عناوینی همچون «غلو» و «ارتفاع» و مشتقات آن دو و نیز منتسب کردن شخص متهم به یکی از فرقه های غلات مانند: خطابی، مغیره و... است. تنها در یک مورد (ابو هارون مکفوف)، انتساب روایت غلو آمیز را ملاک قرار داده ایم.

اما اسامی این افراد به ترتیب حروف الفبا

۱- ابراهیم بن اسحاق (۱)

۲- ابراهیم بن یزید مکفوف (۲)

۳- ابن ابی الزرقاء

۴- ابو السمهری

این دو نفر مورد لعنت امام جواد علیه السلام قرار گرفتند. (۳)

۵- ابو عبد الله مغازی

او یکی از غلات زمان امام هادی علیه السلام بود. (۴)

۶- ابو هارون مکفوف

کشی روایتی از یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل می کند که در آن، راوی مطالب

ص: ۳۴۶

۲-۲- همان، ص ۳۵۵. [۱]

۳-۳- همان، ج ۲۱، ص ۱۸۰.

۴-۴- همان، ص ۲۳۱.

غلو آمیزی را به ابو هارون نسبت می دهد و امام او را لعنت می کند. (۱)

۷- احکم (احلم) بن بشار مروزی

او از یاران امام جواد علیه السلام بود. (۲)

۸- احمد بن حسین بن سعید، ابو جعفر اهوازی ملقب به «دندان»

او در سلسله اسناد بعضی از روایات واقع شده است. (۳)

۹- احمد بن علی ابو العباس الرازی

۱۰- احمد بن محمد بن سیار معروف به «ابو عبد الله سیاری قمی»

نام او در سلسله اسناد کتاب نوادر الحکمه وجود دارد. او در زمان امام حسن عسکری علیه السلام می زیسته است. (۴)

۱۱- اسحاق بن محمد بن احمد بصری

او از یاران امام هادی علیه السلام بود. (۵)

۱۲- اسحاق بن محمد بن احمد بن ابان بن مرار بن عبد الله ملقب به «احمر»

او در سال ۱۸۶ ه ق از دنیا رفت.

نام او در سلسله اسناد بعضی از روایات کافی وجود دارد. (۶)

۱۳- امیه بن علی قبسی شامی.

نام او در سلسله اسناد بصائر الدرجات و تهذیب الاحکام وجود دارد. (۷)

۱۴- جحدر بن مغیره

او یکی از یاران ابو الخطاب بود (۸)

۱۵- جعفر بن اسماعیل منقری (مقری) (۹)

۱۶- جعفر بن محمد بن مالک الفزاری (۱۰)

- ١-١) - معجم رجال الحديث، ج ٢٢، ص ٧٣.
- ١-٢) - همان، ج ١، ص ٣٦٦.
- ٢-٣) - همان، ج ٢، ص ٩٣. [١]
- ٢-٤) - همان، ص ٢٨٣. [٢]
- ٣-٥) - همان، ج ٣، ص ٦٧.
- ٣-٦) - همان، ص ٦٩.
- ٤-٧) - همان، ص ٢٣٣. [٣]
- ٤-٨) - همان، ج ٤، ص ٣٧. [٤]
- ٥-٩) - همان، ص ٥٤. [٥]
- ٥-١٠) - همان، ص ١١٧. [٦]

۱۷- جعفر بن محمد بن مفضل (۱)

۱۸- جعفر بن معروف (۲)

۱۹- جعفر بن میمون

او یکی از یاران ابو الخطاب بود. (۳)

۲۰- جعفر بن واقد

او مورد لعن امام جواد علیه السلام واقع شد. (۴)

۲۱- جماعه بن سعد الجعفی (ختعمی) الصائغ

او به همراه ابو الخطاب کشته شد. (۵) در کتاب کافی، از او روایتی در باب علم امام علیه السلام نقل شده است. (۶)

۲۲- الحرث الشامی

به احتمال زیاد او همان عبد الله (۷) بن حارث شامی است که به همراه شش نفر دیگر از سران غلات مورد لعن امام صادق علیه السلام قرار گرفت.

۲۳- حسن بن خزّاد قمی (۸)

۲۴- حسن بن عبد الله (عبید الله) قمی (۹)

۲۵- حسن بن علی بن ابی عثمان معروف به «سجاده»

او را در شمار یاران امام جواد و امام هادی علیهما السلام دانسته اند و به او نسبت داده اند که از پیروان ابو الخطاب بوده است. او در سلسله اسناد کتاب کامل الزیارات واقع شده است. (۱۰)

۲۶- حسن بن محمد بن بابا قمی

او یکی از سران غلات بود و قبل از غلو از یاران امام هادی و امام عسکری علیهما السلام به

ص: ۳۴۸

(۱-۱) - جامع الرواه، ج ۱، ص ۱۶۱. [۱]

(۲-۲) - معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۳۱. [۲]

٣-٣) -جامع الرواه، ج ١، ص ١٦٣.

٣-٤) -معجم رجال الحديث، ص ١٣٤.١٣٤. [٣]

٥-٥) -همان، ص ١٤٣.

٦-٦) -الاصول من الكافي، ص ٢٦١، ح ٣.

٧-٧) -جامع الرواه، ج ١، ص ١٧٣.

٨-٨) -معجم رجال الحديث، ج ٤، ص ٣١٧.

٩-٩) -همان، ص ٣٧٧. [٤]

١٠-١٠) -همان، ج ٥، ص ٢١.

شمار می رفت. (۱)

۲۷- حسین بن شادویه (۲)

۲۸- حسین بن عبید الله سعدی (قمی)

گفته شده است: او را به اتهام غلو از قم راندند. (۳)

۲۹- حسین بن علی خواتیمی

او در زمان امام رضا علیه السلام می زیسته است. (۴)

۳۰- حسین بن میاح مدائنی

او که از یاران امام کاظم و امام صادق علیهما السلام بوده، در سلسله اسناد کتاب کافی واقع شده است. (۵)

۳۱- حسین بن یزید نوفلی (۶)

۳۲- حفص بن میمون

او از اصحاب امام صادق علیه السلام بود که نزد ابو الخطاب رفت و آمد داشت. (۷)

۳۳- حکم بن بشار (۸)

۳۴- حمزه بن عماره البربری (الیزیدی)

او یکی از سران هفت گانه غلات است که مورد لعن امام صادق علیه السلام قرار گرفت. (۹)

۳۵- خالد بن نجیح- خالد الخواتیمی- خالد الجوان

او از یاران امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده است. (۱۰)

۳۶- خلف بن محمد (۱۱)

۳۷- خیبری بن علی

ص: ۳۴۹

- ٢-٢) -جامع الرواه، ج ١، ص ٢٤٤.
- ٣-٣) -معجم رجال الحديث، ج ٦، ص ٢١؛ جامع الرواه، ج ١، ص ٢٤٦.
- ٤-٤) -معجم رجال الحديث، ج ٦، ص ٥٦.
- ٥-٥) -همان، ص ١٠٦.
- ٦-٦) -همان، ص ١١٣.
- ٧-٧) -همان، ص ١٥٦.
- ٨-٨) -همان، ص ١٦٤. [١]
- ٩-٩) -همان، ج ٦، ص ٢٧٢. [٢]
- ١٠-١٠) -همان، ج ٧، ص ٤٣.
- ١١-١١) -همان، ص ٦٩. [٣]

او یکی از یاران یونس بن ظبیان، خطابی معروف در زمان امام رضا علیه السلام بوده است. (۱)

۳۸- داود بن قاسم، ابو هاشم الجعفری (۲)

۳۹- داود بن کثیر رقی

او از کسانی است که در علم رجال مورد اختلاف فراوان واقع شده است. از سویی، بعضی او را از ارکان غلات دانسته اند و درباره او گفته اند که غلات از او حدیث فراوان نقل می کنند، و از سوی دیگر، از قول امام صادق علیه السلام درباره او نقل شده است که منزلت او همانند منزلت مقداد است. به هر حال، نام او در دوازده مورد در سلسله اسناد کتب اربعه واقع شده است. (۳) چنان که قبلاً آوردیم، او یکی از راویان «صاحب اصل» می باشد.

۴۰- ربیع بن زکریا الوراق (۴)

۴۱- سالم بن مکرم، ابو خدیجه

او یکی از یاران ابو الخطاب بود که به طور معجزه آسایی از قتل عام خطابیها نجات یافت و توبه کرد، اما حتی پس از توبه، بعضی از علمای رجال او را ضعیف شمرده اند. (۵)

۴۲- سفیان بن مصعب العبدری

او یکی از شاعران اهل بیت علیهم السلام بود که مورد توجه امام صادق علیه السلام قرار داشت و طبق روایتی، امام صادق علیه السلام به شیعیان خود سفارش می فرماید که اشعار او را به فرزندانشان بیاموزند. اما با این وصف، بعضی از رجالیون گفته اند: در اشعار او مطالبی دال بر اعتقاد به باورهای غلات طیاره (۶) یافت می شود. (۷)

۴۳- سلیمان بن زکریا الدیلمی

او از امام صادق علیه السلام روایت می کرد. (۸)

۴۴- سلیمان بن عبد الله الدیلمی

درباره او گفته شده است: از یاران امام صادق علیه السلام و از غلات بزرگ بود. مؤلف معجم رجال الحدیث احتمال می دهد که او با فرد سابق یکی باشد. نام او در یازده مورد در

ص: ۳۵۰

۱- ۱) - معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۷۸.

۲- ۲) - همان، ص ۱۲۰. [۱]

٣-٣) - همان، ج ٧، ص ١٢٢.

٤-٤) - همان، ص ١٧٠.

٥-٥) - همان، ج ٨، ص ٢٤.

٦-٦) - فرهنگ فرق اسلامی، ص ٣٢٧.

٧-٧) - معجم رجال الحديث، ج ٦، ص ١٥٩.

٨-٨) - همان، ج ٨، ص ٢٦١.

سلسله اسناد کتب اربعه واقع شده است. (۱)

۴۵-سهل بن زیاد

او از کسانی است که قمیها به اتهام غلو او را از قم راندند. (۲)

۴۶-شاه رئیس، ابو عبد الله (ابو عبد الرحمان) کندی (۳)

۴۷-صالح بن سهل (سهیل) همدانی

او از راویان امام صادق علیه السلام بوده و در سلسله اسناد تفسیر قمی و کافی واقع شده است. (۴)

۴۸-صالح بن عقبه بن قیس بن سمعان

او از امام صادق علیه السلام روایت می کند و بعضی از روایات او در کافی موجود است. (۵)

۴۹-طاهر بن حاتم بن ماهویه قزوینی

او قبل از آن که غالی شود، از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام بوده است. قبل از غلو، مرد نیکی بوده و روایاتی از او که در آن حال روایت شده است، در کافی وجود دارد. (۶)

۵۰-عباس بن صدقه

او را از غلات بزرگ دانسته اند. (۷)

۵۱-عبد الرحمان بن حماد (ابی حماد) ابو القاسم کوفی صیرفی (۸)

۵۲-عبد الله بن بحر

روایاتی از او در کتب اربعه وجود دارد. (۹)

۵۳-عبد الله بن بکر (بکیر) الارجانی (۱۰)

۵۴-عبد الله بن حارث

ص: ۳۵۱

- ۲-۲) همان، ص ۳۳۸.
- ۳-۳) همان، ج ۹، ص ۱۰.
- ۴-۴) همان، ص ۷۲. [۱]
- ۵-۵) همان، ج ۹، ص ۷۸. [۲]
- ۶-۶) همان، ص ۱۵۶. [۳]
- ۷-۷) همان، ص ۲۲۷. [۴]
- ۸-۸) همان، ص ۲۹۳. [۵]
- ۹-۹) همان، ج ۱۰، ص ۱۱۸. [۶]
- ۱۰-۱۰) همان، ص ۱۲۱. [۷]

او یکی از هفت نفری است که مورد لعن امام صادق علیه السلام واقع شد. (۱) احتمال دارد او با حرث شامی یکی باشد.

۵۵- عبد الله بن حکم ارمنی

سیزده روایت از او در کتب اربعه موجود است. (۲)

۵۶- عبد الله بن عبد الرحمان الاصم المسمعی البصری

او در سلسله اسناد کامل الزیارات واقع شده و نیز پنجاه و چهار روایت از او در کتب اربعه نقل شده است. (۳)

۵۷- عبد الله بن عمر (عمیر) بن حارث

احتمال دارد او با عبد الله بن حرث یکی باشد. (۴)

۵۸- عبد الله بن قاسم (۵)

۵۹- عبد الله بن قاسم البطل (۶)

او از راویان امام صادق علیه السلام بوده و در سلسله اسناد اصول کافی واقع شده است.

۶۰- عبد الله بن قاسم حارثی

او در سلسله اسناد کامل الزیارات واقع شده است. (۷)

۶۱- عبد الله بن قاسم حضرمی

او از یاران امام کاظم علیه السلام بوده و در سلسله اسناد کامل الزیارات و کتب اربعه واقع شده است. (۸) احتمال اتحاد این چهار نفر اخیر یا بعضی از آنها با همدیگر داده شده است.

۶۲- عبد الکریم بن عمرو

درباره او گفته شده است: غلات فراوان از او روایت نقل می کنند. (۹)

۶۳- عروه بن یحیی النخاس الدهقان

او از اصحاب امام هادی علیه السلام و وکیل مورد اعتماد آن حضرت به شمار می رفت، اما

١-١) - معجم رجال الحديث، ج ١٠، ص ١٥٢.

١٧١-٢) - همان، ص ١٧١.

٢٤٢-٣) - همان، ص ٢٤٢.

٢٧١-٤) - همان، ص ٢٧١.

٢٨٢-٥) - همان، ص ٢٨٢.

همان-٦) - همان.

٢٨٣-٧) - همان، ص ٢٨٣.

٢٨٤-٨) - همان، ص ٢٨٤.

٩-٩) - جامع الرواه، ج ١، ص ٤٦٣. [١]

پس از چندی از استرداد اموال امام خودداری کرد و مورد لعن آن حضرت علیه السّلام واقع شد.

او پس از درآمدن به سلک غلات، دروغهای فراوانی بر امام هادی علیه السّلام بست. (۱)

۶۴- علی بن احمد ابی القاسم الکوفی

او قبلاً در راه مستقیم بود، اما در آخر عمر خود منحرف شد و کتب فراوانی در حال انحراف نگاشت. غلات برای او احترام فراوانی قائل بودند. (۲) او یکی از صاحبان اصول اربع مائه به شمار می رود. (۳) او سرانجام در سال ۳۲۵ ه ق از دنیا رفت. (۴)

۶۵- علی بن حسان بن کثیر الهاشمی

او در سلسله اسناد کامل الزیارات و تهذیب الاحکام واقع شده است. (۵)

۶۶- علی بن (مسعود) حسکه

او اسناد تنی چند از غلات بزرگ، همانند قاسم شعرانی یقطینی بوده است. (۶)

۶۷- علی بن حماد ازدری (۷)

۶۸- علی بن حماد خراذینی (جراذینی) الرازی

او در سلسله اسناد کتب اربعه واقع شده است. (۸)

۶۹- علی بن عبد الله بن عمران القرشی معروف به میمونی (۹)

۷۰- علی بن یحیی الدهقان

او از یاران امام هادی علیه السّلام بود. (۱۰)

۷۱- عمر بن فرات

او قبل از غلو، دربان امام رضا علیه السّلام بود. (۱۱)

۷۲- عمر بن مختار خزاعی

غلات او را از خود دانسته اند. (۱۲)

- ١-١) - معجم رجال الحديث، ج ١١، ص ١٣٩.
- ٢-٢) - همان، ص ٢٤٦.
- ٣-٣) - الذريعة، ج ٢، ص ١٦٣.
- ٤-٤) - جامع الرواه، ج ١، ص ٥٥٣. [١]
- ٥-٥) - معجم رجال الحديث، ج ١١، ص ١٣.
- ٦-٦) - همان، ص ٣١٥.
- ٧-٧) - همان، ص ٣٩٦. [٢]
- ٨-٨) - همان.
- ٩-٩) - همان، ج ١٢، ص ٨١.
- ١٠-١٠) - همان، ص ٣٢٢.
- ١١-١١) - همان، ج ١٣، ص ٥٠.
- ١٢-١٢) - همان، ص ٥٦.

۷۳-فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی

او قبلا از یاران امام هادی علیه السلام و دارای عقیده درست بود، اما پس از چندی راه غلو را در پیش گرفت و مورد لعنت امام حسن عسکری علیه السلام واقع شد. (۱)

۷۴-فرات بن احنف عبدي

او از یاران امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده و در سلسله اسناد کافی واقع شده است. (۲)

۷۵-قاسم بن حسن بن علی بن یقطین

او از یاران امام هادی علیه السلام به شمار می رفت. (۳)

۷۶-قاسم بن ربیع صحاف کوفی

او در سلسله اسناد کامل الزیارات، تفسیر قمی و کافی واقع شده است. (۴)

۷۷-قاسم بن محمد اصفهانی (قمی) معروف به «کاسولا» (۵)

۷۸-قاسم شعرانی یقطینی (۶)

۷۹-محمد بن اسلم طبری جبلی

او را از یاران امام کاظم و امام رضا علیهما السلام شمرده اند. نام او در سلسله اسناد کامل الزیارات واقع شده است. (۷)

۸۰-محمد بن اسماعیل (۸)

۸۱-محمد بن اورمه قمی

او از یاران امام رضا علیه السلام بود که از سوی قمیها به غلو متهم شد و مردی را مأمور ترور او کردند، اما هنگامی که آن شخص، قصد انجام مأموریت خود را داشت، مشاهده کرد وی از اول تا آخر شب را در حال نماز و دعا به سر می برد. از این رو، قمیها از تصمیم خود برگشتند، و پس از چندی نامه ای از سوی امام جواد علیه السلام مبنی بر پاکی او از این اتهام به دست قمیها رسید. نام او در سی مورد در اسناد کامل الزیارات واقع شده است. (۹)

ص: ۳۵۴

۱-۱) -معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۲۳۸.

۲-۲) -همان، ص ۲۵۳. [۱]

- ٣-٣) - همان، ج ١٤، ص ١٥.
- ٤-٤) - همان، ص ١٨.
- ٥-٥) - همان، ص ٤٣.
- ٦-٦) - جامع الرواه، ج ٢، ص ١٧.
- ٧-٧) - معجم رجال الحديث، ج ١٥، ص ٨١.
- ٨-٨) - همان، ج ١٥، ص ٨٤.
- ٩-٩) - همان، ج ١٥، ص ١١٥. [٢]

۸۲- محمد بن بحر الرهنی (الدهنی) نرماشیری، معروف به ابو الحسین شیبانی

گفته شده است: او دارای پانصد کتاب و رساله بوده است. ظاهر آن است که محمد بن حسن کرمانی رهنی نرماشیری نیز همین شخص باشد. (۱)

۸۳- محمد بن (حسن بن) جمهور، معروف به ابو عبد الله العمی البصری

او را از یاران امام کاظم و امام رضا علیهما السلام شمرده اند. نام او در سلسله اسناد کامل زیارات و تفسیر قمی و نیز در چهل و چهار مورد در سلسله اسناد کتب اربعه واقع شده است. مؤلف معجم رجال الحدیث او را با وجود غلو، موثق می شمارد. (۲)

۸۴- محمد بن حسن بن سعید الصائغ الکوفی

او در اسناد تفسیر قمی واقع شده است. (۳)

۸۵- محمد بن حسن بن شمون بصری

او زمان امام کاظم تا امام حسن عسکری علیهما السلام را درک کرد و سرانجام پس از عمری صد و چهارده ساله، در سال ۲۵۸ ه ق از دنیا رفت. نام او در اسناد کامل زیارات و همچنین صد و چهل سند از کتب روایی شیعه واقع شده است. (۴)

۸۶- محمد بن حسین بن سعید الصائغ (۵)

۸۷- محمد بن سلیمان الدیلمی

او را از یاران امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام شمرده اند. نام او در سلسله اسناد کامل زیارات و کافی واقع شده است. (۶)

۸۸- محمد بن سنان الزاهری، معروف به ابو جعفر الهمدانی

او از یاران امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام بود که در سال ۲۲۰ ه ق از دنیا رفت.

این شخص از جمله راویانی است که در علم رجال، بحث و گفت و گوی فراوانی را به خود اختصاص داده است. مؤلف معجم رجال الحدیث اعتقاد دارد که او سرانجام از راه کج برگشت و معصوم علیه السلام از او راضی شد. روایات فراوانی از او در کامل زیارات و کتب

ص: ۳۵۵

۲-۲- همان، ص ۱۷۷.

۳-۳- همان، ص ۲۲۰.

۴-۴- همان، ص ۲۲۵-۲۲۰. [۲]

۵-۵- همان، ج ۱۶، ص ۸. [۳]

۶-۶- همان، ص ۱۲۶.

اربعه نقل شده است. (۱)

۸۹- محمد بن صدقه العنبری البصری

او از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام بود. نام او در سلسله اسناد کامل زیارات و کافی واقع شده است. (۲)

۹۰- محمد بن عبد الله بن مهران، ابو جعفر الکرخی

او از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما السلام بود. نام او در سلسله اسناد کامل زیارات و کافی واقع شده است. مؤلف معجم رجال الحدیث، این احتمال را تقویت می کند که کسی که در اسناد این دو کتاب واقع شده است، غیر از این شخص غالی است. (۳)

۹۱- محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی، ابو جعفر القرشی، معروف به ابو سمینه

او از یاران امام رضا علیه السلام بود که وارد شهر قم شد و پس از چندی به وسیله احمد بن محمد بن عیسی که حساسیت فراوانی نسبت به نقل روایات غلو آمیز داشت، از شهر قم اخراج گردید. نام او در سلسله اسناد کامل زیارات واقع شده است. (۴)

۹۲- محمد بن عیسی بن عبید یقطینی

او را از یاران امام رضا تا امام حسن عسکری علیهم السلام شمرده اند. نام او در سلسله اسناد کامل زیارات نیز واقع شده است. وی ناقل بعضی از روایات، در مذمت اصحاب بزرگ ائمه علیهم السلام همچون زراره، محمد بن مسلم و مؤمن الطاق است. جالب آن که او خود ناقل بسیاری از روایاتی است که به راویان، اتهام غلو وارد می آورده است. مؤلف معجم رجال الحدیث او را موثق می داند. (۵)

۹۳- محمد بن فرات بن احنف

او فرزند غالی معروف، فرات بن احنف عبدی بود که احادیث فراوانی بر امام رضا علیه السلام می بست، تا جایی که آن حضرت فرمود: هیچ خطابی همانند محمد بن فرات از زبان ما دروغ جعل نکرده است.

ص: ۳۵۶

۱-۱) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۶۳-۱۵۱. [۱]

۲-۲) - همان، ص ۱۸۹. [۲]

۳-۳) - همان، ص ۲۴۷. [۳]

۴-۴) - همان، ص ۲۹۷. [۴]

نام او در سلسله اسناد کتاب کافی واقع شده است. (۱)

۹۴-محمد بن فضیل ازدری صیرفی، معروف به ابو جعفر الازرق

او از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السّلام بوده و نام او در سلسله اسناد کافی و کامل الزیارات واقع شده است. (۲)

۹۵-محمد بن مظفر، معروف به ابو دلف ازدی کاتب (مجنون) (۳)

۹۶-محمد بن منصور الکوفی (۴)

۹۷-محمد بن موسی بن حسن بن فرات

او از یاران امام هادی و امام عسکری علیهما السّلام می باشد و در سلسله اسناد کافی واقع شده است. (۵)

۹۸-محمد بن موسی السریعی

او از اصحاب امام حسن عسکری علیه السّلام بود، اما بعدها شاگردی علی بن حسکه، غالی معروف را برگزید. (۶)

۹۹-محمد بن موسی بن عیسی

او نیز از قم به اتهام غلوّ اخراج شد. روایات فراوانی از او در کتب اربعه وجود دارد. (۷)

۱۰۰-محمد بن نصر

احتمال یکی بودن او با محمد بن نصیر نمیری، رهبر فرقه نمیریه فراوان است.

۱۰۱-معلی بن خنیس

او از راویانی است که دو دسته روایات در مدح و ذم او وارد شده است. بعضی درباره او گفته اند: او در ابتدا از یاران مغیره بن سعید رهبر، فرقه مغیره بوده است.

مؤلف معجم رجال الحدیث می نویسد:

اسناد همه روایات وارد شده در مدح او صحیح و اسناد روایات ذمّ ضعیف می باشد و آنچه از احوال او به دست می آید، این است که او مردی جلیل القدر و از شیعیان خالص

١-١) -جامع الرواه، ج ٢، ص ١٧٢.

١-٢) -معجم رجال الحديث، ج ١٧، ص ١٤٥.

٣-٣) -همان، ص ٢٦٧.

٤-٤) -همان، ص ٢٧٨.

٥-٥) -همان، ص ٢٨١. [١]

٦-٦) -همان، ص ٢٨٦. [٢]

٧-٧) -جامع الرواه، ج ٢، ص ٢٠٥.

امام صادق علیه السلام بوده است و اتهام غلو را غلامت و علمایی از اهل سنت که قصد ضربه وارد کردن به اصحاب امام صادق علیه السلام را داشتند، بر او وارد آوردند.

او در سلسله اسناد کامل الزیارات و کتب اربعه واقع شده است. (۱)

۱۰۲- معلى بن راشد القمی العمی البصری (۲)

۱۰۳- مفضل بن عمر، ابو عبد الله الجعفی

او از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده که مورد اتهام خطابی بودن قرار گرفته است. نام او در سلسله اسناد کامل الزیارات و کتب اربعه واقع شده است. (۳) قبلا- درباره ردّ اتهام غلو و اثبات توثیق او بحث کردیم و این احتمال نیز بیان شد که ممکن است با شخص دیگری به نام مفضل بن عمر صیرفی اشتباه شده باشد. (۴)

۱۰۴- منخل بن جمیل کوفی

او از یاران امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بود و نام او در اسناد تفسیر قمی واقع شده است. (۵)

۱۰۵- موسی بن اشیم

او از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده که با ابو الخطاب رفت و آمد داشته است. روایاتی از او در کتب اربعه نقل شده است. (۶)

۱۰۶- موسی بن جعفر کمیدانی (کمندانی)

کمندان نام یکی از دهات قم بوده است. (۷)

۱۰۷- موسی بن سعدان الحناط

او از یاران امام کاظم علیه السلام بوده که کتب فراوانی را از او روایت کرده است. نام او در سلسله اسناد روایات کتب اربعه قرار دارد. (۸)

۱۰۸- موسی السواق (۹)

ص: ۳۵۸

۱- ۱) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۳۶.

۲- ۲) - همان، ص ۲۴۷.

٣-٣) - همان، ص ٢٩٢.

٤-٤) - الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ٢، ص ١٠٧.

٥-٥) - معجم رجال الحديث، ج ١٨، ص ٣٣١.

٦-٦) - جامع الرواه، ج ٢، ص ٢٧١.

٧-٧) - معجم رجال الحديث، ج ١٩، ص ٣٦.

٨-٨) - همان، ص ٤٦.

٩-٩) - جامع الرواه، ج ٢، ص ٢٧٧. [١]

او را از علیائیه شمرده اند. (۱)

۱۰۹- نصر بن صباح، ابو القاسم البخلی

او که بسیاری از راویان را به غلوّ متهم کرده، خود نیز از تیغ این اتهام، جان سالم به در نبرده و به غلوّ در مذهب متهم شده است. (۲)

۱۱۰- هاشم بن ابی هاشم

او را از یاران و داعیان محمد بن بشیر، رهبر فرقه بشیریّه شمرده اند. (۳)

۱۱۱- یحیی بن حمّاد (۴)

۱۱۲- یحیی بن زکریا النرماشیری (۵)

۱۱۳- یوسف بن السخت (۶)

۱۱۴- یوسف بن یعقوب جعفی (۷)

۱۱۵- یونس بن بهمن

به او نسبت خطّابی بودن داده اند. نام او در سلسله اسناد کتب اربعه واقع شده است. (۸)

۱۱۶- یونس بن ظبیان

او یکی از بزرگترین پیروان و مبلغان ابو الخطاب در زمان امام رضا علیه السّلام بود. (۹)

تذکر

اگر این صد و شانزده اسم را به نامهای رهبران غلات که قبلا آوردیم و شمارشان به سی و چهار می رسد اضافه کنیم، رقم صد و پنجاه به دست می آید و این فهرستی از متهمان به غلوّ است که در کتب رجال شیعه مورد بحث قرار گرفته و بسیاری از آنان در سلسله اسناد احادیث شیعه واقع شده اند.

در این جا لازم است برای روشن شدن تکلیف این احادیث، بحث دقیقی درباره این

ص: ۳۵۹

- ٢-٢) - معجم رجال الحديث، ج ١٩، ص ١٣٦.
- ٣-٣) - جامع الرواه، ج ٢، ص ٣٠٩.
- ٤-٤) - معجم رجال الحديث، ص ٤٥.
- ٥-٥) - جامع الرواه، ج ٢، ص ٣٢٨. [٢]
- ٦-٦) - معجم رجال الحديث، ج ٢٠، ص ١٦٨.
- ٧-٧) - همان، ص ١٧٧. [٣]
- ٨-٨) - همان، ص ١٨٩.
- ٩-٩) - همان، ص ١٩٢.

اتهام و نیز بررسی احوال متهمان صورت گیرد. اما از آن جا که کتاب حاضر گنجایش این بررسی را ندارد، به ذکر بعضی از نقاط کلیدی این بحث بسنده می کنیم:

اولاً، باید درباره الفاضلی که اتهام به وسیله آن الفاظ وارد گردیده، بررسی عمیقی صورت گیرد و مقدار دلالت آن الفاظ بر غلو و نیز تعیین مراد از غلو، که آیا غلو در ذات است یا در صفات، روشن شود.

بعضی از این الفاظ عبارتند از: ۱- غلو و مشتقات آن، ۲- ارتفاع و مشتقات آن، ۳- تخلیط در بعضی از موارد، ۴- فساد المذهب در بعضی از موارد.

ثانیاً، باید روایات این متهمان، بویژه در باب اصول عقاید استخراج شود.

ثالثاً، باید احوال و معتقدات راویان و واردکنندگان اتهام، مانند: نصر بن صباح، محمد بن عیسی بن عبید، محمد بن مسعود، احمد بن محمد بن عیسی، ابن غضائری و قمیها بررسی شود.

پس از این بررسی، این نتیجه به دست خواهد آمد که اصولاً ناسازگاری معتقدات این اشخاص و اصناف با راویان روایات بعضی از فضائل ائمه علیهم السلام موجبات این اتهام را فراهم آورده است، بدون این که اتهام واردکنندگان هیچ دلیل دیگری در دست داشته باشند.

اصولاً در بررسی ابتدایی وضع قمیها، این نتیجه به دست می آید که از نیمه دوم قرن دوم تا قرن چهارم، جوّی بر راویان آن دیار غالب بوده است که هر روایت حاکی از فضیلتی را که مقداری از حدود فهم عرفی خارج بوده است، حمل بر غلو می کرده و راوی آن را غالی می دانسته اند.

به نظر می رسد این اوضاع و شرایط سختگیرانه، عکس العمل تندروی های غلات در نیمه اول و نیز سالهایی از نیمه دوم قرن دوم هجری در گوشه و کنار مملکت اسلامی آن زمان بوده است. بعضی از بزرگان را اعتقاد بر این است که وارد آوردن اتهام غلو به کسانی همچون محمد بن سنان و معلی بن خنیس، بدان سبب بوده که آنان روایاتی را که از اسرار آل محمد صلی الله علیه و اله به شمار می رفته و درک آن برای توده مردم مشکل بوده است، نقل می کرده اند.

اگر در گشودن این نقاط کلیدی موفق شویم، خواهیم توانست غالیان واقعی را از میان

متهمان شناسایی کنیم و به نقد کردن روایات نقل شده از سوی آنان بپردازیم.

غلات و علم کلام و عقاید شیعه

در فصل سوم دیدیم که عقاید اصولی غلات مانند: تناسخ، حلول، تشبیه و اعتقاد به الوهیت ائمه علیهم السّلام به میان شیعه نفوذ پیدا نکرد، بلکه شیعه به پیروی از ائمه خود از همان ابتدا بشدت در مقابل این عقاید ایستادگی نموده، قایل به آن عقاید را تکفیر کردند. پس از آن، کتب کلامی شیعه با براهین و استدلالها به ردّ این عقاید پرداختند.

همچنین درباره عقاید مشترک شیعه و غلات مانند: رجعت، وصیت و مهدویت مشاهده کردیم که اصل این عقاید از شیعه بوده که غلات، آن عقاید را به شکل تحریف شده عرضه کردند، اما شیعه، آن عقاید تحریف شده را مردود شمرده، بر همان عقاید اصیل خود باقی ماندند و طی قرون بعدی کتب کلامی و اعتقادی شیعه آن عقاید را به شکل اصیل خود با براهین و استدلالها به اثبات رسانیدند.

پس در این جا به طور خلاصه می توان گفت که شیعه در اصول عقاید خود و نیز در دیگر عقاید اصولی خود به هیچ وجه از غلات تأثیر نپذیرفته و بهترین شاهد آن کتب کلامی شیعه و مقایسه آن با عقاید غلات است.

امّا نکته ای که در این جا نباید از آن غافل شد این است که در میان شیعه، بعضی از اعتقادات یافت می شود که با براهین عقلی اثبات پذیر نیست و طریق اثبات آن بجز از راه روایات وارد از سوی معصومین علیهم السّلام امکان پذیر نمی باشد.

متأسفانه در سلسله اسناد بعضی از این روایات افراد متهم به غلو قرار دارند که تا روشن نشدن حالشان نمی توان با این گونه روایات، عقیده ای را پذیرفت.

به عنوان نمونه، ما به بررسی سلسله اسناد احادیث کتاب الحجه از اصول کافی که احتمال بیشتری برای فعالیت غلات می رفت، پرداختیم و از تعداد ۲۵۵ حدیث این کتاب، افراد متهم به غلو را در سند بیش از ۵۰ حدیث آن یافتیم.

این افراد عبارتند از:

۱- احمد بن هلال ۲- امیه بن علی ۳- جماعه بن سعد ۴- داود بن کثیر الرقی ۵- صالح بن سهل ۶- عبد الله بن عبد الرحمان الاصم ۷- عبد الله بن قاسم بطل ۸- علی بن

حسان ۹-قاسم بن ربیع ۱۰-محمد بن اسلم ۱۱-محمد بن جمهور ۱۲-محمد بن حسن بن شمون ۱۳-محمد بن سنان ۱۴-محمد بن عیسی بن عیید ۱۵-محمد بن فضیل ۱۶-محمد بن اورمه قمی ۱۷-مفضل بن عمر ۱۸-منخل ۱۹-موسی بن سعدان.

اما نباید تصور کرد که به محض دیدن نام فرد متهم به غلو باید حدیث را رد کرد، زیرا اولاً، بعضی از این افراد مانند محمد بن اورمه قمی و مفضل بن عمر، از این اتهام پاک و به دور می باشند و برائت آنان به اثبات رسیده است.

ثانیاً، درباره بعضی دیگر مانند محمد بن سنان، داود بن کثیر رقی و محمد بن جمهور، اختلاف است که بعضی از رجال نویسان شیعه با توجه به قرآینی، آنان را از این تهمتها بری می دانند.

ثالثاً، بعضی دیگر همانند احمد بن هلال، قبل از غلو و انحراف در راه مستقیم به سر می برده اند و بسیاری از این احادیث را با توجه به قرآین، در حال استقامت نقل کرده اند.

رابعاً، درباره بعضی دیگر همانند صالح بن سهل، احتمال توجه و بازگشت داده شده است و احتمال فراوان می رود که آن احادیث را در آن حال نقل کرده باشد.

خامساً، بسیاری از اتهامات غلو از سوی قمیها بر این افراد وارد شده است که در بعضی از موارد، منشأ این اتهام، نقل همین روایات بوده است.

و بالأخره سادساً، مضامین بعضی از این روایات، از طرق دیگری نیز نقل شده است که در آن طرق، هیچ فرد غالی وجود ندارد.

بدین ترتیب، با بررسی بیشتر به این نتیجه می رسیم که از آن پنجاه روایت، تنها شمار اندکی که شاید به عدد انگشتان یک دست نرسد، از نظر علم رجال و سندشناسی مردود می باشد و با توجه به قرآین دیگر می توان روایات دیگر را تصحیح کرد، اما به هر حال سرنوشت بعضی از روایات به واسطه روشن نشدن حال راویان، همچنان در بوتۀ ابهام باقی می ماند.

غلات و علم فقه شیعه

شاید با توجه به اباحی گری غلات، چنین به نظر رسد که غلات فقهی نداشته اند تا در فقه شیعه تاثیر گذارد، اما باید گفت: تأثیر غلات در فقه شیعه از دو ناحیه ممکن است:

ناحیه اول: آن که فرقه های مختلف غلات از همان ابتدا شروع به ترویج اباحی گری مطلق نکردند، بلکه کم کم در این راه پیش رفتند و در آن هنگام که در آغاز راه بودند، بعضی از نظریات فقهی را مطرح می کردند و آنان را در بین شیعیان رواج می دادند. در این جا به ذکر نمونه هایی می پردازیم:

الف- فردی به نام ابو هلال از امام صادق علیه السلام سؤال می کند:

«آیا خون آمدن از بینی و استفراغ کردن و کندن موی زیر بغل، وضو را باطل می کند؟»

امام صادق علیه السلام در جواب فرمودند:

«تو را چه به این گفتار؟ این عقیده مغیره بن سعید است که خدا او را لعنت کند. در هنگام خون آمدن بینی و استفراغ کردن، کافی است که محلّ آلودگی را بشویی و احتیاجی به وضو گرفتن مجدد نیست.» (۱)

از این حدیث به دست می آید که اولاً، فرقه های غلات در ابتدا دارای احکام فقهی بودند که گاهی مشقت آور نیز بود.

ثانیاً، این احکام در بین شیعیان نیز رواج یافته بود، به طوری که راوی احتیاج پیدا می کند از امام علیه السلام چنین مسأله ای را بپرسد.

ب- بعضی از کتب فرقه شناسی به مغیره نسبت داده اند که او قایل به تحریم نوشیدن آب فرات و نیز هر نهر و چشمه ای که در آن نجاست واقع شود، بود (۲). این نیز یکی دیگر از احکام پرنج و محنت این گروه است.

درباره این احکام مشقت آور یا باید بگوییم که این افراطها سرانجام آنان را به تفریط و اباحی گری کشانید، یا بگوییم که در ابتدا این احکام را برای جذب هرچه بیشتر شیعیان به سوی خود، عنوان می کردند.

ج- یکی از مسلمّات فقه شیعه، این است که زن حیض، نمازهای خود را قضاء نمی کند، اما مغیره بن سعید به دروغ از قول امام باقر علیه السلام نقل می کرد که زنان آل محمد صلی الله علیه و اله نمازهایی را که در حال حیض از آنان فوت شده است، قضا می کنند. (۳)

ص: ۳۶۳

۱- ۱) - طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، (چاپ سوم: تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ ق)، ج ۱، ص ۳۴۹، ح ۱۰۲۶.

۲- ۲) - المقالات و الفرق، ص ۱۸۴.

۳- ۳) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۷۸.

د-یکی از فتاوی ابو الخطاب این بود که واجب است نماز مغرب را تا هنگام غایب شدن شفق و پدیدار شدن تمامی ستارگان در آسمان تأخیر انداخت.

امام رضا علیه السّلام می فرماید: ابو الخطاب بیشتر اهل کوفه را فاسد و آنها را چنان کرد که نماز مغرب را نمی خواندند، مگر این که شفق پنهان می شد. (۱)

امام صادق علیه السّلام در حدیثی می فرماید:

«کسی که نماز مغرب را برای طلب فضیلتش تأخیر اندازد، ملعون است، ملعون است.»

وقتی به آن حضرت علیه السّلام گفته شد که اهل عراق، نماز مغرب را تا پدیدار شدن ستارگان تأخیر می اندازند، فرمود:

«این عمل دشمن خدا ابو الخطاب است.» (۲)

در حدیث دیگر، آن حضرت علیه السّلام از کسی که این عمل یعنی تأخیر نماز مغرب را عمدا انجام دهد، بیزاری جستند. (۳)

از بعضی احادیث چنین برمی آید که ابو الخطاب این فتوا را به امام صادق علیه السّلام نسبت می داد. (۴)

از این احادیث چنین به دست می آید که اولاً، ابو الخطاب در ابتدا دارای فتاوی مخصوص بوده است. ثانیاً، این فتاوا را در کوفه بشدت رواج داده بود. ثالثاً، ائمه علیهم السّلام بشدت با این فتاوی انحرافی برخورد می کردند.

ناحیه دوم: در بحث رجالی دیدیم که بسیاری از متهمان به غلو در سلسله روایات اسناد کتب اربعه واقع شده اند که بیشتر آن روایات، حاوی احکام فقهی است.

بنابراین، ممکن است این گونه توهم شود که غلات از این طریق توانسته اند در فقه شیعه تأثیر گذارند.

لیکن نکته ای که نباید از آن غافل ماند، این است که فقهای شیعه در طول قرون گذشته بر فقه شیعه، حساسیت فوق العاده ای نسبت به روایات حاوی احکام از خود

ص: ۳۶۴

۱- ۱) - تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۳، ح ۹۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۵۹.

۲- ۲) - من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۶۶۱.

۳- ۳) - تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۳، ح ۱۰۲.

۴- ۴) - معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۵۷.

نشان داده اند و در هر مورد تا به صحت روایتی اطمینان حاصل نمی کردند، به مضمون آن فتوا نمی دادند. آنان در مورد متهمان به غلو، که در سلسله اسناد روایات فقهی واقع شده اند، نهایت تلاش خود را می کردند تا به گونه ای حال راویان مشخص شده، از حالت اتهام بیرون آیند. آنگاه روایات آنان را قبول یا رد می کردند. در صورتی که غلو شخصی ثابت می شد به این نکته توجه می کردند که آیا شخص، قبل از غلو دارای حالت نیکویی بوده یا نه؟ و اگر در صراط مستقیم سیر می کرده، آیا این روایات، در حال استقامت از او نقل شده یا در حال غلو؟

به هر حال، چنان که گفتیم با این دقتها و موشکافیهای فقها در کوچکترین مسائل فقهی، جای نگرانی کمتری درباره تأثیر غلات در فقه شیعه باقی می ماند. علاوه بر این که ممکن است بگوییم غلات، انگیزه چندانی برای جعل حدیث در زمینه های فقهی نداشته اند.

- ۱- آراء ائمه الشيعه في الغلاه، ميرزا خليل كمره اى، (تهران، چاپ افسست حيدرى، ۱۳۵۱ ش).
- ۲- آئين وهايتت، جعفر سبحانى، (چاپ دوّم: قم، انتشارات اسلامى وايسته به جامعه مدرسین).
- ۳- الاحزاب المعارضه السياسيه الدينيه فى صدر الاسلام الخوارج و الشيعه، جوليوس ولهاوزن، ترجمه عبد الرحمن بدوى، (چاپ دوّم: كويت، وكاله المطبوعات، ۱۹۷۶ م).
- ۴- الاخبار الدخيله، محمد تقى تسترى، تعليق على اكبر غفارى، (تهران، مكتبه الصدوق).
- ۵- اختيار معرفه الرجال كشى، ابو جعفر محمد بن حسن طوسى.
- ۶- الاستبصار فيما اختلف من الاخبار، ابو جعفر محمد بن حسن طوسى، تحقيق و تعليق سيد حسن موسى خراسان، (چاپ چهارم: تهران، دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۶۳ ش).
- ۷- الاسرائليات و الموضوعات فى كتب التفسير، محمد بن محمد ابو شهبه، (چاپ

چهارم: قاهره، مکتبه السنه، ۱۴۰۸ ق).

۸- اسلامنا فی التوفیق بین السنه و الشیعہ، مصطفی رافعی، (چاپ اول: بیروت، موسسه الاعلمی، ۱۴۰۴ ق).

۹- اصل الشیعہ و اصولها، محمد حسین کاشف الغطاء، (قم، دار القرآن الکریم).

۱۰- اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرايه، جعفر سبحانی، (چاپ دوم: قم، موسسه الامام الصادق، ۱۴۱۴ ق).

۱۱- الاصول من الکافی، ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، (چاپ چهارم: تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش).

۱۲- اضواء علی خطوط محب الدین العریضه، عبد الواحد انصاری، (بیروت، دار معجم متن اللغه).

۱۳- اضواء علی السنه المحمديه او دفاع عن الحدیث، محمود ابوریه، (چاپ سوم:

قم، افست دار الکتب العلمیه).

۱۴- الاعتصام، ابراهیم بن موسی بن محمد فحمی غرناطی، (قاهره، مطبعه السعاده، ۱۳۳۲ ق).

۱۵- اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، فخر الدین محمد بن عمر الرازی، مقدمه و تعلیق: محمد المعتصم بالله البغدادی، (چاپ اول: بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق). ۱۶- اعیان الشیعہ، سید محسن امین، تحقیق سید حسن امین، (بیروت، دار التعارف للمطبوعات).

۱۷- الالهیات علی هدی کتاب و السنه و العقل، سخزانیهای جعفر سبحانی به قلم حسن محمد مکی عاملی، (چاپ دوم: قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۱ ق).

۱۸- انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، علامه حلی، تحقیق محمد نجمی زنجانی، (چاپ دوم: قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ ش).

«ب»

۱۹- بحار الانوار، علامه مجلسی، (چاپ دوم: بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق).

ص: ۳۶۸

۲۰- بحوث فی الملل و النحل، جعفر سبحانی، (چاپ دوّم: قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق).

۲۱- البداء عند الشيخ المفید، هادی یوسفی، سلسله مقالات کنگره شیخ مفید، شماره ۵۷.

۲۲- البداء عند الشیعه، سید علی علامه فانی اصفهانی، (۱۳۹۴ ق).

۲۳- البداء فی ضوء الكتاب و السنّه، محاضرات جعفر السبحانی بقلم جعفر الهادی، (چاپ اول: قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ ق).

۲۴- بدایه المعارف الالهیه فی شرح عقائد الامامیه، سید محسن خرازی، (چاپ دوم:

قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۰۸ ق).

۲۵- البدایه و النهایه، ابن کثیر دمشقی، (چاپ دوم: بیروت، مکتبه المعارف، ۱۹۷۷ م).

۲۶- بیان الادیان در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی، ابو المعالی محمد حسینی علوی، تصحیح اقبال آشتیانی، (تهران، مطبعه مجلس، ۱۳۱۲ ش).

«پ»

۲۷- پیام قرآن، مکارم شیرازی با همکاری جمعی از نویسندگان، (چاپ اول: قم، مدرسه الامام امیر المؤمنین علیه السلام، ۱۳۷۰ ش).

«ت»

۲۸- تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی زبیدی، (چاپ دوّم: بیروت، دار مکتبه الحیاه).

۲۹- تاریخ ادیان و مذاهب جهان از ۳۵ هزار سال قبل تا کنون، عبد الله مبلغی آبادانی، (چاپ اول: قم، انتشارات منطق سینا، ۱۳۷۳ ش).

۳۰- تاریخ الامامیه و اسلافهم من الشیعه منذ نشأه التشیع حتی مطلع القرن الرابع الهجری، عبد الله فیاض، (چاپ سوم: بیروت، موسسه الاعلمی، ۱۴۰۶ ق).

۳۱- تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری، رسول جعفریان، (تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ ش).

۳۲- تاریخ الشیعه، محمد حسین مظفری، (قم، مکتبه بصیرتی).

۳۳- تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه، فان فلوتن، حسن ابراهیم حسن و محمود زکی ابراهیم و سید مرتضی هاشمی.

۳۴- تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم هجری، محمد جواد مشکور، (چاپ سوم: تهران، اشراقی، ۱۳۶۲ ش).

۳۵- تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، تصحیح محمد یوسف الدقاق، (چاپ اول: بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق).

۳۶- تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی، علیمحمد ولوی، (تهران، انتشارات بعثت، ۱۳۶۷ ش).

۳۷- تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، حنا الفاخوری و...، ترجمه عبدالمحمد آیتی، (چاپ دوم: تهران، انتشارات کتاب زمان، ۱۳۵۸ ش).

۳۸- تاریخ المذاهب الاسلامیه، محمد ابو زهره، (بیروت، دار الفکر العربی).

۳۹- تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، سید حسن صدر، (تهران، منشورات اعلمی).

۴۰- تبصره العوام فی مقالات الانام، سید مرتضی بن داعی حسنی رازی، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، (تهران، مطبعه مجلس، ۱۳۱۳ ش).

۴۱- التبصیر فی الدین و تمیز الفرقة الناجیه عن الفرق الهالکین، ابوالمظفر اسفراینی، تحقیق کمال یوسف الحوت، (چاپ اول: بیروت، عالم الکتب).

۴۲- التحریر الطاوسی [المستخرج من الكتاب حل الاشکال للسید احمد بن موسی الطاوسی]، حسن بن زین الدین (صاحب معالم)، تحقیق فاضل جواهری، (چاپ اول: قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۱ ق).

۴۳- ترجمه الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام، با اهتمام و تعلیقات محمد جواد مشکور.

۴۴- تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی البروسوی، (چاپ هفتم: بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق).

۴۵- تفسیر نمونه، زیر نظر مکارم شیرازی، (چاپ بیست و یکم: تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸ ش).

۴۶- تلبیس ابلیس، ابو الفرج عبد الرحمان بن جوزی، ترجمه علی رضا ذکاوتی قراگزلو، (چاپ اول: تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸ ش).

۴۷- التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، (چاپ دوم: قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۶۷ ش).

۴۸- التنبيه و الردّ علی اهل الاهواء و البدع، ابو الحسین محمد بن احمد بن عبد الرحمن ملطی شافعی، مقدمه و تعلیق محمد زاهد بن حسن کوثری، (بغداد، مکتبه المثنی و بیروت مکتبه المعارف، ۱۳۸۸ ق).

۴۹- تنقیح المقال، مامقانی، (چاپ سنگی).

۵۰- تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، (چاپ سوم: تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ ق).

۵۱- حجه الشیعه الکبری الشیخ المفید بین الغلاه و اهل الخلاف، محمد شعاع فاخر، (چاپ اول: قم، منشورات الاعتصام للطباعه و النشر، ۱۴۱۵ ق).

۵۲- الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، صدر الدین محمد شیرازی، (چاپ چهارم: بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ ق).

۵۳- الحور العین عن کتب العلم الشرائف دون النساء العفائف، ابو سعید نشوان بن سعید بن نشوان حمیری، تحقیق کمال مصطفی، (بغداد، مکتبه المثنی و مصر، مکتبه الخانجی).

«خ»

۵۴- خاندان نوبختی، عباس اقبال آشتیانی، (چاپ سوم: تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷ ش).

۵۵- الخطط المقریزیه المسمّاه بالمواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار، تقی الدین احمد بن علی بن عبد القادر بن محمد معروف به مقریزی، (بیروت، دار احیاء العلوم و دار العرفان).

۵۶- الخطوط العریضه للاسس التي قام علیها دین الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، سید محب الدین الخطیب، (چاپ پنجم: ۱۳۸۸ ق).

ص: ۳۷۱

۵۷- خلاصه الادیان در تاریخ دینهای بزرگ، محمد جواد مشکور، (چاپ چهارم:

تهران، انتشارات شرق، ۱۳۶۹ ش).

«د»

۵۸- دائره المعارف الاسلامیه، فنسنگ و دیگران، ترجمه محمد ثابت الفندی و دیگران، (چاپ افسست، تهران، انتشارات جهان).

۵۹- دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه، سید حسن امین، (بیروت، ۱۹۷۳ م).

۶۰- دائره المعارف القرن العشرين، محمد فرید وجدی، (چاپ سوم: بیروت، دار المعرفه، ۱۹۷۱ م).

۶۱- دائره المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، (تهران، امیر کبیر، اقبال و...، ۱۳۴۵ ش).

۶۲- دبستان المذاهب، (محسن فانی کشمیری؟)، (بمبئی، به اهتمام ابراهیم بن قاضی نور محمد).

۶۳- دراسات فی الکافی للکلینی و الصحیح للبخاری، هاشم معروف الحسینی، (چاپ اول: بیروت، مطبعه صور الحدیثه، ۱۳۸۲ ق).

«ذ»

۶۴- الذریعه الی تصانیف الشیعیه، آقا بزرگ طهرانی، (چاپ سوم: بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ ق).

«ر»

۶۵- رجال النجاشی، ابو العباس احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی اسدی کوفی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، (چاپ اول: قم، انتشارات جامعه مدرسین).

۶۶- رجعت از نظر شیعه، نجم الدین طبسی.

«س»

۶۷- سنن ابن ماجه، ابو عبد الله محمد بن یزید قزوینی ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد

ص: ۳۷۲

عبد الباقي، (بيروت، دار احياء التراث العربى).

٦٨- سنن الترمذى، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره، تحقيق كمال يوسف الحوت، (بيروت، دار الفكر).

٦٩- السیاده العربيه و الشيعه و الاسرائيليات فى عهد بنى اميه، فان فلوتن، ترجمه حسن ابراهيم حسن و محمد زكى ابراهيم، (چاپ دوم: قاهره، مكتبه النهضه المصريه، ١٩٦٥ م).

«ش»

٧٠- الشبك من فرق الغلاه فى العراق، احمد حامد صراف، (چاپ اول: بغداد، مطبعه المعارف، ١٣٧٣ ق).

٧١- شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع، سلطان الواعظین شیرازی، (چاپ سى و پنجم: تهران، دار الكتب الاسلاميه، ١٣٧٢ ش).

٧٢- شخصيات قلقة فى الاسلام، عبد الرحمن بدوى، (قاهره، مكتبه النهضه المصريه، ١٩٤٦ م).

٧٣- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، (مصر، دار الكتب العربيه).

٧٤- شفاعت در قرآن و حديث، رضا استادى.

٧٥- الشيعه و الرجعه، محمد رضا طبسى، (چاپ اول: نجف، المطبعه الحيدريه، ١٣٥٧ ق).

٧٦- الشيعه و السنه، احسان اللهى ظهير، (چاپ سوم: لاهور، اداره ترجمان السنه، ١٣٩٦ ق).

٧٧- الشيعه هم اهل السنه، محمد تيجانى سماوى، (لندن، مؤسسه الفجر).

«ص»

٧٨- صحيح البخارى، ابو عبد الله محمد بن اسماعيل بخارى، (بيروت، دار المعرفه).

٧٩- صحيح مسلم بشرح النووى، ابو الحسين مسلم بن حجاج بن مسلم قشيري نيشابورى، (چاپ دوم: بغداد، مكتبه المثنى و بيروت، دار احياء التراث العربى)

ص: ٣٧٣

۸۰- الصراع بين الاسلام و الوثنيه، عبد الله على قميصي، (قاهره، المطبعه السلفيه، ۱۳۵۶ ق).

۸۱- الصله بين التصوف و التشيع، كامل مصطفى شيبى، (چاپ دوم: قاهره، دار المعارف).

«ع»

۸۲- عبد الله بن سبأ و اساطير اخرى، سيد مرتضى عسكرى، (چاپ اول: المطبعه الاسلاميه، ۱۳۹۲ ق).

۸۳- عبقات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، سيد حامد حسين لکنهوى، تحقيق غلامرضا مولانا البروجردى، (چاپ اول: بروجردى، ۱۴۰۴ ق).

۸۴- عقائد الاماميه، محمدرضا مظفر، (نجف).

۸۵- العقد الفريد، ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسى، تصحيح احمد امين و ديگران، (قاهره، مطبعه لجنه التأليف و الترجمة و النشر، ۱۳۵۷ ق).

۸۶- عقيدته الشيعه، دوايت م. دونلوسن. ترجمه به عربى: ع. م. (قاهره، مكتبه الخانجى).

۸۷- العقيدته و الشريعه فى الاسلام، گولد زيهر، ترجمه محمد يوسف موسى و ديگران، (مصر، دار الكتب الحديثه و بغداد، مكتبه المثنى).

۸۸- علل ظهور فرق و مذاهب اسلامى، سيد رضا خسرو شاهى، (تهران، كتابفروشى تهران، ۱۳۴۱ ش).

۸۹- العلويون بين الاسطوره و الحقيقه، هاشم عثمان، (چاپ اول: بيروت، مؤسسه الاعلمى، ۱۴۰۰ ق).

«غ»

۹۰- الغدير فى الكتاب و السنه و الادب، عبد الحسين احمد امينى نجفى، (چاپ سوم:

بيروت، دار الكتاب العربى، ۱۳۸۷ ق).

۹۱- غرر الحكم و درر الكلم، عبد الواحد بن محمد تميمي آمدى، (تهران، دانشگاه

تهران).

۹۲- الغلو و الفرق الغاليه فى الحضاره الاسلاميه، عبد الله سلوم السامرائى، (بغداد، دار الحريره للطباعه، ۱۳۹۲ ق).

«ف»

۹۳- الفتته الكبرى على و بنوه، طه حسين، (قاهره، دار المعارف).

۹۴- فجر الاسلام، احمد امين، (چاپ نهم: قاهره، مكتبه النهضه المصريه، ۱۹۶۴ م).

۹۵- الفرق الاسلاميه (ذيل كتاب شرح المواقف)، محمد بن يوسف بن على بن سعيد كرمانى شافعى، تحقيق سليمه عبد الرسول، (بغداد، دانشگاه بغداد، ۱۹۷۳ م).

۹۶- الفرق الاسلاميه فى الشعر الاموى، نعمان قاضى، (مصر، دار المعارف).

۹۷- الفرق بين الفرق، عبد القاهر بن طاهر بن محمد بن بغدادى اسفراينى التميمى، تحقيق محمد محى الدين عبد الحميد، (مصر، مطبعه المدنى).

۹۸- فرق الشيعه، ابو محمد حسن بن موسى نوبختى، تعليق سيد محمد صادق بحر العلوم، (چاپ چهارم: نجف، مكتبه الحيدريه، ۱۳۸۸ ق).

۹۹- الفرق فى آثار الشيخ المفيد، ماجد الغرباوى، سلسله مقالات كنگره شيخ مفيد، شماره ۴۲.

۱۰۰- فرهنگ فرق اسلامى، محمد جواد مشكور، (مشهد، بنياد پژوهشهاى اسلامى آستان قدس رضوى).

۱۰۱- الفصل فى الملل و الأهواء و النحل، ابو محمد بن احمد معروف به ابن حزم ظاهرى، (بيروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ق).

۱۰۲- الفصول المهمه فى اصول الائمه عليهم السلام، حرّ عاملى، (قم، مكتبه بصيرتى).

۱۰۳- فضائل الخمسه من الصحاح الستّه، سيد مرتضى حسيني فيروزآبادى، (چاپ دوم: تهران، دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۶۶ ش).

«ق»

۱۰۴- قاموس الرجال، محمد تقى تسترى، (چاپ دوم: قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ ق).

ص: ۳۷۵

١٠٥-الكامل فى التاريخ، ابو الحسن على بن ابى الكرم معروف به ابن اثير جزرى، تصحيح محمد يوسف الدقاق، (چاپ اول: بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٧ ق).

١٠٦-كتاب الزينه، ابو حاتم احمد بن حمدان الرازى، (چاپ شده در انتهای كتاب الغلو و الفرق الغاليه فى الحضاره الاسلاميه).

١٠٧-كذبوا على الشيعة، محمد رضى رضوى، (تهران، كتابخانه مدرسه چهل ستون).

١٠٨-كليات فى علم الرجال، جعفر سبحانى، (چاپ دوم: قم، مركز مديريت حوزه علميه قم، ١٤٠٨ ق).

١٠٩-كندوكاوى در مسأله بدهاء، على اكبر حسنى، سلسله مقالات فارسى كنگره شيخ مفيد، شماره ٤٧.

١١٠-لسان العرب، ابن منظور، تعليق على شيرى، (چاپ اول: بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨ ق).

١١١-لغتنامه دهخدا، على اكبر دهخدا، (تهران، دانشكده ادبيات و علوم انسانى دانشگاه تهران، ١٣٣٧ ش).

١١٢-ماهيت قيام مختار بن ابى عبيد ثقفى، سيد ابو فاضل رضوى اردكانى، (قم، مركز مطالعات و تحقيقات دفتر تبليغات اسلامى).

١١٣-مذاهب ابتدعتها السياسه فى الاسلام، عبد الواحد انصارى، (چاپ اول: بيروت، مؤسسه العلمى).

١١٤-مذاهب الاسلاميين، عبد الرحمن بدوى، (چاپ اول: بيروت، دار العلم للملايين، ١٩٧٣ م).

١١٥-مروج الذهب و معادن الجوهر، ابو الحسن على بن حسين بن على مسعودى، تحقيق محمد محى الدين عبد الحميد، (بيروت، دار المعرفه).

۱۱۶-مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، (بيروت، دار الفكر).

۱۱۷-مصنفات الشيخ المفيد، ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادى، (چاپ اول:قم، كنگره جهانى هزاره شيخ مفيد، ۱۴۱۳ ق).

الف-جلد ۴:اوائل المقالات، تصحيح ابراهيم انصارى.

ب-جلد ۵:تصحيح الاعتقاد، تحقيق حسين در گاهى.

ج-جلد ۱۰:عدم سهو النبى صلى الله عليه و اله، تحقيق مهدى نجف.

۱۱۸-معجم احاديث المهدي، تحت اشراف على كوراني، (چاپ اول:قم، موسسه المعارف الاسلاميه، ۱۴۱۱ ق).

۱۱۹-معجم الفاظ غرر الحكم و درر الكلم، مصطفى درايى، (چاپ اول:قم، دفتر تبليغات اسلامى، ۱۴۱۳ ق).

۱۲۰-معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواه، سيد ابو القاسم موسوى خوئى، (چاپ چهارم:قم، مركز نشر آثار الشيعه، ۱۴۱۰ ق).

۱۲۱-المعجم المفهرس لالفاظ احاديث بحار الانوار، زير نظر على رضا برازش، (چاپ اول:تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۳۷۲ ش).

۱۲۲-المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوى، أ-ى-رونسنگ، (استانبول، دار الدعوه).

۱۲۳-المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم، محمد فؤاد عبد الباقي، (تهران، نشر پرتو-اسماعيليان).

۱۲۴-المعجم المفهرس لالفاظ احاديث الكتب الاربعه، زير نظر على رضا برازش، (تهران، انتشارات احياء كتاب).

۱۲۵-المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، محمد كاظم دشتى و كاظم محمدى، (چاپ سوم:قم، انتشارات جامعه مدرسین).

۱۲۶-مع الخطيب فى خطوطه العريضه، لطف الله صافى، تعليق سيد مرتضى رضوى، (چاپ ششم:تهران، ۱۴۰۸ ق).

۱۲۷-المفردات فى غريب القرآن، ابو القاسم حسين بن محمد، معروف به راغب

اصفهانى، تحقيق محمد سيد گيلانى، (تهران، المكتبة المرتضوية).

۱۲۸-مقاتل الطالبين، ابو الفرج اصفهانى، (چاپ دوم: نجف، المكتبة الحيدريه، ۱۳۸۵ ق).

۱۲۹-مقالات الاسلاميين و اختلافات المصلين، ابو الحسن على بن اسماعيل اشعري.

۱۳۰-المقالات و الفرق، سعد بن عبد الله بن ابى خلف اشعري قمى، تصحيح محمد جواد مشكور، (چاپ دوم: مركز انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۶۱ ش).

۱۳۱-مقايسه اى ميان دو مكتب فكرى شيعه در قم و بغداد، يعقوب جعفرى، سلسله مقالات فارسى كنگره شيخ مفيد، شماره ۶۹.

۱۳۲-مقدمه ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون، (بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۰۸ ق).

۱۳۳-مكتب اسلام (مجله) (سال ۳۲، ش ۱۲، حكم غلات از دیدگاه اسلام، حسين حقانى زنجانى).

۱۳۴-الملل و النحل، ابو الفتح محمد بن عبد الكريم بن ابى بكر احمد شهرستانى، (چاپ دوم: بيروت، دار المعرفه للطباعة و النشر).

۱۳۵-من لا يحضره الفقيه، ابو جعفر الصدوق محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى، تصحيح محمد جعفر شمس الدين، (بيروت، دار المعارف للمطبوعات).

۱۳۶-منهاج السنه النبويه فى نقض كلام الشيعة و القدرية، ابو العباس بن احمد بن تيميه الحرانى الدمشقى الحنبلى، (چاپ اول: مصر، مطبعه بولاق، ۱۳۲۱ ق).

۱۳۷-موضوعات الصناعى، ابو الفضائل حسن بن محمد بن حسن قرشى صنعانى، تحقيق نجم عبد الرحمن خلف، (دمشق و بيروت، دار المامون للتراث).

۱۳۸-الموضوعات فى الآثار و الاخبار، هاشم معروف الحسنى، (چاپ اول: بيروت، دار الكتاب اللبنانى، ۱۹۷۳ م).

۱۳۹-موقف الشيخ المفيد من الغلو و الغلاة، عبد الجبار شراره، مجله رساله التقريب، ش ۳.

۱۴۰-المهدى، سيد صدر الدين صدر، (كويت، مكتبة المنهل، ۱۳۹۸ ق).

۱۴۱-المهدی فی القرآن، سید صادق حسینی شیرازی، (چاپ اول: بیروت، دار الصادق، ۱۳۹۸ ق).

۱۴۲-میزان الحکمه، محمدی ری شهری، (چاپ چهارم: قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ش).

۱۴۳-المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، (چاپ سوم: بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ ق).

«ن»

۱۴۴-نقش ائمه در احیاء دین، سید مرتضی عسکری، (تهران، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۱ ش).

۱۴۵-النقض فی بعض مثالب النواصب فی بعض فضائح الروافض، عبد الجلیل قزوینی، تصحیح سید جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، (تهران، ۱۳۳۱ ش).

۱۴۶-نور علم (مجله).

۱۴۷-نهضت شعوبیه جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی، حسینعلی ممتحن، (چاپ دوم: تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۷۰ ش).

«و»

۱۴۸-وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، محمد بن حسن معروف به حرّ عاملی، تصحیح عبد الرحیم ربانی شیرازی، (بیروت، دار احیاء التراث العربی).

۱۴۹-وعاظ السلاطین رأی فی تاریخ الفکر الاسلامی فی ضوء المنطق الحدیث، علی وردی، (بغداد، کلیه الآداب و العلوم، ۱۹۵۴ م).

۱۵۰-وقفه عند نظریه تناسخ الارواح، محمد هادی معرفت، (چاپ اول: نجف، مطبعه الآداب، ۱۴۰۱ ق).

«و»

۱۵۱-هفتاد و سه ملت یا اعتقادات مذاهب، نویسنده نامعلوم، تصحیح، محمد جواد مشکور، (چاپ چهارم: تهران، انتشارات عطایی، ۱۳۵۵ ش).

ص: ۳۷۹

۱۵۲- هویه التشیع، احمد وائل، (چاپ دوم: بیروت، اهل البیت، ۱۴۰۱ ق).

ب- چاپ نشده:

۱- پژوهشی جامع پیرامون فرقه اهل حق، تهیه و تنظیم توسط ستاد منطقه ۲ کشوری وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی، (تایپ شده).

۲- ریشه های غلو، نعمت الله صالحی نجف آبادی (دست نویس).

۳- غلات شیعه، پایان نامه لیسانس عبد الحمید گلشنی ابراهیمی، دانشگاه تهران، پایان نامه های قدیمی، شماره ۳۹۳. استاد راهنما: بدیع الزمان فروزانفر. (دست نویس).

۴- غلو و غلات، رساله دکترای عبد الحمید گلشنی ابراهیمی، دانشگاه تهران، پایان نامه های قدیمی، شماره ۱۵۴۹. استاد راهنما: علی اصغر حکمت.

ص: ۳۸۰

سوره شماره آیه آیه صفحه

بقره ۱-۲ الم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۳۸

بقره ۲۸ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَهْوَاتًا فَأَخِياكُمْ ۲۰۹

بقره ۲۱۰ يَا أَيُّهُمُ اللَّهُ فِي ظُلُلٍ مِّنَ الْغَمَامِ ۲۱۷

بقره ۲۵۵ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ۳۰۲

آل عمران ۷ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ ۲۸۳

آل عمران ۸۰ وَ لَا يَأْمُرْكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا ۳۳

آل عمران ۱۳۸ هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ ۹۶، ۹۷، ۳۲۰

آل عمران ۱۴۵ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا ۱۰۸، ۲۸۵

نساء ۲۸ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ۱۰۶، ۲۹۷

نساء ۵۶ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ ۲۰۴

نساء ۱۷۱ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ۲۷

نساء ۱۷۲ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ۳۳

مائده ۳ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخَنزِيرِ... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ... ۲۳۷، ۲۹۶

مائده ۱۷ و ۷۲ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۳۲

مائده ۵۵ إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَ رِسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ... ۳۳۴

مائده ۶۴ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ... ۲۷۲

مائده ۶۷ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ... ۲۳۶

مائده٧٧ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ ٢٧

مائده٩٧ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ... ٢٩٦

مائده١١١ وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي ١٠٨

انعام٣٨ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ... ٢٠٣

ص:٣٨١

اعراف ٤٠ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ ٢٠٥

اعراف ١٣٨ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ ٢١٣

اعراف ١٥٧ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ١٠٦

توبه ٥ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ٢٩٧

توبه ٣٠ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ٣٢

رعد ٣٨-٣٩ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ. يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ ٢٧٣، ٢٧٠، ٢٧٧، ٢٧٥

حجر ٩ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ٣٣٦

نحل ٦٨ وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ ١٠٨

اسراء ٤٠ أَ فَاصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا ٣٢

اسراء ٥٠-٥١ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا... ٢٠٦

كهف ٤٧ وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ٢٥٨

مريم ٨٧ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ٣٠٢

طه ٥ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ٢١٧

طه ١٠٩ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ... ٣٠٢

انباء ٢٨... وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى ٣٠٢

مؤمنون ٤٤ ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً... ٢٨٥

مؤمنون ٩٩ حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ... ٢٠٩

نور ٢٢ وَ لَا يَأْتِلُ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا... ٣٨

شعراء ٢١٤ وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ٢٣٤

شعراء ٢٢١-٢٢٢ هَلْ أَنْبَأَكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ٩١

نمل ٦٥ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ ١٥٩

نمل ٨٣ وَ يَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا... ٢٥٧

قصص ٨٨ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ٩٧

عنكبوت ٤٥ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ١٢٧

روم ٤٠ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ... ٢٣٠

لقمان ١٥ وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ٣٨

سبأ ٤٠ وَ يَوْمَ يَخْشِرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ... ٣٣

سبأ ٤١ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ ٣٣

ص: ٣٨٢

ص ۷۲ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ۲۹۰

غافر(مؤمن) ۱۱ قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ ۲۵۸، ۲۰۹

غافر(مؤمن) ۵۱ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي ... ۲۵۸

شوری ۵۰ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنَاثًا ۲۹۷

زخرف ۱۹ وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا ۳۳

زخرف ۸۴ وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ ۱۵۷، ۹۸

دخان ۴۵-۴۶ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ. كَعَلِي الْحَمِيمِ ۲۷

طور ۴۴ وَ إِن يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ ۳۲۰، ۱۰۲

نجم ۳-۴ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى ۲۲۵

رحمن ۲۶-۲۷ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ. وَ يَبْقَى ... ۹۷

رحمن ۲۹ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ۲۷۳، ۲۲۷

واقعه ۱۰-۱۱ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ۱۱۴

واقعه ۶۱ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ۲۰۴

مجادله ۱۳ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا ... ۲۹۷

حشر ۷ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ۲۳۰، ۲۲۶

ملك ۳۰ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا ... ۲۸۴

حاقة ۱۷ وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً ۱۲۰، ۴۲

قيامه ۴-۵-۶ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ۲۹۱

نازعات ۲۴ أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى ۳۰

انفطاراً ٨ في أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَبُّكَ ٢٠٤

فجر ١٥-١٦ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ... ٢٠٦

فجر ٢٢ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ٢١٧

تين ١-٣ وَالتِّينِ وَ الزَّيْتُونِ. وَ طُورٍ... ١٠٠

ص: ٣٨٣

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) افترت اليهود علی احدی او اثنین و سبعین فرقه... ۵۴

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) افترت اليهود علی احدی و سبعین فرقه... ۵۴

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) الست اولی بالمؤمنین من انفسهم... من كنت مولاه... ۲۳۷

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) انی اوشک ان ادعی فاجیب و انی تارک فیکم الثقلین... ۲۳۸

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) انّ بنی اسرائیل تفرقت احدی و سبعین فرقه... ۵۴

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ان فیکم من یقاتل علی تأویل القرآن... ۲۸۷

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ۲۳۶، ۷۷

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ایاکم و الغلو فی الدین فانما هلك ۲۷

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) الدعاء ینفع مما نزل و ممّا لم ینزل... ۲۷۱

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) صنغان من امتی لا نصیب لهم فی الاسلام: الناصب... ۲۸

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فایکم یؤازرنی علی هذا الامر علی ان ینکون اخى و وصی... ۲۳۴

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) لا یرد القدر الا الدعاء و لا ینزید فی العمر الا البرّ ۲۷۱

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) لیأتین علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل... ۵۵

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ما عرف الله من شبهه بخلقه ۲۱۸

امیر المؤمنین (علیه السلام) اهل الارض یومئذ ملل متفرقه... بین مشبه لله بخلقه... (۲۱۸)

امیر المؤمنین (علیه السلام) ایاکم و الغلو فینا... ۲۸

امیر المؤمنین (علیه السلام) فعدوت علی طلب الدنیا بتأویل القرآن ۲۸۷

امیر المؤمنین (علیه السلام) لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه ۲۸۷

امیر المؤمنین (علیه السلام) لتفرقن هذه الامه علی ثلاثه و سبعین... ۵۶

امير المؤمنين (عليه السلام) من وحده الله سبحانه لم يشبهه بالخلق ٢١٨

امير المؤمنين (عليه السلام) نحن النمرقه الوسطى، بنا يلحق... ٢٨

امير المؤمنين (عليه السلام) ولا اياه عنى من شبهه ٢١٨

امير المؤمنين (عليه السلام) والذى نفسى بيده ليفترقن هذه الامه على ثلاث و سبعين ٥٧

ص: ٣٨٥

امير المؤمنين (عليه السلام) و الله ما قلعت باب خبير بقوه جسدانيه و لكن... ١٨٨

امير المؤمنين (عليه السلام) هلك في رجلا ن محب غال و مبغض غال ٢٨

امير المؤمنين (عليه السلام) هم اساس الدين و عماد اليقين، اليهم... ٢٧

امام باقر (عليه السلام) ان الله نور لا ظلمه فيه و علم لا جهل فيه و... ٢٦٧

امام باقر (عليه السلام) قال: ان اليهود تفرقوا من بعد موسى على احدى و سبعين... ٥٦

امام باقر (عليه السلام) كان الله و لا شى غيره و لم يزل الله عالما ٢٦٧

امام باقر (عليه السلام) كونوا النمرقه الوسطى يرجع اليكم الغالى... ٢٨

امام صادق (عليه السلام)... توحيدك لربك... تشبيهك لخالقك ٢١٩

امام صادق (عليه السلام) لو يعلم الناس ما فى القول بالبداء من الاجر ٢٧٧

امام صادق (عليه السلام) ما بدا لله بداء كما بدا له فى اسماعيل ابني ٢٧٨

امام صادق (عليه السلام) ما عظم الله عزّ و جلّ بمثل البداء ٢٧٦

امام صادق (عليه السلام) من زعم ان الله تعالى بدا له فى شىء بداء... ٢٦٨

امام صادق (عليه السلام) من زعم ان الله عزّ و جلّ يبدو له فى شىء... ٢٦٨

امام صادق (عليه السلام) من شبه الله بخلقه فهو مشرك، ان الله... ٢١٩

امام صادق (عليه السلام) يصغرون عظمه الله و يدعون الربويه لعباد الله ١٦١

امام باقر يا امام صادق (عليه السلام) ما عبد الله عزّ و جلّ بشىء مثل البداء ٢٧٦

امام جواد (عليه السلام) رحم الله يونس ١٢٠

امام عسكري (عليه السلام) اعطاه الله بكل حرف نورا يوم القيامة ١٢١

امام عسكري (عليه السلام)... مستأكلين يأكلان بنا الناس فتانين موزيين ١٦٠

امام عسكري (عليه السلام) هذا ديني و دين آبائي و هو الحق كله ١٢١

حضرت مهدي (عليه السلام) الحمد لله الذي... لم يجعلنا... من الغلاة المفوضين ٢٢٩

معصوم (عليه السلام) لا جبر و لا تفويض بل امر بين الامرين ٢٢٤، ٢٧٦

ص: ٣٨٦

*همزه و الف:

ابان بن عثمان: ۸۱

ابراهیم علیه السلام: ۲۶۷، ۱۳۵، ۱۳۰، ۳۲

ابراهیم بن اسحاق: ۳۴۶

ابراهیم بن مالک اشتر: ۷۳، ۸۵

ابراهیم بن یزید المکفوف: ۳۴۶

ابن ابی الزرقاء: ۳۴۶، ۱۶۷، ۱۲۶

ابن اثیر: ۲۳۴

ابن بابویه: ۳۱۹

ابن تیمیه: ۳۱۹، ۳۱۸، ۱۳۵

ابن جوزی: ۴۲

ابن حازم: ۲۶۸

ابن حامد بن عباس: ۱۷۸

ابن حزم: ۲۴۸، ۲۴۷، ۱۸۲، ۱۷۸، ۱۷۷، ۲۰، ۳۲۷

ابن حشفه: ۴۰

ابن خزیمه: ۲۱۴

ابن خلدون: ۲۵۱، ۲۵۰

ابن داود: ۸۱

ابن راوندی: ۱۱۵

ابن سعد: ۶۵، ۷۴

ابن شهر آشوب: ۱۳۴

سید ابن طاووس: ۳۲۹، ۸۱، (۳۳۸)

ابن عباس: ۲۸۷

ابن غضائری، احمد بن حسین بن عبید اللہ غضائری: ۳۴۵، ۳۴۱، ۳۲۸، ۳۱۴، ۳۶، ۳۶۰

ابن قولویہ: ۸۲، ۳۱۴

ابن کثیر: ۲۳۵، ۲۳۴

ابن کرب؛ ابو کرب ضریر: ۲۶۰، ۲۴۳، ۹۱، ۹۰

ابن کوّاء: ۲۵۷

ابن ماجہ: ۵۴

ابن ہبیرہ: ۹۲

ابو اسحاق کاتب ابراہیم بن ابی حفص: ۱۷۵، ۱۹

ابو بصیر: ۳۱۴، ۱۵۸، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۴

ابو بکر: ۱۸۶، ۱۴۶، ۷۶، ۶۸، ۵۸، ۴۰، ۳۹، ۳۸

ابو جعفر محمد بن اورمہ (اوربمہ) قمی: ۱۹، ۳۶۲، ۳۵۴، ۱۶۹

ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار: ۱۹، ۱۶۹

ابو جعفر محمد بن حسن ولید: ۳۴۱

ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف بہ ابن ابی الفراق: ۳۴۲، ۱۳۷، ۱۳۶

ابو جعفر محمد بن علی بن نعمان حول معروف

ص: ۳۸۷

به مؤمن الطاق:- مؤمن الطاق

ابو الحسن اشعري، علي بن اسماعيل: ٦٢، ٢٠، ٢٢٨، ١٨٧، ٨٢

ابو الحسن علي بن ابي سهل حاتم بن ابي حاتم قرويني: ١٣١

ابو الحسن علي بن مهزيار اهوازي: ١٦٩، ١٩٨

ابو الحسن عبد الرحيم الخياط المعتزلي: ٣١٨

ابو الحسن علي بن محمد سمري: ١٣٢

ابو الحسين محمد بن احمد بن عبد الرحمان ملطي شافعي: ٣٢٢، ٦٢

ابو الحكم هشام بن سالم جواليقي- هشام بن سالم

ابو حمزه ثمالى: ٨٠

ابو حنيفه: ٤٢، ٤١

ابو خالد كابللي: ١٦٤، ١٦٠

ابو الخطاب، محمد بن مقلاص اسدي كوفي اجدع زراد (بزاد) بزار: ١٠٥، ١٠٤، ٩١، ٤٤، ١١٩، ١١١، ١١٠، ١٠٩، ١٠٨، ١٠٧، ١٠٦، ١٢٢،

١٥٩، ١٥٦، ١٥٤، ١٤٥، ١٤١، ١٢٦، ١٧٩، ١٧٧، ١٦٦، ١٦٤، ١٦٣، ١٦٢، ١٦٠، ٢٩٦، ٢٩١، ٢٧٨، ٢١١، ٢٠٣، ١٩٠، ١٨٦، ٣٣١، ٣٣٠، ٣١٧، ٢٩٧،

٣٤٧، ٣٤٢، ٣٣٥، ٣٦٣، ٣٥٩، ٣٥٨، ٣٤٩، ٣٤٨

ابوذر: ٢٢٨، ١٥

ابو رافع: ٣٢٧

ابو سعيد حسن بن بهرام جبائي: ١٧٨

ابو سعيد نشوان بن سعيد بن نشوان حميري: ٢١

ابو سلمه (ابو خديجه) سالم بن مكرم- سالم بن مكرم جمال

ابو السمهرى: ٣٤٦، ١٦٧، ١٢٦

ابو سهل اسماعيل بن علي بن اسحاق بن ابي سهل بن نوبخت: ١٧٠

اباصلت هروی: ۱۵۶

ابو طالب: ۱۱۰

ابو طاهر محمد بن علی بن بلال: ۱۳۸

ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده:

۳۳۴

ابو عبد الله حرث شامی - حارث شامی

ابو عبد الله محمد بن کرام: ۲۱۵

ابو عبد الله مغازی: ۳۴۶

ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی: ۳۱۷

ابو عمر عثمان بن سعید عمری: ۱۳۲، ۱۳۸

ابو العمر: ۱۲۶

ابو عمره: ۸۴

ابو الفتح محمد بن عبد الکریم شهرستانی - شهرستانی

ابو الفرج اصفهانی: ۹۳

ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی:

۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۸

ابو القاسم سعد بن عبد الله بن ابی خلف اشعری قمی - سعد ابو القاسم نجار معروف به منصور: ۱۷۸

ابو لهب: ۳۱

ابو محمد حسن بن موسی نوبختی - نوبختی

ابو محمد حسن الشریعی (السریعی): ۱۳۲، ۱۸۶، ۱۳۳

ابو محمد عثمان بن عبد الله بن حسن عراقي حنفي: ٣١٨

ابو محمد علي ابن احمد ظاهري-ابن حزم

ص: ٣٨٨

ابو محمد بن فضل بن شاذان: ۱۶۷، ۱۲۷، ۱۲۶

ابو مسلم خراسانی: ۱۲۸، ۹۲، ۵۰، ۳۸، ۳۷، ۲۴۵، ۲۴۴، ۱۸۶، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۴۱

ابو المعالی محمد حسینی علوی: ۶۲، ۲۰

ابو المظفر اسفراینی: ۲۰

ابو منصور عجلی: ۱۷۷، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۴۴، ۳۱۹، ۲۹۵، ۲۹۳

ابو موسی اشعری: ۱۴۶

ابو نصر مالک بن هیشم خزاعی: ۹۲

ابو هارون مکفوف: ۳۴۶

ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه: ۸۸، ۳۷، ۱۴۰، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۷، ۹۴، ۹۰، ۸۹، ۳۱۵، ۲۷۸، ۲۴۴، ۱۸۵، ۱۶۸

ابو هریره: ۲۲، ۲۱۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۴۱، ۳۷، ۳۱۲

ابو هلال: ۳۶۳

احسان الهی ظهیر: ۲۶۳

احکم (احلم) بن بشار مروزی: ۳۴۷

احمد بن ایوب بن نانوس: ۹۹

احمد بن حسین بن سعید، ابو جعفر اهوازی معروف به دندان: ۳۴۷

احمد بن حنبل: ۲۷۱، ۲۱۴، ۵۴، ۴۲، ۴۱

احمد بن خابط: ۱۹۹

احمد بن شیبیط: ۲۷۷

احمد بن طاووس: ۸۱

احمد بن علی، ابو العباس الرازی: ۳۴۷

احمد بن عيسى: ١٢٧

احمد بن محمد - ابو عمر

احمد بن محمد بن عيسى: ٣٥٦، ٣٦٠

احمد بن محمد بن خالد برقى: ٣٣٣

احمد بن محمد بن سيار معروف به ابو عبد الله يسارى قمى: ٣٤٧

احمد بن هلال عبرتايى كوفى: ١٣٧، ١٣٨، ٣٤٢، ٣٦١، ٣٤٢

احمد حامد طرف: ٢١

احمد عقيقى: ٣٣٣

احمد محمود: ٧٩

احمد وائلى: ٢١

آدم (عليه السلام): ١٨٥، ١٨٤، ١٧٨، ١٥٠، ١٣٦، ١٣٠، ٢١٤، ٢٠٨، ٢٠٧، ١٩٠، ١٨٩

ارسطو: ١٩٦

اسحاق انبارى: ١٦٧

اسحاق بن محمد بن ابان بن مرار بن عبد الله (احمر): ٣٤٧

اسحاق بن محمد بن احمد بصرى: ٣٤٧

اسحاق بن زيد بن حارث انصارى: ٩٩

اسد حيدر: ١١٩

اسماعيل (عليه السلام): ٢٦٩، ٢٦٧، ٧٢

اسماعيل بن جعفر الصادق (عليه السلام): ٢٧٨، ٢٤٥، ٢٨٠، ٢٧٩

اسماعيل بن عبد العزيز: ١٥٥

افشین ایرانی: ۳۸، ۱۲۸

افلاطون: ۱۹۶

اقبال، عباس: ۶۲، ۶۵

امپراطور ژاپن: ۱۷۶

امیه بن علی قبسی شامی: ۳۴۷، ۳۶۱

امینی، عبد الحسین، علامه امینی: ۱۴۱، ۱۴۷، ۲۳۸، ۲۳۶، ۲۳۳

انباذ قلس: ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰

انس بن مالک: ۵۴، ۵۶، ۳۱۲

ص: ۳۸۹

***ب:**

بابک خزمدین: ۳۸، ۱۲۸، ۲۸۹، ۲۹۱

امام باقر (علیه السلام) - محمد بن علی الباقر (علیه السلام)

بخاری، محمد بن اسماعیل: ۴۱، ۳۱۲، ۳۱۳

بخت النصر: (۳۲)

بدوی، عبد الرحمن: ۱۳۵، ۲۴۸، ۲۴۹

بزیع (بزیع) بن موسی بن حائک: ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۷۷، ۱۷۹

بشار شعیری: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۶۳

بغوی: ۳۸

بلاذری: ۷۴

بودا: ۱۹۴، ۱۹۵

ابو علی سینا: ۲۰۸

بیان بن سمعان تمیمی نهدی، بیان تان: ۴۴، ۷۰، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۰۰، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۱، ۳۲۰، ۲۶۰، ۲۴۴، ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۶۲، ۱۴۱

بودا: ۱۹۴، ۱۹۵

ابو علی سینا: ۲۰۸

***پ:**

پانگراو: (۵۹)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) - محمد

***ج:**

ترمذی: ۲۵۱

تفتازانی: ۲۰۸

*ج:

جابر بن عبد الله انصاری: ۳۸، ۹۹، ۳۱۵

جابر بن یزید جعفی: ۳۱۵، ۳۱۴، ۲۵۹، ۹۹

جاحظ: ۱۱۵

جاویدان: ۱۲۸

جبرئیل: ۱۰۹، ۱۰۱، ۸۷، ۷۰، ۴۱، ۴۰، ۳۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۱۷، ۱۸۱، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۵

جهان: ۳۲۱

جراح بن ملیح: ۲۵۹

جرجانی، میر سید شریف: ۱۹۳

جحدر بن مغیره: ۳۴۷

جعفر بن اسماعیل منقری: ۳۴۷

جعفر بن محمد بن مالک الفزاری: ۳۴۷

جعفر بن محمد بن مفضل: ۳۴۸، ۳۴۴

جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام)، امام صادق، ابو عبد الله: ۹۴، ۹۱، ۹۰، ۸۱، ۸۰، ۶۴، ۵۷، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۰، ۹۹، ۹۶، ۹۵، ۱۰۷،
۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۳۰، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۴، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۱،
۱۷۷، ۱۷۰، ۱۶۶، ۲۴۱، ۲۱۹، ۲۰۷، ۱۹۰، ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۷۸، ۲۷۲، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۵۸، ۲۴۵، ۳۱۴، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۴، ۲۷۹، ۲۷۷، ۲۷۶،
۳۴۶، ۳۴۵، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۸، ۳۲۵، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۵۸، ۳۵۷

جعفر بن معروف: ۳۴۸

جعفر بن میمون: ۳۴۸

جعفر بن واقد: ٣٤٨، ١٦٠، ١٢٦

جعفر طيار: ٩١، ١٤٨

جعفر كذاب: ٢٤٥

جماعه بن سعد الجحفي (خثعمي) الصائغ:

٣٤٨، ٣٦١

ص: ٣٩٠

جنید: ۱۶۷

امام جواد (علیه السلام) - محمد بن علی الجواد

جیم - مو: ۳۱

*ح:

حارث شامی: ۳۵۳، ۳۴۸، ۹۹، ۹۱

حاکم نیشابوری: ۴۰، ۳۹

میر حامد حسین لکنهوی: ۲۳۶، ۲۳۳

الحرث الشامی: ۳۵۳، ۳۴۸

حرّ عاملی: ۲۵۳

حرّیز: ۲۵۹

حسن بن خرّزاد قمی: ۳۴۸

حسن بن سعید اهوازی: ۱۶۹

حسن بن عبد الله (عبید الله) قمی: ۳۴۸

حسن بن علی بن ابی عثمان معروف به سجاده:

۳۴۸

حسن بن علی بن فضال کوفی: ۳۳۳، ۱۷۰

حسن بن علی (علیه السلام) امام حسن: ۷۰، ۵۱، ۴۹، ۴۸، ۱۳۰، ۱۱۱، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۸۷، ۳۲۳، ۲۲۷، ۱۶۴، ۱۴۹، ۱۴۳، ۱۳۶

حسن بن محبوب: ۳۳۳

حسن بن محمد معروف به ابن بابای قمی: ۱۲۶، ۳۴۸، ۱۶۷، ۱۶۷

حسن بن موسی نوبختی - نوبختی

حسين بن ابي منصور: ١٠٣

حسين بن خالد: ٢٢٢، ٢٢١، ١٦٦، ١٦٢

حسين بن روح - ابو القاسم

حسين بن سعيد اهوازی: ١٦٩

حسين بن شادويه: ٣٤٩

حسين بن عبيد الله سعدي (قمي): ٣٤٩

حسين بن علي (عليه السلام)، امام حسين (عليه السلام): ٤٨، ٤٧،

١١١، ١٠٢، ١٠١، ١٠٠، ٨٧، ٧٠، ٥١، ٤٩، ١٨٦، ١٨٠، ١٦٤، ١٤٩، ١٤٣، ١٣٦، ١٣٠، ٣٠٦، ٢٤١، ٢٢٧

حسين بن علي بن حسن (شهيد فخ): ٤٩

حسين بن علي خواتيمي: ٣٤٩، ١٢٥

حسين بن منصور معروف به حلاج: ١٩١، ١٧٨

حسين بن مياح مدائني: ٣٤٩

حسين بن يزيد نوفلي: ٣٤٩

حسيني فيروز آبادي، سيد مرتضي: ٢٣٣

حفص بن ميمون: ٣٤٩

حكيم بن بشار: ٣٤٩

حلي، علامه حلي: ٢٥٣، ٢١١، ٢٠٩، ٢٠٨، ٨١، ٣٣٨

حمران بن اشعث (قرمطويه): ١٢٩

حمزه بن عماره البربري (اليزيدي): ٩١، ٩٠، ٣٤٩

حمويني (الجويني) شافعي: ٢٤٢

حميد دهقان: ۳۳۳

سيد حميرى: ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۶۰

*خ:

خالد بن عبد الله قسرى: ۳۱۵، ۱۰۳، ۹۸، ۹۵

خالد بن نجیح، الخواتیمی، الجوان: ۳۴۹

خالد بن وليد: ۴۱

خضر پیامبر: ۴۲

خلف بن محمد: ۳۴۹

خليل بن مظفر بن خليل اسدى كوفى: ۱۳۱

خوئى، آيه الله خوئى: ۳۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۱۹، ۳۴۳

خيبرى بن على: ۳۴۹

ص: ۳۹۱

*د:

داود بن علی اصفهانی: ۲۱۳

داود بن قاسم، ابو هاشم الجعفری: ۳۵۰

داود بن کثیر رقی: ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۵۰، ۳۴۴، ۳۴۲

*ذ:

ذبیانی: ۲۱۲

*ر:

الراضی بالله (خلیفه عباسی): ۱۳۷

راغب اصفهانی: ۱۹۲

ربیع بن زکریا الوراق: ۳۵۰

رزّام: ۳۷

رضا (علیه السلام)، امام رضا: ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۰۵، ۴۳، ۱۹، ۱۶۰، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۲۵، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۷۷، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۲،

۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۸، ۲۰۶، ۱۹۰، ۱۷۹، ۳۳۱، ۲۶۷، ۲۵۹، ۲۵۳، ۲۴۵، ۲۳۰، ۲۲۷، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۸، ۳۳۵، ۳۳۲، ۳۵۹، ۳۵۷، ۳۵۵

۳۶۴

*ز:

زبیدی، محمد مرتضی: ۳۱۹

زبیر: ۱۴۶، ۶۸، ۴۰

زراره بن اعین: ۱۲۲، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۳، ۶۷، ۶۴، ۳۱۳، ۲۱۱

زرتشت: ۲۵۰

زمخشری، جار الله: ۲۳۳

زید بن خارجه: ۴۱

زید بن علی بن حسین: ۴۹

زید نرسی: ۲۷۹

زینب دختر ابو الخطاب: ۱۲۵

زیهر، گولد: ۲۶۳، ۳۲۳

***س:**

سالم بن مکرم: ۱۰۷، ۳۵۰

سامری: ۲۱۲

ساوشیان (شاه بهرام): ۲۵۰

سبأ بن یشحب بن یعرب بن قحطان: ۷۳

سبط ابن الجوزی: ۲۴۲

سجاد (علیه السلام)، امام سجاد: ۱۰۱، ۹۹، ۸۴، ۸۰، ۴۳، ۱۸۶، ۱۷۹، ۱۶۴، ۱۶۰، ۱۳۰

سدیر صیرفی: ۳۱۴، ۲۱۱، ۱۶۵، ۱۲۲، ۶۷

سری: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۷۷

سعد بن ابی وقاص: ۴۰، ۴۱

سعد بن عبد الله اشعری: ۹۲، ۷۷، ۶۱، ۳۲، ۲۰، ۲۲۷، ۱۷۰، ۱۲۰، ۱۱۵، ۱۰۴

سعید اهوازی: ۱۶۹

سفیان بن مصعب العبدری: ۳۵۰

سقراط: ۱۹۶

سکاک: ۳۱۸

سلمان فارسی: ۱۸۹، ۱۸۷، ۱۵۰، ۱۴۷، ۱۲۱، ۲۲۸

سليمان بن جرير: ٢٨٠، ٢٨١

سليمان بن زكريا الديلمي: ٣٥٠

سليمان بن عبد الله الديلمي: ٣٥٠

سليمان بن عبد الملك: ٨٨

سميع: ١٢٥

سهل بن حنيف: ٧٣

سهل بن زياد: ٣٥١

سيف بن عمرو: ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥

سيوطي، جلال الدين: ٢٣٣، ٢٧٠

***ش:**

شافعي: ٤٢

ص: ٣٩٢

شاه رئیس، ابو عبد الله (ابو عبد الرحمان) کندی:

۳۵۱

شرف الدین، علامه شرف الدین: ۲۲۱

شریک بن عبد الله نخعی کوفی: ۳۱۱

شعبی: ۳۱۷

شعرانی: ۲۴۲

شوبان: ۲۷۱

شوشتری، قاضی نور الله: ۲۳۳

شهربانو: ۵۱

شهرستانی: ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۱۵، ۹۹، ۶۴، ۲۱، ۶۲، ۱۹۴

شیرازی، سلطان الواعظین: ۲۳۳

شیندر، اشتاین: (۵۹)

***ص:**

صاحب معالم، شیخ حسن: ۸۱

صالح بن سهل (سهیل) همدانی: ۳۴۳، ۱۵۶، ۳۵۱

صالح بن عقبه بن قیس بن سعدان: ۳۵۱

صائد نهدی: ۲۶۰، ۱۰۰، ۹۱

ملا صدرا: ۲۰۸

صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی:

۳۴۱، ۳۴۰، ۳۲۹، ۳۱۹، ۳۵۳، ۳۵

صلاح الدين صفدى: ٢٤٢

*ط:

طاهر بن حاتم بن ماهويه قزوینی: ٣٤٢، ٣٥١

طباطبائی، علامه طباطبائی: ٣٢، ٩٧، ٣٠٥

طبری: ٧١، ٧٢، ٧٤، ٧٥، ٢٣٣، ٢٦٣

طبسی، محمد رضا: ٢٥٧

طغرل بیك: ٣٢٩

طلحه: ٤٠، ٦٨، ١٤٦

طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن: ٢٥٣، ٨١، ٣٢٩

طوسی، خواجه نصیر: ٣١٨، ٢٨٠، ٢٧٩، ٢٠٨

طه حسین: ٢١١، ١٩٢، ١٩١، ٧٧

*ع:

عائشه: ١٤٦

عباس بن صدقه: ٣٥١

عبد الرحمان بن حماد: ٣٥١

عبد الرحمان بن عوف: ٤٠، ٦٨

عبد السلام رستم: ٣١٣

عبد السلام السامرائی: ٢١

عبد العزيز بن مهتدی: ١٢٠

عبد القادر جرجانی: ٤١

عبد القاهر بغدادی: ۲۰

عبد الکریم بن عمرو: ۳۵۲

عبد الله افطح: ۱۷۰

عبد الله بن بحر: ۳۵۱

عبد الله بن بکر (بکیر) الارجانی: ۳۵۱

عبد الله بن جبله کنانی: ۳۲۳

عبد الله بن حارث شامی: ۳۴۸

عبد الله بن حارث مدائنی: ۱۱، ۹۹، ۳۵۱

عبد الله بن حرب کندی کوفی: ۱۷۸، ۱۸۶، ۳۱۵

عبد الله بن حکم ارمنی: ۳۵۲

عبد الله بن زبیر: ۳۱۲، ۱۸۰، ۸۴۸۵

عبد الله بن سبأ: ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۱۴۶، ۱۴۰، ۱۴۲، ۸۱، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۲۴۰، ۲۳۹، ۱۹۸، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۷۶، ۱۴۷، ۲۴۸، ۲۴۷

۳۲۳، ۳۲۲، ۳۱۶، ۲۸۰، ۲۶۳

عبد الله بن سعد بن ابی سرح: ۷۱

عبد الله بن سنان: ۸۰

ص: ۳۹۳

عبد الله بن عبد الرحمن الاصم المسمعى البصرى:

٣٥٢،٣٦١

عبد الله بن على: ٩٢

عبد الله بن على قميصى: ٣٢١، ٣٢٠، ٢٦٣

عبد الله بن عمر: ٢٧١

عبد الله بن عمر (عمير) بن حارث: ٣٥٢

عبد الله بن عمرو بن حرب كندى كوفى: ١٠٠، ١٠١

عبد الله بن عمرو بن عاص: ٥٥، ٥٦

عبد الله بن قاسم: ٣٥٢

عبد الله بن قاسم البطل: ٣٥٢، ٣٦١

عبد الله بن قاسم حارثى: ٣٥٢

عبد الله بن قاسم حضرى: ٣٥٢

عبد الله بن محمد حنفيه - ابو هاشم

عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن ابى طالب: ١٧٧، ١٤٠، ١٠١، ٩٩، ٩٣، ٩٢، ٩١، ٣١٥، ٢٤٢، ١٩٨، ١٩٧، ١٨٦، ١٨٥، ١٨١

عبد الله بن وهب سبأى همدانى: ٧٤

عبد الله راوندى: ١٧٦، ٣٧

عبد الملك بن مروان اموى: ٨٥، ٨٤

عبيد الله بن زياد: ٨٥

عبيدى مالكى: ٣٨

عثمان: ٧٨، ٧٦، ٧٣، ٧٢، ٧١، ٦٨، ٥٨، ٤٠، ٢٣٩، ١٨٧، ١٤٦

عثمان بن حنيف: ٧٣

عثمان بن سعيد-ابو عمر

عدنان: ٧٣

عروه بن يحيى النحاس الدهقان: ٣٥٢

عزيز: ١٧٦، ١٦٤، ١٦١، ١٦٠، ٤٦، ٤٤، ٣٢، ٢٥٧، ١٩٧، ١٧٩

عسكري (عليه السلام)، امام عسكري: ١٢١، ٢٠، ١٩، ١٣٧، ١٣٦، ١٣٢، ١٣١، ١٢٧، ١٢٦، ١٢٥، ١١٧، ١١٢، ١٧٧، ١٧٠، ١٦٧، ١٣٨، ١٦٠،

٣٥٥، ٣٥٤، ٣٤٧، ٣٢٨، ٣١٢، ٢٤٥، ٢٤١، ٣٥٧، ٣٥٦

عسكري؛ علامه سيد مرتضى: ١٤٧، ١١، ٧٢، ٦٥

علاء بن ذراع دوسي: ١٤٦

علي بن ابراهيم قمي: ٣١٤

علي بن ابي سهل-ابو الحسن

علي بن احمد ابي القاسم الكوفي: ٣٥٣، ٣٤٢

علي بن اسماعيل اشعري-ابو الحسن اشعري

علي بن حسان بن كثير الهاشمي: ٣٥٣

علي بن حسن بن فضال: ٣٣٣

علي بن (مسعود) حسكه: ٣٥٣، ١٦٧، ١٢٧، ٣٥٧

علي بن حماد ازدري: ٣٥٣

علي بن حماد خرازيني (جراذيني) الرازي: ٣٥٣

علي بن عبد الله بن عمران القرشي معروف به ميموني: ٣٥٣

علي بن محمد ماسكي: ٢٤٢

علی بن محمد سمري-ابو الحسين

علی بن میثم: ۳۱۸

علی بن مهزیار-ابو الحسن

علی بن یحیی الدهقان: ۳۵۳

علی متکلم رازی: ۳۱۹

علی (علیه السلام)، امام علی، علی بن ابيطالب: ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵،

۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷

ص: ۳۹۴

١٥٥،١٦٤،١٧٥،، ١٤٤،١٤٥،١٤٦،١٤٧،١٤٨،١٤٩،١٥٤، ١١١،١١٤،١٣٠،١٣١،١٣٥،١٣٦،١٤٣، ٨٩،٩٠،٩٧،١٠٠،١٠١،١٠٢،١٠٦
٢٤٥،٢٤٧،٢٤٨،٢٥٧،٢٦٠،٢٧٠،،٢٣٣،٢٣٤،٢٣٥،٢٣٧،٢٣٨،٢٣٩،٢٤٠، ١٨٥،١٨٦،١٨٨،٢١٨،٢٢٧،٢٢٨،٢٣٢، ١٧٦،١٨١،١٨٢،١٨٤
٣٢٤،٣٢٨، ٣١٢،٣١٧،٣١٨،٣١٩،٣٢١،٣٢٢،٣٢٣، ٢٨٣،٢٨٤،٢٨٥،٢٨٧،٢٩٧،٣٠٤،٣١١، ٢٧١

عمار ياسر: ٧١،٧٨،٧٩،٢٢٨

عمر: ٣٩،٤٠،٦٨،٧٦،١٤٦،١٨٧،٢٣٧

عمر بن عفيف ازدي: ٩٨

عمر بن فرات: ١٣٩،٣٥٣

عمر بن مختار خزاعي: ٣٥٣

عمر (عمرو): ٣١١

عمرو بن اميه ضمري: ١٥٠،٢٢٨

عمرو نبطي: ١٣٩

عمرو عاص: ١٨٧

عمرو بن عبيد: ١١٦

عمر بن بيان عجلي: ١٠٩

عوف بن مالك: ٥٤،٥٦

عيسى، عيسى بن مريم: ٢٦،٣٢،٣٣،٤٣،٥٦، (٥٩)، ١٥٤،١٦٠، ١٦١،١٦٤،١٧٦،١٧٩،١٨٤،١٨٩،١٩٧، ٧٢،١٠٢،١٠٨،١٣٠، ٢٤١،٢٤٩،، ٢٥٧،٢٦٣،٢٧٢،٣١٩

عياشي: ٨٢

عيسى بن موسى بن علي بن عبد الله بن عباس:

١٠٧

عيسى بن موسى: ٢٧٨

غزالی: ۴۱

***ف:**

فارس بن حاتم قزوینی: ۱۲۶، ۱۶۷، ۳۴۲، ۳۵۴

فاطمه (س): ۲۳۸، ۳۰۳، ۷۰، ۱۱۱، ۱۴۹، ۱۶۴، ۱۸۶، ۲۲۷

فخر الدین محمد بن عمر رازی معروف به فخر رازی: ۲۱، ۲۳۳، ۳۴۰، ۲۸۱، ۲۲۸

فرات بن احنف عبدی: ۳۵۶

فردوسی: (۵۰)

فرعون: ۳۰، ۳۲، ۱۶۳، ۱۷۶، ۲۱۲

فرفور یوس طروادی: ۱۹۶

فروید، زیگموند: ۲۹۱

فضل بن شاذان بن خلیل نیشابوری: ۱۳۱، ۱۷۰، ۱۹، ۱۲۱

فلوتن، فان: ۱۶۸، ۱۸۵، ۲۶۲، ۲۸۶، ۲۸۸

فیاض، عبد الله: ۲۱

فیثاغورث: ۱۹۵، ۲۰۰

***ق:**

قاسم بن حسن بن علی یقطین: ۱۲۷، ۳۵۴

قاسم بن ربیع صحاف کوفی: ۳۵۴

قاسم بن محمد اصفهانی (قمی) معروف به کاسولا: ۳۵۴

قاسم شعرانی یقطینی: ۳۵۳، ۳۵۴

القائم (خلیفه فاطمی): ۱۳۰

قتاده بن رفاعه بصرى: ١٠٩

قحطان: ٧٣

قيس بن سعد: ٧٣

*ك:

كاظم (عليه السلام)، امام كاظم: ١١٦، ١١٥، ١١١، ٦٤، ١٢٥، ١٢٤، ١٢٣، ١٢٢، ١٢١، ١١٩، ١١٧،

ص: ٣٩٥

۳۵۲،۳۵۴،۳۵۵،۳۵۶،۳۵۷،۳۵۸،۱۷۰،۲۴۱،۲۶۱،۲۷۹،۳۲۵،۳۴۸،۳۵۱

کامل مصطفی: ۷۹

کایتانی: ۷۹

کثیر: ۱۹۱، ۱۹۲

کرد علی، محمد: ۷۹

کسروی، احمد: ۲۴۹، ۲۵۰

کسف: ۳۲۰

کشی: ۸۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۳۴۶

کعبی: ۱۱۵

کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب: ۵۶، ۱۳۱، ۳۳۹، ۳۳۴، ۳۲۹، ۲۵۳

کمبوجیه: ۲۹

کمره ای، شیخ میرزا خلیل: ۲۱

کمیل بن زیاد: ۷۳

کورش: ۳۲

کیسان: ۸۳

***گ:**

گلشنی ابراهیمی، عبد الحمید: ۶۵، ۶۳، ۲۱

***ل:**

لویس، برناد: ۷۹

لیندر، فرید: ۷۹

مالک: ۴۱، ۴۲

مالک اشتر: ۷۳

مانی: ۱۹۶، ۲۰۰

مأمون: ۱۲۸، ۱۵۹، ۲۰۰

مجلسی: ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۸۰، ۵۷، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۵۳، ۲۵۷

محمد (صلی اللہ علیہ و آلہ)، پیامبر اکرم: ۳۵، ۳۴، ۳۱، ۲۸، ۲۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۱، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۷۴، ۷۲، ۷۰، ۶۸، ۶۷، ۶۰، ۵۸، ۵۷، ۷۵، ۱۱۰، ۱۰۶، ۱۰۲، ۹۱، ۸۰، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۳۶، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۱۸، ۱۱۱، ۱۵۸، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۵۹، ۱۹۰، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۱، ۱۷۸، ۲۱۸، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۰۲، ۱۹۸، ۱۹۷، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۷۰، ۲۶۳، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۴، ۲۴۹، ۲۴۷، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۳۲۱، ۳۱۷، ۳۱۲، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۳۴، ۳۲۷

محمد بن احمد بن عبد الرحمن ملطی شافعی:

۲۰

محمد بن اسلم طبری جبلی: ۳۵۴

محمد بن اسماعیل: ۳۵۴

محمد بن اسماعیل بن جعفر (علیہ السلام): ۱۷۸، ۱۳۰، ۲۷۹، ۱۸۲

محمد بن اشعث: ۸۵

محمد بن اورمه (اوربمه) قمی - ابو جعفر

محمد بن بحر الرهنی (الدھنی) نرماشیری: ۳۵۵

محمد بن بشیر: ۱۴۱، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۳۵۹، ۲۴۵، ۱۸۶، ۱۶۳

محمد بن (حسن بن) جمہور: ۳۶۳، ۳۵۵

محمد بن حسن بن سعید الصائغ الکوفی: ۳۵۵

محمد بن حسن بن شمون: ٣٥٥

محمد بن حسن بن فروخ صفار-ابو جعفر محمد بن حسن

ص: ٣٩٦

محمد بن حسن وليد-ابو جعفر

محمد بن حسين بن سعيد الصائغ: ٣٥٥

محمد بن سليمان الديلمي: ٣٥٥

محمد بن سنان: ٣٥٥، ٣٦٠

محمد بن صدقه العنبري البصري: ٣٥٦

محمد بن طلحه شافعي: ٢٤١

محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علي ابن ابي طالب: ٣١٥، ٢٤٤، ٢٤١، ١٠٣، ٩٦، (٣١٦)

محمد بن عبد الله بن عباس: ١٧٦

محمد بن عبد الله بن مهران: ٣٥٦

محمد بن عثمان بن سعيد عمري: ١٣٧، ١٣٢، ١٣٨

محمد بن علي الباقر (عليه السلام)، امام باقر: ٥٧، ٥٦، ٢٨، ٩٩، ٩٨، ٩٧، ٩٥، ٩٤، ٩١، ٩٠، ٨٠، ٧١، ١٦٤، ١٦٢، ١٣٠، ١١٧، ١١٣، ١٠٣، ١٠١،
٣٢٥، ٣١٤، ٢٧٦، ٢٦٧، ٢٥٩، ٢٤٤، ١٨١، ٣٦٣، ٣٥٤، ٣٣٣، ٣٣١

محمد بن علي الجواد (عليه السلام) امام جواد: ١٢٠، ١٩، ١٧٠، ١٦٩، ١٦٧، ١٦٠، ١٣٣، ١٣١، ١٢٦، ٣٥٦، ٣٥٥، ٣٥٤، ٣٤٨، ٣٤٧، ٣٤٦، ٣٤٣، ٢٥٣

محمد بن علي بن بلال: ٣٤٣، ٣٤٢

محمد بن علي بن عبد الله بن عباس: ٨٩، ٨٨، ٩٧، ٩٤

محمد بن علي شلمغاني-ابو جعفر محمد بن علي

محمد بن عمر بن عبد العزيز كشي: ٣٣٤

محمد بن عمر رازي: ٢٥٩

محمد بن عيسى بن عبيد: ٣٦٢، ٣٦٠، ٣٥٦

محمد بن فرات (محمد بن موسى بن حسين بن فرات): ٣٥٦، ١٣٣، ١٢٦

محمد بن فضیل ازدری معروف به ابو جعفر الازرق: ۳۵۷، ۳۶۲

محمد بن مسعود: ۳۶۰

محمد بن مسلم: ۱۱۴، ۳۵۶

محمد بن مظفر، معروف به ابو دلف ازدی: ۳۵۷

محمد بن مقلاص - ابو الخطاب

محمد بن منصور الکوفی: ۳۵۷

محمد بن موسی الشریعی: ۱۲۷، ۳۵۷

محمد بن موسی بن عیسی: ۱۷۱، ۳۵۷

محمد بن موسی بن فرات - محمد بن فرات محمد بن نصر: ۳۵۷

محمد بن نصیر فهری نمیری: ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۲۶، ۳۵۷، ۱۸۷، ۱۸۲، ۱۷۷، ۱۶۰، ۱۵۱، ۱۳۴

محمد بن نصیر نمیری بصری: ۱۳۴، ۱۳۵

محمد بن یعقوب کلینی - کلینی

محمد بن یوسف کنجی: ۲۴۱

محمد حنفیه، محمد بن حنفیه: ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۱۶۵، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۷، ۹۳، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۲۶۳، ۲۶۰، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲

محمد سلجوقی: ۳۱۹

محمود ابوریه: ۲۲۱، ۲۲۰

محمی الدین عربی: ۲۴۲

مختار بن ابی عبید ثقفی: ۷۳، ۷۰، ۶۷، ۴۸، ۱۸۰، ۱۴۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۳۲۳، ۳۱۵، ۲۷۷، ۲۴۳، ۲۴۲

مرتضی، سید مرتضی: ۲۵۳

مریم: ۱۸۹، ۲۶

فردک: ۱۲۸

مسلم: ۲۵۹

ص: ۳۹۷

مسيلمه: ٨١

مشكور، محمد جواد: ٢١، ٦٣، ٦٥، ١٤٠

مصادف: ١٥٤

مصطفى شيبى: ٧٩

مصعب بن زبير: ٨٥، ٢٧٧

مطهرى، استاد شهيد: ٣٠٦

مظفر: ٢٥٤

معاويه: ٤٠، ٤١، ٧٨، ١٠٢، ١٤٦، ١٨٧، ٢٨٧

معتصم: ١٣٨، ١٢٨

معرفت: ٢١٢

معلی بن خنيس: ٣٥٧، ٣٦٠

معلی بن راشد القمى العمى البصرى: ٣٥٨

معمر بن خيثم، معمر بن احمر: ١٧٧، ١١٠، ٢٠٣، ١٨٦، ١٧٩

مغيره بن سعيد بجلى، ابو اسماعيل، ابو الظبيان:

٣٣٠، ٣١٥ (٣١٦)، ١٦٣، ١٦٤، ١٧٩، ١٨٢، ٢١١، ٢١٥، ٢٤٤، ١٠٤، ١٢٢، ١٤١، ١٤٥، ١٥١، ١٥٦، ١٦٢، ٤٤، ٧٠، ٩١، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٨، ١٠٠

٣٣٥، ٣٥٧، ٣٦٣، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣

مفضل بن عمر، ابو عبد الله الجعفى: ١١٩، ١١٨، ٣٦٢، ٣٥٨، ٣١٣، ٣١١، ٢١١، ١٦٦، ١٢٢

مفيد: ٣٤١، ٣٥، ٥٦، ١١٨، ١٤١، ٢٢٧، ٢٥٣، ٣١٤

مقتدر (خليفه عباسى): ١٧٨

مقداد: ١٥٠، ٢٢٨، ٣٥٠

مقریزی: ۶۲، ۱۰۴

المقنع: ۱۷۸

مکارم شیرازی: ۲۱۲

ملکیصدق بن عامر بن ارفخش بن سالم بن نوح:

۲۴۸

ملا صدرا: ۱۹۶

ملطی-ابو الحسین

منخل بن جمیل کوفی: ۳۵۸، ۳۶۲

منصور (خلیفه عباسی): ۱۰۳، ۹۶، ۳۸، ۳۴، ۳۱۵، ۲۴۴، ۲۰۷، ۱۷۷، ۱۰۶، (۳۱۶)

المنصور (خلیفه فاطمی): ۱۳۰

موسی (علیه السلام): ۵۶، (۵۹)، ۱۳۰، ۱۰۳، ۷۷، ۷۵، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۲۵، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۸۵، ۲۶۹، ۲۶۶، ۲۵۶

موسی بن اشیم: ۳۵۸

موسی بن جعفر الکاظم (علیه السلام) - کاظم

موسی بن جعفر کمیدانی (کمندانی): ۳۵۸

موسی بن سعدان الحناط: ۳۵۸، ۳۶۲

موسی السواق (خرکچی): ۱۲۷، ۳۵۸

مؤمن الطاق: ۲۱۱، ۱۲۲، ۱۱۷، ۱۱۶، ۶۷، ۶۴، ۳۵۶، ۳۱۸، ۳۱۴، ۳۱۳

مهدوی دامغانی: ۶۱

مهدی (علیه السلام): ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۷۶، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۸، ۲۲۹، ۱۷۷، ۱۵۹، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۶، ۲۴۳

۳۲۴، ۳۲۵

مهدی (خلیفه عباسی): ۳۸،۱۰۳

میشم تمار: ۱۲۱،۳۱۴

میرزائی، نجفعلی: ۲۲۱

میکائیل: ۱۰۹

*ن:

نجاشی: ۳۶،۸۲،۳۴۴

نصر بن صباح: ۳۴۰،۳۵۹،۳۶۰

نصیر: ۱۳۵

ص: ۳۹۸

نظام: ۱۹۹

نوبختی: ۲۰، ۶۱، ۶۵، ۷۷، ۸۲، ۹۹، ۱۷۰

نوح (علیه السلام): ۱۳۰، ۱۵۰، ۱۹۷، ۲۱۵

*و:

وات: ۲۴۹

وجدی، فرید: ۱۳۴

وردی، علی: ۷۷

ولهاوزن: ۷۹، ۲۴۸، ۲۶۲، ۳۲۳

*ه:

هادی (علیه السلام)، امام هادی: ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۲۶، ۱۹، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۱۲، ۱۶۹، ۳۵۶، ۳۵۴

هارون: ۷۷، ۱۰۳، ۱۳۶، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰

هارون الرشید: ۱۱۶

هاشم بن ابی هاشم: ۱۲۶، ۱۶۰، ۳۵۹

هاشم بن حکیم مروزی معروف به المقنع: ۳۸

هاشم عثمان: ۲۱، ۱۳۵

هاشم معروف الحسنى: ۲۲۱

هشام بن حکم: ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۶۷، ۶۴، ۳۱۸، ۳۱۴، ۲۳۱، ۲۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۶، ۳۳۱

هشام بن سالم: ۲۳۱، ۳۱۳، ۳۱۸، ۶۴، ۶۷، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲

هشام بن عبد الملک: ۸۸، ۱۰۳، ۳۲۷

هشام بن عمرو فوطی: (۱۱۶)

هلالی: ۲۱۲

هیروهیتو: ۳۱

*ی:

یحیی بن حمّاد: ۳۵۹

یحیی بن زکریا النرماشیری: ۳۵۹

یحیی بن عبد الحمید: ۳۱۱

یحیی بن عبد الله بن حسین: ۱۵۸

یزدگرم سوم: ۵۱

یزید بن عمر بن هبیره: ۱۰۹

یعقوبی: ۷۴

یوسف بن السخت: ۳۵۹

یوسف بن عمر ثقفی: ۸۸، ۱۰۳

یوسف بن یعقوب جعفی: ۳۵۹

یوشع بن نون: ۲۴۰، ۲۳۹، ۱۰۳، ۷۵

یونس (علیه السلام): ۲۶۹، ۲۷۳

یونس بن بهمن: ۳۵۹

یونس بن ظبیان: ۳۵۹، ۳۵۰، ۱۶۳، ۱۲۵

یونس بن عبد الرحمن قمی، مولى آل یقطين: ۱۹، ۱۶۹، ۱۶۲، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۱۴، ۲۲۳، ۱۹۰

ص: ۳۹۹

فهرست قبایل، فرق و گروهها

*همزه و الف

ابراهیمیه: ۱۴۰

ابو مسلمیه: ۳۷

ابو هریره: ۳۷، ۱۴۰

اثنا عشریه: ۶۲، ۶۸

اثنیته: ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۸۱

اخباریها: ۳۳۶

ازدریه: ۱۴۳

اسحاقیه: ۹۹، ۱۴۰، ۲۱۵

اسماعیلیه: ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۸۱، ۲۴۵، ۲۷۸، ۲۷۹

اشاعره: ۶۴، ۶۸، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۶۹، ۲۷۵

اصحاب بدر: ۱۰۱

اصحاب کهف: ۱۳۶

اعضائیان: ۱۴۳، ۲۱۶

امامیه: ۳۱۸، ۲۸۶، ۲۸۰، ۲۳۱، ۱۴۴، ۶۲، ۸۳، ۳۱۹، (۳۳۸)

امپراطوران چینی: ۳۰

امریه: ۱۴۳، ۱۸۱

امویان-بنی امیه

اهل ادب: ۱۹۱

اهل حق: ۱۳۹

اهل عراق: ۳۶۳

اهل كتاب: ۲۶، ۲۷

اهل كوفه، كوفيان: ۳۶۳، ۱۰۷، ۷۳، ۴۸

اوس: ۷۳

ايرانيان، ايرانيها: ۲۴۹، ۲۴۳، ۷۶، ۵۱، ۵۰، ۳۰، ۳۲۳، ۲۹۳، ۲۵۰

*ب

بابكيه، بابكيان، خرميه، خرمدينه،

جامگان: ۱۴۰، ۱۲۸، ۳۸

بايت: ۱۸۷

بدائيه: ۲۸۱، ۱۵۱، ۱۴۳

بركوكيه: ۱۴۰

بزيعيه: ۲۸۵، ۱۸۲، ۱۷۷، ۱۴۱، ۱۰۹، ۱۰۷

بسلميه، خلاليه: ۱۴۰

بشاريه، شعيريه، عليائيه، عليائيه: ۱۱۱

بشيريه، ممطوره: ۲۴۵، ۱۸۶، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۲۹۴، ۲۵۹، ۲۴۷

بكتاشيه: ۱۳۹

بلاليه: ۱۳۸

بنی اسد: ۱۶۴، ۱۲۲

بنی اسرائيل: ۲۶۶، ۲۵۶، ۲۱۲-يهود

بنی امیه، امویان: ۷۹، ۷۳، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۱۶۸، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۸۸، ۸۷، ۸۴، ۸۳، ۲۸۸، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۱۸۶، ۱۸۰، (۳۱۶)

بنی تمیم: ۷۳

ص: ۴۰۱

بنی عباس،عباسیان:۱۰۴،۹۷،۹۴،۹۲،۹۰،۲۸۸،۲۴۵،۲۴۴،۱۸۶،۱۶۸،۱۴۰،۱۰۶،۲۹۱

بنی عجل:۱۰۱

بغدادیها:۳۴۱،۳۴۰،۳۵

بیانیه:۲۴۴،۲۱۶،۱۴۱،۹۶،۷۰،۶۰

بو مسلمیه،مسلمیه:۱۴۰

*ت

ترابی:۳۱۹

تفویضیه،مفوضه-مفوضه

تناسخیه:۱۹۷،۱۵۱،۱۴۴،۷۰

تواین:۴۸

تونیه:۲۱۵

*ث

ثوین:۱۹۷

*ج

جبری:۶۸

جعفریه:۲۶۱،۱۴۵

جناحیه:۳۱۵،۲۴۴،۱۴۸،۱۴۰

جنگ جمل:۷۸،۷۲،۶۸

جنگ صفین:۷۸

جوالبقیه،هشامیه:۳۱۸،۳۱۳،۲۲۲،۱۱۷

*چ

چینه‌های باستان: ۳۰

*ح

حابطیه: ۱۹۹

حادثیه: ۹۳،۹۹،۱۰۱

حریه: ۹۳،۱۰۰،۱۸۶

حروریه: ۶۳

حرنایه: ۱۹۶،۲۰۰

حسینه: ۱۰۳

حشویه: ۲۱۳،۲۱۴،۲۱۵،۳۱۹

حلولیه: ۷۰،۱۴۵،۱۵۱،۱۸۷،۳۱۹

حماریه: ۱۹۹

حمزیه: (۵۹)

حنابله، حنبلی: ۶۸،۶۹،۲۱۳،۲۱۴

حنفی: ۶۸،۶۹

حواریون: ۱۰۸

*خ

خابطیه: ۱۹۹

خداشیه: ۱۴۰

خرمیه-بابکیه

خزرج: ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۲۸۷

خطابیه: ۱۴۱، ۱۲۵، ۱۱۹، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۴، ۲۰۰، ۱۸۶، ۱۸۲، ۱۷۸، ۱۶۳، ۱۵۰، ۱۴۸، ۳۴۶، ۳۳۰، ۳۱۹، ۲۹۸، ۲۸۵

خلفای ثلاثه: ۱۴۴

خلفای عباسی: ۱۲۹، ۳۴

خوارج: ۶۸

❁

دهریه: ۲۰۸

❁

ذبابیه: ۳۱۷، ۱۸۱، ۱۴۹، ۱۴۵

ذمامیه: ۱۴۵

ذمیه: ۱۸۱، ۱۴۶

❁

رافضه: ۳۱۹، ۳۱۸، ۶۲

راوندیه: ۱۷۶، ۱۴۰، ۳۷

ص: ۴۰۲

رجعیه: ۱۴۶، ۱۵۱

رزامیه: ۳۷، ۳۸، ۱۴۰

رومیان، رومیها: ۳۱، ۲۳۵

ریاحیه: ۱۴۰

*ز

زبیریان: ۸۶

زراریه، تمیمیه: ۶۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۱، ۳۱۳

زرینیه: ۲۱۵

زطّ: ۱۷۶

زندقه: ۳۷، ۷۴، ۹۳

زیدیه: ۶۲، ۶۴، ۸۳، ۳۱۸

*ژ

ژاپنیها: ۳۰، ۳۱

*س

سایه: ۱۴۶

ساسانیان: ۵۱

سبائیه، سبئیّه: ۱۹۷، ۸۵، ۷۶، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۳۱۹-سحابیه

سحابیه، سبائیه: ۱۴۶، ۱۴۰، ۸۳، ۸۲، ۷۶، ۷۰، ۱۷۶، ۱۵۰، ۱۴۹

سریّه: ۱۱۰، ۱۷۷

سلمانیّه: ۱۴۷، ۱۸۷

سناویہ: ۱۴۰

*ش

شافعی: ۶۸،۶۹

شبک: ۱۳۹

شرعیہ: ۱۳۲،۱۸۶

شریکیہ: ۱۴۳،۱۴۷،۱۸۱

شلمغانیہ،عزاقریہ: ۱۳۶،۱۴۱،۱۸۷

شیطانیہ،نعمانیہ: ۳۱۸،۳۱۳،۱۱۷،۱۱۶،۶۴

*ص

صابئی: ۱۹۶،۲۰۰

صائدیہ: ۱۰۰،۲۶۰

صوفیہ،صوفیان: ۱۸۷،۱۸۸،۱۹۱

*ط

طاریہ: ۱۹۹

طیارہ: ۳۵۰

طیاریہ: ۴۸۴،۳۵۰

*ع

عابدیہ: ۲۱۵

عارفان: ۱۹۱

عباسیہ: ۱۴۰

عدناني ها: ٧٣

عرب: ٢٥٠، ١٩١، ٧٥، ٧٣، ٥٠، ٤٧

علبائيه، علياويه: ١٢٧

علويون سوريه: ١٣٥

علويه: ١٤٩

عمرويه: ١٣٩

عمرية: ١٣٩

عميريه، يعمرية، عجليه: ١٠٩

عينيه: ١٤٣، ١٤٨، ١٨١

*غ

غاليه: ٦٢

غرايبه: ٣١٩، ٣١٧، ١٨١، ١٤٩، ١٤٨، ٧٠

غلات عباسيه: ١٤١، ١٤٠

غماميه، ربيعيه: ١٥٠

*ف

فاطميه: ١٤٠

ص: ٤٠٣

فطحی: ۱۷۰

فلاسفه: ۱۹۵، ۱۹۱

*ق

قحطانیهها: ۷۳

قدری، قدریه: ۲۰۶، ۱۶۳، ۶۸

قراطمه، قرمطیه: ۳۲۰، ۱۷۸، ۱۶۹، ۱۳۱، ۱۲۹، ۳۲۱

قریش: ۷۸، ۷۳

قطعی: ۳۱۹

قمیهها: ۳۵۴، ۳۵۱، ۳۴۵، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۵، ۳۶۲، ۳۶۰

*ک

کرامیه: ۲۱۵، ۲۱۳

کریه: ۲۶۰، ۲۴۳، ۹۰

کسفیه، منصوریه: ۲۹۵، ۱۰۲

کوکیه: ۱۴۰

کیسانیه: ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۴، ۸۳، ۶۷، ۶۲، ۲۴۳، ۱۹۲، ۱۸۵، ۱۴۰، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۰، ۲۸۶، ۲۷۷، ۲۶۲، ۲۶۰

*ل

لاعنیه: ۱۴۶

*م

مالکی: ۶۹، ۶۸

مانویان: (۲۹۳)، ۳۲۳

متکلمان: ۳۵، ۱۹۱

مبارکيه: ۱۲۹

مبيضه، سيد جامگان: ۳۸، ۱۴۰

مجو سيان، مجوس: ۲۹۳، ۱۰۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۰۶

محمد يه: ۱۰۳، ۱۴۸

مختاريه: ۶۷، ۷۰، ۸۹، ۱۴۰

مخطئه: ۱۰۵، ۱۸۱، ۳۱۷

مخمسه: ۷۰، ۱۱۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۲۸

مرجهه: ۶۸، ۱۶۳، ۲۰۶

مزدكيان: ۲۹۳، ۳۲۳

مستشرقان: ۲۶۲، ۳۰۰، ۳۱۶، ۱۸، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۶، ۲۴۷، ۲۴۹

مسيحيان، نصاري: ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۶۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۹۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۱۰۵، ۱۳۴، ۱۵۱، ۱۵۴، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۴۴، ۵۵، ۵۸

مشبهه: ۱۴۳، ۱۵۰، ۲۱۳

مشرکان: ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۰

مضر: ۷۳

معتزله: ۲۳۱، ۲۷۵، ۲۸۱، ۳۱۸، ۶۴، ۶۸، ۱۱۳، ۱۴۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۲۴

معمريه: ۱۱۰، ۱۴۱، ۱۷۷، ۱۸۲

مغيريه: ۳۳۰، ۳۴۶، ۷۰، ۹۳، ۹۶، ۲۱۵، ۲۴۴، ۳۱۵، ۳۰۷

مفضليه: ۱۴۱، ۳۱۳، ۳۵۷

مفوضه: ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۹۴، ۳۱۹، ۳۲۱، ۱۴۴، ۱۶۵، ۲۳۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹

مقنعه-مبضه

مقصره: ٢٢٩

منصوریه: ٣١٩، ٣١٧، ٢٩٨، ٢٩٥، ١٠١

موسائیه، موسویه-واقفیه

میمیه: ١٨١، ١٤٨، ١٤٣

*ن

نزار: ٧٣

ص: ٤٠٤

نصاری-مسیحیان

نصیریہ: ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۲

نعمانیہ-شیطانہ

نفسیہ: ۲۴۵

نمیریہ: ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۳۵۷

نواصب: ۱۴۴، ۲۳۱

نور ساعیہ: ۱۴۰

*و

واحدیہ: ۲۱۵

واقفیہ: ۲۶۱

وصفا: (۹۵)

وہابیت، وہابیون: ۳۰۰، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۳۶

*ہ

ہاشمیہ: ۳۷، ۸۹، ۱۴۰، ۱۶۸، ۲۴۴، ۲۷۸، ۳۱۳

ہریریہ-ابو ہریریہ

ہشامیہ: ۶۴، ۱۱۴، ۱۵۰، ۲۲۲، ۳۱۸

ہلالیہ: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱

ہندوہا، ہندیان: ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰

ہیصیحیہ: ۲۱۵

*ی

يونانيها: ٣١،٢٠٠

يونسيه: ١١٩،١٤١،٣١٣

يهود، يهوديان: ٢٤٨،٢٤٩، ١٦٠،١٦١،١٦٣،١٦٤،١٧٦،١٩٧،٢٤٧، ٥٨،٥٩،٦٠،٦١،٧٦،١٠٥،١٣٤،١٥١، ٢٦،٢٧،٣٢،٤٤،٤٦،٥٤،٥٥،

٣٢٣،٢٦٣،٢٦٤،٢٧٢،٣١٧،٣٢١

ص: ٤٠٥

فهرست مکانها

*همزه و الف

الاحساء: ۱۳۰، ۱۲۹

ابو قیس: ۲۲۲، ۱۱۵

آذربایجان: ۱۲۸

اروپا: ۲۱۱

اصفهان: ۲۴۴، ۹۱

امریکا: ۲۱۱

ایران: ۳۲۰، ۲۱۱، ۱۸۰، ۱۲۸، ۹۱، ۸۵، ۴۷

*ب

بابل: (۳۲)

بحرین: ۲۹

بصره: ۳۳۱، ۲۰۰، ۱۸۰، ۱۰۹، ۸۵، ۷۱

بغداد: ۳۲۹

بلقاء: ۸۸

بیت المقدس: (۳۲)، ۳۲۹

*ت

تبوک: ۲۳۵

*ج

جزیره العرب: ۲۱۸

*ح

حاجز: ۲۴۴، ۹۶

حجاز: ۷۱، ۸۴- عربستان

حله: ۲۵۰، ۲۵۱

حوزه علمیه قم: ۳۰۳

*خ

خراسان: ۹۲

خم غدیر: ۲۳۸، ۱۳۰

خیبر: ۱۸۸

*ر

رضوی: ۲۴۳

رود نیل: ۲۱۲، ۳۹

ری: ۹۱

*س

سامرا: ۲۵۱

سوریه، شام: ۱۳۴، ۱۳۵، ۸۸، ۸۵، ۸۴، ۷۱

سیاره زهره: ۹۸

*ش

شام-سوریه

شراه: ۸۸

*ص

صنعا: ٢٤٨

*ط

طاق المحامل: ١١٤

ص: ٤٠٧

*ع

عراق: ۳۳۱، ۲۰۰، ۱۶۲، ۱۰۳، ۷۳۸۸، ۱۰۳

عربستان: ۲۴۸، ۳۲۱

*ف

فارس: ۹۱

*ق

قم: ۳۵۸، ۳۵۶، ۳۵۱، ۳۴۹، ۳۴۱، ۳۴۰، ۱۶۹

*ک

کتابخانه کرخ: ۳۲۹

کربلا: ۸۴، ۸۵، ۸۷

کعبه: ۲۶۶، ۱۳۰

کمندان: ۳۵۸

کوفه: ۹۵، ۹۱، ۹۰، ۸۷، ۸۴، ۷۴، ۷۳، ۷۱، ۲۰۰، ۱۸۰، ۱۳۰، ۱۱۶، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۱، ۳۶۴، ۳۳۱، ۲۹۳، ۲۷۸

*ل

لبنان: ۱۳۴

*م

مدائن: ۷۵، ۹۹

مدینه: ۲۴۳، ۲۳۶، ۲۳۵، ۹۰، ۸۵، ۷۲، ۷۱، ۴۰، ۲۴۴

مسجد کوفه: ۱۰۷

مصر: ۳۲۲، ۸۴، ۷۱، ۳۲، ۲۹، ۳۰

مكة: ٢٦٦، ٢٥١، ٢٤٤، ٢٤٣، ١٢٨، ٨٥، ٧١، ٣٢٠

*ن

نصيبين: ٨٥

النصيريه: ١٣٥

*ه

هرات: ١٨٦، ٩٢

هند: ١٩٤، ١٨٤، ٣٠

*ي

يمن: ٢٤٨، ١٧٨، ٧٣

يونان: ٢١٢، ١٩٥، ١٨٤

ص: ٤٠٨

ابو هريره شيخ المصيره: ٢٢١

ابو هريره و احاديث ساختگي: ٢٢١

احقاق الحق: ٢٣٣

اختيار معرفه الرجال: ٨١، ٣١٤

آراء ائمه الشيعه في الغلاه: ٢١، ١٥٢

استبصار: ٨١، ٣٢٩

الاسفار: ١٩٦، ٢٠٨

اشارات: ٢٠٨

اصل زيد: ٢٧٩

الاصول من الكافي: ٣٣٧، ٣٣٦، ٢٦٩، ٢٨، ٣٦١، ٣٥٧، ٣٥٦، ٣٥٥، ٣٥٤، ٣٥٢

اضواء على السنه المحمديه: ٢٢٠

اعتقادات فرق المسلمين و المشركين: ٢١

امالي: ٥٦

الاماميه: ١٥٣

الانتصار: ٣١٨

انجيل متي، مرقس، لوقا: ٢٤٨

انساب الاشراف: ٧٤

الانسان روح لا جسد: ٢١٢

انوار الملكوت: ٢٠٨، ٢٠٩

الايقاظ من الهجعه: ٢٥٣

*ب

بحار الانوار: ٢٦٩، ٢٥٣، ٢٢٠، ١٥١، ٨١، ٥٧

بحوث في الملل و النحل: ٢٢١

البدايه و النهايه: ٣٣٤، ٢٣٥

بصائر الدرجات: ٣٤٧، ١٦٩

بعض فضائح الروافض: ٣١٩

البيان: ٢٤١

بيان الاديان در شرح اديان و مذاهب جاهلي اسلام: ٦٢، ٢٠

*ت

تاج العروس: ٣١٩

تاريخ الاماميه و اسلافهم من الشيعة: ٢١

تاريخ بغداد: ٢٣٥

تاريخ شيعة و علل سقوط بني اميه: ١٦٨

تاريخ شيعة و فرقه هاي اسلام تا قرن چهارم: ٢١، ٣٤

تاريخ طبري: ٢٣٥، ٢٣٤، ٧٤، ٧٢، ٧١

تاريخ يعقوبي: ٧٤

التبصير في الدين و تمييز الفرقة الناجيه...: ٢٠

تبصره العوام: ٢٣١، ١٤٤، ١٢١

تجريد الاعتقاد: ٢٠٨

التحرير الطاووسى: ٨١

تذكرة الائمة: ٢٤٢

ص: ٤٠٩

تطور المجتمع الاسلامى العربى: ٣٢٢

تفسير روح البيان: ٤٢

تفسير طبرى: ٢٣٣

تفسير قمى: ٣٤٦، ٣٥١، ٣٥٤، ٣٥٨

تفسير كبير: ٢٣٣، ٢٣٤

التقمص: ٢١٢

التكليف: ١٣٧

التنبيه و الرد على اهل الأهواء و البدع: ٢٠، ٦٢، ٣٢٢

تورات: ٣٢، ٢٠٧

التوحيد: ١٥٣، ٢٦٧

التوحيد (ابن خزيمة): ٢١٤

توحيد مفضل: ١١٩

تهذيب الاحكام: ٨٢، ٣٢٩، ٣٤٧، ٣٥٣

*ح

حل الاشكال: ٨١

الحوار العين: ٢١

*خ

خاندان نوبختى: ٦٢

خصائص نسائى: ٢٣٥، ٢٣٨

الخطط المقرئيه: ٦٢، ١٠٤

خلاصه الاقوال في علم الرجال: ٨١

❖

دائره المعارف الاسلاميه: ٢٨١

دائره المعارف القرن العشرين: ١٣٥، ٢١٢

دراسات في الكافي للكليني و الصحيح للبخارى:

٢٢١

الدر المشهور: ٧٠، ٢٣٣

❖

الذريعه الى تصانيف الشيعة: ١٩

ذكرى ابي العلاء: ١٩٢

❖

الرجال ابن داود: ٨١

الرجال ابن غضائري: ٣٦

الرجال احمد عقيقي: ٣٣٣

الرجال احمد بن محمد بن خالد برقي: ٣٣٣

الرجال ابو العباس احمد بن محمد بن سعيد: ٣٣٤

الرجال حسن بن فضال: ٣٣٣

الرجال حسن بن محبوب: ٣٣٣

الرجال حميد دهقان: ٣٣٤

الرجال عبد الله بن جبهه كناني: ٣٣٣

الرجال على بن حسن بن فضال: ٣٣٣

الرجال محمد بن خالد برقي: ٣٣٣

الرجال محمد بن عمر بن عبد العزيز كشي: ٨٢، ٣٣٤، ٣١٤، ١٥١، ١١٦

الرجال محمد بن يعقوب كليني: ٣٣٤

الرجال نجاشي: ١٥١

الردّ على الغلاة ابو الحسن على بن مهزيار اهوازي: ١٩، ١٦٩

الردّ على الغلاة ابو جعفر محمد بن اورمه قمي:

١٩، ١٦٩

الردّ على الغلاة ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ: ١٩، ١٦٩

الردّ على الغلاة ابو سهل اسماعيل بن على بن اسحاق بن ابي سهل بن نوبخت: ١٧٠

الردّ على الغلاة ابو القاسم سعد بن عبد الله بن ابي خلف: ١٩، ١٧٠

الردّ على الغلاة ابو محمد حسن بن موسى

ص: ٤١٠

نوبختی: ۱۷۰

الردّ علی الغلاه محمد بن موسى بن عیسی همدانی سمان: ۱۷۱

الردّ علی الغلاه یونس بن عبد الرحمان: ۱۹، ۱۶۹

الردّ علی الغالیه: ۱۹، ۱۷۰

الردّ علی الغالیه المحمديه: ۱۹، ۱۷۰

الردّ علی الغالیه و ابی الخطاب: ۱۹، ۱۷۰

الردّ علی اصحاب التناسخ و الغلاه: ۲۰، ۱۷۰

الردّ علی فرق الشیعہ ما خلا الامامیہ: ۲۰، ۱۷۰

س

السنة: ۲۱۴

ش

الشبک من فرق الغلاه فی العراق: ۲۱

شبهای پیشاور: ۲۳۳

شرح الدائرہ: ۲۴۲

شرح مقاصد: ۲۰۸

الشیعہ و الرجعه: ۲۵۷

الشیعہ و السنة: ۲۶۳

ص

صحیح بخاری: ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۳۸، ۳۱۲

صحیح ترمذی: ۲۳۵، ۲۳۸

صحيح مسلم: ٢٥٩، ٢٣٥، ٢٢٠

الصراع بين الاسلام و الوثنيه: ٣٢٠، ٢٦٣

*ط

طبقات (ابن سعد): ٢٣٥

*ع

عبد الله بن سبأ: ١٤٧، ٧٢

عقبات الانوار: ٢٣٦، ٢٣٣

عقائد الاماميه: ٢٥٤

عقد الفريد: ٣١٧

العقيده و الشريعه فى الاسلام: ٢٢٣، ٢٦٣

العلويون بين الاسطوره و الحقيقه: ٢١

على و بنوه: ١٩٢

عمده التحقيق: ٣٨

عود ارواح يا بازگشت روح: ٢١٢

*غ

الغدير: ٢٣٦، ٢٣٣، ١٤٧، ٤١

غلو و غلات: ٦٣

الغلو و الفرق الغاليه فى الحضاره الإسلاميه: ٢١

*ف

فتوحات مكيه: ٢٤٢

الفتنه الكبرى: ١٩٢

فرائد السمطين: ٢٤٢

الفرق بين الفرق: ٢٠

فرق الشيعة: ١٧٠، ٨٢، ٧٧، ٦١، ٢٠

الفرق المفترقه بين اهل الزيغ و الزندقه: ٣١٨

فرهنگ فرق اسلامى: ٦٣

الفصل فى الملل و الاهواء و النحل: ٣١٩، ٢٠

الفصول المهمه: ٢٤٢

فضائل الخمسه من الصحاح الستة: ٢٣٣

*ق

قرآن: ١٧٥، ١٦٢، ٨٧، ٨١

*ك

كافى: ٣٥١، ٣٤٩، ٣٤٨، ٣٤٧، ٨٢- الاصول من الكافى

الكامل: ٢٣٤

كامل الزيارات: ٣٥٤، ٣٥٣، ٣٥٢، ٢٤٨، ٢٤٦، ٣٥٨، ٣٥٧، ٣٥٦، ٣٥٥

ص: ٤١١

الكشاف: ٢٣٣، ٢٦

كنز العمال: ٢٤٢

*ل

لغتنامه دهخدا: ٢١، ٦٣

*م

مجمع الرجال قهبائي: ٨١

مذاهب ابتدعتها السياسة في الإسلام: ٣٧

مذاهب الاسلاميين: ١٣٥، ٢٤٩

المذهب الروحاني: ٢١٢

المستدرک على الصحيحين: ٣٩، ٢٣٨، ٢٤٢

مسند ابو داود: ٢٣٥

مسند احمد بن حنبل: ٢٣٥، ٢٣٨، ٢٤٢، ٢٧١

المعاد: ١٥٣

معجم بحار الانوار: ٢٢٠

معجم رجال الحديث: ٣٤٥، ١٥١، ١٣٨، ١١٩، ٣٥٧، ٣٥٦، ٣٥٥، ٣٥٠، ٣٤٦

المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوي: ٣٠٢

المعجم المفهرس لألفاظ غرر الحكم و درر الكلم:

٢٢٠

المعجم المفهرس لالفاظ الكتب الاربعه: ٢٢٠

المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه: ٢٢٠

مطالب السؤل: ٢٤٢

المفردات فى غريب القرآن: ١٩٢

مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين: ٢٠، ٤٢

المقالات و الفرق: ١٧١، ١٠٤، ٨٢، ٧٧، ٤١، ٢٠

مقدمه ابن خلدون: ٢٥٠

الملل و النحل: ١٩٤، ١١٥، ٩٩، ٤٤، ٢١

مناقب ابن شهر آشوب: ٨١

منتقى الجمان: ٨١

من لا يحضره الفقيه: ٨٢

منهاج السنه: ٣١٨

الميزان: ٢٢

*ن

النبوه: ١٥٣

نوادى الحكمة: ٣٤٧

نهج البلاغه: ٢٦٩، ٢٧

*و

وسائل الشيعه: ٨١، ٢٨

وعاظ السلاطين: ٧٧

وقفه عند نظريه التناسخ: ٢١٢

*ه

هويه التشيع: ٢١،١٥٢

*ي

ياقوته: ٤٢

اليواقيت و الجواهر: ٢٤٢

يوم و ليله: ١٢١

ص: ٤١٢

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

